

انسان و حیوان

مردم‌شناسی انسان و حیوانات اهلی

ژان پیردیگار

ترجمه اصغر کریمی



Jean-Pierre Digard
*L'homme et les
animaux domestiques*



Anthropologie d'une passion



نشر افکار

۵۲۰۰ تومان

ISBN 964-8910-23-5



9 789648 910230



انسان و بیابان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تاریخ
علوم

۷

۳

۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکن شد

ژان - پی یر دیگار

مردم شناسی
انسان و حیوانات اهلی

انسان کدام حیوانات را چرا، چگونه، کی و کجا اهلی کرد؟

ترجمہ ی اصغر کریمی



Digard, Jean Pierre

دیگار، ژان پیر، ۱۹۴۲ - م

مردم‌شناسی انسان و حیوانات اهلی: انسان کدام حیوانات را چرا، چگونه، کی و کجا اهلی کرد؟ ژان - پیر دیگار؛ ترجمهٔ اصغر کریمی. - تهران: افکار: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکدهٔ مردم‌شناسی، ۱۳۸۵.
۴۸۴ ص: نمودار.

ISBN 964-8910-23-5

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

L'homme et Les animaux domestiques:

عنوان اصلی:

anthropologie d'une passion, c 1990.

کتابنامه: ص. ۴۲۸ - ۴۵۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. حیوانات اهلی - تاریخ. ۲. حیوانات اهلی. ۳. حیوانات اهلی - جنبه‌های اجتماعی.
۴. اهلی کردن. ۵. انسان و حیوان. الف. کریمی، اصغر، ۱۳۱۹ - ، مترجم. ب. سازمان میراث فرهنگی. گردشگری. پژوهشکدهٔ مردم‌شناسی. ج. عنوان.

۶۳۶

SF۴۱/د۹م۴

۱۳۸۵

م۸۵-۷۸۵۲

کتابخانه ملی ایران



پژوهشکده مردم‌شناسی



نشر افکار

مردم‌شناسی انسان و حیوانات اهلی

نویسنده: ژان - پیر دیگار

مترجم: اصغر کریمی

ویرایش و مقابله: بهمن نوروززاده چگینی

نظارت و بازبینی نهایی: علیرضا حسن‌زاده

حروف‌چینی: فرحناز رسولی

چاپ و صحافی: طیف‌نگار

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۸۹۱۰-۲۳-۵

ISBN:964-8910-23-5

حق چاپ محفوظ است

نشر افکار - خیابان ولی‌عصر - بالاتراز طالقانی

پلاک ۵۵۵ تلفن: ۸۸۹۴۳۴۸۹

فهرست مندرجات

۱۱	معرفی نویسنده
۱۳	سرآغاز
بخش اول: پندارهای اهلی کردن	
۲۵	فصل اول: کامیابی‌ها و ناکامی‌های پندار اهلی کردن
۲۵	از پندار اهلی کردن تا کلمه‌ی آن
۳۳	«بوفون»: یک پیشگام
۳۸	ایزیدور ژوفرای سنت - هیلر: یک بنیانگذار
۴۴	درنگ‌های جانورشناسی معاصر
۵۳	فصل دوم: گستره‌های کلاسیک مطالعه‌ی حیوانات اهلی
۵۳	از کنجکاوی تا نیاز: مدیریت دامپروری و پزشکی دامپزشک
۳۵
۶۳	تجلی فن پرورش حیوانات
۸۱	فن پرورش حیوانات بین دلیل عملی و دلیل اجتماعی:
۹۵	فصل سوم: وقتی علوم انسانی در هم می‌آمیزند
۹۵	خاستگاه‌های اهلی کردن حیوانات
۱۱۰	سرگذشت حیوانات
۱۲۱	پرخاش‌ها و تند‌های مردم‌شناسی
۱۳۱	لزوم یک دیدگاه نوین و شرایط آن

بخش دوم: حیوانات اهلی کدامند؟

- ۱۳۹ فصل چهارم: مشکلات تعریف
- ۱۳۹ باز هم تردیدهای جانورشناسی
- ۱۴۰ رده‌ی پرندگان
- ۱۴۰ رده‌ی پستانداران
- ۱۴۴ گریزهای قوانین حقوقی
- ۱۵۱ به سوی یک چهره‌ی رُبوتی از حیوانات اهلی؟
تصاحب، مؤانست، بهره‌برداری: آیا اینها درجات اهلی کردن هستند یا
ترکیب کنندگان آن؟
- ۱۶۵ ترکیب کنندگان آن؟
- ۱۷۳ فصل پنجم: کوششی برای دسته‌بندی: پستانداران
- ۱۷۳ پستانداران علفخوار
- ۱۹۳ گوشتخواران، جونندگان، و چند گونه‌ی دیگر
- ۲۱۳ فصل ششم: کوششی برای دسته‌بندی: از پرندگان تا بی‌مهرگان
- ۲۱۳ پرندگان
- ۲۳۲ از خزندگان تا ماهی‌ها
- ۲۳۹ بی‌مهرگان
- فصل هفتم: بین دلتنگی برای طبیعت و اغوای فرهنگ: حالت‌های نهایی و
- ۲۵۵ آموزش‌های آنها
- ۲۵۵ روی لبه‌ی تیغ
- ۲۶۳ اهلی‌ترین‌ها همیشه آنهایی نیستند که می‌انگاریم
- ۲۶۹ عدم امکان اهلی کردن یا توحش پرورش یافته؟
- ۲۸۰ حیوانات بازگشته به حالت وحش
- ۲۹۲ اهلی کردن‌های اخیر: موفقیت یا شکست؟
- ۲۹۹ مفهوم نظام اهلی‌کننده

بخش سوم: مصرف و تولید اهلی کردن

- فصل هشتم: حیوانات اهلی به چه کار می آیند؟ ۳۰۷
- هدف و وسیله ۳۰۷
- پیش به سوی فراهم آوردن فهرستی از بهره برداری های حیوانی ۳۱۰
- از بهره برداری ها تا نظام های بهره برداری ۳۱۹
- بهره برداری نظام یافته ۳۲۳
- حیوانات بی فایده؟ ۳۲۶
- فصل نهم: چگونه باید اهلی کرد؟ ۳۳۵
- «وسایل اولیه و بنیادی عمل» روی حیوانات ۳۳۵
- «زنجیره های اجرایی» اهلی کردن حیوانات ۳۴۷
- چگونگی و چرایی اهلی کردن ۳۵۸

بخش چهارم: جامعه و اهلی کردن حیوانات

- فصل دهم: سازمان اجتماعی اهلی کردن حیوان ۳۶۳
- آیا اهلی کردن، یک کار فنی است؟ ۳۶۳
- چه کسی، چه چیزی را اهلی می کند؟ ۳۶۵
- جوامع شبانکاره علیه جوامع کشاورزی ۳۷۰
- آیا جوامع «رام کننده» و جوامع «اهلی کننده» از هم متمایزند؟ ۳۷۸
- فصل یازدهم: مواردی از سایر موارد: نظام اهلی کنندگی غربی ۳۸۳
- پدیده ی «حیوان مونس» ۳۸۳
- خروج حیوانات از مزرعه ۳۹۰
- کوچک زیباست ۳۹۶
- حیوان حد وسط: اسب سوارکاری ۴۰۲

۴۱۷ فصل دوازدهم: پیوندها و منظرها
۴۱۷ الگویی از روابط انسان‌ها و حیوانات اهلی
۴۲۳ از فن اهلی کردن تا فن عام
۴۲۶ به‌خصوص برای این‌که نتیجه‌ای گرفته نشود
۴۲۹ منابع و مآخذ
۴۵۷ اعلام

یکی از وظایف پژوهشکده مردم‌شناسی کمک به رشد علمی مطالعات مردم‌شناختی در کشور است و در این مسیر معرفی شاخه‌های مهم مردم‌شناسی امری لازم و حیاتی به نظر می‌رسد. پیشتر پژوهشکده مردم‌شناسی به معرفی شاخه‌هایی چون مردم‌شناسی جنسیت پرداخته و هم‌اکنون آثاری چون مردم‌شناسی پزشکی، مردم‌شناسی ورزشی، قوم‌گیاه‌شناسی، مردم‌شناسی حقوقی پزشکی، مبانی موسیقی‌شناسی قومی، مردم‌شناسی جنگ، مردم‌شناسی خوراک، مردم‌شناسی و پرستاری، مردم‌شناسی بصری و... آماده‌ی انتشار است. یکی از شاخه‌های جدید مردم‌شناسی که در طی دهه‌های اخیر مطرح شده و از ادبیاتی درخور توجه در جهان برخوردار گشته است، قوم‌جانورشناسی (ethnozoolgy) است. در این شاخه از دانش مردم‌شناسی، رابطه‌ی انسان و حیوان، طبقه‌بندی فرهنگی جانوران، اسطوره‌ها و افسانه‌ها، توت‌ها و تابوها، نظام غذایی، کیهان‌شناسی، نمادپردازی جانوری آیین‌ها، ادیان و اساطیر و... مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. پیشتر پژوهشکده مردم‌شناسی انتشار آثاری چون اسبچه‌خزر که نگاهی مردم‌شناختی را دربر داشت، به چاپ رسانده است.

در این کتاب اما شاخه‌ی قوم‌جانورشناسی به شکلی گسترده‌تر معرفی می‌گردد. امیدواریم در آینده امکان معرفی شاخه‌ها و حوزه‌های دیگر دانش مردم‌شناسی نیز فراهم شود.

محمد میرشکرایی

رئیس پژوهشکده مردم‌شناسی

پاییز ۱۳۸۵

معرفی نویسنده

ژان - پی‌یر دیگار^۱، متولد ۱۹۴۲ در پاریس، لیسانس‌دهی علوم طبیعی و دارای درجه‌ی دکترا در رشته‌ی مردم‌شناسی و متخصص درباره‌ی ایران است. وی در حال حاضر مدیر پژوهش در مرکز ملی تحقیقات علمی (CNRS)^۲ فرانسه است و در «مدرسه تحقیقات عالی علوم اجتماعی»^۳ (پاریس) و در «دانشگاه پروانس (شهر اِکس)»^۴ به تدریس اشتغال دارد.

دیگار بنیان‌گذار گروه «علوم اجتماعی جهان ایران معاصر»^۵ در مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه بوده و مردم‌شناسان، جغرافیدانان، جامعه‌شناسان و محققان علوم سیاسی را که از ۱۹۷۲ درباره‌ی ایران و افغانستان پژوهش می‌کرده‌اند، در این گروه گرد هم آورده و از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۳ در همین واحد تحقیقاتی گروه «علوم اجتماعی دنیای ایرانی معاصر» را مدیریت کرده و از

-
1. Jean-Pierre Digard
 2. Centre National de la Recherche Scientifique
 3. Ecole des hautes études en sciences sociales
 4. Université de Provence (Aix)
 5. Sciences sociales du monde iranien contemporain

۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ رئیس بخش انسان‌شناسی «کمیته ملی تحقیقات علمی»^۱ بوده است. از سال‌های ۱۹۸۰ با انتشار کتاب‌های فرانسوی‌ها و حیوانات آنها. مردم‌شناسی یک پدیده‌ی جامعه^۲ و تاریخی از اسب: هنر، فن، جامعه^۳ به سوی تحقیقات مردم‌شناسی دامداری و اهلی‌کردن حیوانات متمایل شد. کتاب حاضر نیز حاصل همین تمایل و در واقع بنیاد یک مطالعه نو در زمینه‌ی انسان‌شناسی است.

او ایل بختیاری را از ۱۳۴۹ شمسی (با همکاری اصغر کریمی، که کارهای متعددی را به اتفاق هم منتشر کرده‌اند) مورد مطالعه قرار داده است.

-
1. Comité national de la recherche scientifique
 2. *Les Français et leur animaux. Ethnologie d'un phénomène de société*
 3. *Une histoire du cheval: Art, techniques, société*

سراغاز

شکارچیان و سگ‌های شکاری‌شان به‌خوبی می‌دانند هر حیوانی ناخودآگاه راز مخفیگاه همجنسان خود را بروز می‌دهد. پژوهشگر انسان‌شناس نیز آگاه است که از طریق حیواناتی که به دست انسان اهلی شده و با او زندگی کرده‌اند می‌توان تا عمق تاریخ به رد مسیر پنهانی‌ترین محرک‌ها و توانایی‌های اندیشه و عمل انسان پی‌برد و از راز زندگی گذشته‌اش مطلع شد. هدف کتاب حاضر پی‌گیری این رد در ژرفای تاریخ و تا دورترین حد ممکن آن است.

امیدواریم خواننده‌ای که از سر ذوق یا کنجکاوی با حیوانات سروکار دارد بتواند موضوع مورد علاقه‌ی خود را درباره‌ی «حیوانات، دوستان ما» در این کتاب پیدا کند؛ موضوعی که از ابتدا تا انتها بر محور همین «حیوانات، دوستان ما» است. ولی باید توجه داشت که این کتاب را یک انسان‌شناس می‌نویسد، بنابراین موضوع مورد توجه او، برخلاف یک جانورشناس، انسان است؛ انسانی که «اهلی‌کننده‌ی» حیوان و استفاده‌کننده از آن است. بنابراین، در این کتاب، حیوان موضوعی ثانوی است و به عنوان ابزار کار انسان و مشغله‌ی او مورد توجه انسان‌شناس قرار می‌گیرد. توجه به حیوان تا جایی است که این

حیوان بتواند به‌مثابه «آشکارکننده» تمامی نیروها و تلاش‌ها و سرمایه‌هایی باشد که انسان در زمینه‌های گوناگون، اعم از توان فنی، نیروی درک و هوشمندی، قوای درک تأثیرات روحی، و همچنین سازمان اجتماعی برای اهلی کردن حیوانات به کار برده است.

چرا این کوره‌راه پریپیچ‌وخم حیوانات را برای شناخت انسان و نفوذ بر اعماق درون و اندیشه و عمل او برگزیده‌ایم؟ برای این که اهلی کردن حیوان از جمله اعمالی بوده که انسان را ساخته است (در کنار سایر فعالیت‌های ولی بدون تردید بیش از آنها). آندره لوروا-گوران استاد ماقبل تاریخ فرانسه «اهلی کردن حیوانات [...] [را] همراه با کشاورزی، به‌مثابه ضابطه‌ی گذر جوامع انسانی به حال کنونی‌شان [ارزیابی کرده] و بنابراین آن را [به‌مثابه] یکی از مهم‌ترین نکات مطالعه انسان‌ها» دیده است. انسان، طی ده هزار سالی که از مراحل اولین اهلی کردن‌های حیوانات می‌گذرد، بخش اعظمی از خوراک (شیر، گوشت)، پوشاک (پشم، پوست)، مسکن (چادرهای پوستی، پشمی، مویی، یورت‌ها یا آلاچیق‌های نم‌دین)، آسایش و رفاه (گرما و روشنایی حاصل از چربی حیوانات)، وسایل کار (نیروی محرکه حیوانات)، حمل و نقل (نیروی محرکه حیوانات برای کشش و سواری و حمل بار) را مدیون همین حیواناتی است که گزینش و تربیت کرده است.

اگر در دنیای کنونی با حدود ۶۰۰ میلیون گوسفند و همین تعداد گاو، ۲۰۰ میلیون خوک و حدود ۸۰ میلیون اسب به این خیال واهی تن دهیم که اگر شیر حیوانات را برای خوراک خود و شیر نوزادان‌مان، گوشت آنها را برای خوراک‌مان، پوست آنها را برای کفش‌های‌مان، کیف‌های‌مان و صندلی‌های‌مان، پشم آنها را برای پوشاک‌مان، فرش‌های‌مان و برای تشک‌های‌مان و تمام اشیایی که منشأ حیوانی دارند و دارای مصارف روزمره و

متداول هستند نداشتیم، زندگی ما بدون آنها چه شکلی داشت. حال بیاید همین خیال را درباره‌ی لذت‌های مربوط به دوران فراغت خود نیز مد نظر بگیریم. برای مثال، بدون مسابقات اسب‌دوانی که فقط در کشور فرانسه مورد توجه حدود ده میلیون نفر است و روی آن شرط‌بندی می‌کنند و مبلغ کل این شرط‌بندی‌ها نیز حدود ۶ میلیارد فرانک «تخمین زده» می‌شود، چه می‌کردیم. بدون این حیوانات خانگی که مونس ما هستند، چه می‌کردیم؛ حیواناتی که تعداد آنها تنها در کشور فرانسه به ۳۰ تا ۳۵ میلیون می‌رسد (که رکورد جهانی را دارد). این حیوانات در ۵۵ درصد از خانه‌ها پخش شده‌اند، که ۶ میلیون از آنها را انواع سگ‌ها و ۷/۵ میلیون را انواع گربه‌ها تشکیل می‌دهند. همین حیوانات خانگی در کشور فرانسه به اندازه‌ی تمام جمعیت کشوری که در همسایگی فرانسه قرار دارد، یعنی اسپانیا، گوشت مصرف می‌کنند. هزینه‌ی این خوراک بالغ بر ۲۰ میلیارد فرانک فرانسه در سال است که یک در صد از کل بودجه‌ی خانوار فرانسه را تشکیل می‌دهد.

موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. انسان آن نیرویی را که برای حیوانات صرف کرده (و این امر حتی تا حد شوریدگی نیز رسیده است)، برای کشت و پرورش گیاهان به کار نبرده است. انسان و حیوان هر دو موجوداتی جاندار و جنبده هستند و با پیوندهایی به یکدیگر مربوط می‌شوند. گفته می‌شود که خداوند انسان را به شکل خود خلق کرده است و انسان نیز به همان گونه خود را در حیوان متجلی می‌سازد. او برای چنین کاری ماده‌ی زنده‌ی حیوانات را تغییر شکل می‌دهد و این کار را نه تنها در رابطه با نیازهای مادی خود، بلکه در رابطه با بازنمایی‌هایی نیز انجام می‌دهد که از خود و دیگران و از جهانی شکل‌گرفته‌اند که او را احاطه کرده است. با اینکه این نوع بازنمایی‌ها گاه به‌ندرت آشکارا تحت قاعده در آمده‌اند ولی در مواقع نادری نیز اساسی‌تر از نیازهای مادی هستند. انسان این کارها را با تغییر دادن حیوان با روش‌های جفت‌گیری، اصلاح نژاد یا تربیت آن انجام می‌دهد. پس اگر بگوییم که

حیوانات بخشی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت انسان هستند، اغراق نکرده‌ایم. انسان خود را از طریق حیوانات می‌شناساند و ضرب‌المثل «اخلاق سگ به صاحبش می‌رود» گویای همین سخن است. احساسی که حیوانات در انسان بر می‌انگیزند، که به‌راستی با سودا و شیفتگی آمیخته است، به‌یقین در تصور برتری و قدرت مطلق بر زندگی و موجودات بی‌تأثیر نیست؛ موجوداتی که بازتابی از وی هستند.

معاصران ما که به خاطر مرگ و میر حیوانات در خارج از شهرها و زاد و ولدشان در شهرها متأسف هستند، به‌ندرت نسبت به حیوانات اهلی بی‌تفاوتی نشان می‌دهند. حیوانات اهلی به علل گوناگون و پیچیده دارای اعتبار و اشتها نوبنی شده‌اند که نشانه‌های ظاهری آن در همه جا دیده می‌شود؛ اعتبار و اشتها را که از چندسال پیش به این طرف حتی فضای روشنفکری و فرهنگی را نیز به سوی خود جلب کرده و بر آن چیره شده است. زیرا در عین گسترش حساسیت‌های جدید نسبت به حیوانات و یا تأییدکردن آنها و بهره‌برداری‌های نوبنی که از حیوانات می‌شود (مثل کشف مواد مخدر، کشف مواد منفجره، پیش‌بینی زلزله‌ها، انواع آزمایش‌ها، معالجه از طریق حیوانات) و نیز پیدایش گونه‌های ناشناخته‌ای از حیوانات اهلی (مثل موش طلایی، اسب کوتاه پشم‌آلود آرژانتین، سگ پیت-بول در ایالات متحده آمریکا) بیش از پیش کنجکاوی‌ها و سؤالاتی را که ناشی از شور و شوق و نگرانی است برمی‌انگیزد. در واقع، در اکثر موارد، این حساسیت‌ها، بهره‌برداری‌ها، و گونه‌هایی که پیدا می‌شوند، همان حساسیت‌ها، بهره‌برداری‌ها و گونه‌های قدیمی‌ای هستند که به نوعی دیگر جلوه‌گر شده‌اند.

در فرانسه، کثرت انتشارات بسیار جدی درباره حیوانات اهلی از جمله: ویژه‌نامه‌های بسیار پر بار مجله‌های «کریتیک»^۱، «لو دبه»^۲،

1. Critique, 1978, n. spécial L'Animalité

2. Le Debat, 1983, n. spécial L'Animal, son histoire et ses droits.

«اُترُمان»^۱، «ترن»^۲ و «لوم»^۳، کتابی فوق‌العاده از مورخی چون ژُبر دِلور^۴، ترجمه‌ی فرانسوی آخرین کتاب مورخ بریتانیایی کیت توماس^۵، و چاپ مجدد (پس از ۲۵ سال که از چاپ اول آن می‌گذرد و حادثه‌ای شگفت‌انگیز است) کتاب کلاسیک اقلیمی‌کردن و اهلی‌کردن حیوانات سودمند... نوشته‌ی طبیعی‌دان فرانسوی ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر^۶ گواه این امر است. تجلیات علمی از جمله برگزاری سه گردهمایی بین‌المللی تحت عنوان «حیوان در تغذیه‌ی انسان: معیارهای انتخاب» (لی‌یژ^۷ تا ۲۶ تا ۲۹ نوامبر ۱۹۸۶)^۸، «انسان، حیوان، جامعه» (تولوز^۹، ۱۱ تا ۱۶ می ۱۹۸۷)^{۱۰} و «روابط بین انسان‌ها و حیوانات» (موناکو^{۱۱}، ۱۵ تا ۱۸ نوامبر ۱۹۸۹)، نمایشگاه جالب «حیوانات و انسان‌ها» در موزه‌ی مردم‌نگاری نیوشاتل (۳۰ می ۱۹۷۸ تا ۷ ژانویه ۱۹۸۸)^{۱۲} و بالاخره پس از فیلم «پرنندگان»، ساخته‌ی هیچکاک، فیلم‌های «خرس‌ها» از ژان ژاک آنور» (که در سال ۱۹۸۸ در عرض هفت هفته، هفت

-
1. *Autrement*, 1984, n. spécial *Animal. monn amour*.
 - 2/ *Terrain*, 1988, n. spécial *Des hommes et des bêtes*.
 3. *L'Homme*, 1988, n. spécial *Les Animaux : domestication et représentations*
 4. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*.
 5. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*
 6. GEOFFROY SAIN-HILAIRE, 1961, *Acclimatation et domestication des animaux utiles*; créé. en fac-similé; Paris, Flammarion, 1986.
 7. Liège
 8. BODSON, 1988, *L'Anima; dans l'alimentation humaine...*
 9. Toulouse
 10. *Homme, animal, société*, 1988, *Animal et biologie*;
-, 1988, *Animal et droit*;
-, 1989, *Animal et histoire*, 2 vol. *Homme, animal, société*, 1988, *Animal et biologie*;
-, 1988, *Animal et droit*;
-, 1989, *Animal et histoire*, 2 vol.
 11. Monaco
 12. HAINARD & KAEHR, 1987, *Des Animaux et des hommes*.

میلیون تماشاچی داشته)، «بلوای بزرگ» از لوک بسون (۱۹۸۸)، «باکستر» از ژروم بووین (۱۹۸۹) شاهدی بر این امر هستند. این فیلم‌ها نشانگر ورود حیوانات (خرس‌ها، دلفین‌ها، «سگی که می‌اندیشد»)، به سینما آن هم نه به عنوان سیاهی‌لشکر، که به عنوان نقش اول. بدیهی است که در این سیاهه، انبوه انتشاراتی را که کم و بیش جنبه‌ی فنی یا تجاری دارند و مخاطب آنها تربیت‌کنندگان حیوانات و یا مالکان آنها و یا فقط علاقه‌مندان به حیوانات اهلی هستند، به حساب نمی‌آوریم.

بنابراین، چنین تنش و التهابی نشانگر توجه بسیار گسترده به حیوانات اهلی است. آیا این التهاب، به خودی خود، به شناخت صحیح‌تر و به ویژه کامل‌تر اهلی‌کردن حیوانات و کلیه موارد مربوط به آن منجر خواهد شد؟ اطمینان‌چندانی به این امر وجود ندارد. در عمل، شیفتگی جدید برای حیوانات اهلی مبتنی بر الزاماتی است که اغلب حاضر به پذیرفتن آنها نیستیم (مثل فرافکنی، جبران عاطفی، جست‌وجوی راز ناپیدا و غیره) و بنابراین این شیفتگی‌ها، در ملاء عام، خود را به خوبی نمی‌نمایانند.

برای داشتن اسنادی معتبر درباره‌ی مواد این موضوع، سه نوع تألیف مد نظر بوده که به موازات هم قرار گرفته‌اند ولی بخشی از آنها غیر قابل نفوذ هستند. آثار تألیفی اول بیشتر مربوط به دست‌اندرکاران پرورش حیوانات و هم‌چنین دامپزشکان و فناورانی (تکنسین‌هایی) است که روی حیوانات کار می‌کنند. این آثار حالت فنی محض دارد (بررسی امراض، تولید مثل، تغذیه و امثال اینها). آثار تألیفی دوم حالت روزنامه‌نگاری داشته و نتایج حاصل از دسته‌ی اول را که به سرعت قابل استفاده نیستند، «عامه‌پسند» می‌کنند. این مجموعه به ویژه با بهره‌گیری از نقطه ضعف احساسی و عاطفی شعار «حیوانات، دوستان ما» به حیات خود ادامه می‌دهند. با وجود اختلاف بنیادی در کل، این دو مجموعه سازش‌پذیرند و از یکدیگر تغذیه می‌کنند (دامپزشکان بدون «دوستان حیوانات» چه کار می‌توانند بکنند و عکس این

امر نیز صادق است). آثار نوع سوم در مورد حیوانات اهلی، که کتب مذکور در فوق از این دسته به شمار می‌روند، همان متون علوم انسانی، یعنی باستان‌شناسی، تاریخ، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و امثال اینها هستند. این دسته که برخلاف دو دسته‌ی قبلی فراوان‌اند، به‌طور وضوح در اقلیت بوده و به ویژه برای رساندن صدای خود به گوش مردم با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو است. برای متقاعد شدن در این باره کافی است به طور مثال مهملات منتشرشده‌ای را بخوانیم که شرکت‌ها و مجلات دامپروری درباره‌ی منشأ نژادهای اهلی‌شده‌ی امروزی، بدون رعایت تاریخ و باستان‌شناسی، استنباط کرده‌اند و باز هم به این مهمل پراکنی ادامه می‌دهند. آیا این امر دشمنی است یا فقط مسامحه‌کاری؟ تفکیک این دو از یکدیگر ساده نیست. با این همه، به دلیل تجربه‌های مکرر می‌دانیم که اهلی‌کنندگان حیوانات، به‌خصوص وقتی برای موقعیت‌ها و شرایط انحصاری خوراک تهیه می‌کنند، به سختی قادر به قبول شکافتن و تجزیه و تحلیل شیفتگی‌های ورزشی، یا سیاسی کار خود هستند. برعکس، اگر چه چنین توجهی در ظاهر یأس‌آور است، ولی به هیچ وجه نومید‌کننده نیست. زیرا دشواری کار و موانع موجود، موجب می‌شود پژوهشگر در راهی که طی می‌کند مقاوم شود و راهی را که باید طی کند بهتر بشناسد.

به‌یقین خواننده از همان ابتدا درک کرده است که من از اصطلاح «اهلی‌کردن حیوان» وسیع‌ترین مفهوم آن را مد نظر دارم و هرگز آن را در حدی محدود نمی‌کنم که گاهی معنی «اولین اهلی‌کردن» یا «اولین اهلی‌کردن‌ها» را به آن می‌دهند. بنابراین دشواری‌های این کار با جست‌وجوی تعاریفی آغاز می‌شوند که کارآمد هستند. در عمل متخصصان هریک از رشته‌های مربوطه یعنی جانورشناسان، باستان‌شناسان، فناوری‌ان جانوری و غیره دیدگاه همانندی از حیوانات ندارند و از داشتن چنین دیدگاهی نیز پرهیز می‌کنند. هم‌چنین درمی‌یابیم که در طول زمان همین ادراکات گوناگون، نه تنها

بر حسب پیشرفت‌های علمی، که برحسب تحول احساسات در مقابل حیوانات دگرگون می‌شوند. بنابراین کتاب با دورنمایی از عقایدی درباره‌ی اهلی‌کردن حیوان آغاز و در این چشم‌انداز سعی شده شرایط یک بررسی نوین، به ویژه بررسی به روش انسان‌شناختی، تراوش کند.

در بخش دوم که به صورت تخصصی به حیوانات اهلی اختصاص دارد، باز هم همان مسائل مربوط به تعریف و تبیین به قوت خود باقی است. برای حل این مسائل تلاش خواهیم کرد یک «چهره‌ی ربوتی» (چهره‌ی ماشینی هوشمند) از حیوان قابل اهلی‌کردن بسازیم. هم‌چنین درصدد خواهیم بود فهرستی از چگونگی عملیات و اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی آن را، که باید روی حیوان انجام گیرد تا حیوان اهلی شود، فراهم کنیم. سپس به یاری گسترده‌ترین فهرست ممکن تلاش خواهیم کرد نوعی «چی، چیست؟» از حیواناتی که به بهترین شکل اهلی شده‌اند، تهیه نماییم. این کار شامل تمام حیواناتی نیز خواهد شد که پیش‌تر اهلی شده‌اند ولی دیگر اهلی نیستند یا حیواناتی که می‌توانستند اهلی شده باشند ولی نشده‌اند و هم‌چنین شامل کلیه‌ی موارد محدودی خواهد بود که می‌توانند در حاشیه‌ی این پدیده، اطلاعاتی در اختیارمان بگذارند.

بخش سوم کتاب ما را به بطن روابطی وارد می‌کند که بین انسان‌ها و حیوانات اهلی وجود دارد. در این بخش باز هم به یاری یک فهرست، ابتدا مسئله‌ی استفاده از حیوانات اهلی را مطرح و سپس به مسئله‌ی وسایل عمل روی حیوانی می‌پردازیم که انسان در اختیار دارد. با تحلیل و تفسیر «چرای» و «چگونگی» این روابط، به تدریج می‌بینیم که مفهوم «نظام اهلی‌کنندگی» چگونه ظاهر می‌شود؛ تنها مفهومی که می‌تواند گوناگونی حیرت‌انگیز حیوانات اهلی و مشکلات اهلی‌کردن را برملا سازد.

آخرین بخش کتاب به روابطی می‌پردازد که بین جامعه و اهلی‌کردن حیوان وجود دارد. به‌خصوص که در خواهیم یافت (البته به زیان فن‌گرایان

متهور و شجاع) اهلی کردن حیوان فقط یک کار فنی نیست و حتی بخش‌هایی که در رأس تولید حیوانی جدید قرار دارند اغلب و علی‌رغم میل باطنی‌شان، خود را همانند «ابتدایی‌ترین» دامپروری‌ها تحت انقیاد کورکورانه‌ی سازمان اجتماعی و بازنمایی‌ها و هنجارهای فرهنگی می‌یابند. در خلال تحلیل و تفسیر موارد مشخص، سعی خواهیم کرد از سویی پیوندهای موجود بین اجزاء ترکیب‌کننده‌ی اهلی‌کنندگی و فنون نظام آن و از سوی دیگر مفصل‌های اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی این نظام را بفهمیم. به این ترتیب دیده می‌شود که روابط انسان‌ها با حیوانات در کل چندان تفاوتی با روابط اجتماعی‌ای که انسان‌ها در بین خودشان حفظ می‌کنند، ندارند...

هدف بلندپروازانه و گستره‌ی وظیفه‌ای که بر اساس آنها خود را در این کتاب گرفتار آن کرده‌ام بر هیچ‌کس پوشیده نخواهد ماند. بی‌تردید دیگرانی هم هستند که این کار را بهتر از من انجام دهند و بهتر از من جاهای خالی آن را پر کنند. اغلب وقتی که پاسخ پرسش‌های مان را در کتاب‌های دیگر نیافته‌ایم، چنین کتاب‌هایی را می‌نویسیم. من به سهم خود در امر این پژوهش کوتاهی نکرده‌ام. در طول نزدیک به یک چهارم از زندگی کاری‌ام هزارها فیش و ده‌ها پرونده گردآوری کرده و تعداد بی‌شماری کتاب خوانده‌ام (که با این همه باز هم کافی نیستند). فرازهایی از همان کتاب‌ها را اقتباس یا به همان شکل در این کتاب آورده‌ام. منتها باید بگویم که کتاب بیش از آن که موجودیت خود را مدیون مطالعه باشد، مدیون دامپروران، تربیت‌کنندگان و فروشندگان حیوانات است که از اوان کودکی در فرانسه و یا در جاهای دیگر با آنها برخورد داشته‌ام. شروع این کتاب با شخصی بوده که آن را به وی تقدیم کرده‌ام (به پدرم). و هم از طریق اوست که نهایت احترام و ستایش خود را تقدیم تمام همردیفانش می‌کنم، به صبر و شکیبایی پایان‌ناپذیر آنها، به موهبت‌ها و استعداد‌های‌شان در مورد مراقبت از حیوانات و به احساس لطیف زندگی آنها و موجودات زنده‌ای که به آنها ویژگی می‌بخشند. از طرفی،

اگر من مردم‌شناس شدم (پس از این که می‌خواستم دامپزشک شوم)، و اگر در نهایت، انسان‌ها را به حیوانات ترجیح دادم، بدون تردید اندکی به خاطر آنها بوده است.

بخش اول

پندارهای اهلی کردن

فصل اول

کامیابی‌ها و ناکامی‌های پندار اهلی کردن

از پندار اهلی کردن تا کلمه‌ی آن

سگ اولین حیوانی است که اهلی کردن آن در پهنه‌ی پیرامونی قطب شمال بین سال‌های ۱۵۰۰۰ و ۱۳۰۰۰ (؟) ق.م.، در اروپای مرکزی و شرقی و نیز در خاورمیانه بین سال‌های ۱۰۰۰۰ تا ۸۰۰۰ ق.م. مورد تأیید است. با اهلی کردن این حیوان، ماجرای نخستین عملیات مربوط به اهلی کردن حیوانات در طول آخرین هزاره‌های قبل از میلاد با ضرب‌آهنگی مستمر و سنگین جایگزین یکدیگر می‌شوند. بُز بین سال‌های ۷۵۰۰ تا ۷۰۰۰ قبل از میلاد، گوسفند در حدود ۶۵۰۰ ق.م.، خوک بین ۶۵۰۰ (؟) و ۶۰۰۰ ق.م.، گاو بین ۶۳۰۰ ق.م. (در سوریه) و ۶۰۰۰ ق.م. (در پاکستان)، خر در حدود ۳۰۰۰ ق.م. (؟)، گربه بین ۳۵۰۰ ق.م. (در مدیترانه) و ۲۰۰۰ ق.م. (در مصر)، شتر یک کوهانه حدود ۳۰۰۰ ق.م. (؟)، اسب حدود ۲۰۰۰ ق.م. (و شاید هم قبل از آن) و ... اهلی می‌شوند.^۱

اگر فکر کنیم اجدادمان که اولین عمل اهلی کردن را تحقق بخشیدند، در

۱. آخرین اطلاعات مربوط به تاریخ‌گذاری از نوشته‌ی زیر اقتباس شده‌است:

VIGNE, 1989. "Origin des principaux Mammifères domestiques"...

بافت فرهنگی نئولیتیک (نوسنگی)، که ویژگی آن نوآوری‌های ژرف، به ویژه «ابداع» کشاورزی و دامداری است، دارای پاره‌ای پندارهای محکم عملی و حتی نظری درباره‌ی موضوع بوده‌اند، چنین فکری منطقی خواهد بود. کلود لوی-استروس در همین مورد می‌نویسد: «برای تبدیل [...] یک حیوان وحشی به حیوان اهلی و به منصفی ظهور رساندن بعضی ویژگی‌های تغذیه‌ای یا فنی که در اصل در او وجود نداشته و یا به زحمت قابل حدس بوده است، یک رفتار روحی علمی، یک کنجکاوای مداوم و همیشه‌بیدار و یک ولع شناخت به خاطر لذت شناخت را لازم داشته است که در این مورد نیز جای تردید نیست. زیرا فقط بخش کوچکی از مشاهده‌ها و تجربه‌ها (که باید فرض کرد در درجه‌ی اول و به‌خصوص از مزه‌ی دانستن ملهم شده‌اند) می‌توانستند نتایج عملی و قابل استفاده‌ی سریعی را به آنها بدهد»^۱.

همین گفتار، به طریق اولی، شامل حال تمام مردمانی می‌شود که در قاره‌های قدیم و قاره‌ی جدید، به شکل‌های متفاوت و در مقیاسی کوچک یا بزرگ، به پرورش حیوانات اشتغال داشته‌اند. همه‌ی آنها می‌دانستند که حیوانات اهلی یعنی چه، و چه کلمه‌هایی نیز برای نامیدن فردی و جمعی آنها داشته‌اند و حتی به نظر می‌رسد بعضی از این اقوام و ملل، به‌خصوص اقوام خاورمیانه‌ی قدیم (مصری‌ها، بین‌النهرینی‌ها، ایرانی‌ها، عبری‌ها، هیتی‌ها) اقدام به گسترش دامپروری و دانش فنی شبانی تا حدودی پیشرفته کرده‌اند که از جمله شواهد فراوان آنها می‌توان از لوح‌های سومری، بابلی و آشوری نام برد.^۲

در مقابل، چنین به نظر می‌رسد که یونان قدیم سهم بسیار ناچیزی در این

1. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, p. 23.

2. SILVA CASTILLO, 1974, "El gando ovino en los textos de Mari"; BRIANT, 1979, "L'élevage ovin dans l'empire achéménide"; DURAND & CHARPIN, "Remarques sur l'élevage intensif dans l'Iraq ancien".

مورد داشته است. البته نه به این معنی که در آنجا دامداری نمی‌کرده‌اند^۱، بلکه از آن‌رو این فعالیت دارای چنان بازتاب کیفی نبوده است تا قابل مقایسه با سایر حوزه‌هایی باشد که به این کار مبادرت می‌کرده‌اند. یعنی، به زبان یونانی هیچ نوع کتابی در این موارد دیده نمی‌شود و کتاب‌هایی نیز که در یونان درباره‌ی امور فلاحت نوشته و منتشر شده باشد (مثل کارهای وارون^۲ و کُلومل^۳) زیاد نیستند^۴. مؤلفان بزرگ نیز در این باره ظهور فریبنده‌ای دارند. نظر به این که تمام هم و غم افلاطون (۴۲۸-۳۴۸ قبل از میلاد) و افلاطونیان فقط معطوف به فساد اخلاق و تربیت روح انسان بوده است، از حیوانات پرهیز می‌کردند و مشاغلی که انسان را در تماس با آنها قرار می‌داد به مثابه «عامیانه و مبتذل» رد و طرد می‌نمودند. کتاب *تاریخ حیوانات* نوشته‌ی ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد)، این فیلسوف دائرةالمعارف نویس، در مجموع سهم ناچیزی درباره‌ی شناخت گونه‌های اهلی دارد. همین موضوع درباره‌ی کتاب سی و هفت جلدی *تاریخ طبیعی طبیعی* دان رومی پلین لانسینی^۵ (۲۳۰-۷۹ قبل از میلاد)، صدق می‌کند که دائرةالمعارفی واقعی از شناخت‌های نظری و عملی دوره‌ی آنتیک است. هیپوکریت (۴۶۰-۳۷۷ قبل از میلاد)، که کتاب او تحت عنوان *مجموعه عقاید هیپوکریت انقلابی* در طب انسانی به وجود آورد، در قلمرو دامپزشکی^۶ به ندرت خود را به خطر می‌اندازد و البته تجاهل‌عارفین می‌کند و همراه با ایهام است. فقط بعضی از رساله‌هایی که به زبان‌های رومی، بیزانسی و یونانی درباره‌ی اسب نوشته

1. WHITE, 1970, *Roman Farming*,

LOUIS, 1970, *La domestication des animaux à l'époque d'Aristote*".

2. Varron

3. Columell

4. BODSON, 1982, "La notion de race animale chez les zoologistes et les agronomes de l'Antiquité".

5. Pline l'Ancien

6. Bressou, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, pp.20-21.

شده‌اند شایستگی آن را دارند که در این زمینه مورد توجه قرار گیرند، از جمله رساله‌ی سوارکاری گزنوفون (۴۳۰-۳۵۲ قبل از میلاد) که به عنوان یکی از کارهای تاریخی مربوط به اسب شمرده می‌شود.^۱

اعراب به‌طور کلی درباره‌ی حیوانات اهلی (برخلاف کشاورزی) کار چندانی انجام نداده‌اند، جز این‌که میراث یونانی‌ها و رومی‌ها را که آراسته به سهم ایرانی‌ها و هندوهاست، به اروپاییان خاطر نشان کرده‌اند^۲: به‌طوری‌که طبیعت‌گرایی تابع مکتب ارسطو به نام آلبر دو بلستاد^۳ مشهور به «آلبر کبیر» (۱۱۹۳-۱۲۸۰)، که متن اصلی نوشته‌ی ارسطو را در اختیار نداشته، از متن عربی آن که میشل اسکات تهیه کرده، استفاده نموده است.^۴

واقعیت این است که اسب تنها حیوانی بوده که از عهد کهن یونان و روم تا آخر رنسانس غرب - شاید تحت تأثیر عهد کهن - اندکی به خاطر اهمیت نظامی بیش از حد و همچنین ارزش اقتصادی و نمادین‌اش برای طبقات مسلط جامعه مورد توجه بوده است. تعدادی رساله نیز در زمینه‌ی کالبدشناسی و عملی، به‌خصوص درباره‌ی نعلبندی و میرشکاری به اسب اختصاص داده‌اند. در بقیه‌ی موارد کتاب‌ها، کتاب‌های «افسانه‌های حیوانات» که در قرون وسطی نوشته شده‌اند، تألیفات نامربوطی از افسانه‌ها و بازتاب‌های متنوع و کم و بیش تخیلی هستند که بیش‌تر از ارسطو و نوشته‌های عرب‌هایی گرفته شده‌اند که گفته‌های وی را تعبیر و تفسیر کرده‌اند. دست‌کم تا قرن دوازدهم میلادی، «مؤلفان همیشه در صدد آن هستند که در طبیعت در جست‌وجوی نمادهای مذهبی و درس‌های اخلاقی باشند»: به‌طورمثال فیل

۱. مراجع آن در کتاب زیر آمده است:

VIGNERON, 1968, *Le Cheval dans l'Antiquité gréco-romaine...*, vol. 1, pp. 323 suiv.

۲. به نقل از:

WATSON, 1983, *Agricultural innovation in the Early Islamic World*.

3. Albert de Bolstadt

4. FRANKLIN, 1897, *La vie privée d'autrefois...* p. 23

نر و ماده به این بهانه که «هیچ نوع تمایلی به جفت‌گیری ندارند» نشانگر آدم و حوا هستند، زیرا این دو قبل از گناه اصلی‌شان چنین بوده‌اند؛ تمساح چون مدتی طولانی را در انتظار و کمین شکار خود می‌ماند، به‌مثابه نماد رنج و مشقت ظاهر می‌شده است و از این قبیل^۱. کتاب‌های آخرین جانورشناسان پیرو مکتب ارسطو، کنراد گسner^۲ (۱۵۱۶-۱۵۶۵) و «آلدروواندی»^۳ (۱۵۲۲-۱۶۰۵)، با حفظ جای وسیعی برای مشاهدات شخصی، در مقایسه با مؤلفان قرن‌های اول دوره‌ی قرون وسطی، بیانگر پیشرفت غیر قابل انکاری بوده‌اند^۴، ولی بازهم نشان‌دهنده‌ی تحول عمده‌ای جهت درک حیوانات اهلی به شمار نمی‌روند.

به هر حال، قدمت تصور حیوان اهلی و واژگان مربوط به آن به هیچ وجه قابل تردید نیست. در ضمن این واژگان خنثی هم نیستند. به این ترتیب، در زبان‌های سامی قدیمی برای حیوانات نه صفت «اهلی» را می‌یابیم و نه فعل «اهلی‌کردن» را. حیواناتی که مورد استفاده انسان هستند یا تحت عنوان «مانوس» توصیف شده‌اند (در زبان عربی: «الْیَف»؛ در زبان ارمنی: «الْپ»؛ در زبان عبری: «الْپ») و یا تحت عنوان «رام» (در زبان عربستان جنوبی و عربی: «لَمَد»؛ به زبان ارمنی: «لِمیدا»؛ به زبان عبری: «لامد»؛ به زبان اوگاریتا^۵: «لَمَد»؛ به زبان آکدی: «لَمادو»^۶. در زبان‌های هند و اروپایی کهن نیز (هند و

1. THULLIER, 1982, "La révolution scientifique du XIIème siècle", pp.1023-1024.

2 Conrad Gesner

3. Aldrovandi

4. DELORT, 1984, "Zoologie et histoire des animaux à la fin du Moyen Âge et au XVIème siècle".

هم‌چنین مراجعه شود به جدول مربوط به مؤلفان عمده‌ی قرون وسطی درباره‌ی حیوانات در کتاب FRANKLIN, 1897, *La Vie privée...*, pp. 14-67.

۵. Ougarita, قومی که در سوریه بوده‌اند...م.

6. FRONZAROLI, 1969, "Studi sull'essico comune semitico"..., pp. 13-17 et tableau comparatif pp. 28-29.

ایرانی، ایتالیایی، آلمانی)، دام را «پِکو» می‌نامیده‌اند که در اصل نشانگر ثروت است (مراجعه شود به کلمه‌ی لاتینی «پِکونیه»). در کلمه‌ی یونانی «پروبت» نیز این پدیده‌ی مشابه را می‌بینیم^۱. هنوز هم در روزگار ما و در بین بعضی از کوچ‌نشینان ایران، کلمه‌ی «مال» به‌تنهایی نشانگر گله و دام، ثروت و هم‌چنین محل چادرزدن مجموعه‌ی چند خانوار از کوچ‌نشینان است که در آن محل اطراق می‌کنند.

صفت فرانسوی «دُمستیک»^۲ به معنی اهلی و خانگی برای حیوانات، در قرن چهاردهم پیدا شده است. این کلمه، که در قالب ادبی معنی خانگی^۳ دارد، از کلمه‌ی لاتینی «دُمستیکوس»^۴ (از دُموس^۵ به معنی «خانه») گرفته شده است. در زبان فرانسه‌ی قدیم برای حیوانات کلمه‌ی عام «دُمِش»^۶ به معنی «اهلی» کاربرد داشته است (در مقابل کلمه‌ی «سُواژ»^۷ به معنی وحشی)، واژه‌ی «دُمِش» و با این‌که در همان زمان از بین رفته ولی در تعدادی از زبان‌های روستایی و لهجه‌های محلی هنوز هم به معنی «رام» باقی مانده است.^۸ اساساً زبان‌ها و آثار تألیفی مغرب‌زمین برای مدتی طولانی تصویری «ایستا» از حیوان اهلی را حفظ کرده‌اند. فعل «دُمستیکِر»^۹ و اسم یا موصوف «دُمستیکاسیو»^{۱۰} که در دوره‌ی آنتیک متداول نبوده، در زبان لاتینی قرون وسطی، و یادست‌کم در زبان لاتینی، به کار رفته است. آلبرت کبیر طبیعی‌دان، این کلمه را می‌شناخته و حتی آن را در مورد نباتات نیز به کار برده است^{۱۱}؛

1. BENVENISTE, 1969, *Le Vocabulaire des institutions indo-européennes*, vol. 1. pp.

37-61

2. domestique

3. de la maison

4. domesticus

5. domus

6. domesche

7. sauvage

8. BLOCH & WARTBURG, 1964, *Dictionnaire étymologique...*, p. 201

9. domesticare

10. domesticatio

11. ALBERT LE GRANDE, *De vegetabilibus*, lib, VII, tract. 1, éd, in-folio de Lyon,

ولی این فعل تنها در سال ۱۸۷۵ مورد تأیید «واژه‌نامه‌ی آکادمی فرانسه» قرار می‌گیرد. و فعل «آپریوواژر»^۱ به معنی رام‌کردن، تقریباً در همان زمان فعل «دُمستیک»^۲، به معنی اهلی‌ یا خانگی‌کردن، ظاهر می‌شود. این فعل ابتدا به شکل «آپریور»^۳ یا «آپریووایه»^۴ به معنی «شخصی یا خصوصی کردن» از واژه‌ی قدیمی «آپریودِر»^۵ مربوط به ایالت پرووانس فرانسه (مأخوذ از کلمه‌ی لاتینی «پریواتو»^۶ به معنی شخصی یا خصوصی ظاهر شده است.^۷

مفهوم اهلی‌کردن که هم ترکیبی و هم پویاست، در فرانسه ابتدا در بحث‌هایی ظاهر می‌شود که حاکی از دانش و فضل‌فروشی بودند و سپس در اواسط قرن نوزدهم تحت تأثیر ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر^۸ (۱۸۰۵-۱۸۶۱) در کاربرد روزمره دیده می‌شود. این دانشمند در سال ۱۸۶۱ در آخرین نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی گزارشی که برای اولین بار در سال ۱۹۴۹ انتشار می‌یابد، به طور مفصل درباره‌ی عبارت «عمل اهلی‌کردن یا اهلیت» چنین توضیح می‌دهد:

«از جمله کارهای بسیار جدید، تعیین و جست‌وجوی گونه‌های بیگانه‌ای است که می‌توانند به‌طور مفید وارد اروپا شوند، به‌خصوص گونه‌های وحشی‌ای که امتیاز اهلی‌کردن آنها وجود دارد. به عبارت بهتر، این کارها تجدید زبان‌های قدیمی یا به فراموشی سپرده‌ای هستند که در اکثر زبان‌های اروپایی و به‌خصوص در زبان ما [فرانسه] به‌زحمت نام‌هایی برای آنها وجود دارد. به کتاب‌هایی مراجعه کنید که حالت آن را بهتر نشان می‌دهند و درباره‌ی

→ t. V, pp. 488 et suiv., cité par GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861,

Acclimatation et domestication des animaux utiles, p. 141.

1. apprivoiser 2. domestiquer 3. apriver

4. apprivoier 5. aprivadar 6. privatu

7. BLOCH & WARTBURG, 1964, *Dictionnaire étymologique...*, p. 32

8. Isidor Geoffroy Saint-Hilaire

این کارها گزارش خوبی داده‌اند. به نوشته‌هایی مراجعه کنید که امروزه می‌توانیم، مثل اولین نویسندگان‌شان که در سال ۱۶۳۷ آن را «مجله‌ی جملات دریافتی» نامیده‌اند، آن را به همین نام بنامیم. در اولین چاپ *دائرةالمعارف آکادمی فرانسه* (۱۸۳۵) و حتی در بیش‌تر واژه‌نامه‌هایی که بعد از آن منتشر شده‌اند، بیهوده به دنبال واژه‌های «اکلیماتاسیون»^۱ [به معنی اقلیمی کردن یا منطبق با آب و هوای ناحیه در آوردن] و «دُمستیکاسیون»^۲ [به معنی عمل اهلی کردن] می‌گردید. فکر می‌کنم بیش از بیست سال است که من از این واژه‌ها استفاده می‌کنم، و چون لزوم آنها حساس می‌شد، به سرعت کاربرد پیدا کردند. به‌خصوص از وقتی که واژه‌ی اول نام یک مؤسسه‌ی بزرگ شد، به‌طور مرتب در دهان‌ها چرخید و خیلی زود در سرتاسر اروپا متداول گشت^۳.

حال به همین امر اکتفا کنیم که کلمه‌ی «اکلیماتاسیون»^۴ قبل از کلمه‌ی «دُمستیکاسیون»^۵ ضبط شده است. در ادامه باز هم در این مورد صحبت خواهیم کرد (مؤلف کتاب نیز کلمات را چنان که متداول است، به عنوان کلمات بیگانه نسبت به زبان فرانسه، با حروف ایتالیک نوشته است). ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر در توضیحی بلند بالا، گویی که می‌خواهد جسارت خود را توجیه کند، موارد بیش‌تری را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«با این وجود همان‌طور که توضیح دادم منظور من این نیست که اولین کسی هستم که کلمه‌ی «دُمستیکاسیون»^۶ را [به معنی عمل اهلی کردن و اهلیت] به کار برده‌ام. من از سال ۱۸۳۵ شروع به استفاده از این کلمه کرده‌ام در حالی که آقای دورو دو لا مال^۷ در سال ۱۸۳۲ عنوان «ملاحظات کلی درباره‌ی اهلی کردن حیوانات»^۸

1. *acclimation*2. *domestication*3. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimation et domestication...*, pp.140-141.4. *acclimation*5. *domestication*6. *domestication*

7. Dureau de la Malle

8. *Cosniderations généraux sur la domestication des animaux*

را در سالنامه‌ی علوم طبیعی^۱ به یکی از رساله‌های خود داده است. در ضمن از سال ۱۸۲۵ و به‌خصوص ۱۸۳۰ کلمه‌ی «دُمِستیکاسیون» را در مطالب علمی گردآوری شده به زبان انگلیسی باز می‌یابیم. من مدیون آقای دورو دو لا مال هستم که «دُمِستیکاسیون» را از زبان ایتالیایی قرض گرفته است، زبانی که در آن دست‌کم از قرن هجدهم کلمه‌ی «دُمِستیکازیون»^۲ یا «دیمِستیکازیون»^۳، همراه با فعل و حتی قید زمان و مکان آن یعنی «دیمِستیکار»^۴ و «دیمِستیکامِنِت»^۵ وجود داشته است.^۶

و سرانجام به‌گونه‌ی روایت اشاره کنیم که ژرژ سان^۷ در سال ۱۸۶۰ دلیرانه برای اولین بار از کلمه‌ی «دُمِستیکابل»^۸ [به معنی قابل اهلی کردن] در رمان خود^۹ استفاده کرده است. این عمل نشان می‌دهد که از آن پس درک چنین مفهومی در تمام محیط‌ها وارد شده است...

بوفون^{۱۰}: یک پیشگام

در این موضوع نیز، هم‌چون اکثر موضوعات، حرکت زبان‌ها فقط کار تفسیر تحول قبلی اندیشه را انجام داده است. در واقع، در قرن هجدهم اولین چرخش با ظهور اندیشه‌ی طبیعت‌گرایانه‌ی واقعی درباره‌ی حیوانات اهلی و روابط آنها با انسان انجام می‌شود؛ عملی که بیش‌تر در پرتو کارهای بوفون (۱۷۰۷-۱۷۸۸) انجام می‌گیرد. او تعدادی از مجلدات سی و شش جلد تاریخ طبیعی، عام و خاص خود را به این امر اختصاص داده است. فضای حاکم بر آن زمان، با یک هدایت جهانی، گرایش به نظام‌های بزرگ طبقه‌بندی کردن بوده

1. *Annales des sciences naturelles*, t. XVII, p. 5

2. *domesticazion*

3. *dimesticazione*

4. *dimesticare*

5. *dimesticamente*

۶. همان مأخذ قبلی زیر نویس شماره‌ی ۳.

7. Georg Sand

8. *domesticable*

9. Jean de la Roche

10. BUFFON

است.^۱ یکی از ویژگی‌های بوفون در این مورد این است که وی در ابتدای امر به مقابله با مجموعه‌ی اصطلاحاتی برخاست که فقط مربوط به ریخت‌شناسی (مورفولوژی) و به گیاه‌شناس سوئدی به نام «لینه^۲» (۱۷۷۸-۱۷۰۷) مربوط می‌شدند. وی می‌گفت این اصطلاحات مطلق، خودکامه و استبدادی هستند. بوفون در سال ۱۷۴۹ برای توجیه موضع خود، تخیلی بارز از فلاسفه‌ی «عصر روشنگری» را دست‌آویز قرار می‌دهد؛ تخیلی از انسان نوین در جهان و تخیلی که فقط به خاطر سبکی که دارد طالب افتادن بر سر زبان‌ها و نقل‌شدن در همه جاست:

«انسانی را مجسم کنیم که همه چیز را فراموش کرده یا در مورد تمام اشیایی که او را احاطه کرده‌اند، تازه بیدار می‌شود. این انسان را در دشتی قرار می‌دهیم که به‌طور مرتب ناظر بر حضور مستمر حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها، نباتات، سنگ‌ها و غیره است. این انسان در لحظه‌های نخست چیزی را تمیز نخواهد داد، همه را با هم مخلوط و آنها را با یکدیگر اشتباه خواهد کرد. متها فرصت می‌دهیم که این اشیاء حواس این انسان را متأثر کنند تا تکرار درک تأثرات خارجی وی از این اشیاء موجب استحکام تدریجی اندیشه‌های او گردد. [این انسان، کم کم] از این طریق و از طریق روابطی که با این اشیاء برقرار می‌کند موفق به ارزیابی اشیاء تاریخ طبیعی خواهد شد. آن دسته از اشیایی که برای وی لازم‌تر و مفیدتر خواهند بود، در ردیف اول قرار خواهند گرفت. برای مثال در رده‌ی حیوانی، او رجحان را بر اسب، سگ، گاو و غیره قائل

۱. نظریه‌هایی که ارائه می‌شوند و فرازهایی که این نظریه‌ها را بیان می‌کنند از کتاب زیر گرفته شده است:

PELOSSE, 1989, "Un discours savant des Lumières"...

به منظور آشنایی با اندیشه‌ی معرفت‌العلوم درباره‌ی طبقه‌بندی‌های طبیعت‌گرایان مراجعه‌شود به:

ATRAN, 1986, *Fondements de l'histoire naturelle...* 2. Linée

خواهد شد [...] و سپس، بدون این که با آنها آشنا باشد، به حیواناتی خواهد پرداخت که بتوانند در مکان‌ها و آب و هوای معین ساکن شوند مثل گوزن‌ها، خرگوش‌ها و تمام حیوانات وحشی. این عمل وقتی انجام می‌گیرد که وی تمام شناخت‌ها را تحصیل کند تا جایی که کنجکاویش صرف آن شود که کدامین حیوانات می‌توانند حیوانات آب و هوای غریبه باشند، مثل فیل‌ها، شترهای یک کوهانه و غیره. همین امر در مورد تمام تولیدات طبیعت نیز صادق است که وی می‌تواند آنها را بر مبنای مصرف و کاربردشان مورد مطالعه قرار داده و به نسبت آشنایی و نزدیکی ارزیابی کند. وی در مغز خود آنها را به نسبت این نظم و این شناخت مرتب خواهد کرد زیرا آنها را بر اساس همین نظم‌ها و شناخت‌ها تحصیل کرده است و بر اساس همین نظم‌ها نیز آنها را حفظ می‌کند. این نظم که طبیعی‌ترین نظم است، همان نظمی است که ما باور به پی‌گیری آن داشته‌ایم^۱.

انتخاب چنین معیارهای غیر ریخت‌شناسانه (غیر مورفولوژیک) برای طبقه‌بندی حیوانات، به بهترین وجهی نشانگر گذار و تحول بین قرون وسطی و عصر جدید است. بوفون به تدریج این معیارها را ندیده می‌گرفت، ولی با این همه برای بی‌اعتبارکردن این انتخاب (با تئوری‌هایش درباره‌ی نسل اختیاری و همچنین درباره‌ی دسته‌بندی ژن‌ها)، به نفع لینه قدم بر می‌داشت. زیرا اگر نفع نوینی برای حیوانات اهلی شروع به ظاهر شدن می‌کند، اینها باز هم به شیوه‌ای ایستا، به مثابه داده‌ای ادراک می‌شوند که مستقل از انسان بوده و باز هم در «حالت اهلی بودن» آنها عملی از طبیعت، محروم از تمام واقعیت مستقل خلاقیت الهی، مشاهده می‌گردد.

وقتی که فرضیه‌ی تحول‌گرایی در کارهای بوفون ظاهر شد^۲، وی اساس ادعای خود را از همین حیوانات استنتاج کرد. او با شناخت این موضوع که

1. BUFFON, 1749, *Histoire naturelle... Premier discours...*

2. POPLIN, 1984, "Les encyclopediste et les renouveau de la relation homme-animal"...

گونه‌ها می‌توانسته‌اند تغییر یابند و متحول گردند و حتی به سود سایر گونه‌ها از بین بروند، «اهلیت» را در بین عوامل تغییر ماهیت و تنزل آن جای داد. برای مثال وی پاره‌ای از نشانه‌های جسمی شتر دوکوهانه را منتسب به همین اهلیت می‌کند، یعنی آیا کوهان‌های آن و پینه‌های دست و پا و سینه‌ی آن ناشی از بارکش بودن آن نیست؟ هم‌چنین بوفون برای اولین بار با طبقه‌بندی حریف بزرگ خود لینه^۱ مقابله می‌کند و مورد مربوط به اسب را «نجیبانه‌ترین فتحی که انسان به آن دست یازیده»، و مورد مربوط به خر را «رفتار نانجیبانه» ارزیابی می‌کند. وی تمام کلیشه‌های عصر را درباره‌ی این دو حیوان به حساب خود می‌گذارد و این موضوع که خر فقط محصول تغییر شکل یافته‌ای از اسب است را رد می‌کند. او با این حرف سلاله‌ی خر و طبقه‌بندی آن را نیز در یک خانواده با اسب مردود می‌شمارد؛ کاری که لینه کرده و این دو حیوان را در یک گونه‌ی اکوس^۲ جای داده و هم‌تبار کرده بود. بنابراین «بوفون» می‌نویسد: «طبیعی‌دانانی که به‌طور سرسری خانواده‌هایی را برای حیوانات و گیاهان تشکیل می‌دهند، به نظر می‌رسد تمامی گستره‌ی این نتایج را به قدر کافی احساس نمی‌کنند. زیرا اگر تشکیل چنین خانواده‌هایی به طور مستدل اثبات می‌گردید، یا می‌شد فهمید که در حیوانات و حتی در نباتات، نه این که گونه‌های مختلف، فقط یک گونه وجود داشته که با تغییر ماهیت حاصل شده است، اگر حقیقت داشت که خر فقط یک اسب تغییر ماهیت یافته بوده، دیگر

۱. درباره‌ی رقابتی که بین این دو دانشمند وجود داشته، «روستاند» حکایت زیر را نقل می‌کند: «در باغ گیاهی موزنوم، بوفون فقط این اجازه را می‌داد که نام‌هایی که لینه به گونه‌های گیاهی می‌داد در زیر ورقه‌هایی نوشته شود که برای برچسب گیاهان به کار می‌رفت. در ظاهر لینه با دادن نام «بوفونیا» به یک گیاه مزاحم و غیر قابل توجه، از او به خاطر اعمال چنین روشی انتقام می‌گیرد!». نگاه کنید به:

ROSTAND , 1978, *Esquis d'un histoire de la biologie* , p. 50.

2. *Equus*

حد و مرزی برای قدرت طبیعت و ترس از این اندیشه وجود نداشت که در گذر زمان، سایر موجودات دارای اندام، از یک موجود به دست آید^۱.

بوفون یکی از اولین کسانی است که به موقع «آستین‌هایش را بالا زده»^۲ تا خود را وقف تجارب واقعی درباره‌ی اختلاط نژادی حیوانات اهلی کند. بدون تردید اهمیتی بنیادین که وی برای نازایی بین حیوانات، به مثابه ضابطه‌ای برای تفکیک گونه‌ها قایل است، از همین جا ناشی می‌شود. به نظر وی، حاصل جفت‌گیری خر و اسب فقط محصولی ناقص و نازا مثل قاطر است؛ امری که نشان می‌دهد خر و اسب گونه‌هایی هستند که نباید با هم اشتباه شوند.

موفقیت‌هایی که کتاب تاریخ طبیعی به دست آورد و فراتر از *دائرةالمعارف* بود، به بهترین شکلی گواه بر توجه همان عصر برای چیزهای طبیعت است. با این که بوفون همکاری با *دائرةالمعارف* را نپذیرفت، اما دیدرو^۳ جای وسیعی را برای عقاید او اختصاص داد و صفحه‌های بسیاری از تاریخ طبیعی را در آن گنجاند. ولی برای کار ما مهم‌تر از همه دانستن این امر است که *دائرةالمعارف* علی‌رغم داشتن ویژگی «واژه‌نامه مبرهن علوم، هنرها و حرفه‌ها» و دغدغه‌ی همیشگی برای دادن اعتبار مجدد به کار و جزوه‌های راهنمای زحمتکشان، (ضمن همه‌ی ایرادهای وارده به آن) این ایراد نیز به آن وارد است که مخاطب آن فقط «انسان شریف» (منظور: انسان با فرهنگ) است. *دائرةالمعارف* با گرفتن حالت انفعالی نسبت به این امر، توجه خود را معطوف به انتشار جزوات راهنمای عامه‌پسند با قریحه‌های عملی نمود^۴. از بین این جزوات می‌توان جزوه‌ی زیر را نام برد: «خانه‌ی روستایی یا اقتصاد عمومی تمام

1. BUFFON. 1753, *Histoire naturelle...*, III. *L'asnc*.

2. ROSTAND, 1978, *Esquisse d'une histoire de la biologie*, p. 43.

3. Diderot

۴. به‌ویژه منشأ کتاب مرجع معروف روبر RORET چنین بوده است (از نامه‌ی خصوصی

لوسی‌بن برنو Lucien Bernot)

مائده‌های دشت: روش حفاظت و تکثیر آنها.» این جزوه دامپروی حیوانات مزرعه، کرم‌بریشم، زنبورعسل، پرنندگان قفسی و «سایر سرگرمی‌های روستایی» را مد نظر دارد. از طرفی همین انتشارات تا اوائل قرن بیستم چاپ‌های متعددی را با عناوین ثانوی و توسط مؤلفان گوناگون به خود دیده که البته باز هم همان موفقیت‌ها را دربر داشته است.^۱

ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر: یک بنیان‌گذار

در فصل بعد خواهیم دید که تجربه‌ی ژنتیکی درباره‌ی حیوانات منجر به دغدغه‌ای درباره‌ی یک شیفتگی بیش از پیش زنده‌ای شد که در قرن نوزدهم پایه‌گذار ایجاد بیش‌تر نژادهای بزرگ اهلی امروزه است. تجربه‌ی ژنتیکی و نطفه‌شناسی، در حوزه‌ی علمی، موجب به وجود آمدن علم غرابت خلقت یا علم عجیب‌الخلقه‌ها و غول‌ها می‌شود که اتی‌ین ژوفرای سنت-هیلر (۱۸۷۲-۱۸۸۴) آن را به وجود آورد و پسرش ایزیدور (۱۸۰۵-۱۸۶۱) آن را گسترش داد. اقدامات آنها در زمینه‌ی عجیب‌الخلقه‌ها که مبتنی بر تجربیات پدر بود، کار را به جایی رساند که توانستند در مقابل نظریه‌ی «فیکسیسم»^۲ ژرژ کوویه^۳ (۱۷۶۹-۱۸۳۲) بایستند و علیه وی از نظریه‌ی «تحول»^۴ و نظریه‌ی اپی‌ژنزا^۵ دفاع کنند که بر اساس این تئوری اندام‌های یک موجود

۱. قدیمی‌ترین چاپی که به دستم رسید (LIGER, 1763) به عنوان چاپ هشتم معرفی شده و نام خانه‌ی جدید روستایی... *La nouvelle maison rustique* را دارد. هم‌چنین نگاه کنید به: MALEPEYRE, BIXIO, 1887, *Maison rustique de XIXe siècle*, vol. II. و نگاه کنید به: 1886, *id.*, vol. I. این اقدام چنان عالی بود که موجب به وجود آمدن یک مؤسسه‌ی انتشاراتی به همین نام گردید (که آن را اخیراً Falmmarion دوباره خریداری کرده است).
۲. Fixisme, ثابت‌بودن نژاد. -م.

3. Georges Cuvier

4. transformisme

۵. épigénèse: تشکیل نطفه از نو.-م.

زنده به جای این که از قبل در نطفه شکل گیرند، در جریان رشد خود، از طریق تفکیک و تغییر پی‌درپی قسمت‌های جدید، تشکیل می‌گردند. در حقیقت در اندیشه‌ی نوین آن عصر تغییرات گونه‌ها ناشی از تأثیر مستقیم محیط است. فراموش نکنیم که در قرن تکامل و قرن چارلز داروین (۱۸۰۸-۱۸۸۲) قرار داریم، داروینی که الهامات خود را به‌طور گسترده از مشاهدات حیوانات اهلی می‌گیرد (این کار او بیش‌تر به سکوت برگزار شده است)؛ حیواناتی که وی حتی بخش بزرگی از کارهای خود را به آنها اختصاص داده است «در باب تغییرات حیوانات و نباتات اهلی»^۱.

اما بیش از این که سنت-هیلر پدر مورد توجه ما باشد، که کار او به ویژه، از سرگرفتن تاریخ زیست‌شناسی است پسر وی، ایزیدور، مورد نظر ما است. زیرا ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر، در مورد اهلی‌کردن حیوانات، به‌راستی یک نظریه پرداز و یک عمل‌کننده و حتی می‌توان گفت که یک مبارز واقعی است. او در موزه‌ی تاریخ طبیعی^۲ به عنوان استاد جانورشناسی بر جای پدر نشست. وی بنیان‌گذار جامعه‌ی سلطنتی فرانسه در ارتباط با اقلیمی‌کردن جانوران و نباتات^۳، مدیر باغ وحش «باغ نباتات»^۴ (از سال ۱۸۴۰ به بعد) و سپس مدیر «باغ جانورشناسی اقلیمی‌کردن پاریس»^۵ شد (تاریخ افتتاح ۱۹ اکتبر ۱۸۶۰). او به این ترتیب تمام راه‌ها را برای بهترکردن حیوانات اهلی و به‌خصوص برای اهلی‌کردن و اقلیمی‌کردن گونه‌های جدید، باز و هموار کرد. در سال ۱۸۴۹ بنا به درخواست وزارت کشاورزی وقت، «گزارشی کلی درباره‌ی مسایل مربوط به اهلی‌کردن و اقلیمی‌کردن حیوانات مفید» نوشت. او بی‌وقفه روی این موضوع کار می‌کرد و بارها آن را بازنگری و منتشر کرد

1. *De la variation des animaux et des plantes domestique*; 1868

2. Muséum d'histoire naturelle

3. Société impériale d'acclimatation de France

4. Jardin des Plantes

5. Jardin zoologique d'acclimatation de Paris

(۱۸۵۴-۱۸۶۱) تا بالاخره تبدیل به کتاب قطوری در ۵۳۴ صفحه شد که امروزه با وجود قدیمی بودنش، هنوز هم بی‌نظیر است.^۱ این کتاب، یک کتاب بنیادی است و با این که نیاز به تصحیح دارد، اما هنوز هم بی‌نظیر است و علاوه بر داشتن یک دیدگاه کلی از حیوانات اهلی شده و قابل اهلی شدن این سیاره، اولین و آخرین تلاش سخت و استوار و عملی در مورد زلال بودن واژگان مربوط به اهلی کردن را عرضه می‌کند. سه مفهوم اصلی این کتاب عبارتند از:

- منطبق کردن حیوان با آب و هوای یک محیط یا اقلیمی کردن^۲
- منطبق کردن حیوان با طبیعت یک محیط یا بومی کردن^۳
- منطبق کردن حیوان با خانه یا خانگی کردن یا اهلی کردن^۴.

ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر در مورد واژه‌ی اول می‌نویسد: «منطبق کردن یک فرد، یک نژاد، یک گونه با آب و هوا، پس از انتقال آن به سرزمینی دیگر، و در نتیجه قرارگرفتن او در خارج از هماهنگی‌های طبیعی‌اش، عادت دادن آن به شرایط جدید و هماهنگ کردن آن با این شرایط است»^۵. مهم‌ترین موضوع در اینجا تمایزی است که مؤلف بین دو حالت «نتیجه‌ی عمل اقلیمی کردن» و «عمل اقلیمی کردن» قایل می‌شود. او نتیجه‌ی عمل اقلیمی کردن را چنین تعریف می‌کند: «حالت موجود زنده‌ای که این هماهنگی برای آن تحقق یافته است». و «عمل اقلیمی کردن» را نیز چنین تبیین می‌نماید: «هنر آماده کردن و در اختیارداشتن موجودات اندام‌دار به نحوی که آنها را هر چه بیشتر مستعد زندگی در محیطی نماید که پیش‌تر در آن محیط نبوده و به آنجا آورده شده‌اند و تولید مثل این موجودات در این محیط جدید^۶».

در مورد واژه‌ی دوّم چنین می‌گوید: « [درباره‌ی] بومی کردن، به معنی

۱. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication ...*

2. acclimatation

3. naturalisation

4. domestication

۶. همان، p. 147.

۵. همان، pp. 143-144.

جانورشناسی و گیاه‌شناسی این کلمه، باید گفت [...] [این واژه در مورد] حیوانات و گیاهانی [است] که به یک سرزمین آورده می‌شوند، و در شرایط طبیعی آنجا [...]، به حالت طبیعی، و به مفهومی دیگر به حالت وحش [...] موفق می‌شوند. بنابراین امکان دارد که حیوانات منطبق با آب و هوای یک سرزمین جدید بشوند (اقليمی)، اما با این همه، منطبق با طبیعت آنجا نگردند (بومی)»^۱.

ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر روی واژه‌ی سوم تأکید بیش‌تری می‌کند. وی در این مورد نیز، مثل مورد مربوط به بومی‌کردن، شروع به تمایز «حالت حیوان اهلی» از روند «تقلیل به حالت اهلی» می‌کند. او «حالت حیوان اهلی» را «اهلیت» و روند «تقلیل به حالت اهلی» را «اهلی‌کردن»^۲ می‌نامد. ایزیدور سپس این روند را به سه مرحله تقسیم می‌کند که پشت سر هم قرار دارند و بیانگر سه حالت مختلف از حیوان مورد نظر هستند. این سه حالت عبارتند از اسارت، اُنس، و اهلیت به معنی واقعی کلمه^۳. او مقاطع زیر را بین این سه حالت قایل می‌شود:

- در حالی که مرحله‌ی اول مربوط به «حالت ایستای» حیوان است، ولی دو مرحله‌ی آخر «مراحل پویا» هستند و «امکان تسلیم شدن به عادات جدید، شناخت صاحب، و در نتیجه مستلزم میزانی از هوش یا فراست حیوانی و تمایل»^۴ از سوی حیوان است.

- هر دو مرحله‌ی اول و دوم حالت موقت دارند، «برعکس، همین که اهلیت حاصل شد، دائمی می‌شود»^۵.

- دو مرحله‌ی اول و دوم فقط می‌توانند شامل بعضی سوژه‌های (حیوانات) منزوی باشند، در حالی که اهلیت عبارت است از «داشتن نه تنها چند حیوانی است که از زندگی وحش بیرون آورده شده‌اند، بلکه سلاله‌ی

۳. همان، 154-157 pp.

۲. همان، 156 p.

۱. همان، 149-150 pp.

۵. همان، 155 p.

۴. همان، 154 p.

حیواناتی است که از یکدیگر و از یک «نژاد» حاصل شده‌اند^۱.
 - بالاخره، «اهلی‌کردن، ناگزیر مستلزم تولیدمثل زیر دست انسان است^۲.
 بنابراین، روش ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر بیش از آن که یک روش قابل توجه باشد، یک نوآوری است. وی با تأکید روی عبارت «سلاله‌ی حیواناتی است که از یکدیگر حاصل شده‌اند»، که امر مهمی است، و نیز با تأکید که روی مفهوم تولیدمثل «ناگزیر [...] زیر دست انسان» می‌کند، نشان می‌دهد که این روش اولین کوشش جدی برای ارائه‌ی تعریفی نوین و ژنتیکی، از اهلی‌کردن است.

از آن جایی که مفهوم «حالت پویای» حیوان - و به مفهومی دیگر: مشارکت همین حیوان در امر انقیادش - شامل قضیه‌ی روش علم عادات‌شناسی، از اهلی‌کردن است، بنابراین این مفهوم نیز باید حفظ شود. همین مفهوم، از زمان کوویه، اولین شخصی که (در سال ۱۸۲۵) روی «قابلیت زندگی اجتماعی» حیوان در مقابل انسان تأکید کرده^۳، تا کارهای معاصر درباره‌ی مسئله‌ی قواعد رفتاری در امر اهلی‌کردن^۴، تحقیقات را تحت ضوابط گوناگون به خود مشغول کرده است. هرچند متأسفانه، این تحقیقات بیش از حد نادر بودند ولی همیشه حالت محرک و القاکننده داشتند. در نتیجه باز هم درباره‌ی این تحقیقات صحبت خواهیم کرد.

بالاخره، نوآوری بزرگ روش ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر از یک سو تصویری است که وی از پویایی حیوانات اهلی و از اهلی‌کردن دارد، تصویری که به استثنای مرحله‌ی ایستایی آن، با دیدگاه‌های قبلی انقطاع کامل دارد؛ و از سوی دیگر - و در نتیجه - هدف غایی اهلی‌کردن است و مقصود از آن، سودمندی است. نوع تاریخ طبیعی که ایزیدور می‌خواهد در کتابش نشان دهد، در واقع «علم کامل است؛ قطعی یا مشاهده [...] است؛ ولی صوری و

۲. همان، p. 157.

۱. همان، p. 155.

3. CUVIER, 1825, *De la sociabilité des animaux*, p. 19

۴. رجوع شود به زیرنویس‌های ۴۳ تا ۴۵ همین فصل و بخش دوم همین کتاب.

استدلالی نیز هست، عمل یا انطباقی [...] است، که منظور آن سودمندی است، ایجاد منابع جدید، نیروها و دارایی جدید برای جامعه است. [این پیشرفت] در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، همان جایگاهی را دارد که به‌طور طبیعی برای آن نشان شده است و به بهترین وجهی جایگاه انطباق‌های مهم علوم برای بهتر زیستن مردم است^۱.

شکل و محتوای هیچ بحثی تا این حد بیانگر ویژگی قرن نوزدهم نیست، قرن رسوخ و ظهور سرمایه‌داری صنعتی و فتوحات استعماری؛ همان قرن‌ی که عصر طلایی اهلی‌کردن حیوانات را نیز در برمی‌گیرد، که کمتر شناخته شده است. زمانی که در مزارع و روستاهای فرانسه و بریتانیای کبیر، تجربه‌های اصلاح نژاد حیوانی و به وجود آوردن نژادهای جدید شکوفا می‌شد^۲، درست در همان زمان اروپاییان در زیر آسمان‌های دیگر ضمن غصب و تصاحب ملت‌های مستعمره، در صدد غصب و تصاحب حیواناتی نیز بودند که همین ملت‌های تحت‌استعمار، اهلی کرده بودند. این عصر همان عصری است که در آن جانورشناسان و عده‌ی کثیری از کسانی که به‌طور تفتنی به این کارها می‌پردازند، خودشان را به تحریک و تشویق «انجمن سلطنتی اقلیمی‌کردن»، گرفتار مسائل زیر نموده و «باغ اقلیمی‌کردن» و سپس «باغ وحش موزه‌ی پاریس» در تمام اقدامات زیر ایفاگر نقش اول بودند: گله‌های لاما که در سال ۱۸۴۹ از آمریکا به هلند آورده شده بود؛ گله‌های یاک (گاو‌ی که دُمی به شکل دُم اسب دارد) که در سال ۱۸۵۴ توسط یک سیاستمدار فرانسوی از چین آورده شده بود؛ بزهای «آنقوره» (آنکارا در ترکیه) که در همان سال امیر عبدالقادر (که در آن موقع در بروس^۳ اقامت داشت) به فرانسه داده بود؛ شترهای یک کوهانه که در سال ۱۸۵۹ به برزیل و

1. GEOFFROY SAIT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p.VIII.

۲. مراجعه شود به بخش بعدی.

۳. Brousse = Bursa، شهری در شمال غربی ترکیه (آسیای صغیر) نزدیک به دریای مرمره.

در حدود ۱۸۶۰ به استرالیا برده شده بود و تلاش‌های تربیتی و تخم‌گیری از دو جنس خر وحشی و غیره^۱. حتی پروژه‌ها و چشم‌اندازهای نظری و عملی نیز به دوردست‌ها نظر داشتند. درست در همان زمانی که یکی از دانشمندان در سال ۱۸۵۴ تا جایی پیش رفت که گفت: «شاید بتوانیم درجه مدنیت یک مردم را با کمیت حیواناتی بسنجیم که آن مردم تربیت می‌کنند»^۲، دانشمند دیگری «پروژه‌ی زبان آوانگاری جهانی برای رفتار حیوانات»^۳ را تهیه نمود و دانشمندی نیز این موضوع را مطمح نظر قرار داد که: «وقت آن رسیده است که به حیوانات جدیدی که با آب و هوای محل جدید انطباق یافته‌اند و یا تصور می‌شود که قابل انطباق با آب و هوای جدید هستند، به صورت عادی و بدون این که ضربه‌ای به قواعد اشتقاق زبان فرانسه وارد آید، نام‌های ساده‌ای گذاشته شود که عموم مردم مستعد پذیرش آنها باشد»^۴.

درنگ‌های جانورشناسی معاصر

لااقل می‌توان گفت که در یک قرن و نیم اخیر همه چیز کاملاً تغییر یافته‌اند، اما نه به این خاطر که علم دیگر چیزی برای «آسایش و رفاه مردم» به

۱. برای اطلاع از جزئیات این تجربه‌ها نگاه کنید به:

GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...* pp. 275-368.

درباره‌ی بزهای آنگورا (آنقوره) و وارد شدن شتر به استرالیا نگاه کنید به کارهای متأخر:

PLANHOL, 1977, "Rayonnement urbain et sélection animal"...

در این مورد کار مؤلف زیر را نیز اضافه می‌کنیم:

CIGLER, 1986, *The Afghans in Australia*.

2. RICHARD DU CANTAL, 1854, "Animaux domestiques", p. 118.

3. DERCROIX, 1898, "Projet de langage phonétique universel"...

4. GERRIER DE DUMAST, 1855, "Mémoire sur la nécessité d'en arriver [...] à imposer aux nouveaux animaux [...] des noms commodes"...

دست نمی‌داد (بلکه به جایی رسید که به بدبختی‌اش نیز اضافه کرد). این موضوع به خاطر این بود که علم - یا به دلیل فرزاندگی و یا گریز از خیالات واهی - دیگر جاه‌طلبی‌های گذشته را که این چنین به روشنی مورد تأکید بود، نداشت (علی‌رغم صور ظاهر، شکافی که علم را از فن جدا می‌کند هرگز به ژرفای امروز نبوده است). متها، علم به جای این که به حیوانات اهلی بپردازد، کارهای فراوان دیگری نیز داشت که باید به آنها می‌پرداخت. جانورشناسی نیز در زمان ما، پس از این که در شیفتگی قرن‌های هجدهم و نوزدهم برای این حیوانات سهم فعالی داشت، تا حدودی نسبت به آن بی‌توجه شده است.

این شیفتگی، به‌خصوص شیفتگی مربوط به حیوانات غیربومی مغرب‌زمین، موجب نقادی‌های بیش از پیش زنده‌ای شد، نقادی‌هایی که ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر از سال ۱۸۶۱ به بعد شروع به تلاش برای رد آنها کرد^۱. پس از ایرادها و اشکال‌تراشی‌ها برای وانمودکردن عدم امکان مسئله‌ی اقلیمی کردن و اهلی‌کردن‌های جدید (که همه‌ی اینها پس از حصول نتایج اولین تجربه‌ها، تاب مقاومت نیاورد) اشکال‌تراشی در زمینه‌ی پرخرج بودن و غیر سودمندبودن چنین تجربه‌هایی؛ بحثی طاقت‌فرسا، که اولین مجلدات «بولتن انجمن جانورشناختی اقلیمی کردن»^۲ منعکس‌کننده‌ی آنها بود. این بحث دو گروه از هواداران را در مقابل هم قرار می‌داد، هواداران متنوع‌کردن منابع حیوانی، و هواداران اصلاح نژاد که تنها گونه‌های اروپایی بود. می‌دانیم که علی‌رغم موفقیت‌هایی که نصیب دسته‌ی اول شد، دسته‌ی دوم فائق آمدند. سودی‌آوری (پیش‌تر) قانون را ساخته بود!

در عمل، به جز چند مورد منزوی^۳، در اوائل قرن بیستم تجربه‌های مربوط

1. GEOFFROY SAIT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication* ..., pp.

267-274.

2. *Bulletin de la Société zoologique d'acclimatation*

۳. مراجعه شود به بخش دوم.

به اقلیمی کردن و اهلی کردن حیوانات غیربومی به نفع حرکتی تمام می‌شود که ضد آن بوده است، یعنی صدور حیوانات اروپایی به سوی «ماوراء دریا» (که از نظر مالی به متتها درجه پربرتر بوده است). از آن پس تا جنگ دوم جهانی، آثار تألیفی مربوط به اقلیمی کردن، با چرخش دیدگاه خود، عبارت از دستورالعمل های فنی استفاده از حیوانات غربی در محیط‌های خشک یا استوایی، یا به تبع آن، عبارت از خوش‌بین کردن مردم به بازدهی گونه‌های بومی در همان محل^۱ بوده است. از طرف دیگر، از سال ۱۹۰۷، تمام گرایش‌های اخیر، سطح خود را در ساز و برگ‌های «فناوری نرم»^۲ تجدید می‌کند که با بعضی برنامه‌های کمک به کشورهای در حال توسعه همراه بوده است.^۳

بنابراین، در ابتدا و پس از این که جان تازه‌ای به کنجکاوای های اروپاییان در مورد حیوانات اهلی و یا حیواناتی داده شد که قابل اهلی شدن بوده‌اند، در پی آن، گسترش استعماری، سهم خود را برای منحرف کردن آنها ادا کرد. این پدیده به روشنی در تحول جانورشناسی مشاهده می‌شود. در واقع، مستعمره‌ها به این دسته اجازه می‌دهد که زمینه‌ی سرمایه‌گذاری خود را به‌طور قابل توجهی گسترش دهد. این رشته، به‌خصوص با مجموعه‌ی

۱. بدیهی است که بارزترین و کامل‌ترین آثار تألیفی در این مورد، تألیف زیر است:

RINGELMAN, 1930, *Génie rural appliqué aux colonies* (1er éd. 1908).

این کتاب تألیف ارزشمندی است در ۷۲۷ صفحه و سرشار از اطلاعات فنی محاسبه‌شده درباره‌ی دامپروری و استفاده از حیوانات اهلی در کشورهای غیر غربی.

2. soft technology

3. FAO, 1984, *Animal Energy in Agriculture...*

FIELDING, 1987, "Donkey Power"....;

GOE, 1982, "Current Status of Reserch on Animal Traction";

GOE & HAILU, 1983, *Animal Traction...*;

SMITH, 1981, "Draght Animal Research"...

حیوانات افریقایی، مسایل و حتی حیوانات جدیدی را کشف می‌کند که بهره‌برداری عملی از آنها سال‌ها به طول می‌انجامد. برای مثال (برای این که توجهی به پستانداران بزرگ شود) می‌دانیم که تاریخ «کشف» نوعی غزال شبیه به زرافه^۱ (علاوه بر کشف پوست دباغی شده‌اش که بومیان کنگوی بلژیک چنین کاری را می‌کردند) فقط در اوائل قرن اتفاق افتاد. قبل از سال‌های ۱۹۵۰ (پس از اولین شکستی که در سال ۱۹۲۰ در باغ وحش آنور^۲ اتفاق افتاد)، اقلیمی کردن این حیوان در پارک‌های جانورشناسی عملی نشد. ولی -وروی دیگر سکه نیز در همین جاست - گستردگی‌ای که باید متذکر آن شد، و سودمندی فوق‌العاده‌ی وظیفه‌ای که جانورشناسی، این چنین برای خود تدارک می‌بیند، موجب می‌شود که به‌طور مداوم از حیوانات اهلی منصرف شود. این مسحورشدگی جانورشناسی در مورد «وحشی»، که روی هم رفته قابل درک است، در تمامی زمینه‌ها دیده می‌شود، اما با این همه، از آثار انحراف و فساد عاری نبوده و گاه نیز توأم با خطاهای بزرگی است.

اثر عمده‌ی انحراف آن گرایش به کنارگذاشتن تمام و کمال حیوانات اهلی است، در حالی که کتاب‌های نظام‌مند مهم جانورشناسی اوائل قرن که ما در آن زندگی می‌کنیم^۳، حیوانات اهلی را در همان نقطه‌ی طبقه‌بندی شده‌ی خود قرار داده و به آنها توجه کرده‌اند (به اسب به عنوان پستاندار تک انگشت^۴، به خوک و گاو به عنوان پستانداران زوج انگشت^۵ و غیره). جانورشناسان جدید درست عکس^۶ این قضیه عمل می‌کنند و حیوانات اهلی را به‌مثابه حالتی جداگانه مطرح (البته وقتی که مطرح می‌کنند) و آنها را از سایر حیوانات

1. okapi

۲. Anvers، یکی از ایالت‌های بلژیک شمالی در مرز هلند.

۳. برای مثال: JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*.

4. Périssodactyles

5. Artiodactyles

۶. برای مثال: TETRY, 1974, *Zoologie...*

متمایز می‌کنند. در این تبعید محترمانه، تمام صور ظاهری بازگشت به یک ادارک ایستا نسبت به حیوانات اهلی دیده می‌شود: چنین به نظر می‌رسد که از نظر جانورشناسی معاصر، اهلی‌کردن، حالت مستمر بعضی حیوانات را تجدید می‌کند، اینها حیواناتی هستند که نوعی مشترکات ژنتیکی و ویژگی‌های فنوتیپیک^۱ ارثی، کالبدی و حتی رفتاری (رفتارنگاری‌های ویژه) آنها را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، که تمام این ویژگی‌ها حاصل گزینش مستمر انسان هستند.

عصر حجرشناسان^۲ جدید (که با این همه، نمی‌توان آنها را متهم به ثبات‌گرایی^۳ کرد!) نیز به نوبه‌ی خود در اکثر مواقع دوره‌هایی را که به عنوان «معاصر» تخمین می‌زنند، حقیر می‌شمارند، یعنی دوره‌هایی که انسان شروع به ظهور می‌کند (هومو هبیلیس^۴ حدود ۲۵۰۰۰۰۰ سال، هومو ایرکتوس^۵ حدود ۵۰۰۰۰۰ سال، هومو سِپِین^۶ حدود ۱۰۰۰۰۰ سال). در نتیجه، برای تحلیل آنها وجود اندیشه‌ای از نظر سنگ‌نگاری ضرورت خواهد داشت.

باز هم دقیق‌تر، جغرافیای جانوری به‌گونه‌ای حریصانه سرزمین‌هایی را برمی‌گزیند که از هرگونه دخالت انسان دور و بکر مانده است. فقط اخیراً دیده شد که همین جغرافیای جانوری در مسیر بررسی «انسان، عامل زیست-جغرافیایی^۷»، در دوردست‌های پشت جغرافیای گیاهی درگیر شده است (در گردهمایی «مجمع زیست-جغرافیا»، پاریس، اکتبر ۱۹۸۲^۸). این تحول، علی‌رغم تأخیرش، موفق است، به این معنی که شاید همین تحول نقطه پایانی بر اشتباهی باشد که به این باور انجامیده که هنوز بر روی زمین

۱. phénotypique، خواص مشهود هر نوع موجود زنده، یک دسته موجوداتی که نوع معرف واحدی دارند.م.

2. paléontologue

3. fixisme

4. *Homo habilis*

5. *Homo erectus*

6. *Homo sapiens*

7. biogéographique

۸ تأکید: ژان‌دنیس وین: Jean-Denis Vigne در *Anthropozoologica*, n. 1, 1984, p.56

نقاطی وجود دارد که توسط انسان مسکونی نشده است. در واقع بررسی‌های قدیمی‌تری که درباره‌ی حوزه‌های صحرای افریقا به عمل آمده، نشان داده‌اند که اکثر نظام‌های بومی (اکوسیستم‌هایی) که به «وحشی» معروفند، باید نقاطی به حساب آیند که توسط انسان مسکونی شده‌اند. دلیل بسیار ساده‌ی آن حضور گله‌ها و دام‌های اهلی در این سرزمین‌هاست. اینها در تغییر شکل ترکیب پوشش گیاهی مراتع آن مشارکت دارند و نتیجه‌ی چنین روندی نیز زنگ خطری است که در مورد رفتارهای تغذیه‌ای گیاهخواران وحشی به صدا در می‌آورند.^۱

علم عادت‌ها و رفتار نیز از جمله قربانیان «افسون وحشی» است. ولی رفتار این آخرین جوانه و نسل تازه‌ی جانورشناسی به‌طور محسوسی پیچیده‌تر و مبهم‌تر از رفتار بزرگتران خود است. عالم علم عادت‌ها و رفتار، به‌جز پاره‌ای موارد استثنایی^۲، از مطالعه‌ی رفتار حیوانات وحشی فاصله‌ی کم‌تری می‌گیرد، که همین مطالعه در نوشته‌های آنها بیش از سایر شاخه‌های جانورشناسی نشانگر یک شاهراه است. در کمال تعجب، آنهایی که خطر خروج از این راه را بر خود هموار کرده‌اند، در ظاهر موفق به احتراز از زمینه‌های محرک قبلی نشده‌اند.

سرگردانی و گمراهی آنها آشکارکننده‌ی کوره‌راه‌های متمایز و متعددی است. یکی از این کوره‌راه‌ها همان کوره‌راهی است که کُنراد لورنز از آن استفاده کرده است. لورنز که تقریباً تمام کارهایش را روی حیوانات اهلی

1. BELL, 1969, *The Use of the Herb-Layer by Grazing Ungulates...*

PETRIDES, 1974, "The Overgrazing Cycle"...

MAC NAUGHTON, 1976, "Serenget Migratory Wild Beasts"...

GILLET, 1982, "Exploitation comparée des pasturages"...

2. HAEZ, 1969, *The Behaviour of Domestic Animals* :

FRAZER, 1980, *Farm Animal Behaviour*.

متمرکز کرده است، به نتایجی رسیده که در برگیرنده‌ی مفهوم «علامت، اثر مهر^۱» است؛ در مقابل، قدمی که برای ژنتیک قائل است وی را به مفاهیمی — مثل مفهوم «خوداهلی کردن^۲» — و درک حیوانات توسط انسان (یا به عکس) هدایت می‌کند. مفاهیمی که پیروان آنها که آگاهی‌های کمی درباره‌ی آنها داشته‌اند و آنها را به منظور تکذیب دخالت انسانی در روند اهلی کردن حیوانات و یا تقلیل اهمیت آن، در انحصار خود در آورده‌اند.

راه دیگر راهی است که شناخت اولین‌ها (پریماتولوژی) در اختیار می‌گذارد. اولین متخصصان این رشته برای این که ثابت کنند حوزه‌ی صلاحیت‌شان تا انسان تداوم یافته تلاش زیادی به عمل آورده‌اند ولی با این همه، تمامی آنها نتوانستند در این مقام مقاومت کنند. تابناک‌ترین نمونه‌ی چنین افراطی را دسموند موریس جانورشناس انگلیسی فراهم کرده بود که می‌گفت انسان یک «میمون برهنه» است که «فعالیت‌های وی در مقایسه با سایر حیوانات» از نوعی «رفتار مخصوص به خود^۳» ناشی می‌شود. تمام این کوشش‌ها در اقدام گسترده‌ی تقلیل از حالت اجتماعی به زیست‌شناختی ثبت می‌شوند که «زیست-جامعه‌شناسی» امریکن ادوارد ویلسون^۴ چیزی نیست جز نشانی از آخرین مسخ آن در زمان.

می‌توان گفت جانورشناسی معاصر یا انسان را از حیوانات مجزا و یا جزو حیوانات می‌داند. این امر چیزی است که با همه‌ی سنگینی‌اش تقریباً از خودمان ناشی می‌شود... قدمت این تردید مربوط به دیروز نیست: انسان، در قرون وسطی، به دلیل داشتن روح و روان از طبیعت جدا شد، ولی باز هم در

۱. مراجعه شود به بخش دوم.

۲. این مفهوم به کرات و به مناسبت‌های مختلف در کتاب زیر آمده است:

LORENZ, 1954, *Evolution et modification du comportement...*

3. MORRIS, 1968, *Le singe nu*, p. 273.

۴. WILSON, 1975, *Sociobiology...* ۴

قرن هجدهم^۱ از طریق دائرةالمعارف‌ها و به‌خصوص در قرن نوزدهم از طریق پوزیتیویست‌ها^۲ وارد جهان حیوانی گردید. این همان عصری است که در آن بروکا^۳ (۱۸۲۴-۱۸۸۸) انسان‌شناسی را به‌مثابه «تاریخ طبیعی انسان» تعریف می‌کرد - قبل از پیدا کردن تعریف جدیدی از آن جدای از تأثیر گسترده‌ی کشفیات مردم‌شناسی - . بنابراین، تردید تاریخی، تردیدی بنیادی است که موضوع آن بسیار کمتر از خط تقسیم بین علوم طبیعی و علوم انسانی خواهد بود.

تردیدهای جانورشناسی در مورد جایگاه انسان در رابطه با (سایر) حیوانات، در همه‌ی موارد بیانگر سکوت و کتمان این رشته در برابر حیوانات اهلی است. زیرا همان‌طور که در ادامه درمی‌یابیم، آنچه در امر اهلی کردن موجب آزار و مزاحمت جانورشناسی است، دخالت انسان و تأثیری است که بر روی حیوانات می‌گذارد. این رفتار تازگی ندارد: چنان‌که بوفون در امر اهلی کردن، عاملی از تغییر هویت می‌بیند و لینه به گیاهان کشت شده «نازک‌نارنجی» می‌گوید. از زمان ایزیدور ژوفرای سنت هیلر همیشه چنین بوده است که، دست کم برای دیدگاهی که ما داریم، مسائل مطرح‌شده توسط حیوانات اهلی و اهلی کردن تا حد زیادی بدون تغییر باقی مانده است. به این ترتیب، جانورشناسی بهتر دیده است که در مورد حال و آینده‌ی حیوانات اهلی قضاوت را به فن پرورش حیوانات واگذار کند و باستان‌شناسی را در مورد گذشته‌ی این حیوانات، صاحب رأی بداند.

1. POPLIN, 1984, "Les Encyclopédistes"...

۲. positiviste, هواداران فلسفه‌ی تحقیقی، اثبات‌گری، تحصیلی، تحصیل‌گرایی - م.

3. Broca



فصل دوم

گستره‌های کلاسیک مطالعه‌ی حیوانات اهلی

از کنجکاوی تا نیاز:

مدیریت دامپروری و پزشکی دامپزشک

زمانی که بوفون کارهای علمی خود را درباره‌ی حیوانات اهلی شروع کرد (که همه‌ی این مطالعات با استفاده از یک حوزه‌ی کشاورزی بود که از پدرش در مونبار^۱ به ارث برده بود)، دامپروری فرانسه و حتی دامپروری اروپا در حالت اسفناکی قرار داشت. این دامپروری را دو مصیبت به تحلیل می‌برد: از یک سو، بیماری‌های سخت چهارپایان که با کشتن تعداد زیادی از دام‌ها بیداد می‌کرد: هاری، مشمشه^۲، سیاه‌زخم (شاربون)، حصبه (تیفوس) در اسب؛ طاعون، ذات‌الریه، تب‌برفکی (تب آفتی) در گاو؛ آبله، جرب (گال)، مرض کبد (دیستوماتوز) در گوسفند؛ طاعون و بیماری‌های فورانی یا بثور در خوک و غیره. مصیبت تقریباً در همه جا و با همان شدت دیده می‌شد.

۱. Montbard، مرکز فرمانداری کُت دور Cote-d'Or فرانسه. قلعه و اطراف آن مربوط به دوک‌های بورگون بود که بوفون در سال ۱۷۴ آن را به دست آورد.

۲. morve: بیماری سخت مسری چهارپایان ناشی از یک باسیل ویژه، قابل انتقال به انسان، که از مشخصه‌های آن جوش‌های چرکی است.

سیاه‌زخم، مشمشه، هاری و تب‌برفکی، بومی تمام اروپا بودند. خسارت‌های ناشی از آبله در تیروول سوییس و در ساکس دیده شده‌اند؛ سایر خسارت‌های ناشی از طاعون گوسفندی، انگلستان و سیلزی لهستان و چک‌واسلواکی (هنگری) را نیز دربرمی‌گیرد.^۱ سرایت بیماری‌ها نتایج فجیعی برای زندگی اقتصادی روستاها به بار آورده و چیزی نمی‌گذرد که این فاجعه شامل آذوقه‌گیری شهرها نیز می‌شود.

از طرف دیگر، ناامنی‌های مستمر ناشی از عوامل زیر نیز خسارات فراوانی به دامداری وارد می‌کند: جنگ‌های مذهبی، و هم‌چنین در پی آرامشی کوتاه و ترمیم‌کننده در زمان هانری چهارم، جنگ‌های ریشلیو علیه کشورهای پادشاهی بزرگ و قدرت پروتستان، و بالاخره جنگ‌های لویی چهاردهم علیه ائتلاف‌های پی‌درپی. لازمه‌ی این پیکارهای بدون وقفه نیاز قابل توجه به اسب بود که کشور، قادر به برآوردن چنین نیازی نبود. اما چون ارقام درستی از این سال‌ها در دست نیست، می‌توان بر اساس ارقام جنگ بین سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴، تصویری از میزان گسترده‌ی مصارف جنگی اسب در زمان جنگ داشت. در طول این جنگ چهارساله (البته جنگی که هنوز سواران در آن ایفاگر نقش اساسی نبودند) فقط ارتش فرانسه در سال اول، هر ماه ۲۵۰۰۰ رأس «مصرف کرد» و در سه سال بعد، هرماه تعداد ۱۰,۰۰۰ رأس که در کل حدود ۷۰۰,۰۰۰ رأس اسب می‌شود.^۲ بنابراین اگر از قرن دهم، وقایع‌نگاران و شاهدان اشاره‌هایی در مورد واردات گسترده اسب «از سایر کشورها، حتی بدون توجه به قیمت آن» می‌کنند، نباید شگفت‌زده شویم، مطلبی که در آن زمان میشل سوریانو^۳ سفیر و نیز نوشته است. آلیویه دو سیر^۴، عالم کشاورزی در کتاب خود تحت عنوان تأثر کشاورزی و مرغ

1. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, pp. 64-65

2. LICART. 1930, *Le Cheval barbe...*; p. 5.

3. Michel Suriano

4. Olivier de Serre

زنبورخوار مزارع^۱ (سال ۱۶۰۰ میلادی) این کشورها را این چنین می‌شمارد: «آلمان، ایتالیا، کُرس، ساردنی، اسپانیا، ترکیه، ترانسیلوانی و سایر سرزمین‌های دوردست»^۲. ریشیلو برای این که قدرت دولت را ترمیم و بر نجبا مسلط شود آن را به حال اول برگرداند، کاخ‌های مستحکم و دفاعی را خراب و تعداد زیادی از دامداری‌های شخصی را ویران کرد و بر شدت فقر و تنگدستی افزود^۳. «قدرت سلطنتی با شکست دادن فنودالیته و حذف آن، آنچه را که اسباب سلطه‌ی این فنودالیته بود، یعنی پرورش اسب، نابود کرد»^۴. پس از جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸) مسئله‌ی تدارک اسب به صورت همه‌گیر اروپا را دربرمی‌گیرد. تمام کشورها می‌بایست مرکب خود را از دوردست‌های باز هم دورتر تهیه کنند و بهای آن را باز هم گران‌تر بپردازند. در طول دو جنگ آخر لویی چهاردهم، سواره‌نظام فرانسه که در زمان صلح ۲۵۰۰۰ نفر بود به حدود ۳۵۰۰۰ نفر رسید. این سواره‌نظام فقط ۱۶۰۰۰ هزار رأس اسب داشت در حالی که می‌بایست ۳۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ رأس اسب داشته باشد. فرانسه در طول همین بیست سال و تنها برای همین ایلخی‌های سواره‌نظام برای واردکردن بیش از ۳۳۰۰۰۰ رأس اسب مبلغی بیش از صد میلیون «لیور» به خارج پرداخت نمود^۵. روس‌ها نیز از قرن شانزدهم اقدام به خرید گسترده‌ی اسب (ده‌ها هزار رأس) از آسیای مرکزی کردند^۶ و همیشه جریان مداومی از گله‌های اسب از طریق قسطنطنیه به اروپا سرازیر بود^۷.

1. Theastre d'agriculture et mesange des champs

۲. به نقل از: MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 71.

3. GAYOT, 1848-1850, *La France chevaline*, 1er partie, vol. I.

4. MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 81.

۵. در مورد این ارقام مراجعه شود به همان مأخذ قبلی: pp. 150-151.

6. KHAZANOV, 1984, *Nomads and the Outside World*, pp. 205-206.

7. BRAUDEL, *La Méditerranée et le monde méditerranéen...*, vol. I, p. 367.

هم‌چنین مسئله‌ی کمیت و بها نیز دو برابر مسئله‌ی کیفیت می‌شود: دامپروری مشرق‌زمین آشفته شده و حیواناتی ناجور تولید می‌کند و چنین ارزیابی می‌شود که این حیوانات مطابق با نیاز پرورش نیافته‌اند.

اولین تدبیری که هم برای بیماری چهارپایان و هم برای کمیابی آن به اجرا گذاشته شد، تدبیری اداری بود. برای مدتی طولانی (از این نظر که قبل از آن به رُم هم متوسل شده بوده‌اند)، تنها ابزار پیکار علیه بیماری چهارپایان تدابیر مبتنی بر قوه‌ی قهریه بوده است یعنی ذبح حیوانات مریض، جداکردن حیوانات آلوده، محاصره‌ی نواحی صدمه دیده (گاهی مواقع به مقیاس‌های بسیار وسیع)، قرنطینه‌ی طولانی مسافر و کالا^۱.

ولی فوریت و ضرورت قضیه، که در آن جای تردید وجود دارد، نه اینها، بلکه اولین دغدغه دولت‌های وقت، که قبل از هر چیز نگران قدرت و خزانه‌های خود بودند، اسب بوده است. فرمان‌های سلطنتی، از قرن سیزدهم، فروش اسب و اسلحه را به خارج از کشور ممنوع کرده بود و آن هم «به دلیل کم‌بودن همین اسب‌ها»^۲. در قرن طلایی، فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا «به هیچ‌کس اجازه‌ی موافقت با صادرات اسب‌های اندلسی را نمی‌داد و تمام پرونده‌های درخواست را خود بررسی می‌کرد»^۳. از طرفی نگرانی در مورد کیفیت اسب‌ها باعث شد که در انگلستان، هانری هشتم (۱۵۰۹-۱۵۴۷) برای بهینه‌کردن پرورش اسب‌های جنگی دستور دهد اسب‌های کوچک را از بین ببرند؛ اسقف کووانتری در سال ۱۶۰۹ با هدفی مشابه، ورود «اسب‌های پست»^۴ را به بازار شهر ممنوع کرد؛ اولیور کرامول (۱۶۵۰-۱۶۵۸) برای خود ایلخی مخصوصی داشت و چارلز دوم (۱۶۶۰-۱۶۸۵) «مادیان‌های

1. PANZAC, 1986, *Quarantaines et lazarets...*

2. CHERCHEVE, s.d., *Le Cheval dans la vie médiévale*, p. 60.

3. BRAUDEL, 1985, vol. *La Méditerranée et le monde méditerranéen...*, 1, p. 368.

4. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 75-76.

سلطنتی^۱ را معرفی و متداول کرد.

ظواهر امر نشان می‌دهد که فکر داشتن ایلخی کنترل شده در فرانسه، توسط دولت به وجود آمده است. ژاک مولیه، که کتابی زیبا و مستند را به تاریخ این نهاد اختصاص داده است^۲، خاطر نشان می‌کند که این راه‌حل از زمان هانری چهارم مد نظر بوده ولی آثار عملی نداشته است. بعدها چون مسئله به قوت خود باقی مانده و حتی شدیدتر نیز شده است، این فکر دوباره شکوفا می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد به طوری که نویسنده‌ی پروژه در سال ۱۶۲۶ به شاه القاء می‌کند که «دستور دهد در تمام دیرها و صومعه‌ها یک ایلخی بزرگ یا کوچک مطابق با امکانات محل به وجود آید»^۳. در سال ۱۶۳۹ بازم با هدف «مانعت از حمل طلا و نقره‌ای که از سرزمین پادشاهی برای اسب‌هایی خارج می‌شود که از آلمان، دانمارک، اسپانیا و بربری و سایر کشورها بیگانه وارد فرانسه شده‌اند و برای آن سالانه بیش از ۵ میلیون نقره خارج می‌شود»^۴، چنین اقدامی صورت می‌گیرد. هم‌چنین در سال‌های ۱۶۴۰ و ۱۶۴۵ و غیره نیز به همین منوال عمل می‌شود.

در نهایت، برپاکننده‌ی اداره‌ی ایلخی‌ها، کلیر بود. او از سال ۱۶۶۵ تلاش کرد تا حیاتی به ساختار قدیمی پرورش اسب دهد و در این راه به‌خصوص سعی کرد توجه نجبا را جلب کند ولی موفقیت زیادی به دست نیاورد. در سال‌های ۱۶۶۵ و ۱۶۶۸ وی موفق به کسب دورای از شورای سلطنتی شد که «یک ماده‌ی قانونی را برای ایجاد اداره‌ی ایلخی‌های فرانسه»^۵ مطرح می‌کردند. نظامی که برای این ایلخی‌ها در نظر گرفته شد، بسیار ساده بود: به این صورت که شاه «آزاد و بدون هیچ شرطی» اسبی را مطابق میل خود از بین

1. ERNEL, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 202.

۲. MULLIEZ, 1982, *Les Chevaux du royaume...*

۳. همان مأخذ قبلی، p. 75.

از این کتاب اقتباس کرده‌ام.

۵. همان مأخذ قبلی، p. 90.

۴. همان مأخذ قبلی، p. 76.

تمام اسب‌ها انتخاب و به «تیمارگران» می‌سپارد تا آن را «خوب تغذیه و تیمار کنند» و «از اول آوریل تا آخر ژوئن» منهای سایر خدمات، برای جفت‌گیری با مادیان‌های بیست تا سی ناحیه کشیش‌نشین، در اختیار عموم قرار دهند.^۱ در نتیجه فقط اسب‌های شاه اجازه‌ی جفت‌گیری با مادیان‌ها را داشتند، یا دست‌کم برای ناحیه بروتاین چنین بود (بروتاین ناحیه‌ی بزرگ پرورش سنتی اسب است و همواره از نظر اداره‌ی ایلخی‌های فرانسه موضوعی قابل توجه بوده است). همین امر دهقانان را مجبور می‌کرد تا «هنگام چرای آزاد اسب‌های کوچکشان در مراتع، به پاهای جلویی آنها پابند بزنند»^۲ و اگر «در فصل جفت‌گیری مادیان‌ها»^۳ به اسبی بر می‌خوردند که «پابند بریده» و «بدون متصدی» بود، صاحب آن مجازات می‌شد. جانشینان کُلبَر (پسر وی و دیگران) اقداماتی را برای تأسیس نهادهایی نوین به عمل آوردند. این نهادها متکی بر هیئت ویژه‌ی مدیران و مجموعه‌ای از احکام بودند. هدف این احکام تلاش برای تنظیم تمامی تولیدات مربوط به اسب بود. ولی نظام به‌خوبی عمل نکرد: اکثر پرورش‌دهندگان اسب از دستورات به‌خوبی استقبال نکردند و کارشناسان نیز آنها را آن‌طور که باید و شاید به اجرا درنیاوردند. به‌ویژه این‌که نهاد نگهداری از اسب تبدیل به موضوعی بیش از پیش انتقادی گردید. بین سال‌های ۱۷۳۲-۱۷۶۴ اصلاحات متعددی انجام می‌گیرد تا از یک سواز تعداد نگهبانان کاسته و به تعداد انبارهای علوفه‌ی اسب‌ها افزوده شود و از سوی دیگر طرح تمرکززدایی پیاده می‌شود و ایلخی‌ها در ایالات پخش و اداره‌ی آنها را بین مدیریت‌های متعدد (مثل جنگ و کشاورزی) توزیع می‌کنند.

موازی با تلاش‌های بهینه‌سازی دستگاه اداری، شاهد تدارک روزافزون دکترینی در جهت بهبود حیوانات هستیم. مقررات سال ۱۷۱۷، که آن را

۱. همان مأخذ قبلی ۲. همان مأخذ قبلی، p. 94.

۳. همان مأخذ قبلی، p. 95.

مارکی دو برانکا تنظیم کرده بود، به قدرت کارشناسان می‌انجامد و به این ترتیب، این نهاد برای مادیان‌ها و اسب‌ها در امر تولیدمثل و تکثیر، اهمیت برابر قائل می‌شود. هنوز هیچ نوع بحث و چون و چرایی در مورد نژاد اسب‌ها وجود ندارد و تنها در مورد نوع آنها در پی دلیل هستند. برانکا تفکیکی بنیادی بین «اسب زیبا»، قادر به بسته‌شدن به کالسکه یا دادن سواری، و بقیه‌ی اسب‌ها، یعنی «اسب‌های ناقص، برای استفاده‌ی مردمان دشت و روستا»، به وجود می‌آورد. ولی اهمیت قضیه در اینجاست که کشور باید «از هر نوع اسب و هر نوع نژادی برای مصارف گوناگون^۱» فراهم کند. نظریات بوفون درباره‌ی تغییر ماهیت، که کلود بورژلا آن را از سرگرفته و به گونه‌ای اغراق‌آمیز نظام‌مند کرده بود، در عمق نشانگر تحولات بعدی خواهد بود. فرانسه فاقد اسب «زیبا» است. اندیشیدن به زیبایی و نگرانی در مورد آن منجر به محکومیت نژادهای اسب‌های فرانسوی و مطلوب نبودن آنها می‌شود. آنها را سنگین و زمخت می‌انگارند. بنابراین موضوع مورد بحث، کمتر راجع به بهتر کردن آن چیزی است که وجود دارد تا این که به وجود آوردن ریشه‌ها و سرسلسله‌های جدیدی به نسبت اسب‌های خارجی: موضوع هم صُلبی و هم خونی به نفع تنها دکترین «علمی» «تکثیر مستمر» محکوم شد.

به این ترتیب در کمتر از یک قرن و تحت تأثیر عقاید طبیعت‌گرایان، از یک نیاز مسلم به مدیریت اداری، به فکری بنیادین درباره‌ی تولید حیوانات اهلی می‌رسند. بنابراین کم و بیش صد سال پس از بنیاد ایلخی‌ها، تأثیر مهم دیگری نیز بر این امر دخالت می‌کند و آن به وجود آوردن مدارس دامپزشکی است که اولی در سال ۱۷۶۲ در شهر لیون و دومی به سال ۱۷۶۵ در شهر آلفورد تأسیس می‌شود (مدرسه‌ی دامپزشکی تولوز در سال ۱۸۲۴ تأسیس می‌شود). در واقع پزشکی تجربی آن‌طور که نعلبندان به آن عمل می‌کردند،

در رویارویی با بیماری‌های مسری دامی قرن‌های هفدهم و هجدهم بی‌اثربودن کامل خود را تجربه کرد. خطر چنان شدید بود که اکثر شاهان اروپا مثل فردریک دوم پادشاه پروس، ژرژ دوم پادشاه هانور، ماری تریز ملکه‌ی اتریش، لویی پانزدهم پادشاه فرانسه نیاز به تشویق برای جست‌وجوی فنون جدیدی از مداوا را احساس کردند. اینجا و آنجا مرکز تربیت نیروی انسانی متخصص به وجود آمد. (کسلینگ این مراکز را در آلمان به وجود آورد، اسناپ و سپس کلارک در انگلستان، بروگنون در پادو، فرانسیسکو بوندی در رُم). ولی اینها نه موفقیتی به دست آوردند و نه دوره‌ی لازم و مطلوب را طی نمودند.^۱

پس در این حوزه نیز فرانسه نقش نیروی محرکه را ایفا کرد. مدرسه‌های پزشکی از همان آغاز گشایش خود تعداد قابل توجهی بورسیه خارجی را پذیرفت. این بورسیه‌ها به محض بازگشت به کشورشان، با الهام از کارهایی که فرانسه در این مورد به عمل آورده بود «در بین تمام ملل جهان مدارس و دانشکده‌های دامپزشکی به وجود آوردند، که منتهی به تدریس پزشکی جهانی شد که هنوز هم در روزگار ما به دلیل وحدت و ثباتش شایان توجه است و تا امروز به‌طور لاینقطع ادامه دارد».^۲

موضوع دیگر جایگاهی است که اسب، باز هم اسب، در این تحول اشغال می‌کند. یکی از بنیان‌گذاران مدارس دامپزشکی کسی نیست جز کلود بورژلا. او که پیش از این وکیل دعاوی بود، «معلم سوارکاری شاه» در لیون می‌شود. وی در این شهر یک «آکادمی» سوارکاری را اداره می‌کرد. بورژلا شهرت اولیه‌ی خود را مدیون چند کتاب درباره‌ی سوارکاری، اسب‌شناسی و دامپزشکی اسب است که عبارتند از عناصر دامپزشکی یا اصول جدید درباره‌ی

1. Bressou, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 65.

۲. همان مأخذ قبلی، pp. 74-75.

شناخت اسب‌ها و دامپزشکی آنها^۱ (۱۷۵۳-۱۷۵۰ در سه جلد)، نیوکاسل جدید^۲ (۱۷۷۴ در یک جلد)^۳ و غیره. اولین مدرسه‌ی دامپزشکی که همان مدرسه‌ی دامپزشکی لیون آن زمان باشد، در اثر نفوذ وی فقط به پزشکی مربوط به اسب اختصاص داشت و برای مدتی طولانی نیز همین وضعیت را حفظ کرد. او که با دائرةالمعارف همکاری می‌کرد، روح گشاده‌ای برای افکار نوین زمان خود بود. بورژوا با به کارگرفتن مجدد افکار بوفون درباره‌ی اسب، و حتی با سرقت ادبی این عقاید، در جست‌وجوی بسط آنها به تمام حیوانات اهلی بود.^۴ با این همه، وی قبل از هر چیز یک پزشک و یک طبیعی‌دان باقی ماند، او کسی بود که «به نتایج اقتصادی و اجتماعی شناخت‌های تازه‌ای که منتشر کرد، توجه اندکی داشت»^۵ و در شیوه‌ی تدریس در مدارس نوین‌یاد و جوان دامپزشکی، یک جهت عمدتاً آناتومیک با بار عملی محدود، منتها بسیار مورد قبول عامه‌ی آن زمان، رسوخ داد (سوارکار آناتومیزه اثر فراگونارد^۶ که در موزه‌ی مدرسه‌ی آلفور^۷ نگهداری می‌شود^۸، شاهدی بر آن است).

۱. نام اصلی:

Éléments d'hippiatrique ou Nouveaux principes sur la connaissance et sur la médecine des chevaux 2. Nouveau Newcastle

۳. این نام از نام ویلیام کاوندیش William Cavendish دوک نیوکاسل (۱۶۷۶-۱۵۹۳) چابک‌سوار معروف انگلیسی گرفته شده است که کتاب روش نوین و ابداع خارق‌العاده‌ی تربیت اسب‌ها:

Méthode nouvelle et invention extraordinaire de dresser les chevaux (1667)

از او بارها به زبان‌های مختلف ترجمه و تجدید چاپ شده است.

۴. مراجعه شود به نمونه‌ی بسیار روشن «مرینوسی کردن».

5. Bressou, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 75.

6. Fragonard 7. Alfort

۸. همان مأخذ قبلی. درباره‌ی شرایط آماده‌کردن این قطعه آناتومی بی‌نظیر و درباره‌ی

بنیان‌گذار دیگر مدارس دامپزشکی، هانری-لئونار برتن^۱ نسبت به دوستش بورژلا، از شهرت بسیار کم‌تری برخوردار است. او که بازرس کل مالیه بود، در زمان لویی پانزدهم وزیر کشاورزی شد و با اقداماتی که برای بهینه‌کردن نژاد گوسفندی، سازماندهی مجدد ایلخی‌ها، به وجود آوردن مجمع‌های ناحیه‌ای کشاورزی و همچنین علیه چراگاه‌های آزاد به عمل آورد، مشهور شد. به‌یقین وی نشانگر گرایش «فلاحتی» این حرکت است. تأثیر برتن که در ابتدای امر سست‌تر و مبهم‌تر از بورژلا بود، در بین «دامپزشکان هنرمند» روزبه‌روز عرصه‌ی بیش‌تری را فتح می‌کرد. پی‌یر فلاندرن^۲ (۱۷۵۲-۱۷۹۲) مدیر مدارس لیون و آلفور، یکی از اولین کسانی بود که به اقتصاد روستایی و بهترکردن حیوانات اهلی توجه کرد. این رشته‌ها به کمک فرانسوا-هیلر ژیلبر توانستند به‌طور قطع حق موجودیت در مدارس دامپزشکی را به دست آورند. ژیلبر که اولین معلم اقتصاد روستایی و معاون مدرسه‌ی آلفور بود، خود را کاملاً وقف نوآوری‌ها درباره‌ی چراگاه‌های طبیعی، تغذیه‌ی دام و بهترکردن گله‌های گوسفندی فرانسه از طریق آمیزش آنها با مریوس‌های اسپانیا کرد. این کارها به قیمت زندگی‌اش تمام شد زیرا در یکی از همین مأموریت‌ها، در این کشور جان خود را از دست داد.^۳

با مرگ بورژلا، بیشتر اعضای باغ شاه، مثل لویی دو بتن^۴، معروف به

→ عشق‌های آفریننده‌ی آن با دختر جوانی به نام آلفور و مشاجره‌هایی که در پی آن با بورژلا پیش می‌آید، حکایت‌هایی به ارزش زر نقل می‌کنند.

1. Hanri-Leonard Bertin

2. Pierre Flandrin

3. BLANC & LAURANS, 1964, "Les début de la mérisation", p. 2.

4. Luis d'Aubenton

دوبنتن^۱، (۱۷۴۲-۱۸۰۰)، که جانور شناس بود، برای تکمیل کادر استادی آلفور انتخاب شدند. آنها نیز که مثل بورژلا دل در گرو دامپزشکی داشتند، بعد جدیدی را در تدریس دامپزشکی گشودند: به نظر آنها دامپزشکی فقط «خود را به حیوان بیمار مشغول نخواهد کرد، بلکه باید اقتصاد حیوان تندرست نیز مد نظر باشد [...]». از آن زمان، برای مدارس دامپزشکی استعداد دوگانه‌ای را قائل شدند، یکی پزشکی و دیگری فلاحتی [...] که می‌توان تا همین امروز آنها را به‌طور مزدوج پی‌گیری نمود^۲.

بنابراین، این مدارس، در اندیشه‌های بنیادی درباره‌ی حیوانات اهلی که یک قرن پیش آغاز شده بود، مرحله‌ای متمم را نشان دادند و به این ترتیب با پیوند مستقیم با طبیعت‌گرایان و مدیران ایلخی‌ها، برای طرح چگونگی تحولات قرن نوزدهم یاری کردند.

تجلی فن پرورش حیوانات

قرن نوزدهم، عصر کمال ترقی صنعت و شهر، برای علم کشاورزی و فلاحت نیز دوره‌ای طلایی به حساب می‌آید که کم‌تر به آن پرداخته شده است. این ادعا را به راحتی می‌شود بیان کرد: باید نیازمندی‌ها به نیروی کار و جمعیت شهری را که بخش عظیمی از آن از طریق مهاجرت‌های روستایی شکل می‌گرفت برآورد می‌کردند. فرانسه‌ی ۳۰ میلیون نفری در ابتدای قرن، یعنی در سال ۱۹۱۱ به ۴۱/۵ میلیون نفر رسید. ولی بر اساس آمار سال ۱۸۴۶، روستاییان فرانسه که بیش از ۷۵ درصد جمعیت کل را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۸۶۶ به ۶۹/۵ درصد و در ابتدای جنگ دوم جهانی به ۵۱ درصد رسید. این حرکت در آلمان و انگلستان بارزتر بوده است. در آن تاریخ،

1. Daubenton

2. BRWSSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 75.

جمعیت شهری این دو کشور برای مدتی تفوق داشته است^۱. بنابراین، فضاهاى دهقانى فرانسه‌ی قرن نوزدهم، به نسبت همسایگان فرانسه، هنوز هم بسیار پر جمعیت بودند. حتى در سال ۱۸۶۱، فرانسه با جمعیت روستایی‌ای مواجه شد که از نظر اکثریت تا آن موقع به خود ندیده بود^۲؛ فعالیت‌های آنان نیز به صور گوناگون و ساختاری شده به حالتی قوی باقی مانده بود. این فعالیت‌ها نزدیک به نیمی از درآمد ناخالص ملی را تولید می‌کرد، در حالی که فقط سی درصد آن را تولیدات صنعتی تشکیل می‌داد (از طریق پارچه بافی که تا امپراتوری دوم تفوق داشت). شرایط دهقانی اغلب به صورت مالکی^۳ و به‌ندرت فقیرانه بود (غیر از برخی روزمزدان نواحی فقیر که دارای خانواده‌های پرجمعیت بودند).

هنوز بین شهر و خارج شهر گسستگی وجود نداشت. حتی مهاجرت روستایی نیز که کاملاً متأخر بود، موجب حفظ خطوط می‌گردید. به‌علاوه، در همان ابتدای قرن نوزدهم، استفاده‌ی فزاینده از ذغال سنگ، هم برای مصارف کارخانه‌ای و هم مصارف خانگی، مسئله‌ی آلودگی فضای شهری را به وجود آورده بود و «تبدیل به موضوع مشترکی برای دفاع از این حرف شده بود که خارج از شهر زیباتر از شهر بوده است^۴». بنابراین، در قرن نوزدهم، زندگی در ده و انجام فعالیت‌های کشاورزی، هم از نظر نیاز اقتصادی و هم گریز از زندان شهروندان، که امروز هم می‌گوییم، از منزلت مهمی برخوردار بوده که متون و ادبیات آن زمان شاهد آن است. کتاب‌های تاریخ طبیعی و کشاورزی بهترین کتاب‌هایی هستند که «در انگلستان به فروش می‌رسند^۵».

1. GOUBER, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, pp. 309 et 338.

2. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 446.

3. GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, p. 338.

4. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 319.

در فرانسه نوعی «هنر روستایی یا صحرائی» گسترش می‌یابد که نام نقاشان زیادی را بر سر زبان‌ها می‌اندازد، به‌ویژه ژان-فرانسوا میه (۱۸۱۴-۱۸۷۵)، کوروت، مونه، روزا بُن‌آور از آن جمله‌اند. و در ادبیات: بالزاک، با کتاب *روستاییان* (۱۸۴۵)، ژرژ سان با کتاب‌های *مرداب بروگمشو* (۱۸۴۶)، *قدت کوچولو* (۱۸۴۹)، *استادان نوازنده* (۱۸۵۳) و *گشت و گذارهایی در اطراف یک روستا* (۱۸۶۹)، زولا با کتاب‌های *ژرمینال* (۱۸۵۵) و *زمین* (۱۸۸۷)، هم‌چنین برادران گان‌کور، اژکمان و شاتریان، آلفونس دوده، فردریک میسترال و غیره^۱. در این ادبیات، دامداری در محل مناسبی از آن رخ می‌نماید، در واقع این ادبیات، به بهترین وجهی نشانگر تخیلاتی است که همان زمان حیوانات اهلی این تخیلات را تغذیه می‌کرده‌اند. فلوربر به توصیف بووار و پکوشه (۱۸۸۴) می‌پردازد، پیشگامان ریشخندآمیز «نو روستاییان» جدید که فریفته‌ی «مسئله‌ی نوع» می‌باشند که سعی در انجام تجربیات غیرممکن و دیوانه‌واری دارند از نوع آمیختن بز نر با میش، مرغابی نر با مرغ، نوعی سگ با خوک ماده «به این امید که از نتیجه‌ی جفت‌گیری آنها هیولاهایی به دست آورند»^۲. زولا نیز به سهم خود در قطعه‌ای افشاکننده از یک کتاب می‌نویسد که عالیجناب اوژن روگون (۱۸۶۵) «میل داشتند زمین‌های بی‌کرانی برای کشت داشته باشند، با مزارعی که ایشان به روش خودشان گودبرداری کنند و با گله‌هایی از چهارپایان، اسب‌ها، گاوها، گوسفندان، سگ‌هایی که وی سلطان مطلق آنها خواهد بود [...]»، او در خیال خود ارباب خانگی خود است. و، حتماً، در فکر خود به مزرعه‌ای می‌رسد که در آن حیوانات مطیع او هستند. نهایت آرزوی او این بود: داشتن یک شلاق و فرمان‌دادن، مافوق

۱. در مورد این موضوع نگاه کنید به پژوهش‌های بسیار جالبی که در مجله زیر انتشار یافته است:

Actes de la recherche en Sciences Sociales, no. 17-18, novembre 1977.

2. FLAUBERT, *Bouvard et Pécuchet*, pp. 105-106.

بودن، باهوش‌تر و قوی‌تر بودن. وی کم‌کم خود را حرکت داد و با حیوانات به نحوی سخن گفت که گویی با انسان‌ها سخن می‌گوید. می‌گفت که توده‌ها چوب را دوست دارند و می‌گفت که چوپانان فقط به ضرب سنگ، گله‌های خود را هدایت می‌کنند^۱».

در اواسط قرن نوزدهم دامداری فرانسه شکوفا می‌شود. در سال ۱۸۴۰، بدون این که از ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون حیوان از نوع ماکیان و به همان تعداد خرگوش صحبت کنیم که در کوچک‌ترین خانه‌های روستایی و در حاشیه‌ی شهرها پخش هستند، فرانسه دارای ۳ میلیون رأس اسب، ۴۰۰ هزار رأس خر و به همان تعداد قاطر و ۱۶ میلیون رأس گاو است که ۱/۵ میلیون رأس آن گاو نر و ۹ میلیون رأس گاو ماده‌شیرده و تولید مثل‌کننده است^۲. برای کارهای زراعی اسب را در شمال خطی فرضی، که از بروتانی به ووژ می‌رود و از اورلئان و دیژون می‌گذرد، بر سایر حیوانات ترجیح می‌دهند. حوزه‌ی قلمرو قاطر عبارت است از پواتو، دُفینه، پرووانس و مشرق با-لانگدوک. در جاهای دیگر، نژاد گاوی کم و بیش برتری دارد: در بین تهیدستان و در جنوب شرقی (بئارن، پپی باسک) گاو ماده و در حوزه‌های بزرگ بوری‌ها^۳ گاو نر بیش‌تر است. در مورد دام‌های کوچک، فرانسه در کل ۳۲ میلیون رأس گوسفند دارد که باید یک میلیون رأس بز نیز به آن اضافه کرد. تعداد خوک را ۵ میلیون تخمین می‌زنند. فقط همین رقم مربوط به تعداد خوک در آخر قرن نوزدهم با اضافه‌شدن تولید سیب‌زمینی^۴ به ۷ میلیون و در سال ۱۹۸۰ این رقم به ۲۰ میلیون افزایش می‌یابد. تعداد واقعی نژاد گاوی تقریباً ثابت می‌ماند، یعنی در سال ۱۹۸۰ با اینکه تعداد آنها ۲۳ میلیون رأس بود ولی

1. ZOLA, 1876, *Son Excellence Eugène Rougon*, pp. 41-42.

2. GACHON, 1970, *La vie rurale en France*, p. 96.

3. SIGAUT, 1984, "La répartition géographique des animaux de bât en France"

4. GACHON, 1970, *La vie rurale en France*, p. 96.

هنوز هم فقط ۹ میلیون رأس آن تولیدمثل کننده و شیرده بودند. در مقابل، سایر گونه‌ها به صورتی خیره‌کننده کاهش یافتند. در سال ۱۹۰۰ تعداد گوسفندان به ۱۷ میلیون و در سال ۱۹۸۰ به ۱۳ میلیون رأس تنزل یافت. تعداد اسب نیز در سال ۱۹۶۰ بیش‌تر از ۲ میلیون و در سال ۱۹۸۰ بیش از ۳۰۰۰۰۰ رأس نبود^۱.

قرن نوزدهم بیش از کمیت، نگران کیفیت بود. در آن زمان یک جریان واقعی باد «فلاحتی» به فرانسه می‌وزد. کشت‌های «انقلابی» مثل سیب زمینی (همانند نان قوت روزمره و غالب می‌شود)، ذرت، یونجه، شبدرد و اسپرس گسترش می‌یابد. مسئله‌ی آیش زمین کنار گذاشته شده و وسایل حمل و نقل پیشرفت می‌کند. اولین نمونه‌ی کودها (کود از فضله‌ی طیور) و حتی اولین ماشین‌های خرم‌ن‌کوب بخاری ظاهر می‌شود^۲. نسیم نوآوری، دنیای دامپروری را نیز معاف نمی‌کند. برای «اصلاح نژاد علمی دام» شیفتگی نشان داده می‌شود. این همان اصلاح نژادی است که عالم علم فلاحت، آدریان دو گسپرن^۳، در اواسط قرن آن را «فن پرورش حیوان» نامید و غسل تعمید داد^۴. از مدت‌ها قبل، تجربه‌های دامپروری که بوفون در باغ‌شاه یا در حوزه‌اش در مونبار، خود را وقف آنها کرده بود، رقیب هم شده بودند. در بعضی از محیط‌های مستطیع، دامپروری حتی تبدیل به تقلید و تحسین احمقانه‌ای می‌شود که آمیزه‌ای از شبانکارگی و عوام‌فریبی است. به طوری که ملکه ماری آنتوانت برای گریز از محیط خفقان‌آور دربار ورسای و خستگی‌های آن، لباس چوپانی می‌پوشیده و به «مزرعه‌ی» خود به نام تریانون پناه می‌برده

1. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 445.

2. GACHON, 1970, *La vie rurale en France*, p. 89.

GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, p. 338.

3. Adrien de Gasparin

4. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire* p. 75.

و خود را سرگرم می‌کرده است. اقدامات جدی‌تری نیز صورت می‌گرفته است، به یقین ماجرای نژاد مرینوسی‌کردن گوسفندان، تماشایی‌ترین و روشن‌گرتین نمونه‌ی آن است.

در راستای تحقق هدف بهینه‌سازی پشم تولید شده در فرانسه، اقداماتی صورت می‌گرفت، برای مثال کُلبر و به‌خصوص تورگو در صدد وارد کردن گوسفندان مرینوس اسپانیایی بودند، امری که منجر به انجام تحقیقات عمیقی درباره‌ی این موضوع شد (مثل کتاب حجیم رساله‌ی دام‌های پشم‌دار و روش پرورش و اداره‌ی گله‌ها در مزارع و در چوپان‌سرا^۱، که در سال ۱۷۷۰ توسط کشیش کارلیه در کومپینی انتشار یافت). فرانسه تنها کشوری نبود که به نژاد مرینوس علاقه نشان می‌داد. از بین سایر کشورها، به‌خصوص کشور سوئد از سال ۱۷۲۳ به پرورش آن همت گذاشت و در همین زمینه کتاب ا. دبلیو. هاست فر^۲ به زبان سوئدی چنان مورد توجه قرار گرفت که در سال ۱۷۵۶ ترجمه‌ای از آن به زبان فرانسه منتشر شد. در سال ۱۷۶۰، ترودن^۳ که ناظر مالیه بود، از دوبانتون خواست که وی نیز به نوبه‌ی خود در مونیبار، که بوفون زمین‌های خود را به دولت فروخته بود، درباره‌ی بهینه‌سازی پشم و اقلیمی‌کردن مرینوس مطالعاتی انجام دهد و یک گله را اساس تجربیات خود قرار دهد. این تحقیقات جاذبه‌ی زیادی داشتند و فرستادگان متعددی را از سوی دولت‌های اروپایی به سوی مونیبار جلب کردند. چون کارهای دوبانتون به ایجاد امکاناتی در جهت ظریف‌تر کردن پشم فرانسه انجامید، بنابراین لویی شانزدهم تصمیم گرفت یک گله گوسفند مرینوس از اسپانیا وارد فرانسه کند. با جمع شدن ۳۸۶ رأس میش، ۴۲ رأس گوسفند و ۷ رأس قوچ در ویلا کاستن، این گله راه نَور را در پیش گرفت و از طریق سن-ژان-پیه-دو-پورت،

1. Carlier, 1770, *Traité des bêtes à laine et Méthode d'élever et de gouverner les troupeaux aux champs et à la bergerie* Compiègne

2. E. W. Hastfer

3. Trudaine

لیموز و اورلئان، در ۱۲ اکتبر ۱۷۸۶ به قصر رامبویه رسید جایی که شاه اخیراً در آنجا یک چوپان‌سرای تجربی تأسیس کرده بود.

رژیم‌های بعدی نیز غافل از چنین فعالیت‌هایی نبودند. عهدنامه‌ی بال^۱ امکان «واردکردن از اسپانیا»، سالانه ۱۰۰۰ رأس میش و ۱۰۰ رأس قوچ را به مدت پنج سال در نظر گرفته بود. ناپلئون برای متحدالشکل کردن لباس نظامی ارتش امپراتوری، در صدد به‌قاعده درآوردن پرورش و تجارت نژاد مرینوس برآمد و این عمل را با همان جدیتی انجام داد که برای اسب می‌کرد. با صدور فرمانی در سال ۱۸۰۵ و تصویب قانونی در سال ۱۸۰۶ خروج پشم و گوسفند از کشور فرانسه ممنوع شد.

در سال ۱۸۱۱ به موجب فرمان دیگری تأسیس ۶۰ ساخلو به مدت دو سال برای قوچ و سپس ۵۰۰ ساخلو به مدت هفت سال به همین منظور پیش بینی می‌شود. هریک از این ساخلوها باید شامل ۱۵۰ تا ۲۰۰ رأس قوچ می‌بودند. در فصل جفت‌گیری، باید این قوچ‌ها به صورت رایگان در اختیار دامداران قرار می‌گرفت. کسانی که صاحب حیوانات نژاد خالص و ناب بودند نباید بدون مجوز «کارشناسان چوپان‌سراها» اقدام به اخته‌کردن حیوانات نر خود می‌کردند. آنهایی نیز که نژادهای دورگه پرورش می‌دادند، نمی‌بایست غیر از حیوانات نری که از چوپان‌سراهای رسمی می‌گرفتند، از حیوان نر دیگری استفاده می‌کردند. مشکلات مالی و سقوط امپراتوری، به‌زودی نقطه‌ی پایانی بر اجرای این برنامه‌های بلندپروازانه گذاشتند. این عمل فقط مانع از آن شد که فرانسه در کمتر از سی سال موفق به تشکیل ۲۰۰۰۰۰ رأس گوسفند مرینوس از نژاد خالص و ۲ میلیون رأس نژاد دورگه برای خود شود.^۲ در طول این مدت، به‌خصوص بعد از انقلاب، «مزارع تجربی» و «ایلخی‌های تجربی» بخش خصوصی تقریباً در همه جا شروع به شکوفایی

1. Bâle

2. BLANC & LAURANS, 1964, "Les débuts de la mérinisation".

کرد. یکی از این تأسیسات که هنوز هم آثارش حفظ شده، تورنل دو فلاندرز در نزدیکی شهر لیون است. این تأسیسات را شخصی به نام دسپینای^۱ در اوائل قرن نوزدهم تأسیس کرد.

این شخص، که درباره‌ی او اطلاعات ناچیزی داریم، گویا «جایگاه قابل توجهی» داشته است زیرا «وی باوزرا در ارتباط بوده و برای آنان دستکش‌ها و "شال‌هایی" از پشم مرینوس‌های خود، فرستاده است. اولین کنسولی که در سال دهم برای ایلخی او اسبی را که پیش‌تر بافته شده از مصر آورده بوده، ارسال کرده؛ کارل ورنه^۲ است که تک‌چهره‌ای از وی و از اسب‌هایش کشیده و ملک او را طراحی کرده است^۳. فعالیت‌های او را از طریق چند کتابی می‌شناسیم که در بین سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۱۹ منتشر کرده است^۴. او این کتاب‌ها را به خاطر ستودن نتایجی منتشر کرده که از دامپروری خود درباره‌ی مرینوس‌ها، بزهایی «با کرک‌های کشمیری»، «گرازهای دورگه‌ی هندی» و اسب‌های منتج از «مادیان سیاه پوست مفرغی رنگ آنتیک، گویی از نژاد حبشی» که به نام ملکه‌ی کنگو نامیده می‌شود و از «دست آموز او که مودار است و حاصل جفت‌گیری این مادیان با اسب عربی به نام فاتح می‌باشد»، به دست آورده بود.

این حرکت که در طول نیمه‌ی اول قرن نوزدهم گسترده‌ی خود را (به طور جدی) به دست آورده و تبدیل به «فن پرورش حیوانات» شده بود، در سایه‌ی حمایت ناپلئون سوم باز هم تقویت شد. امپراتور برای «جیزهای زمین» پاره‌ای سلیقه‌ها و تمایلات بروز داد؛ وی مزارع نمونه را در قلمروهای خاص خود (مثل سولونی و لند) گسترش داده و نزدیکان خود را تشویق به چنین

1. Despinay

2. Carle Vernet

3. MENNESSIER DE LA LANCE, 1915, *Essai de bibliographie hippique...*, vol. I, p. 486.

۴. در این مورد مراجعه شود به همان مأخذ قبلی، pp. 486-490.

کاری می‌کند. مدارس فلاحی شهرستانی به وجود می‌آیند و «شوراهای کشاورزی» به زیباترین برداشت‌ها و بهترین محصولات جایزه می‌دهند^۱. بنابراین، دوره‌ی امپراتوری سوم نیز «عصر زیبای» دامپروری بوده است. پیشرفت‌های کامل نیز اغلب کار اریستوکرات‌های «رژیم» قدیم بود که با قهر از دو امپراتوری و در این فاصله از لویی فیلیپ، «این قدیس غاصب پرچم سه رنگ^۲»، دوباره به روی زمین‌های‌شان بازگشتند. در این قلمرو، چشم و هم چشمی و رقابت چنان شده بود که هیچ نامی شایستگی ذکر آن را ندارد. این رقابت فقط در جست‌وجوی آن بود که از طریق بعضی اختلاط نژادی که به‌طور صحیح و به درجه‌ی مناسب در یک حیوان ترکیب شده باشد، افتخاری کسب کند، یا برای بعضی‌ها نشان افتخاری بود که از یک مسابقه‌ی دامپروری افتخارآمیز و با منزلت کسب کرده باشد. بورژوازی که نمی‌خواست در این قضیه جا بماند، به‌زودی بخشی از این قضیه شد. این بورژوازی به دلیل نداشتن اجداد و نیاکان، که برای استواری و حقانیت و مشروعیت خود تا حد زیادی محتاج به آن بود، ولی آن را کم داشت، به درجه‌ای رسید که شیفته و فریفته‌ی کتاب‌های مربوط به تبارشناسی حیوانات شد - از جمله شتاد-بوک^۳ در مورد اسب‌ها، هرد-بوک^۴ درباره‌ی نژاد گاوی و خوک، فولک-بوک^۵ در مورد نژاد گوسفندی - که اخیراً از ماوراء‌مانش آورده شده بود. چرا این کتاب‌ها؟ برای این که این بار انگلیس قوه‌ی محرکه و مشوق پیشرفت‌ها می‌شود و نه فرانسه. دلایل سبقت انگلیس از فرانسه و سایر کشورهای اروپایی در زمینه‌ی زراعی متعدد و قدیمی هستند. زیرا از یک سو

1. GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, pp. 338-339.

در مورد این نکته‌ی آخر نگاه کنید به:

Ethnozootecnie, 1981, *Les Concours debetail*.

۲. همان مأخذ قبلی p. 318

3. stud -book

4. herd-book

5. folk-book

نجیب‌زادگی انگلیس^۱، برخلاف حکومت اشرافی (اریستوکراسی) فرانسه، پایگاه محکم روستایی خود را حفظ کرده بود، در حالی که حکومت اشرافی (اریستوکراسی) فرانسه از رنسانس و بلکه پس از ریشیلیو، تبدیل به یک حکومت اشرافی درباری شده بود.^۲ حکومت اشرافی پادشاهی انگلیس، که جمهوری کرامول در سال ۱۶۴۹ آن را طرد کرده بود، برای فراهم نمودن «ضرورت فضیلت اخلاقی، با تمجید از شایستگی‌های زندگی دهقانی»^۳ مشکلی نداشت. زمانی که فرانسه خود را از عوارض انقلاب و جنگ‌های بزرگ ناپلئون خلاص می‌کرد، همین حکومت اشرافی در حال بازسازی خود بود و از مدت‌ها پیش در دهات و مزارع انگلیس دانه پاشیده و دل به دست آورده بود: پیش از آن در اواسط قرن شانزدهم، نظام حصارکشی‌ها^۴ شروع به نابود کردن نظام کشتزارباز^۵ و تقسیم‌نشده نکرده و زراعت و دامپروری سودآور (به‌خصوص در مورد پشم) موجب وجد و شوق شده بود.

از طرفی تمام محققان و مؤلفان بر این نکته اتفاق نظر دارند^۶ که اگر کشاورزی انگلیس نشانگر چنین سبقتی است، به دلیل رخ‌دادن اولین انقلاب صنعتی در انگلستان است. بحران‌های متعدد بزرگ زراعی (مثل بحران‌های سال‌های ۱۷۹۰، ۱۷۹۳، ۱۷۹۷، ۱۸۱۳) و مشکلاتی که از آنها به جمعیت شهرها رسید (که حتی در پاره‌ای از دهه‌ها مضاعف گردید)، نیاز به نوعی

1. gentry

2. BLOCH, 1960, *Seigneurie française et manoir anglais*

3. THOMAS, 1989, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 328-329.

4. enclosures

5. open-fields

6. ERNEL, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre, passim*;

O'BRIEN, 1987, "Quelle a été exactement la contribution de l'aristocratie britannique au progrès de l'agriculture"...

تغییر بنیادی را در فنون زراعی و در نظام مالکیت ارضی ایجاد می‌نمود. مالکان بزرگ در رأس حرکت قرار گرفتند و یک بسیج واقعی نیز آنها را حمایت کرد که بانی آن، عده‌ای از عالمان علم فلاحت و مزرعه‌داران مجرب و دانشمند بودند؛ از آن جمله‌اند: ج‌دور تول^۱ (۱۷۴۰-۱۹۷۴)، لرد تانشاند^۲ (۱۷۳۸-۱۹۷۴)، روبرت بیکول دو دیشلی^۳ (۱۷۹۵-۱۷۲۵)، آرتور یانگ^۴ (۱۸۲۰-۱۷۴۱) و توماکک دو نورفولک^۵ (۱۸۴۲-۱۷۵۴).^۶ اساس تبلیغات اینها عبارت بود از: «اگر برای تعالی بخشیدن به یک زراعت، وسایل لازم در اختیار نیست، هرگز نباید اقدام به آن کشت نمود»^۷.

بیکول در قلمرو دامپروری با نظام‌مند و بهینه‌کردن اولین تلاش‌های «پرواربندی»، انقلابی واقعی انجام داد. تا آن موقع، به‌خصوص گوسفند را برای پشم آن پرورش می‌دادند و در مورد گاو و اسب نیز درباره‌ی اندازه و نیروی کشش آنها قضاوت می‌شد. برعکس، بیکول با فداکردن پشم به نفع گوشت، اندازه به نفع ترکیب، زمختی روستایی‌وار به نفع زودرسی، در جست‌وجوی «به دست آوردن حیواناتی بود که در بهترین قسمت‌ها دارای سنگین‌ترین وزن باشند و در ازاء غذایی که می‌خورند به سرعت جواب دهند

1. Jethor Tull

2. Lord Townshend

3. Robert Bakwell de Dishley

4. Arthur Young

5. Thoms Coke de Norfolk

۶. برای اطلاع از شرح زندگی و جزئیات کارهای آنها نگاه کنید به:

ERNEL, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, pp. 165-227.

آرتور یانگ، به‌خصوص به خاطر سفرهایی که در سال‌های ۱۷۸۷ و ۱۷۸۹ در فرانسه کرده و شواهدی که در مورد فرانسه‌ی روستایی قبل از انقلاب ارائه داده، شناخته شده است. نگاه کنید به:

YOUNG, 1860, *Voyage en France...*

7. ERNEL, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 239.

و تلافی کنند^۱»، به مفهومی دیگر: «اندازه‌ی کوچک و ارزش بزرگ^۲» داشته باشند. وی با داشتن احساسی تیز و ظریف نسبت به بازار، ابداع‌کننده‌ی دامپروری سرمایه‌داری است. بیک‌ول در کشاورزی فرصت طلب بود و با آگاهی از تغییر قریب‌الوقوع می‌دانست که چگونه آن‌چه را که برای این تغییر لازم است فراهم کند. وی با تهیه‌ی گوشت از میلیون‌ها حیوان، همان‌قدر ثروت برای کشور [انگلیس] فراهم کرد که وات^۳ و آرک‌رایت^۴ فراهم کرده بودند^۵. در مورد روش، بیک‌ول، تزاید نژادها را نه به‌عنوان یک پیشرفت بلکه به‌مثابه یک انحطاط و تغییر اصلیت ارزیابی می‌کرد. او ترجیح داد زیباترین نمونه‌ها را نه تنها در درون یک نژاد بومی و از یک تبار، بلکه یک خانواده را باهم بیامیزد به نحوی که ویژگی‌های برگزیده‌ی وی را بازسازی و تقویت کند. هرچند در این باره مورد دیگری نیز داریم که «بدون تردید استثنایی و شاید هم منحصر به فرد^۶» است، و روش تولیدمثل همخونی را در بین سال‌های ۱۷۶۶ تا ۱۷۸۰ در فرانسه در مورد اسب نشان داده است، با این همه باید بیک‌ول را به عنوان یک ابداع‌کننده‌ی واقعی فنی به شمار آورد که آن را «تخم‌کشی از حیوانات هم تیره^۷» می‌نامند. او متخصص نژاد گوسفند و

۱. همان مأخذ قبلی، p. 204.

۲. همان مأخذ قبلی.

۳. Watte، جیمس وات، مهندس و مخترع انگلیسی ماشین بخار. (۱۷۳۶-۱۸۱۹).

۴. Arkwright، سر ریچارد آرکرایت، مکانیسین انگلیس، که یک ماشین نیمه خودکار ریسندگی را به کار انداخت و به این ترتیب صنعت ریسندگی پنبه‌ی انگلیس را بنیاد گذاشت (۱۷۹۲-۱۷۳۲).

۵. *Ibid.*، p. 200 خاطر نشان می‌کنیم که جیمس وات James Watte (۱۷۳۶-۱۸۱۹) برای ماشین بخار کارکردهایی قطعی و روشن مشخص کرد و ریشارد آرکرایت Richard Arkwright (۱۷۹۲-۱۷۳۲) یک ماشین نیمه مکانیکی برای ریسیدن پنبه اختراع کرد که موجب صنعت نخ‌ریسی پنبه‌ای انگلیسی شد.

6. PLANHOL، 1988، *Géographie historique de la France*، p. 406

7. inbreeding

به‌وجودآورنده‌ی مستقیم یا غیرمستقیم نژاد گوسفندهای «لثی‌سیستر جدید»^۱، «سوئ داو»^۲ و «لینکلن»^۳ و اصلاح‌کننده‌ی «چوی‌بوت»^۴ است. وی علی‌رغم نداشتن میانه‌ای با دام‌های بزرگ، برای اصلاح بلاک هورس‌های کنت‌نشین‌های میدلند و اصلاح «گاوهای لونگهورن» و «هرفورد و نورث دُون» کمک کرد.^۵ روش‌های بیک‌ول، که ارزش آن را تزییدتقاضای گوشت‌روشن کرده بود، بلافاصله جذابیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و توده‌ای از تقلیدکنندگان را به خود جلب کرد. از آغاز قرن نوزدهم «دامپروری باب روز شد و داشتن نسب‌نامه»^۶ در بین اشخاص ثروتمند به صورت یک جنون درآمد.^۷ محتوی هرد-بوک‌ها از متن سایر کتاب‌ها استنساخ و تألیف و انتشار یافتند (اولین کتاب را در سال ۱۸۴۶ هرفوردها^۸ انتشار دادند). شرکت‌های دامپروری با دقت و مراقبت برای تولید نسل و استاندارد کردن «نژادهای خالص» به وجود آمدند (مثل شرکت شورتورن^۹ در سال ۱۸۷۵). نمایشگاه‌ها و مسابقات مربوط به دام‌ها با پیشرفتی که در بین سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۰ داشتند، به‌طور مرتب فعالیت‌های خود را افزایش دادند.^{۱۰}

یک جریان سیاسی و روشنفکری منجر به نفوذ پیشرفت‌های انگلیس به

۱. New Leicester، نوعی گوسفند پشم بلند است که در لثی‌سیسترشایر انگلستان پرورش داده می‌شود.

۲. Southe Dow، گوسفند پشم کوتاه و بدون شاخ انگلیسی که دارای گوشت بسیار عالی و پشم سفید است.

۳. Lincoln، نوعی نژاد گوسفند که در لینکلن‌شایر انگلیس پرورش می‌دهند.

۴. Cheviot، نوعی گوسفند کوهی بدون شاخ که متعلق به کوه‌های چوی‌بوت است.

۵. همان مأخذ قبلی، pp. 203-207.

6. pedigree

۷. همان مأخذ قبلی، p. 400.

8. Herfords

9. Shorthorn Society

۱۰. همان مأخذ قبلی و به‌خصوص زیرنویس شماره ۲ آن.

فرانسه شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. سابقه‌ی تداوم چنین جریانی به حدود اواسط قرن هفدهم بر می‌گردد. علاقه‌ی بوفون به انگلیس، که تاریخ آن به سفری برمی‌گردد که در سال ۱۷۳۱ در جنوب فرانسه و ایتالیا به همراهی دوک جوان گینگستون انجام گرفته، مشهور است. به دلایلی که به راحتی قابل درک است، پس از انقلاب، احساسات «انگلیس دوستی» در بین طبقه‌ی نجبای رژیم گذشته رواج فراوانی پیدا کرد و در زمان بازسازی نیز به خاطر این که عکس‌العملی علیه امپراتوری باشد، توسعه یافت. «اورلئان‌گرایان» به‌خصوص خود را تحسین‌کنندگان پرشور نظام سیاسی انگلیس نشان می‌دادند. ولی فقط در حدود اواسط قرن نوزدهم بود که اقتباس‌های زراعی از انگلستان و استفاده از شیوه‌هایی که موجد آن بودند، در فرانسه رواج پیدا کرد. پس در محیط‌های دامپروری، انگلیس دوستی تغییر جهت می‌دهد و تبدیل به نوعی دشمنی با انگلیس می‌شود. این امر بر نیمه‌ی دوم قرن هجدهم و حتی بخشی از قرن نوزدهم سایه می‌افکند.

بی‌تردید در محیط‌های اسب‌سواری و به‌خصوص اسب‌دوانی است که بوالهوسی جدید به اوج خود رسید. در حالی که تمایل به اسب‌های عربی، که پیش‌تر بوفون آنها را به مثابه «اولین و زیباترین [اسب] در جهان»^۱ مشهور کرده بود، در عصر امپراتوری اول تفوق داشت، «در تمام قرن نوزدهم بر اسطوره‌ی خون-خالص [انگلیسی]^۲ تأکید می‌شد و در آن انقطاعی به وجود نمی‌آمد. این اسطوره روش جابراه‌ای ایجاد کرد که اشخاص صاحب مقام و بورژوا و هم‌چنین مقاطعه‌کاران و طرف حساب‌های آنها با آن موافق بودند. فکاهی‌نویسان، مسخ‌شدن غیر حرفه‌ای‌های ثروتمند را با هزاران ریزه‌کاری تشریح می‌کردند، مسخ‌شدن ثروتمندانی که به مؤسسات و در شانزله‌ی

1. BUFFON, 1754, *Histoire naturelle...*IV : Du Cheval, p. 197.

۲. اسب خون-خالص نوعی اسب مسابقه‌ای است که اجداد آن از آمیختن مادیان انگلیس و اسب خاورمیانه به وجود آمده است.

کاملاً در معرض دید بودند و یا به سالن‌های بزرگ حراج تا بارسال لندن یا پاریسی رفت و آمد می‌کردند. این فرمانبرداری‌ها و خون-خالص مواجهه با پرداخت بهای گران برای هرنوع چهارپای آلمانی، لیموزین یا نورماندی می‌شود به این بهانه که این حیوان در یک اصطبل یا در یک بازار، با استفاده از این شهرت که فقط محصولات انگلیس را خرید و فروش کنید، تفوق خود را نشان می‌دهد. در کوچه‌های تنگ و بسته‌ی شهر، تعداد تصادفاتی که این اسب‌های حساس و زودخشم، که به هر منظره و سرو صدای غیر عادی واکنش شدید نشان می‌دادند، بسیار زیاد شده بود. مخترعان در جست‌وجوی راهی بودند که امنیت صاحبان این اسب‌ها را تأمین کنند. راه‌های عجیبی به ذهن آنها رسید که به ثبت نیز رسیدند، مثل لگام نقابدار یا لگام حاجب، که به آن عینک توقف فوری نیز می‌گفتند. این لگام پرده‌ای داشت که می‌شد آن را نصب و دوباره برداشت. کالسکه‌ران می‌توانست در طول زمان رانندگی‌اش با استفاده از این لگام و پرده‌ی آن به موقع جلوی دید حیوان رَم‌کرده را بگیرد^۱. در همین راستا و اغلب از سال ۱۸۶۰^۲، موضوع ثبت نژادهای بزرگ حیوانات فرانسه پیش می‌آید؛ یعنی همان نژادهایی که امروزه می‌شناسیم و مقررات موجود در دفاتر تبارشناسی نیز آنها را قابل شناسایی کرده‌اند. در سال ۱۸۶۵ نژادهای گاوی گاسکون با مخاطبی به رنگ سیاه ثبت می‌شوند. در سال ۱۸۶۴ نژادهای گاوی نیوزینز-شارولز، در سال ۱۸۸۲ نژاد خالص گاو شارولز و قبل از سال ۱۹۹۰ چهارده نژاد دیگر و باز هم بین سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۲۲ هشت نژاد دیگر و غیره ثبت می‌گردند (دفاتر تبارشناسی سایر گونه‌های

1. LIZET, 1982, *Le cheval dans la vie quotidienne...*, p. 50.

هم‌چنین مراجعه شود به:

BLOMAC, 1988, "L'introduction en France du concept de cheval de sang = cheval d'élite".

2. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 405

جانوری بعدها، و بیش‌تر در بین دو جنگ جهانی، به منصفی ظهور می‌رسند به استثنای دفتر مربوط به نژاد سگ که اولین دفتر آن در سال ۱۸۸۳ باز می‌شود^۱. در بین عامه‌ی مردم و میان تعدادی از پرورش‌دهندگان و حتی در بین بعضی از فناوران‌جانوری این عقیده وجود دارد که هر «نژاد» حیوانی، مثل «تاکستان‌ها» در انگورکاری، ثمره‌ی نوعی نژاد ویژه است که مدتی طولانی در جریان قرن‌ها آزموده شده است، ثمره‌ی محیط خاصی است، یا به قول علمای علم فلاحث ثمره‌ی «یک زمین زراعی» است یعنی ثمره‌ی یک «واحد طبیعی است که در بطن ناحیه‌ای معین قرار دارد و ویژگی آن را قابلیت‌های زراعی خاصی تعیین می‌کند که ناشی از طبیعت زمین و آب و هوای ناحیه و عرضه و جهت تپه‌ها است^۲». در حقیقت نوع مربوط به بعضی از نژادها همین‌طور است، به‌خصوص نژادهای چندبنیانی، بومی محیط‌های مقیدکننده یا فضاهایی که به‌طور جغرافیایی دورافتاده بوده و یا در اقتصاد عمومی آن، کمتر ادغام شده‌اند^۳. تصادفی نیست اگر در حال حاضر نوعی از نژاد گاوی به نام ترانیز یا تارین، اولین نژاد فرانسوی برای صادرات است (بیش‌تر به کشورهای مدیترانه‌ای). این نژاد را به‌مثابه محصولی توصیف کرده‌اند که «نوعاً کوهی^۴» است، آن هم به دلیل مقاومت در برابر تغییر آب و هوا و کم‌خوری و اعتدال و قابلیت‌هایی است که در راه رفتن دارد. اگر «ناحیه‌ی مونتانی نووار ماده‌گاوهایی را پرورش می‌دهد که اندازه‌شان بسیار کوچک است، ولی قادر به کشیدن گاواهن، ارابه و راه‌انداختن گاری هستند و می‌توانند شیر، کره و پنیر فراهم کنند^۵»، اگر ناحیه‌های لانگدوک و لیموزین

1. BOUGLER, 1982, "La race et les livres généologiques", p. 72

2. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 1094.

۳. نگاه کنید به زیر نویس شماره ۷۱.

4. QUITTET, 1963, *Races bovines francaises*, p. 72.

5. BRAUDEL, 1989, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 89.

در پرورش گاوهای نر بزرگی متخصص هستند که نیروی کشش عظیمی دارند و اگر نژادهای گوسفندی ناحیه‌های پرآپ و بریگاسک، مانش یا لوردز زمخت و خشن بوده و متناسب با رمه‌گردانی‌های بلند کوهستانی یا پیرنه‌ای هستند، ولی «پاهای بلند» و ران‌های پهن، ... دارند که منطبق با کشتار و قصابی نیست، هیچ‌کدام از این موارد، باز هم اتفاقی نیست. اینها «نوعاً کوهی» هستند.

در مقابل، نژادهایی وجود دارند که بدون تردید تعدادشان نیز کم نیست و از محصولات متأخری هستند (آخر قرن نوزدهم و نیمه‌ی اول قرن بیستم) که در اکثر موارد یا از طریق جفت‌گیری نژادهای قبلی موجود به دست آمده‌اند، یا از طریق گزینش و اصلاح نژاد بسیار فشرده‌ای حاصل شده‌اند که با «بهینه کردن آنها» به‌طور محسوسی با اصل اولیه خود تفاوت کاملی دارند. هدف نیز همین بوده است. موارد زیر از این نوع هستند: نژاد گوسفند ناحیه ایل‌دوفرانس که در سال ۱۸۷۹ در گریگونون از آمیزش دیشلی-مرینوس^۱ به دست آمد، نژادهای گاوی نیوریز-شارولز (سال ۱۸۶۴)، نژاد گاو من-آنژو (از آمیزش نژاد گاودورهام با نژاد گاو موسو به سال ۱۹۰۸) و نژاد گاو ارموریکین (از آمیزش نژاد گاو دورهام با نژاد گاو برتن در سال ۱۹۱۹)^۲، نژادهای اسبی انگلیسی-عربی (همان‌طور که از اسمش پیداست)، و حتی از همان ابتدا، نژاد «خون خالص» (این نام بیشتر شگفت‌انگیز و غافلگیر کننده است ولی این چنین است) و غیره... هنوز نمی‌خواهیم از گاو ماده برتن پاسیاه سخنی به میان آوریم که یک سال پس از آن که نژاد نرماند و نژاد شارولز که از نوعی دوروهامی کردن باب رسته بود^۳ با آمیزش مداوم با

1. QUITTET. 1965, *Races ovines francaises*, p. 53.

2. THERET, 1983, "L'introduction des race britanniques"..., p. 167.

3. THERET, 1983, "L'introduction drs races britanniques"...pp. 166-167.

نژاد فریزن پاسیاه^۱، هولستنی^۲ شده بود.

در اینجا به خصوص «نژادهای مهمی [مطرح هستند] که استعدادهاى آنها به روشنى معین و تخصصى شده‌اند [...]». اینها نژادهای برتری هستند که به نظام‌های بزرگ دامپروری تجاری شده مربوط می‌شوند^۳. در اینجا نیز مثل انگلستان بازار در عمل وزنى تعیین‌کننده بر تولید و یا تثبیت آنها می‌گذارد. پیش‌تر در وضعیت سنتی، «کشورهای به وجودآورنده بر اساس تقاضای خریداران بالقوه خود کار می‌کرده‌اند»^۴. این گرایش بازم فقط به دنبال گسترش حمل و نقل و راه‌های ارتباطی شدت پیدا کرد: از آخر قرن نوزدهم به بعد در فرانسه، سوداگری بزرگ فرانسه از جمله با خارجه بود که نژادهای دام بومی را اصلاح و خراب می‌کرد. وقتی که تاریخ و سرگذشت نژادها به طریقی برای ما شناخته می‌شود که غیر از طریق اسطوره‌هایی است که در محیط‌های دامپروری با تأنی پیش می‌روند، دست‌کم درسی که از این تاریخ می‌گیریم همان مطالب بالاست. آخرین کتاب برنات لیزه به ما می‌آموزد که نژاد اسب نیوریز که همچون نیروی کشش به کار می‌آید و به مثابه یکی از قدیمی‌ترین نژادها شهرت دارد، یک قرن پیش برای رقابت با واردکنندگان امریکایی نژاد اسب پرشرون به وجود آمد (شناد-بوک در سال ۱۸۸۰ باز شد) که آن را به زیان بزرگ دستگاه اداری ایلخی‌ها، «زمخت و سیه‌فام»^۵ اعلام کرده بودند.

1. CLÉMAENT, *Larousse agricole*, p. 60.

۲. Holstein نام حکومت قدیم آلمان.

۳. این تمایز و تفکیک بین «نژادهای بزرگ» و «نژادهای کوچک» را (که بیش از آن که صحیح باشد، راحت است) از منبع زیر اقتباس کرده‌ام:

PLANHOL, 1988, *Géographie de la France*, p. 405.

4. BRAUDEI, 1986, *L'identité de la France*, vol. III, p. 89.

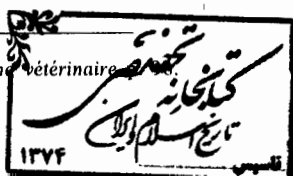
5. LIZET, 1989, *La Bête noire...*

فن پرورش حیوانات بین دلیل عملی و دلیل اجتماعی:

بحث‌های کلان

با این که ممکن است این حرف فناوریان جانورشناسی را برنجانند با این همه می‌گوییم که زشته‌ی آنها بیش از آن که موجب تحولات مذکور در فوق باشد با آن «همراه» بوده است. یکی از همین فناوریان به نام کلمان بروسو به این گفته‌ها اذعان دارد و با فروتنی خاصی فکر خود را در این زمینه ابراز می‌کند که شایان ذکر است: «باید دانست که آنقدرها که هنر درمان از پیشرفت و دانش بهره برده، هنر پرورش سودی از آن نبرده است. دامپروری برای مدتی طولانی تحت نفوذ کم و بیش انحصاری داده‌های توصیفی سنتی و اغلب متداول باقی مانده و با تأخیری زیاد با آزمون‌ها و دانایی‌های علم همسو شده است. در حقیقت مقتضیات به هیچ‌وجه با آن مساعدت نکرده است. غیر از اسب، که اداره‌ی ایلخی‌ها آن را منحصر به خود کرده بود، یعنی همان اداره‌ای که از قبل حالتی بسیار ویژه‌گرایانه داشت، حیوانات مزرعه و روستا بیش‌تر به‌مثابه نیاز نابجا ارزیابی می‌شدند، چراگاه‌ها به کشت بد خود ادامه می‌دادند، تولید علیق دستی هنوز موقتی و زوال‌پذیر بود و بالاخره آموزش رسمی کشاورزی وجود نداشت و فقط در حدود ثلث قرن نوزدهم به مرحله‌ی اجرا درآمد. بنابراین می‌بایست کوشش‌های مفیدی گسترش داده می‌شد تا دامپروری بتواند از طریق این کوشش‌ها از کشفیات زیست‌شناسی بهره برداری کند».

این کوشش‌ها چه می‌کردند؟ در چه جهتی عمل می‌کردند؟ چه کسی ملزم به انجام آنها بود؟ در این باب سه تغییر عمده، تصویری را به ما عرضه می‌کند. این تغییرات کلی در نظریه‌های دامداری به عمل می‌آمد و عامل آنها نیز بحث‌های پرشوری بود که در جهان دانش شکوفا می‌شد. بر همه‌ی این



بحث‌ها یک تصور ذهنی حاکم و آن «نژاد» بود که به‌طور قطع به‌مثابه وسوسه‌ای بروز می‌کرد که ویژگی قرن نوزدهم است.^۱

اولین تغییر به روش اصلاح دام مربوط می‌شود. تعیین تاریخ دقیق آن دشوار است ولی بی‌تردید ابتدا در مورد اسب به‌کار رفته است. تا قرن هجدهم، رویه ثابت و دکترین رسمی که بوفون و بورژلا آن را نظام‌مند کرده بودند، اصلاح نژادی بود که توسط اسب‌های بیگانه به عمل می‌آمد. از ابتدای انقلاب، اولین ایستادگی‌ها بروز می‌کند: آموزش می‌گوید «یک بار که جفت‌گیری نتیجه‌ی خوب داد، باید به آن اکتفا کرد». اداره‌ی جدید ایلخی‌ها که دوباره در سال ۱۸۰۶ تأسیس شده بود^۲، به‌طور مرتب‌گزینه‌ش نژاد اصلاح داخلی را تحمیل می‌کرد. تغییر نیز با گشایش اولین سِتاد-بوک در فرانسه، و گشایش اولین سِتاد-بوک «خون خالص» انگلیسی در سال ۱۸۳۳^۳، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای سایر گونه‌ها تحول کندتر بوده است.

به محض تمام‌شدن این مسائل توسط آنهایی که پشت سر ژوفرای سنت-هیلر برای اقلیمی‌کردن و اهلی‌کردن حیوانات غیربومی مبارزه می‌کردند^۴، تفرقه بین مدافعان چهارپایان مربوط به حاکم‌نشین درباره‌ی روشی که برای اصلاح نژاد گاوی باید اعمال می‌شد، آغاز شد. این مشاجره‌ی قلمی را دو نام مشهور می‌کنند: بارون (۱۸۵۲-۱۹۰۸) و سانسون (۱۸۲۶-۱۹۰۲)، که از «دکترین‌های فنون جانوری» مخالف دفاع می‌کردند.^۵

۱. در گام آخر مقایسه شود با... *Nous et les autres...* TODROV, 1988.

2. MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 347.

3. BOUGLER, 1982, "La race et les livres généologiques", p. 72

۴. مراجعه شود به فصل اول.

5. SANSON, 1869, *Economie du bétail*.

BARON, 1888, *Méthodes de reproduction en zootechnic*.

بارون که نمایانگر «مکتب آلفورتی‌ین»^۱ است روش اختلاط نژادها را توصیه می‌کرد. در این عصر بحث پوینده‌ای بین طرفداران اصلاح نژاد گاو فرانسوی (دوره‌امیست‌ها) و رقبایشان («ضد دوره‌امیست‌ها») در رابطه با «خون» نژاد انگلیسی دوره‌ام (شورتون اصلاح شده)^۲ جریان داشت. سانسون، که به‌طور جدی این اختلاط نژادها را به‌مثابه منابع انحطاط و تغییر اصالت مورد انتقاد قرار می‌داد، برعکس، نژادهای «خالص» و دامپروری هم‌خونی را می‌ستود و همین امر وی را به دفاع از نژادهای محلی فرانسوی، به‌خصوص علیه ایلخی‌ها کشاند. او این اداره را متهم می‌کرد که جز به «خون خالص» انگلیسی به چیز دیگری توجه ندارد (و این اتهام نیز بی دلیل نبود). جالب است بدانیم این شخص که ابتدا استاد مدرسه‌ی دامپزشکی تولوز و سپس استاد مؤسسه‌ی کشاورزی گرینون گردید، با تأثیرپذیری از مدرسه‌ی انسان‌شناسی بروکا نظامی از طبقه‌بندی پیوند نژادهای اسب را بر اساس ویژگی‌های مجموعه‌سنجی آنها تهیه کرد، که می‌توان گفت تا حدی هذیانی بود.

دومین تغییر بیشتر به علت غایبی اصلاح‌گله‌های دام مربوط می‌شود. چون محیط دامپروری آخر قرن نوزدهم جنبه‌ی مشورتی خود را با دیدگاه‌های سنتی چندارزشی اغلب نژادهای بومی قطع کرد، بنابراین به‌طور جدی در جست‌وجوی نژادهایی برآمد که بیش از حد تخصصی شده بودند و امکان رسیدن به رکوردهای تولیدی را فراهم می‌کردند. نیازهای گوشتی در پی سرعت رشد (زودرس) و همگونی ترکیبات گوشتی برای کشتار بود، البته با توجه کامل به ضابطه‌های مطلق‌گزینش گونه‌های گاو، گوسفندی و خوکی. در دامپروری اسب نیز ضابطه‌ها تغییر می‌کند؛ به مدت دو قرن ضابطه‌های زیبایی‌شناختی بر این دامپروری حاکم بود. تمام اسب‌های «زیبا» اسب‌های «خوب» بودند - ولی از این پس یا قد و قواره و قدرت کشش آنها را ترجیح

1. école Alfortienne

2. THERET, 1983, "L'introduction des races britanniques"...

می‌دهند و یا برعکس، با رواج مسابقات اسب‌دوانی، ضابطه‌های سرعت، قدرت عصبی دست و پا، قدرت پاهای عقب و فراخی قفسه‌ی سینه مد نظر قرار می‌گیرند.

نتیجه: «به این ترتیب، در جریان دوره‌ای چهل ساله که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ طول می‌کشد، فضای شبانی فرانسه با نوعی تمایز نهایی آشنا می‌شود که در بخش‌های جداگانه، با حد و حدود اغلب واضح متجلی است، و فقط به صورت ضعیفی تغییر می‌یابد، آن هم به خصوص در نواحی کوهستانی که در آنها تغییرات اقتصادی کُند است. این وضعیت تنها به صورت واقعی پس از جنگ دوم جهانی تغییر پیدا کرد، دوره‌ای که در آن نژادهایی که دارای نیروی مولده‌ی قوی بودند، به تدریج به تمام فرانسه هجوم می‌آورند و همه‌ی نژادهای ناحیه‌ای یا بومی را با سرعت تمام عقب می‌رانند تا جایی که حتی موجودیت آنها را به خطر می‌اندازند^۱».

از قرن نوزدهم که در آن از قبل شاهد نوعی همگون‌کردن بدون منازعه گونه‌های حیوانی هستیم – که این سومین تغییر است – چاشنی روند آخر به‌طور گسترده‌ای گذاشته و آغاز شده است. اگر به وضعیت گذشته رجوع شود، این تغییر حتی به صورت قابل توجهی ظاهر می‌شود. در قرن هجدهم، تنوع، قاعده‌ای به شمار می‌رود که هم در فرانسه معمول است که در آن مهم‌ترین نکته فراهم کردن «همه نوع اسب از تمام گونه‌ها برای تمام مصارف گوناگون^۲» برای کشور است، و هم در انگلستان که در آن «تقاضایی بی‌نهایت متفاوت برای حیواناتی بی‌نهایت متفاوت در طیف وسیعی از قیمت‌ها^۳»

1. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 408.

۲. دستورالعمل و آموزش سال ۱۷۱۷ که آن را مأخذ زیر نقل کرده است:

MULLIEZ, 1983, *Les chevaux du royaume...*, p. 143.

3. THIRSK, 1979, *Horses in Early Modern England...*,

THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 75. نقل از

وجود دارد. این امر به قدری در هم آمیخته است که یکی از مصنفان در سال ۱۷۲۷ ارزیابی می‌کند که «اسب واقعی انگلیسی به‌ندرت وجود دارد، تا جایی که در این مورد فقط می‌توان چشم امید به اسب‌هایی داشت که به صورت وحشی در بعضی از جنگل‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کنند»^۱. گرایشی که در قرن نوزدهم به وجود می‌آید، تماشایی است. تمام دام‌ها با تحلیل در یک نژاد جدید از بین می‌روند: برای مثال نژادهای گاو شولتی، نانتی، مارشین و پووات وین، نژاد نوع پارتیز را به وجود می‌آورند^۲. سایر نژادها به‌راحتی و به‌طور کامل حذف می‌شوند مثل همین نژاد بینوای اسب‌های کوچک بیدت مربوط به ناحیه‌ی پروتاین و جاهای دیگر (سواری و کشش ظریف) که در مذبح تقلید انگلیسی قربانی شده‌اند^۳.

اشتباه بنیادی قضیه در آن است که باور کنیم این تغییرات را همیشه و در همه جا یک حرکت خشک عاقلانه و منطقی بی احساس فناور جانوری دیکته کرده است تا به نیازهای جابرانه و مقاومت ناپذیر اقتصادی پاسخ دهد. در حالی که عکس قضایا چنین بود. مثلاً ایلخی‌ها سعی در تولید نوعی اسب سواری داشتند که نظامیان طالب آن نبودند^۴، تا جایی که یکی از همین نظامیان - و نه یکی از رده‌های پایین، بلکه ژنرال اودینو^۵ - در سال ۱۸۴۲ در یک بروشور معروف، وابستگی این اداره را به وزارت جنگ اعلام کرد و به

۱. این حرف را برادلی Bradley گفته و مأخذ زیر آن را نقل کرده است:

ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 202.

2. DENIS, 1982, "Apropos de la notion de race"..., p. 56.

هم‌چنین نگاه کنید به:

DENIS & SEEGERS, 1988, "Tableau général de l'évolution des races bovines en France".

3. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 51-52.

4. MULLIEZ, 1983, *Les chevaux du royaume...*, 5. Odino

این ترتیب منازعه‌ی قلمی‌ای را دامن زد که شدت و خشونت آن غیرقابل تصور بود و چندین دهه نیز به طول انجامید^۱. در مورد نژاد اسب‌هایی با توان فوق‌العاده‌ی کششی موجود در انگلستان، که در آنجا ابزارهای زراعی سنگین‌تر هستند^۲، باید گفت این نژاد زمانی در فرانسه گسترش یافت که موتوری‌کردن حمل و نقل جاده‌ای بین‌شهری و درون‌شهری کامل شده و شروع به نفوذ در روستاها کرده بود^۳...

متوجه می‌شویم که بار مسائل اجتماعی و فرهنگی بر روی این تحولات به اندازه‌ای است که سنگینی آن حداقل با فرضیه‌ها و تصورات فنون جانورشناسی برابری می‌کند. در اواخر قرن نوزدهم که دوره‌ی شیفتگی فوق‌العاده‌ای برای دامپروری است، حیوانات - به‌خصوص اسب - در حاله‌ای از راز و رمز ارزشی محاصره شده‌اند. در انگلستان «در آخر قرن هفدهم، اسب مسابقه‌ای از نوع خون‌خالص، برای طبقه‌ی اشراف به اشتغال خاطر و وسوسه‌ای تبدیل شد. قدرت، سرعت، و شهامت این اسب به‌طور نمادین نشانگر مقام والای صاحب اسب بود. در خانواده‌های نجیب‌زاده، کتاب‌های مربوط به اصل و نسب حیوانات با دقتی مورد نظر قرازی می‌گرفت که موجب افتخار و مباهات مجمع صاحب‌منصبان بود. این دقت شاید فراتر از دقتی بود که در بسیاری از دفاتر مربوط به قلمرو کشیشان به عمل می‌آمد^۴». بر این اساس، در کشور فرانسه و در طول قرن نوزدهم ملاحظه می‌شود که «مسئله‌ی خون‌خالص یک جنگ طبقاتی را به وجود می‌آورد[...]

1. OUDINOT, 1842, *Des remontes de l'armée...*;

MENSIER DE LANCE, 1915, *Essai de bibliographie hippique*, vol. II, pp. 275-276.

2. ERNELE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre, passim*.

3. LIZET, 1989, *La Bête noire...*, این نتیجه‌ای است که مؤلف زیر گرفته است.

ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*, p. 11. هم‌چنین مراجعه شود به:

4. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 76.

مربوط به زیبایی‌شناختی در مقابل هم قد علم می‌کنند. بورژوازی خودنما الگوی قدیمی را به خود نسبت می‌داد (گرد و خپله، که اصل و نسبی از نژادهای ژنه/آندالو^۱ از عصر جدید تا قرن نوزدهم عرب دارد). حکومت اشرافی نیز برای این که اسب خون-خالص انگلیسی را بر آن چیره گرداند، منکر این الگوی قدیمی می‌شد که شریک قدیمی ورزش و تفریح آکادمی‌ها و میادین اسب سواری بود. اشرافیت حاکم می‌گفت اسب خون-خالص شکست نخواهد خورد و فاصله‌ی اجتماعی را حفظ خواهد کرد!^۲».

این نظر را یکی از دامپزشکان ارتشی همان عصر تأیید کرده است: «این الگوی بورژوا اسبی کاملاً گرد و خپله [است] بدون داشتن خط واضح و ویژه، نه عیوبی دارد و نه توانایی‌هایی. روی یکی از سنگ‌های سنگفرش‌های خیابان چهار بار پای خود را جمع و روی همان سنگ می‌کوبد. ولی اشرافیت حاکم، که خبره‌ی واقعی است و انسان اسب‌شناس مشابهی است، با یک نگاه از طریق اسبی که دارد شناخته می‌شود، یعنی از فراخی قفسه‌ی سینه، طرح بزرگ کلی، خطوط طولانی برگرفته از انگلیسی؛ اسبی خوب، تند و چابک و خوش هنجار^۳».

آن چه باقی مانده بود، تکمیل و جداسازی کامل اجتماعی بود که به این ترتیب با گسترش به بقیه‌ی جامعه به عمل آمده بود. نجیب‌زادگی و بورژوازی یک بار با هم متحد و خود را به‌طور فعالانه وقف آن کردند. پیشرفت‌های

۱. genet/gondalou. ژنه نامی است که پیش از این به اسب کوچکی که از اسپانیا آورده شده بود، داده بودند. به نظر می‌رسد این نام را بعدها به تمام اسب‌های کوچکی دادند که اصل و نسب اسپانیایی و پرتغالی داشتند. این اصطلاح تا قرن هجدهم متداول بود.

2. LIZET, 1989, *La Bête noire...*, pp. 90-91

3. GOYAU, *Un conférence sur le commerce des chevaux. Maquignonage et maquignons*, Paris, Payrault, s.d. (1885?),

فنون حیوان‌شناسی نیز در سه قلمرو به‌طور گسترده‌ای به این تمایز اجتماعی کمک کردند و در آن سهیم شدند. این سه قلمرو عبارتند از:

۱) پست‌شمردن دانش‌های سنتی در مورد دامپروری به سود تنها دانش «بورژوازی»^۱ - که این دانش‌های سنتی کاملاً واقعی بود و قلمرو اصلاح نژاد را نیز دربرمی‌گرفت.^۲

۲) حاشیه‌ای کردن نواحی «نژادهای کوچک» چند ارزشی که بازده کمی داشتند.

۳) پیاده کردن مردم معمولی، به خصوص با حذف اسب‌های کوچک عامه‌پسند و با ممنوعیت‌های نوینی که برای سواربودن طبقه سوم جامعه به وجود آمد. تاریخ سرشار از نمونه‌های آن است.^۳

آیا امروزه مسائل و موارد به شکل بنیادی تغییر یافته‌اند؟ آیا فنون جانوری، همراه با پیشرفت‌های علم (ژنتیک کیفی) موفق به عبور از تنگناهای اجتماعی و فرهنگی که اولین گام‌های خود را برداشت، شده است؟ اخبار غافلگیرکننده‌ی بعضی از مباحثه‌های بزرگ قرن نوزدهم به ما حق می‌دهند که در این مورد تردید داشته باشیم.

در حالی که عالمان علم ژنتیک، امروزه دیگر چیزی جز «جمعیت‌هایی» با تحول اتفاقی را نمی‌شناسند، فناوران جانوری به تصویری از نژاد («خالص»!)^۱

1. MULLIEZ, 1984, "Pratiques populaires et science bourgeoise : l'élevage des gros bestiaux de 1750 à 1850".

۲. در مورد نواحی کوهستانی پیرنه مراجعه شود به:

BESCHE-COMMENGÉ, 1982, "Le concept de race"...

-, 1989, "La mère du bétail n'est pas encore morte"

و هم‌چنین در مورد نواحی کوهستانی آلپ نگاه کنید به:

CHEVALLIER, 1986, Le Temps des Villardes...

3. DIGARD, 1984, "Techniques d'équitation et antagonismes sociaux".

-, 1989, "La creuset moyen-oriental des techniques d'équitation".

و حتی به تصویری از «خون» که از طریق توارث انتقال می‌یابد، آویخته‌اند و به آن ادمه می‌دهند («خونِ خالص»، «نیمه خون»، «یک‌چهارم خون» و غیره) و تردیدی نیز برای دادن محاسبه‌های کاملاً مغلوط و نشانه‌های مبتنی بر داده‌های... غلط به رایانه‌های قوی ندارند. در این شرایط، از عدم ارتباط مطالبی که از تئوری‌های نژادی (مردم‌شناسی) دامپزشکان و عالمان علم فلاحت تراوش می‌کند، تعجب نخواهیم کرد: «با این‌که دامپروری ارزیابی می‌کند که جفت‌گیری نژادهای گوناگون، یعنی حیواناتی که دارای ویژگی‌های خارجی متفاوتی هستند، بی‌مورد و نابهنگام است، تردیدی در مورد جفت‌گیری حیوانات هم‌نژاد ندارد، حتی اگر این حیوانات از نظر بازدهی با هم متفاوت باشند. این چنین روش و روندی را دامپروری خون خالص می‌نامند. برعکس، اگر دو حیوان همگون که از نظر بازدهی دارای ارزش برابر هستند ولی به دو نژاد مختلف تعلق دارند، یعنی معرف ویژگی‌های خارجی گوناگون می‌باشند، با هم جفت‌گیری کنند، این عمل را آمیزش می‌نامند^۱».

به نظر می‌رسد این تفسیر مضحکِ مربوط به سال ۱۹۳۷، پس از نیم قرن هنوز هم آن‌طور که باید و شاید تمام انعکاس خود را به دست نیاورده است. به یقین تعمیم لقاح مصنوعی در آخر دهه‌ی ۱۹۵۰، در گسترش بعضی از نژادها نقش‌آفرین بوده است ولی دخالت عوامل دیگر نیز نمی‌تواند ندیده گرفته شود، برای مثال می‌دانیم که بیشتر شرکت‌های مربوط به نژاد تحت استیلای معدودی از خانواده‌هایی قرار دارند که بیش از این که به فکر نوآوری‌های واقعی باشند، نگران سرمایه‌های خود هستند (سرمایه‌های مالی، اعتباری و شهرت). رقابت‌های دامپروری از طریق یارانه‌ها (سوسیدها) به شدت به محافظه‌کاری در این زمینه افزوده و در نتیجه

1. TASSIG, "La notion de race dans la zootechnie moderne", *Bulletin mensuel de renseignements techniques*, n. 5, 1937,

نقل از: DENIS, 1982, "A propos de la notion de race"..., pp. 66-67.

هیچ‌کس جرأت اعتراض ندارد^۱. باز هم اضافه می‌کنیم که جست‌وجو برای تولید بیش‌تر، در درازمدت به سلامتی حیوانات (مباحث جدید امراض در ارتباط با وزن حیوان و شرایط دامپروری) و کیفیت محصول آنها آسیب رسانده و در نتیجه آنها را به سوی حساسیت بیش از حد و آسیب‌پذیری سوق می‌دهد و موجب تشدید نابرابری بین دامپروران و عدم تعادل بین نواحی دامپروری می‌شود.

در سال‌های اخیر راه‌های متعددی برای بیان نظریاتی که بر آینده سنگینی می‌کنند، پیدا شده است. در این راستا در مقایسه با کیفیت، امتیاز بیش از حدی برای کمیت قائل شده‌اند یعنی «گسترش بعضی از نژادهای مولدتر در شرایط اقتصادی حاضر» (امروزه نژاد هولستن و شارولز ۷۰ در صد گله‌های گاوی فرانسه را تشکیل می‌دهند)، «از بین رفتن صدها گونه‌ی دیگر، انتشار صدها هزار نمونه از ژن‌های یک گاونر که همین امر [خطر آن را دارد که] تغییرپذیری درونی و درون‌نژادی را کاهش می‌دهد^۲». ممکن است این سخن اغراق آمیز و زودرس باشد ولی: «از این پس از حرکت رو به عقب استفاده خواهد شد و نژادهای در حال اضمحلال تحت حفاظت قرار خواهند گرفت^۳» ولی جای هیچ‌نوع بحثی نیست که حرکت اعتراض‌آمیز کنونی از همین جا شروع شده و موضوع نیز در همین نکته است.

یکی از جنبه‌های عجیب این حرکت به حساب خود گذاشتن مبارزه‌ای است که سانسون از یک قرن پیش شروع کرده بود، متتها دلیل و مدرکی که این حرکت ارائه می‌دهد برخلاف دلیل و منطق سانسون است. سانسون در مقابل اختلاط نژاد، از نژادهای محلی دفاع می‌کرده، در حالی که معترضان امروزی در چشم‌اندازهای آمیزش‌های احتمالی است که می‌خواهند تنوع «میراث

1. LAGOUTTE, 1988, "L'usage des Sciences dans les milieux équestres français", p.

151.

2. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 56.

3. BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 90.

ژنتیکی» اهلی را حراست کنند^۱. از این که مدافعان و رقبای استاتوکو^۲ هردو به‌طور همزمان توانستند در مجمعی که اخیراً تشکیل شد به «نژادگرایی» اعتراف کنند، نشان می‌دهد که این بحث به‌ظاهر فنی، تا چه حد در گرو حرکات غیرعقلایی است.

اما نکته‌ی اساسی‌تری هم وجود دارد: نژاد «به‌مثابه میراث قابل نگهداری و حفاظت» و سودمندی آن به‌مثابه «مخزن تغییرپذیری ژنتیکی» با شدت هرچه تمام‌تر از سوی عالمان علم ژنتیک مورد اعتراض قرار گرفت^۳. این امر به هیچ وجه با «علت» حفاظت نژادهای اهلی مخالفتی ندارد و خطر همگون‌شدن آن با علت حفاظت طبیعت نیز منتفی است و در نتیجه از محبوبیت عام و رسانه‌های همگانی نیز برخوردار نخواهد بود^۴.

علی‌رغم دست‌آوردهای قابل توجه روش فن جانوری، ابهام این روش در مشخصه‌های کاربردی این علم است که قصد دارد حیوانات را به‌طور مطلوبی با نیازهای انسانی منطبق نماید. این رشته به‌تنهایی قادر به تعریف و تبیین این موضوع نیست. آن دسته از فناوران جانوری که به تذکر این مشکلات لبخند می‌زنند و یا برای آن ادا در می‌آورند باید بفهمند که چه بخواهند و چه نخواهند. موضوع رشته‌ی آنها، یعنی حیوانات اهلی، بخشی از علوم انسانی را تشکیل می‌دهد. پیش‌تر نیز پای تعداد زیادی از مهندسان این صنعت به این سو لغزیده^۵ و از این حرکت نمرده‌اند!

1. *Ethnozootechnie*, 1984, n. spécial Races domestiques en péril;

LAURANS, 1988, "Evolution et protection des races animales domestiques".

2. statu quo

3. OLLIVIER, 1982, " La notion de race ...", p. 42.

۴. به‌مثابه یک نمونه‌ی کاملاً واضح و بیانگر نگاه کنید به:

"Nature : la fin de la diversité", *L'Express* aujourd'hui, supplément n. 18, 13 mai

- 9 juin 1988, pp. 16-34

5. DIGARD, 1989. "Du nouveau en technologie?".

تأیید و تصدیق بُعد انسانی تمام فرایندهای فنی^۱ که امری است مسلم و بدیهی، موجب شد که ریمون لوران^۲ در اوائل سال ۱۹۶۰، که در آن زمان مدیر «آغل ملی رامبویه»^۳ بود، همراه با چند تن از خوش فکرتترین فناوران جانوری اقدام به بنیاد «مجمع فن جانورشناسی قومی»^۴ کنند و بولتنی را نیز به همین نام منتشر نمایند. این رشته که از نظر تاریخی آخرین رشته در بنیادهای فرانسوی در این قلمرو است، به حالت‌های اجتماعی و فرهنگی تولید حیوانی توجه می‌کند. فن جانورشناسی قومی که از نظر فکری و نهادی خیلی حاشیه‌ای‌تر از فن جانوری و منتج از آن است تحت استیلای فکری عالمان علم فلاح، دامپزشکان و سایر کسانی می‌ماند که به کار دامپروری اشتغال دارند و از نظر آنها اغلب بُعد مردم‌شناختی اهلی‌کردن حیوان تا حد یک فرهنگ‌عامه (فولکلور) متروک تنزل پیدا می‌کند. در ضمن همین فن جانورشناسی اقوام در جاهایی به انزوا کشیده می‌شود که در آنها تمام مسائل علمی و مورد نظر را ترغیب‌ها و خواست‌های محیط‌های شغلی دامپروری، کشاورزی تغذیه‌ای و به‌طور خلاصه بازارها دیکته و تحمیل می‌کنند (مثل نهادهایی که از نظر وظیفه نزدیک به دامپزشکی هستند، انجمن‌های فلاحی، ایلخی‌ها و غیره که تحت سرپرستی وزارت کشاورزی قرار دارند).

با توجه به این دلایل، فن جانوری قومی به نتایج بلیغ و پایدار و مطلوب نرسیده است. این رشته در حال حاضر در وضعیتی نیست که بتواند به سؤالاتی پاسخ گوید که انسان‌شناسی می‌تواند به‌طور مشروع درباره‌ی

۱. برای این که نمونه متأخر خوبی از تحلیل مربوط به حوزه‌ی تکنیک جانوری داشته باشید نگاه کنید به:

FLAMENT, 1988, "La dimension humaine des chémas d'amélioration génétique des races ovines".
2. Reymond Laurans

3. Bergerie National de Rambouillet

4. Societé d'ethnozootchnie

طبیعت اهلی‌کردن، عوامل تعیین‌کننده‌ی آن و الزامات فنی و اجتماعی و ایدئولوژیک آن مطرح کند. ولی اگر جدیتی افراطی در این زمینه به عمل آید، نتیجه‌ی خوبی نخواهد داشت: دعوتی که «فناوران حیوانی» از مردم‌شناسی به عمل آورده‌اند نشانگر روحیه‌ای باز در بین همین فناوران جانوری است که در بین هم‌مردیفان گیاه‌شناس قومی آنها وجود ندارد، مگر چند استثناء نادر^۱.

۱. قابل توجه‌ترین منابع:

HAUDRICOURT & HEDIN, 1987, *L'Homme et les plantes cultivées*,

REBOUL, 1977, "Déterminant sociaux de la fertilité des sols".

فصل سوم

وقتی علوم انسانی درهم می آمیزند...

خاستگاه‌های اهلی کردن حیوانات:

علوم انسانی، در مورد اهلی کردن حیوان و حیوانات اهلی، متهم به دیرکرد دوگانه است: یکی از آنها دیرکرد به نسبت علوم بنیادی (جانورشناسی) و علوم کاربردی (فنون جانوری) منتج از سنت طبیعت‌گرایی است. دیرکرد دیگر تأخیر در حوزه‌ی خاص خود نسبت به تحقیقاتی است که درباره‌ی گیاهان کشت شده و اهلی کردن نباتات انجام گرفته است.^۱ در واقع، جانورشناسی اقوام^۲، علی‌رغم وجود فن جانوری اقوام^۳ که هنوز بیش از حد در حاشیه قرار دارد، در مقایسه با همردیف خود که همان گیاه‌شناسی اقوام^۴ باشد، توجه اندکی به اهلی نشان می‌دهد. تردیدی نیست که در این مورد، جاذبه‌ی سحرانگیزی که «وحشی» برای جانورشناسی دارد، آن را آلوده کرده است.^۵

۱. در مورد این عدم تعادل بهترین نمونه را در مأخذ زیر می‌بینیم:

UCKO & DIMBLEBY, ed., 1969, *The Domestication and Exploitation of Plants and Animals*.

2. ethnozoologie

3. ethnozootechnie

4. ethnobotanique

۵. نگاه کنید به فصل اول.

توسعه‌ی این رشته مستلزم متمایز کردن مسائل مورد نظر مردم‌شناسی است، یعنی مسائلی که تاکنون توجهی به آنها نمی‌شده و در همین اواخر رخ نموده‌اند. در مقابل، پرس‌وجو درباره‌ی منشأ و خاستگاه حیوانات اهلی موضوعی بسیار قدیمی است به‌طوری که برای مدت‌های طولانی سهم عمده‌ی علوم انسانی مطالعه درباره‌ی اهلی‌کردن، بررسی ماقبل تاریخ و رشته‌های پیوسته به آن بوده و هنوز هم به همین منوال است.

در مدت مدیدی آثار بازمانده از دوره‌ای که در آن حیوانات اهلی را به‌مثابه یک نیاز ناستوده تلقی می‌کردند، و نیز عقیده‌ی تقدم تاریخی دامداری بر کشاورزی که حتی آن را رکن اصلی اندیشه‌های تکامل‌گرایی می‌دانستند، برتری داشت. در واقع به نظر تکامل‌گرایان جای هیچ تردیدی نیست که ویژگی ابتدایی فعالیت شبانی وابسته به نوع زندگی کوچ‌نشینی و جمعیتی است که آن را انجام می‌داده‌اند. این نوع زندگی ناشی از شکار و فعالیت برای زنده ماندن و مربوط به مرحله‌ی اجتماعی «توحش» بوده، و دامپروی نشانگر استحاله به مرحله‌ی «بربریت» است. لوییس مورگان در کتاب *جامعه کهن* (۱۸۷۷) می‌نویسد «سپس اهلی‌کردن حیوانات با تأمین و تضمین خوراک و ذخیره‌ی گوشتی و لبنی مستمر، سعی به تمایز قبایلی داشته که، در مقایسه با توده‌ی گسترده‌ی بربرهای دیگر، از آن بهره می‌گرفته‌اند. در نیمکره‌ی غربی گوشت فقط از سهم ناپایدار شکار حاصل می‌شده است [...] در نیمکره‌ی شرقی، اهلی‌کردن حیوانات، به قبایل فعال و آینده‌نگر امکان تأمین مستمر یک خوراک حیوانی به‌طور مثال شیر را فراهم کرد که درباره‌ی تأثیر سلامت‌بخشی و توان‌بخشی آن بر نژاد و به‌خصوص کودکان تردیدی وجود ندارد^۱». حتی مورگان گفته است «به احتمال قریب به یقین [...] کشت غلات در اصل برای خوراک دام و نیازهای حیوانات بوده است^۲». به نظر

1. MORGAN, 1877, *La société archaïque*, p. 26.

تکامل‌گرایان، گذر از دامپروری به کشاورزی و زندگی یکجانشینی نشانگر نیل به نوعی از سن عقلی بشریت بوده است. از تأثیر این عقاید بر مارکس و انگلس و از طریق آنها، بر نسل‌هایی از محققان آگاهی داریم. به نظر انگلس در کتاب *منشأ خانواده، مالکیت شخصی و دولت* (۱۸۸۴)، آریایی‌ها و سامی‌ها «با گله‌هایشان [...] ملکی را به دست آورده بودند که برای تولید روزافزون و فراوان خوراک به صورت شیر و گوشت، تنها مستلزم ابتدایی‌ترین نظارت‌ها بود. تمام راه‌ها و روش‌های قبلی که برای فراهم شدن خوراک به کار برده می‌شد، از دورترین منظر فراتر رفت و شکار به مثابه یک نیاز متوقف و تبدیل به یک کار تفننی شد^۱».

ادوارد هان (۱۸۵۶-۱۹۲۸)، جغرافی‌دان آلمانی، اولین کسی بود که ویژگی ساده‌اندیشانه‌ی توالی شکار - دامپروری - کشاورزی و کوچ‌نشینی - یکجانشینی را با تکیه بر دلایلی چند، در کتابی که در سال ۱۸۹۶ منتشر شد^۲، لغو کرد. هان با توجه به این امر و تأیید این موضوع که قبایل و گروه‌های متعددی (مثل پولینیزی‌ها، سرخپوستان قبل از کلمب) بدون داشتن چهارپایان، زمین را با کج‌بیل کشت می‌کرده‌اند، این نظریه را که دامپروری را به مثابه پیش‌نیاز کشاورزی می‌داند، رد کرد. به نظر وی کشت نتیجه‌ی گردآوری خوراک است. او با توجه به بی‌ثباتی و تزلزل زندگی شکارگری و گردآوری خوراک، این نوع زندگی را با تملک دائمی و استفاده مستمر از حیواناتی که در این زندگی بی‌ثبات تولید مثل می‌کنند، سازش ناپذیر می‌داند. بنابراین اهلی کردن فقط می‌تواند کار کشاورزان باشد. کشاورزی واقعی (دارای شخمی است با نیرویی که دستگاه شخم‌زنی آن را به دنبال خود می‌کشد)، با مشارکت کشت ابتدایی با کج‌بیل و دامپروری به منصفی ظهور رسید و در این کار از گاونر (که هان آن را اولین گونه‌ی حیوانی اهلی شده تصور می‌کند) برای کشیدن

1. ENGELS, 1884, *L'Origine de la famille...*, p. 128, 88-89.

2. HAHN, 1896, *Die Haustiere...*

دستگاه شخم‌زنی یا خیش استفاده می‌شد. ترتیب تقدم و تأخر و توالی هان را می‌توان این‌طور خلاصه کرد: شکار + گردآوری - کشت با کج‌بیل - کشت با کج‌بیل + دامپروری - کشاورزی واقعی. و بالاخره به نظر هان، فارغ از این که مرحله‌ی کاملاً جداگانه‌ای را قبل از مرحله‌ی کشاورزی تشکیل دهد، شبانکارگی کوچ‌نشینی نشانگر نوعی از تورم تغییر ماهیت یافته‌ی مرحله‌ی سوم از این مراحل، و در مجموع کشاورزان-شبانان قدیم است که با ارتکاب اشتباهی مثل ترجیح دام به کج‌بیل، انگل کشاورزان شده‌اند...

سهم هان و پیروان او، که به‌طور غیر قابل باوری اصرار بر وجود فقط یک مرکز اهلی‌کردن، یعنی خاورمیانه و قابل به انگیزه‌های مذهبی بودند - که می‌دانیم هر دو تا حد زیادی تخیلی هستند - تا حدودی بی‌رنگ شده است. هم‌چنین تأثیر آنها موجب شد که تعداد زیادی از محققان، سهم شکارگران را در روند اهلی‌کردن، به‌طور اغراق‌آمیزی به حداقل برسانند. در همین بین، پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای که روش‌های متخصصان دوره‌ی پیش از تاریخ آن را تکمیل کرد، به تدریج اکثر نماهای کلی به ارث مانده از گذشته را که درباره‌ی روند تحول و تکامل عنوان شده بود، منسوخ کرد. به‌خصوص آشکار شد که تداوم استدلال در قالب مراحل‌ی که دارای یک ارزش جهانی باشد، غیرممکن است.

در مرحله‌ی اول تعدد محوطه‌های باستان‌شناسی در تمام قسمت‌های جهان، امکان شناسایی مراکز جدید اهلی‌کردن حیوانات را فراهم کرد. برای مثال در مورد اهلی‌کردن گاو در طول سه سده‌ی آخر تعداد زیادی از مراکز مستقل در یونان و پاکستان و شاید در افریقا کشف شد. در مورد خوک مراکز جدیدی در آسیای جنوب شرقی و افریقای غربی و هم‌چنین در مورد سگ مرکزی در آسیای شرقی و استرالیای مرکزی پیدا شد. از طرف دیگر راز و رمزهای اهلی‌کردن حیوانات توسط افریقایی‌ها (گاونر، میش و بز) و امریکایی‌ها (لاما، اردک مُشک‌دار)، به تدریج فاش شدند، به نحوی که

نظریه‌ی قدیمی واردکردن گونه‌های اهلی از یک مرکز واحد، فقط به‌مثابه یکی از پیش‌داوری‌های مکتب اشاعه ظاهر می‌شود: از این نقطه نظر، خاورمیانه جایگاه خود را کاملاً از دست می‌دهد.^۱

در مرحله‌ی دوم، این کشفیات، که به‌طور مداوم و فزاینده در پرتو به‌کارگیری فنون فیزیکی و شیمیایی (ایزوتوپ‌های رادیو اکتیو) و بیولوژیکی یا زیست‌شناختی (پالینولوژی^۲ و دندروکرونولوژی^۳) حاصل می‌شود، بر سابقه‌ی دوره‌های اهلی‌کردن هریک از حیوانات می‌افزاید. به این ترتیب طی چند سده، این امکان به وجود آمد که در مورد تاریخ و زمان اولین بار اهلی‌کردن گاو از ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد (در کردستان) به ۶۳۰۰ ق.م. (در سوریه) و شاید حتی به ۹۰۰۰ ق.م. در تسالی^۴ برسد و تاریخ و زمان اهلی‌کردن سگ نیز از ۹۰۰۰-۱۰۰۰۰ سال قبل (در زاگرس و لوانت^۵) به ۱۳۰۰۰-۱۵۰۰۰ سال قبل (در اسکاندیناوی) و زمان اهلی‌کردن گربه از ۲۰۰۰ سال ق.م. (در مصر) به ۵۰۰۰ سال ق.م. (در جریکو^۶) فراتر رود و غیره^۷. در هر حال، با عقب

۱. در مورد آفریقا مراجعه شود به:

MUZZOLINI, 1989, "Les débuts de la domestication en Afrique"...

در مورد آمریکا مراجعه شود به:

LAVALLÉE, JULIEN, WHEELER & KARLIN, 1985, *Telarmachay*...

و هم‌چنین مراجعه شود به:

DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck*...

۲. Palynologie: مبحث گرده‌افشانی گیاهان و فسیل‌شناسی گرده‌ها.م.

۳. Dendrochronologie: مبحث دوره‌شناسی در ختان.م.

۴. Thessalie: یکی از نواحی یونان شمالی و در شمال المپ.

۵. Levant: بخشی از ساحل شرقی اسپانیا.

۶. Jéricho: یا اریخا، در نزدیکی بحرالمیت در درّه اردن.

۷. به عنوان نمونه مراجعه شود به جداول ارائه شده توسط:

رانده شدن تاریخ بعضی از اهلی کردن‌ها تا دوره‌ی مزولیتیک، تلاش می‌شود از بین سایر نظریه‌های ارائه شده، نظریه‌ی «ابداع» اهلی کردن توسط شکارگران دوباره قابل پذیرش شود.

سرانجام روش‌های حفاری، و به‌خصوص روش مکتب فرانسوی پیش تاریخی که آندره لوروو-گوران آن را بنیاد گذاشت، یک تحول واقعی را به خود دید: پیش از این به برداشت‌های جزئی اکتفا می‌شد که به‌طور مجرد در محل باستانی درباره‌ی جالب‌ترین نمونه‌ها به عمل می‌آمد و هویت آنها شناسایی و توصیف می‌شد. ولی از این پس به کلیه‌ی آثار و علائم و ردپاها، وضعیت قرارگیری آنها، روابط موجود بین این آثار و علائم که در یک محل باستانی قرار دارند، نیز توجه خواهد شد. با استفاده از چنین روشی، از این پس تمام نشانه‌ها و شواهدی که تا به امروز در محوطه‌های پیش از تاریخ به آنها کم توجهی می‌شد، حق خود را به دست می‌آورند. از آن جمله «تمام بازمانده‌های حیوانات وحشی ناحیه که در مکان رفت و آمد انسان‌ها به آنها برمی‌خوریم، به همان اندازه‌ای اهمیت دارند که سنگ‌های سیلیسی بریده و یا تراشیده شده و سفال‌ها؛ و به همان میزان نیز شایستگی نگهداری و حفاظت و ثبت و ضبط را دارا هستند. در واقع تمام بازمانده‌های حیوانی، این پندار را به وجود می‌آورند که این حیوانات مطابق میل و به دلیل حضور انسان در این محل یافت می‌شوند، و ارزش استخوانی که از کباب کردن حیوان باقی مانده، کمتر از ارزش زوینی نیست که حیوان توسط آن کشته شده است [...]». فقط استخوان ران ماموت نیست که می‌تواند بهترین اطلاعات را در اختیار انسان بگذارد بلکه کوچک‌ترین اجزاء آن که در محل باقی مانده‌اند، حاوی

→ RICHARD, 1968, "Domestication", p. 749.

و هم‌چنین مراجعه شود به:

BOURLIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques", p. 1159.

VIGNE, 1989, "Origine des principaux Mammifères"..., pp. 2-3

اطلاعات گرانبهایی هستند^۱».

اغلب در علم ماقبل تاریخ امروزی، بررسی نظام یافته‌ی مجموعه‌ی موادی که از یک کاوش دقیق استخراج شده‌اند و هم‌چنین بررسی نظام مند چگونگی قرارگیری آنها در یک محوطه‌ی باستانی حفاری شده، امکان بازسازی مردم‌نگاری واقعی از زندگی انسان‌های پیش از تاریخ را فراهم آورده است (پال اتنوگرافی^۲). آندره لوروان-گوران می‌گفت به وجود آوردن «کاتالوگ هیپوتزها» و مقایسه‌ی آن با مردمان در قید حیات (اتنوآرکئولوژی^۳) دیدگاه‌های نوینی از تحلیل و تفسیر را در پیش چشمان وی گشوده است.

با این همه، تحلیل بازمانده‌های استخوان‌ها، که دارای چنین اهمیتی برای شناخت اولین مراحل اهلی کردن است، نمی‌تواند بدون طرح مسائل و مشکلاتی به پیش رود. کارهایی که در سال‌های ۱۹۶۰ در روی محوطه‌های باستانی پیش از سفال خاور نزدیک به عمل آمد^۴، نشان داد که به وجود آوردن مجموعه‌های آماري و ترسیم منحنی نمودارهای مرگ و میر بر اساس استخوان‌های یافته شده در «زباله‌دان‌های» پیش از تاریخ، فقط می‌توانند امکان بازشناسی و تمایز دامداری به وجود آمده از شکار را فراهم کنند: در واقع ترکیب مجموع دام‌های اهلی با ترکیب ذخیره‌ی حیوانات شکار شده تفاوت دارد، تفاوتی که در ابتدای کار می‌توان دست‌کم از سن و جنس حیوانات کشته شده دریافت. اگر شرایط ماندگاری و حفظ‌شدگی مواد، خوب و مطلوب بوده باشند، حتی گاهی می‌توان

1. LEROI-GOURHAN, 1966, "Chronologie zoologique". p. 303.

2. palethnographie

3. ethnoarchéologie

باستان‌شناسی قومی؟/ قوم باستان‌شناسی؟/ باستان‌شناسی اقوام؟/ شناخت اقوام

باستانی؟.../م

۴. در این مورد به‌خصوص نگاه کنید به:

دامپروری به منظور استفاده از گوشت و پشم و استفاده از نیروی کار حیوان را نیز از یکدیگر تمیز داد^۱: «بنابراین، استخراج زباله‌دان‌ها به طور مستقیم راه به مشخصه‌های اصلی و باستانی اقتصاد کشاورزی یا شبانی باز می‌کند. به نظر می‌رسد باز هم می‌توان جلوتر رفت: تشکیل مجموعه‌های مهمی از مدارک بر اساس نئولیتیک، روزی این امکان را فراهم خواهد کرد تا روند تاریخ و اشاعه‌ی نژادهای اهلی عمده را باز یافت و حرکت تمدن‌ها را تحت زوایایی روشن کرد که نه صنایع و نه سنن مکتوب، هیچ‌کدام امکان رسیدن به آنها را نمی‌دهند»^۲.

تخصصی کردن دانسته‌های ضروری برای شناسایی گونه، سن و جنس حیوانات ماقبل تاریخ فقط بر اساس استخوان آنها، رشته‌های خاصی را به وجود آورده که به فنون باستان‌شناسی و آناتومی تطبیقی مربوط می‌شود. آنها را جانورشناسی باستان^۳ و نیز جانورشناسی باستانی^۴ ماوراء آتلانتیک نامیده‌اند^۵. حتی اگر نام آن، که نشانگر تفاوت کنونی زمینه و روش‌های باستان‌شناسی است، تا حدودی متأخر باشد، در واقع رشته‌ای است باثبات که از مدت‌ها پیش تشکیل شده و دست‌آوردهای آن نیز قابل توجه است^۶.

۱. برای نمونه نگاه کنید به:

HESSE, 1980, "Slaughter Patterns and Domestication"....

2. LEROI-GOURHAN, 1966, "Chronologie zoologique", p. 305.

3. archéozoologie † zooarchaeology out-Atlantique

5. POPLIN, 1983, "La faune et l'os devant l'archéologie".

-, 1983, "Préambule sur les relations de la faune et de l'homme préhistorique"....

۶. نقل همه‌ی منابع بی‌تردید غیرممکن است. برای نمونه مراجعه شود به:

BÖKÖNYI, 1974, *History of Domestic Mammals*;

CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Animals*;

EPSTEIN, 1971, *The Origin of the Domestic Animals of Africa*;

FÖLDES, 1969, *Viehwirtschaft und Hirtenkultur*;

این موضوع نشان می دهد که امروزه از اندیشه ها و بررسی های نظری اشخاصی مثل هان و مورگان فاصله ی زیادی داریم. برعکس، در پرتو پیشرفت های اخیر، اولین مراحل اهلی کردن به مثابه پدیده هایی به نظر می رسند که پیچیده تر، متنوع تر و هم متفاوت تر از آن چیزی هستند که پیش از این تصور می کردند. از یک سو - البته این موضوع را پیش تر گفتیم و باز هم تأکید می کنیم - باید عقیده ی مربوط به درجات و مراحل اجباری ناشی از نظریه ی مراحل، که اعتبار جهانی دارد، کنار گذاشته شود، و از سوی دیگر از این پس هیچ فرضیه ای که به مایه های اصلی و چگونگی اهلی کردن مربوط می شود، نمی تواند به طور کلی نفی گردد.

علل و مایه های اصلی اهلی کردن، که بعدها مورد بررسی قرار خواهند گرفت^۱، مسئله ای را مطرح می کنند که حال بر دشواری آن تأکید می کنیم. در واقع، این امر قطعی و حتمی نیست که انسان های پیش از تاریخ همیشه برای اهلی کردن حیوانات «دلایلی» داشته اند؛ یا دقیق تر این که: در اکثر موارد همین که حیوانی اهلی شد، «دلایلی» که آنها می توانستند برای اهلی کردن حیوانات داشته باشند، برای شان آشکار شد و یا این که این دلایل به مثابه نتایج اهلی کردن به منصفی ظهور رسید. هان اولین کسی است که می گوید گوسفند نمی توانسته به خاطر پشم اهلی شده باشد زیرا در حالت طبیعی دارای چنین پشمی نیست، گاو به صورت طبیعی شیر چندانی نمی دهد و پرندگان وحشی

→ MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*;

ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animal*;

و به زبان فرانسه نگاه کنید به:

DUCOS, 1969, *L'Origine des animaux domestiques en Palestine*;

و نگاه کنید به کارهایی از POPLIN, 1983, که در زیر نویس قبلی آمده است.

VGNE, 1989, "Origine des principaux Mammifères"...

۱. مراجعه شود به فصل هشتم

آن قدرها تخم نمی‌گذارند که چنین محصولات می‌توانند مایه‌ی اصلی اهلی‌کردن را تشکیل دهند... بر اساس همین اندیشه‌هاست که هان اهلی‌کردن گاو وحشی را در شکل شاخ‌های آن دید که بر روی آن هلال ماه را نمادین می‌سازد و اهلی‌کردن مرغان خانگی را به‌مثابه بیدارکننده صبح، زنگ خطر و یا در جنگ خروس‌ها توجیه نمود^۱. بعدها خواهیم دید که این فرضیه‌های به‌ظاهر مسخره، چندان هم پوچ و نامعقول نیستند. در عمل، بخشی از راه‌حل مسئله‌ی علل اهلی‌کردن در مسئله‌ی روندهای اهلی‌شدن‌ها قرار می‌گیرد به قسمی که سالم‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای بحث درباره‌ی موضوع اول و به نتیجه رساندن آن، مطرح کردن موضوع دوم است.

امروزه ماقبل‌تاریخ‌شناسان، اهلی‌کردن را این چنین تعریف کرده‌اند: «مجموعه‌ای از تغییرات در روابط گروه‌های انسانی با گونه‌های نباتی و حیوانی، و منظور از آن جانشین‌کردن نوعی رابطه همزیستی مسالمت‌آمیز (بدون تجاوز و یغماگری) برای نوعی بهره برداری است که خود این گونه‌ها نیز از این روابط بهره‌مند می‌شوند. به این ترتیب منابع در دسترس به‌طور محسوسی افزایش یافته و انسان وارد اقتصاد تولیدی می‌شود^۲». کندی و مشخصه‌ی روبه‌توسعه‌ی این تغییرات که اغلب چندین هزاره طول می‌کشد، و عدم تکثیر مراحل آن، که «هیچ یک از این مراحل انقطاع بارزی را نشان

1. HAHN, 1896, *Die Haustiere* ...

اکثر نظریات وی را نویسندگان زیر گرفته و بسط داده‌اند:

LAUFER, 1927, "Methods in the Study of Domestications",

SAUER, 1962, *Agricultural Origins and Dispersals*...

ISSAC, 1970, *Geography of Domestication*.

تحسین‌های جغرافی‌دانان در مورد علل مذهبی اهلی‌کردن نمی‌توانند غافلگیرکننده

نباشند.

2. LECREC & TARRETE, 1988, "Domestication", p. 312.

نمی‌دهند» نظریه‌ی یک «انقلاب نوسنگی» را که گوردون چایلد^۱ آن را مطرح کرده، رد می‌کند.

سرانجام اگر روندهای اهلی‌شدن برای نشانه‌یابی تا حدی آسان می‌نماید^۲، در مورد ابتدای آنها، که صورت‌هایی از نشانه‌ها را درباره‌ی آنها نداریم، به این سادگی نیست. کوتاه آن‌که، می‌توان به‌طور مبهم سه نوع عمده از روندها را مشاهده کرد:

- قدیمی‌ترین نوع روند که شاید مربوط به بیشترین گونه‌ها از نظر تعداد بوده و در اصل منشاء شکار داشته است (مثل سگ و میش وحشی در خاور نزدیک و ناحیه‌ی مدیترانه، شتر در امریکا). بین اهلی‌کردن سگ به‌مثابه وسیله‌ی کمکی برای شکار (برای منحرف‌کردن شکار یا مجبورکردن آن به عملی یا ادامه‌ی راهی، مثل موردی که در شکار با سگ معمول است)، از همان اواخر عصر پالئولیتیک و اهلی‌کردن گیاهخواران در عصر نئولیتیک نشانه‌های مشترک بسیار اندکی وجود دارد. در خاور نزدیک قبل از سفال، یک گله‌ی بز و گوسفند را بر اساس فن «کورالینگ»^۳ (محصور) در محوطه‌هایی به‌منظور فراهم‌آوردن ذخیره‌های دم‌دست برای مصارف گوشتی و یا قربانی مذهبی جای می‌دادند. باستان‌شناسان درباره‌ی اهلی‌کردن گونه‌ی شتر کوه‌های آند می‌نویسند: «در حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تغییر

1. CHILDE, 1961, *De la préhistoire à l'histoire*, pp. 71.

۲. در پاره‌ای از محدوده‌ها و هم‌چنین تردیدهایی که مؤلف زیر نسبت به این موضوع ابراز کرده است

DOWNNS, 1960, "Domestication"..., pp. 20-21 به صفحات بعد مراجعه شود.

۳. مراجعه شود به همان مأخذ قبلی: و p. 37. در مورد تیپولوژی فنون شکار نیز که در اهلی‌کردن به کار می‌رود بازهم مراجعه شود به همان مأخذ قبلی pp. 35-38. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب غیرقابل جایگزین:

LOT-FALK, 1953, *Les Rites de chasse...*

شکل فوق العاده‌ای در حال تکوین بود. شکارگران در فصل‌های متمادی با جرگه‌کردن نوعی حیوان در محل معینی توانستند رفتارها و قلمرو آنها را کاملاً بشناسند و کار را به جایی رسانند که نوعی کنترل بر این حیوانات اعمال کردند^۱. این کنترل می‌تواند تا حدی قابل مقایسه با کنترلی باشد که هنوز هم امروزه برخی از لاپون‌های نروژ بر گوزن‌های قطبی نیمه وحشی اعمال می‌کنند^۲. احتمال دارد که انسان به دنبال چنین روشی، بر حیواناتی که این چنین تحت کنترل در آمده‌اند، فنون «اداره‌ی» خاصی را اعمال کرده باشند مشابه همان فنونی که حیوانات وحشی در مورد خودشان اعمال می‌کنند، یعنی مدیریت از راه «شکار گزینش شده» حیوانات پیرتر و شکار حیوانات نری که از تعداد لازم افزون‌تر هستند و غیره.

- در موارد اهلی‌کردن نباتات قبل از حیوانات، که چنین مواردی در خاور نزدیک فراوان است، باز هم این نباتات هستند که وسیله‌ی دستیابی به حیوانات می‌شوند و حیوانات شکمبازه را به سوی انسان می‌کشاند. بنابراین، اهلی‌کردن یا روی حیواناتی انجام می‌شده که «زباله خور» هستند و به سوی بقایا و تفاله‌های نباتات جذب می‌شوند مثل خوک^۳، و یا در مورد حیواناتی به عمل می‌آمده که «دزد محصول» هستند مثل گاونر، گاو میش و یاک^۴. در مورد اخیر، عمل اهلی‌کردن توانست از نظر زمانی و ابزاری، برای حمایت و حفاظت از محصول، اقتصادی‌تر ظاهر شود و سپس چنین به نظر رسید که گرفتن حیوانات زنده و تربیت آنها بسیار مقرون به صرفه‌تر از شکار آنها یا حصارکشیدن به دور آنها در همان حالت وحش است. به‌خصوص این‌که تربیت حیوانات، در امور مربوط به کشاورزی مفیدتر جلوه کرد.

1. LAVALLÉE, JULIEN & WHEELER, 1985, "Préhistoire des Andes"..., p. 17.

2. DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*, pp. 155-162

3. HAUDRICOURT, 1977, "Note d'ethnozoologie"...

4. MOURANT & ZEUNER, 1963, *Man and Cattle*, p. 15.

- آخرین نوع روند اهلی کردن مربوط به چیزی می‌شود که بعضی از مؤلفان آن را «نئولیتیک شبانی» نامیده‌اند. این نوع اهلی کردن مربوط به شکارگران یا کشاورزان قدیمی است که در چارچوب نوعی تخصص اجتماعی، خیلی دیر به دامپروری کوچ‌نشینی روی آورده‌اند. اهلی کردن حیوانات باربر را مدیون همین‌ها هستیم. این حیوانات باربر توانستند کارآیی کوچ‌نشینی آنها را افزون‌تر کنند. در حدود ۳۰۰۰ سال قبل، خر در مصر و اتیوپی، و خروحشی در بین‌النهرین اهلی شدند و در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد اسب در شمال غربی دریایچه‌ی خزر و شتر دو کوهانه در حوالی منچوری اهلی شدند و سرانجام در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، شتر یک کوهانه در جنوب عربستان اهلی شد. کوچ‌نشینان «ماقبل بدوها» برای مدتی بسیار طولانی، از همه‌ی این حیوانات از جمله اسب، به عنوان حیوانات باربر و حتی حیوانات اراهه‌کش استفاده می‌کردند. سواری نظام‌یافته، با نتایجی که برای گسترش کوچ‌نشینی بزرگ در برداشت، خیلی دیرتر متداول گردید^۱. فقط شتر یک کوهانه مورد بحث است: اهلی کردن این شتر، قبل از این که تبدیل به ثروت کوچ‌نشینان شود، می‌توانسته با کشیدن خیش کشاورزی کشاورزان شاخ افریقا شروع شده باشد^۲.

به عقیده‌ی بعضی از مؤلفان این روندهای گوناگون متواتر، که در طول زمان به دنبال هم بوده‌اند، می‌توانند به مراحل پی‌درپی حرکت کلی اهلی کردن حیوانات، یعنی ماقبل کشاورزی، کشاورزی و شبانی، مربوط شوند^۳. چنین طرح مجملی شاید برای خاورمیانه معتبر باشد ولی بدون تمیز و بصیرت قادر به پیاده‌شدن در همه جا نخواهد بود. ولی باید تأکید کرد که اگر اهلی کردن می‌تواند راه‌های گوناگونی را اقتباس کند، تحقق آن همیشه مستلزم آماده‌بودن

1. PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les Zones tropicales...*, pp. 256-258.

2. BULLIET, 1975, *The Camel and the Wheel*.

3. ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animals*, pp. 59-63.

پاره‌ای از شرایط قبلی است. به مفهومی دیگر، اهلی‌کردن نمی‌توانست در هر جا و هر زمان به منصفی ظهور برسد - یا زایایی و نسل داشته باشد - بلکه فقط می‌توانست کار مردمانی باشد «که از مدت‌های طولانی، با قدرت و سلطه، اهلی‌کننده بوده‌اند»^۱ یعنی شکارگرانی که پیش‌تر به رفت و آمد حیوانات وحشی خو گرفته بودند، روستانشینانی که از قبل با کشاورزی آشنا شده و کوچ‌نشینانی که از قبل به پرورش برخی از حیوانات پرداخته بوده‌اند. اخیراً دانیل لَوَله و گروه او بررسی‌هایی در نقطه‌ی پونا در منطقه آند در مکان تاریخی تلارماشای^۲ در پرو درباره‌ی یک سکانس طبقه‌نگاری به عمل آورده‌اند. اینها دوره‌ای از چندین هزاره را تحت پوشش قرار داده‌اند که از بهره‌برداری از حیوانات وحشی شروع و به بهره‌برداری از حیوانات اهلی می‌رسد. بررسی‌ها مؤید این نتیجه است که: نوآوری‌ها و تخصصی‌کردن‌هایی که در سطوح مختلف ظاهر می‌شوند مبتنی بر نوآوری‌ها و تخصصی‌کردن‌های سطوح زیرین و دنباله‌رو و ادامه‌دهنده‌ی آنها هستند.^۳

در تشریح چگونگی به حرکت درآوردن روندهای اهلی‌کردن و تسریع و اشاعه‌ی آنها در زمان‌ها و مکان‌های معین، فرضیه‌های متعددی بیان شده است. برای نمونه، در مورد هزاره‌ی هشتم قبل از میلاد مسیح منطقه‌ی خاور نزدیک امکان نوعی تنزل و تخریب اقلیمی، نوعی هجوم و نوعی عدم تعادل جمعیتی بیان شده است. کشفیات اخیر باستان‌شناسی هیچ یک از فرضیه‌ها را تأیید نکرده‌اند. اصرار بر این کشفیات بیش‌تر جست‌وجوی مورد به مورد محرک تغییر خاص خود در همان فرهنگ نئولیتیک است. اگر آیین و مناسک مربوط به گاو نر قبل از پرورش و اهلی‌کردن آن قرار می‌گیرد، این امر اتفاقی نیست. این موضوع را ژاک کوون، قبل از به نتیجه رسیدن این‌که:

1. BARRAU, 1978, "Domesticamento", pp. 10-12

2. Telarmachay

3. AVALLÉE, JULIEN, WHEELER & KARLIN, 1985, *Telarmachay...*

«جامعه باید راهبردهایش را با خود و مسائل درونی‌اش منطبق کند^۱»،
درباره‌ی خاورمیانه‌ی قبل از سفال می‌گوید:

آیا باید سایر راه‌های غیر مترقبه‌تر را که به اهلی‌شدن حیوانات انجامیده‌اند، نفی و حذف کرد؟ در ظاهر بعضی از کارشناسان امور پیش از تاریخ به این موضوع فکر کرده‌اند: «به خودی خود معلوم است که اهلی‌کردن همیشه روی حیوانات... و تمام گله انجام شده است... در ضمن همان ویژگی‌ها و مشخصه‌ها هستند که گونه‌های راحت‌طلب را تبدیل به حیوان شکاری و برای اهلی شدن (و به‌خصوص گرایش به حالت گروهی ماندن) سازگار می‌کند. بنابراین، اهلی‌کردن در تقابل با رام‌شدن است. انسان از طریق رام‌کردن، افرادی از یک گونه را که دارای ویژگی‌های روانی انزواطلبی هستند، گرفته و از محیط طبیعی‌شان بیرون می‌کشد و در خانه‌ی خود جای می‌دهد و آنها را تغذیه می‌کند؛ روالی که در مورد بعضی از حیوانات شکارگر مثل گربه و شاهین نیز انجام داده است^۲».

برعکس، جانورشناسان و کسانی که در شناخت عادت‌های حیوانات تخصص دارند، در مورد اصل و منشأ عمل اهلی‌کردن حیوانات، بیش از پیش تکیه به نقش زنده‌نگه‌داشتن توله‌های حیواناتی دارند که ضمن شکار کشته شده‌اند. این عمل در بین شکارچیان، بر اساس یک کنجکاوی ساده، متداول است. جانورشناسان می‌گویند که موجه بودن این فرضیه به اندازه‌ی همان فرضیه‌ای است که می‌گوید به نظر در همین سن است که حیوانات به‌ظاهر «قابل تصرف» سریع توسط انسان هستند (برای مثال، قبل از شش هفته در

1. CAUVIN, 1978, *Les Premiers villages de Syrie-Palestine...*, p. 140.

در مورد اروپا مراجعه شود به: GUILAINE, 1976, *Premiers berger et paysans...*

2. LECLERC & TARRTE, 1988, "Domestication"..., p. 39. LECLERC & TARRTE, 1988, "Domestication"..., p. 39.

بین گرگ‌ها) و به‌خصوص اگر عصبی بوده و بد تغذیه شده باشند^۱. مشکل چنین فرایندی فقط در این است که می‌توانست، دست‌کم در ابتدای کار، درباره حیوانات منزوی به عمل آید. بدون تردید به همین دلیل است که کاوش‌های باستان‌شناسی رد و نشانه‌ی گویایی درباره‌ی این روند ظاهر نمی‌کنند؛ ولی چنین دلیلی برای کنار گذاشتن قطعی چنین فرضیه‌ای کافی نیست.

بنابراین، حد و حدود تمام این جریان پژوهشی به نقایص غیرقابل احتراز مواد آن بستگی دارد: مردم‌شناس، ضمن تحسین صبر و قاطعیت و مهارت و تیزهوشی همکارانی که در علم پیش از تاریخ دارد، نظر به این که عادت به مراجعه به جامعه‌ی جامعه‌ی مورد مطالعه‌ی خود و تماس مستقیم با آن و وفور اطلاعاتی دارد که از آن جامعه به دست می‌آورد، قادر به دفاع از خود در مقابل پاره‌ای احساس محرومیت و حتی گاهی پاره‌ای دیرباوری در مقابل ظرافت نشانه‌ها و فرضیه‌هایی نیست که تلاش‌های باستان‌شناسانه باید روی آنها عمل کنند. با این همه - حتی اگر این عقیده بتواند در وهله‌ی اول غافلگیرکننده باشد - او باید بداند که از یک قرن پیش به این طرف اولین شناخت‌ها درباره‌ی اولین حیوانات اهلی به وجود آمده و پیشرفت بیش‌تری کرده‌اند.

سرگذشت حیوانات

آیا سرگذشت حیوانات اهلی، آن‌چنان‌که کارشناسان دوره‌ی پیش از تاریخ از آن استنباط می‌کنند، با اهلی کردن آنها به پایان می‌رسد؟ بی‌تردید به دلایل مختلف چنین نیست.

اهلی کردن حیوانات به مرور زمان تغییراتی، دست‌کم در کالبد گونه‌های

1. BOURLIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques", pp. 1166-1169.

مربوطه به وجود آورده که گاهی نیز این تغییرات قابل توجه هستند. برای داشتن عقیده‌ی روشنی در این مورد، کافی است مقایسه‌ای بین یک گرگ یا شغال، به فرض این که آنها معرف گونه‌های اجدادی سگ باشند، و سگی از نوع پکی‌نووا، کُکِر، سن‌برنار به عمل آوریم، یا بزکوهی مدیترانه‌ای را با گوسفند شرقی با دنبه‌ی بزرگ پرچربی و یا با گوسفند سوئدان مقایسه کنیم و یا این که گاو وحشی اُرُش را (آن چنان که این نوع گاو در هان-سور-لیس «بازپروری» شده است^۱) با نوع گاو جرسی یا نوع گاو نرماندی و از این قبیل مورد مقایسه قرار دهیم. بنابراین، انسان با شروع از حدود سی گونه از حیوانات وحشی، توانسته است در طول چند ده هزارسال به چند صد نوع نژاد، گونه و تنوع از حیوانات اهلی دست یابد.^۲

با این همه، این تغییرات و استحاله‌ها مسائل و دشواری‌های متعددی را مطرح می‌کنند. تلاش‌های جانورشناسان برای یافتن عوامل مشترکی (مثل کاهش اندازه‌ی کلی اسکلت، کوتاه شدن و یا به هم رفتن قسمت چهره‌ای جمجمه و شاخ‌ها، تقلیل ابعاد و اندازه‌ی دندان‌ها و از این قبیل^۳) که بر این اساس بتوانند نامی برای آنها تعیین کنند، همیشه به دلیل بیش از حد بودن موارد استثنایی، موجب تضاد و در نتیجه، مخالفت شده است. این مشکل

1. Photographie dans Delort, 1984, *Les animaux ont une histoire*, p. 31.

۲. مقایسه شود با: MASON, 1951, *A World Dictionary of Breeds...*

درباره مسئله‌ی کلی تغییرات متوالی اهلی کردن مراجعه شود به:

DENIS, 1989, "Conséquences génétiques de la domestication"...;

HAFEZ, 1968, "Adaptation of Domestic Animals";

MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*.

DARVIN, 1868, *The Variation of Animals and Plants under Domestication*.

3. BOURLIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques", pp. 1164-1165.

RICHARD, 1968, "Domestication", pp. 750-752.

DOWNS, 1960, "Domestication"... , pp. 53-54.

هم در مورد حیواناتی که دارای این ویژگی‌ها هستند صادق است و هم در مورد حیواناتی که اهلی هستند و فاقد این ویژگی‌ها.

به این ترتیب، جیمس دان، بدون آن که حرف او خالی از مطایبه باشد، نشان می‌دهد که فقط پیاده کردن روش‌های متداول تحلیل استخوان‌شناسی روی اسکلت فیل‌های افریقایی منجر به این نتیجه‌گیری شده که این حیوانات از قرن هجدهم اهلی شده‌اند، یعنی از این زمان به بعد در اندازه‌ی آلات دفاعی فیل‌های افریقایی کاهش یافته‌اند، واقعیت این است که این امر نتیجه‌ی اعمال مربوط به اهلی‌کردن نیست، بلکه حاصل شکار منظم فیل‌هایی است که عاج‌های بزرگ‌تر و قابل توجه‌تری داشته‌اند و همچنین در ارتباط با فزونی تقاضای عاج در بازار بین‌المللی است.^۱ تغییرات و استحاله‌های کالبدشناسی ناشی از اهلی‌کردن، مسئله‌ی ضرباهنگ کاملاً کند آن را نیز مطرح می‌کند که گاه بر بستر چندین هزار ساله آرمیده است. اریک هیگز، با اعلام خطاهای تحلیلی که می‌توانند از مورد ذکر شده ناشی شوند، نمونه‌هایی از محوطه‌های باستانی نئولیتیک را ذکر می‌کند. چون حیوانات پیدا شده در این محوطه‌ها «دگرگونی» کم‌تری یافته‌اند، در اثر فقدان سایر نشانه‌های باستان‌شناسی در این محوطه‌ها که می‌توانند روشنگر باشند، به این نتیجه رسیده‌اند که این نمونه‌ها معرف مجموعه‌ی حیوانات وحشی ناحیه هستند، و باز هم به این نتیجه رسیده‌اند که انسان‌هایی که وابسته به این حیوانات بوده‌اند، فقط می‌توانسته‌اند شکارگر باشند.^۲

دگرگون شدن حیوانات اهلی که روند آن در ابتدا بسیار کند بوده و سپس به‌طور فزاینده‌ای شدت و سرعت یافته است، و نیز بر اساس انواع، گوناگونی پیدا کرده (که نوع سگ در این مورد «انعطاف‌پذیرتر» بوده)، فقط ناشی از یک روند ساده‌ی انطباق جانوران وحشی با شرایط زندگی جدید نیست.

1. DOWNS, 1960, "Domestication"..., pp. 20-21.

2. HIGGS, 1976, "Les origines de la domestication", pp. 310-311.

دگرگون‌شدن حیوانات در اثر عمل انسان بازهم پیچیده تر می‌شود، زیرا اهلی‌کردن، به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم همیشه نتیجه‌ی عملکرد همین انسان است. شواهد و قراین مربوط به اهلی‌کردن، از اواسط هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد، با به کار بردن فنون گزینشی دامپروری، روی هم انباشته می‌شوند. در سومر، که یکی از کهن‌ترین تمدن‌های شناخته شده است، چنین فنونی را با مقاصد اقتصادی تخصصی شده، روی نژادهای گوسفندی پیاده کرده‌اند. بین‌النهرین در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد دارای حداقل پنج نوع متفاوت گوسفند بوده است. بعدها در مصر، به تدریج در اثر گزینش و اصلاح نژاد مواظبت شده، نوعی سگ شکاری از نوع تازی (سالوکی) به دست آمد^۱. همین که انسان برای اولین بار موفق به اهلی‌کردن حیوانات شد، این روند نه تنها دیگر متوقف نشد بلکه حتی شتاب این عمل از جنبه‌های مختلف به‌لحاظ سرعت، تخصصی و متنوع شدن که مبتنی بر تحول شناخت‌ها و نیازهای انسان بود، فزونی گرفت به نحوی که در اروپای قرن هجدهم به بعد شاهد آن شتاب بوده‌ایم. وقتی به دلایل گوناگون متوقف شد، عمل اهلی‌کردن، چنانکه بعداً خواهیم دید^۲، به سرعت در جریان عکس خود عمل کرد و به این ترتیب، در گذشته، تعداد زیادی از حیوانات اهلی شده به زندگی وحش باز گشتند و هنوز هم باز می‌گردند.

در مقابل، وجود حیوانات اهلی برای انسان بسیار مهم بوده است^۳. در آخر دوره‌ی نئولیتیک، در اختیار داشتن حیوانات گوشتی و همچنین حیوانات کششی در امر کشاورزی، منجر به افزایش منابع غذایی، رشد جمعیت و اختلافات اجتماعی بدون سابقه‌ی قبلی شده است که می‌بایست به سوی

۱. همان مأخذ قبلی، pp. 311-312.

۲. در بخش دوم، «حیوانات اهلی کدامند؟».

اولین تمدن‌ها هدایت شده باشند^۱. در این راستا و فقط در همین راستا است که امکان سخن گفتن از «انقلاب» یا «انفجار» نئولیتیک باقی می‌ماند، یعنی «در مقیاس زمین‌شناسی، از آخرین شکارچیان گاوهای وحشی تا کاتبان بین‌النهرین، فقط یک لحظه است و ورود به اقتصادهای نوین یک «انفجار»... دنیای ابتدایی و دنیای کشاورزان در ظاهر به قدری متفاوتند که دست کم با تصور یک «ابداع»، در اولین نگاه نمی‌توان به چگونگی به هم مفصل شدن آنها پی برد^۲».

از میان این تفاوت‌ها، یکی از بارزترین آنها به یقین شکل‌گیری جمعیت‌های شبان^۳ است که در پرورش گیاهخوارانی که به صورت گله زندگی می‌کنند^۴، (که کارل سور آنها را از حیوانات خانگی^۵ یا حیوانات اهلی، که سرپرستان خانواده‌ها^۶ آنها را پرورش می‌دهند، متمایز می‌کند^۷) متخصص شده‌اند. این شکل‌گیری یا از طریق جدایی درونی اختلاط و پیچیدگی زراعی-شبان‌نئولیتیک صورت گرفته و یا به واسطه‌ی ورود حیوانات اهلی به میان شکارچیان-گردآورندگان خوراک بوده است. در همین نوع اجتماعات انسانی است که در اوایل هزاره‌ی اول، تعمیم سوارکاری در استپ‌های آسیای مرکزی جهش «جرقه‌ی کوچ‌نشینی (انجامید که) سازمان‌های ایلی، روستاییان را یکی پس از دیگری، در سرتاسر سر زمین، در مرزی بین جنگل و بیابان در شمال شرقی چین، برافروخته کرد^۸» و به نوع زندگی شبانی

۱. توصیف و تحلیل این روند در کتاب زیر آمده است:

LEROI-GOURHAN, 1965, *Le gest et la parole*, vol. II, Chap. V.

۲. همان مأخذ قبلی، p.222.

3. herdsmen

4. herd animals

5. household animals

6. husbandmen

7. SAUER, 1969, *Seeds, Spades, Hearths, and Herds*..., pp. 84-104.

8. WISSMAN, 1960, "Badw"..., p. 905.

وسعت و نشانه‌ای نوین - سیاسی و نظامی - داد. اندکی بعد، در بین سامی‌ها، سوارشدن روی کوهان شتر با جهازی پذیرفته شد که شکل کمانی داشت. این جهاز، که از زین سوارکاران شمال صحرای عربستان اقتباس شده بود، نقش کاتالیزور را برای کوچ‌نشینی بدوها ایفا می‌کند.^۱

در سایه‌ی این دو حیوان و برتری نظامی‌ای که اینها به کوچ‌نشینان بخشیدند، کوچ‌نشینان آسیا - هونها، عرب‌ها، ترک‌ها و مغول‌ها - با اطمینان از کنترل و تحت نظر داشتن سرزمین‌های خیلی گسترده به تعدادی از دولت‌ها مَه‌ری زدند که فقط در قرن بیستم پاک شد. برای پایان دادن به اهمیت حیوانات اهلی در تاریخ انسان، باید نقشی را یاد آور شویم که یوغ شانه برای از بین رفتن برده‌داری عهد کهن^۲، ابداع رکاب در شکل‌گیری فنودالیته قرون وسطای اروپا^۳، دام در استعمار امریکا^۴، اسب در توسعه‌ی فرهنگ سرخپوستان پلین^۵ و غیره ایفا کرده‌اند. هنوز همه چیز گفته نشده و در این جا تنها منظور مشهودترین و شناخته شده‌ترین مداخله‌هاست...

در طول تاریخ، بروز و خودنمایی حیوانات فقط از طریق «خدمات» مادی، اقتصادی و سیاسی به انسان ارائه نشده است. همین حیوانات موجب تمامی سازه و مواد و مصالح عقاید و باورها و فرهنگی شده‌اند که ناشی از سلوک و رفتار انسان با این حیوانات و بالعکس بوده است. از همان آغاز پیش از تاریخ و

۱. مراجعه شود به جمع‌بندی و مآخذی که در کتاب زیر آمده است:

PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les Zones tropicales...*, pp. 258-264.

2. LEFEBVER DES NOËTES, 1931, *L'Attelage et le cheval de selle...*

3. WHITE, 1969, *Technologie médiévale...*, pp. 1-53.

4. DEFFONTAINES, 1957, "L'introduction du bétail en Amérique latine";

BLISHKO, 1952, "The Peninsular Background of Latin America Cattle Ranching";

FOSTER, 1960, *Culture and Conquest...*

5. WISSLER, 1914, "The Influence of Horse in the Development of Plain Culture".

عهد کهن، حیوانات اهلی در هنر، نمادگرایی، مذهب (بت‌پرستی، شَمَنیزم، توتیمیزم، تناسخ^۱) در همه جا حضور دارند. حتی بعضی از آنها حالت تقدس یافته و در مناسک مذهبی نیز به مدارجی رسیده‌اند مثل گاو ماده در مذهب هندویسم، فیل در بودایسم (پدر خود بودا)، گاونر در خاور نزدیک کهن، گربه در نقش باستد^۲، شاهین به نقش هوروس^۳، سگ به نقش آنوبی^۴ و گاو هاتور^۵ در مصر عهد فراعنه. بعضی از این حیوانات نیز برخلاف این حالت تحقیر شده و پست هستند و مشمول تعداد بی‌شماری ممنوعیت‌ها می‌شوند مثل خوک و سگ در ادیان یهود و اسلام^۶ ...

چون در اینجا قادر به شمردن همه چیز نیستیم، کارمان را بر تأثیری محدود می‌کنیم که حیوانات بر تحول اجراییات انسان گذاشته‌اند. نقش حیوانات در بازنمایی‌های مذهبی و به‌خصوص نیازهای انسان به قربانی کردن حیوانات در مراحل اولیه‌ی اهلی‌کردن را پیش‌تر خاطر نشان کرده‌ایم. هرچند گفته‌ها در این زمینه، باز هم بیش‌تر از سایر زمینه‌ها، در حد فرضیه‌ها کاهش می‌یابد، ولی این نقش در ارتباط با مواضعی بوده که این بازنمایی‌ها به ترتیب با انسان و حیوان مطابقت داشته است. در نظام‌های بازنمایی‌های بعدی، مشاهده می‌شود که حیوان نشانه‌ای از انسان برای تعیین جایگاه خاص او در

1. RAWSON, 1977, *Animal in art*,

LEROI-GOURHAN, 1964, *Les religions de la préhistoire*.

۲. bastèt (الهه‌ی مصری به صورت زنی با سر گربه).—م.

۳. Horus (خدای مصری به صورت یک شاهین و یا انسانی که سر شاهین دارد).—م.

۴. Anubi (خدای مصری به صورت انسانی که سر شغال دارد).—م.

۵. Hathor (الهه‌ی مصری به صورت گاو ماده، یا زنی با سر گاو، قرص خورشید در میان دو شاخ).—م.

6. BOUSQUET, 1951, "Des animaux et de leur traitement"...;

BORGEAUD, 1984, "L'animal comme opérateur symbolique";

ARMENGAUD, 1988, "Les animaux dans les religions".

گیتی است. سلسله مراتبی که این چنین به وجود آمده و در اعصار گوناگون و مکان‌های مختلف نیز متفاوت است، مربوط به روابط گوناگونی است که انسان با حیوانات اهلی برقرار می‌کند. نمونه‌ی اروپای غربی به‌طور ویژه روشنگر این حالت است که کیث توماس^۱ مورد مربوط به انگلستان را به‌طور استادانه‌ای توضیح داده است.

در قرون وسطای مسیحی، تمام موجودات جاندار از جمله انسان مطیع وضعیت واحدی هستند. مونتین^۲ در سال ۱۸۵۰ می‌نویسد: «آنچه در زیر سقف آسمان وجود دارند، با قانون و اقبال مشابهی روبه‌رو هستند، انسان و حیوان هم‌سخن و همراهند». انسان و حیوان در حد نهایت در هم آمیخته بوده‌اند چنان‌که حیوانات اهلی در خانه‌های بزرگ دهقانی و در تمامی خیابان‌های شهرها در آزادی کامل درهم وول خورده و «قدم به قدم با ساکنان روستاها و شهرها منازعه داشتند و رقابت می‌کرده‌اند» و برخوردهای متعددی را به وجود می‌آورده‌اند.^۳ در کلیساها «یکی از مشکلات و موانع ارتباط... دور نگهداشتن سگ‌ها از محراب بوده است»^۴. بنابراین تجلیات دنیای حیوانات را ویژگی آنترپومورفیسم^۵ مشخص می‌کرده است: حیوانات آدم‌کش چون دارای روح بودند می‌توانسته‌اند مورد قضاوت قرار گیرند و اعدام شوند^۶ (این روح یک روح رهاننده از ماده بود ولی به هر حال یک روح بود).

1. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p.148.

2. MONTAIGNE, 1580, *Essais*, livre II, chap. XII.

3. FRANKLIN, 1897, *La vie privée d'aurefois...*, p. 258.

4. THOMAS, 1985, *Dans le jadrin de la nature...*, p. 148.

SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 94 et 121.

5. Anthropomorphisme (هرچیزی صورتی از انسان است).م.

6. DIETRICH, 1961, *Les Procès d'animaux...*;

EVANCS, 1987, *The Criminal Prosecution...*;

پس از کپرنیک (۱۵۴۳-۱۴۷۴) و علی‌رغم محکومیت عقاید او به سال ۱۶۱۶ توسط پاپ، تغییری بنیادی در معرفی جهان به وجود می‌آید: تصور یک جهان محدود و تمام‌عیار که در آن کره‌ی زمین نقطه‌ی ثابت است، فرومی‌ریزد. احساس گسستگی بنیادی بین انسان و طبیعت، یکی از مهم‌ترین مضامین خردگرایی کلاسیک و فلسفه‌ی عصر برادران لومی‌یر است. حیوان، که به ردیف طبیعت خالص تبعید شده، به وحشی‌ترین امیال و غرایز خود واگذار شده؛ یا تحت سلطه و اختیار انسان قرار گرفته و امید به رام‌شدن خود بسته است. در نتیجه این نظریه که بر اساس آن اهلی‌کردن به نفع حیوانات است زیرا که آنها را «تربیت و متمدن می‌کند»^۱، در این عصر نیز حاکم است. طبق مفهوم حیوان-ماشین یا خودکار، که تحت همین بهانه به وجود آمد و دکارت آن را در سال‌های ۱۶۳۰ تا حد نهایت پیش برد، حیوان را به‌تمامی تحت اراده و خواست انسان درمی‌آورد. در این باره نقل می‌کنند که روزی نیکولاس دو مالبرانش فیلسوف (۱۷۱۵-۱۶۳۸) با سگ خود به خشونت رفتار می‌کرده و در پاسخ کسی که برای حیوان دلسوزی می‌کند می‌گوید: «چرا برای او دلسوزی می‌کنید؟ صدایی که شما ناله تصور می‌کنید چیزی نیست جز صدای به هم خوردن قرقره‌ها و اهرم‌های درون ترکیب ساختمانی و سازوکار آن»^۲. برای فراهم‌شدن امکان بهره‌برداری یکی از دیگری، انسان باید با ارزش تلقی شود و حیوان بی‌ارزش. در تداوم روند چنین عقایدی است که اقدامات مربوط به اقلیمی‌کردن و بهینه‌سازی حیوانات اهلی در قرن نوزدهم ثبت می‌شوند.^۳

به موازات همین مفهوم که تنها به معنی مفید بودن حیوانات اهلی است، احساس نوینی نیز به‌طور فزاینده‌ای ظاهر می‌شود. رماتیسم از نظاره‌ی

1. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 23.

2. CHAUVIN, 1988, *Des animaux et des hommes*, p. 10.

۳. مراجعه شود به فصل‌های اول و دوم.

آمیخته با تأمل طبیعت وحشی لذت سرشاری می‌برد و بنابراین زیر بار قضاوت درباره‌ی این طبیعت بر اساس ضوابط انسانی نمی‌رود. از همین زمان گودال بین انسان و حیوان دوباره پر می‌شود و ترحم به حیوانات گسترش می‌یابد و با شروع انقلاب فرانسه منجر به حرکات گوناگونی می‌شود که آغازگر مبارزه برای بازشناسی «حقوق حیوانات»^۱ است.

تقابل این دو جریان متناقض، مفیدبودن حیوانات و ترحم به حیوانات، زمینه‌ساز بعضی از بحث‌های بزرگ قرن نوزدهم درباره‌ی حیوانات اهلی شد که نمونه‌ی آن همان بحثی است که - به سبک حماسه‌ی هومر، حماسه‌سرای یونانی - طرفداران خوردن گوشت اسب و مخالفان آن را در برابر یکدیگر قرار داد. در عالم مسیحیت، بر مبنای دستوری که در سال ۷۳۲ میلادی از طرف پاپ گریگوار سوم صادر شد، مصرف گوشت اسب ممنوع شده بود و این همان چیزی است که در مکتب بت‌پرستی سِلت نیز می‌بینیم. هزار سال لازم بود تا بر اثر نفوذ دانشمندان ترقی خواه، که نگران تأمین تغذیه مناسب برای جمعیت شهرها بودند، دوباره برای خوردن گوشت اسب در اروپا ظواهر آن را فراهم آورند و به آن مشروعیت بخشند. در سال‌های ۱۸۴۷-۱۸۴۸ بازهم ژوفرای سنت هیلر است که درس خود را در پشت تریبون دانشگاه تبدیل به تبلیغات می‌کند و در سال ۱۸۵۶ نیز از طریق «جزوه‌هایی درباره‌ی گوشت اسب»^۲ مردم زیادی را خطاب قرار می‌دهد. برای نشان دادن کیفیت غذایی و هضمی این گوشت، «دکه‌های گوشت اسب‌خواری» بزرگی در

1. PLOSSE, 1981 et 1982, "Imaginaire social et protection de l'animal"...;

AGULHON, 1981, "Les sang des bêtes"...;

NOUET, 1986, "Emergence de la déclaration universelle des droits de l'animal".

2. GEOROY SAINT_HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, pp.

فرانسه، بلژیک و انگلیس^۱ سازماندهی می‌شوند. در سال ۱۸۶۸^۲، برای تبلیغ گوشت اسب به عنوان یک رژیم غذایی، شرکت و مجمعی نیز تشکیل می‌شود. در نهایت فقط بلژیک، سوییس و به‌خصوص فرانسه است که به خوردن گوشت اسب وفادار می‌مانند، و محرومیت‌های ناشی از جنگ ۱۸۷۰ نیز آخرین مقاومت‌های کلیسا و سنت‌گرایان را ته‌نشین می‌کند.

اما نکته‌ای که در اینجا باید تأکید شود، چراکه نشانه‌ی عصر جدید در همین نکته است؛ اعلام حمایت یکسان عوامل هر دو قرارگاه از حیوان است: دسته‌ای از اینها حمایت از حیوان را در ممنوعیت از خوردن آن، تحت لوای احترامی می‌دانستند که ناشی از عالی‌ترین اهداف انسان است؛ دسته‌ی دیگر نیز حمایت خود را در قالب تنفر و انزجاری نشان می‌دادند که در اسب‌های ضعیف و از کارافتاده و استخوان بیرون زده‌ای دیده می‌شد که قوای آنها در زیر ساز و برگ کامل به تحلیل می‌رفت. در آن زمان از این نوع مناظر به‌طور فراوان در خیابان‌های شهرها دیده می‌شد. این دسته برعکس دسته‌ی قبل، درباره‌ی ملاحظات نسبی اصرار می‌ورزیدند و اغلب نیز مقصود از این ملاحظات، محصولاتی بود که برای مصرف انسان در نظر گرفته می‌شدند.^۳

در تمام موارد، به نظر کیث توماس «پیروزی عقاید نوین به‌طور مستقیم به توسعه‌ی شهرها و پیدایش نظامی صنعتی وابسته است که در روند تولید نقشی بیش از پیش حاشیه‌ای به حیوانات می‌دهد»^۴. بنابراین برای حیوانات اهلی سرگذشتی واقعی وجود دارد که بخشی از تاریخ انسان را تشکیل می‌دهد: طرح هر یک از این سرگذشت‌ها مستقل از دیگری ممکن نیست. اخیراً دو کتاب از بهترین کتاب‌ها درباره‌ی حیوانات منتشر شده است که

1. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 126-138.

2. MORRIS, 1988, *Le Cheval révélé*, p. 159.

3. LIZET, 1982, *Le cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 197-172.

4. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 237.

هرگز مورخین چنین کتاب‌هایی را به حیوانات اختصاص نداده‌اند. بنابراین اظهار تأسف به فقر تاریخ در این قلمرو خوشایند است. یکی از این کتاب‌ها به نام *حیوانات سرگذشتی دارند* از روبر دلور^۱ فرانسوی و دیگری به نام *در باغ طبیعت* از کیث توماس^۲ انگلیسی است. این دو کتاب، از داده‌های تاریخ تا مطالعه روی حیوانات اهلی را بیان می‌کنند: کتاب دلور تاریخ گونه‌های حیوانی است و کتاب توماس بیانگر تاریخ حساسیت‌ها و عواطف در مقابل طبیعت را بازگو می‌کند. کتاب دلور پس از بیان کلیات و ارائه نمای کلی کتاب، به فصولی درباره‌ی زنبور عسل، فیل، خرگوش، گربه، سگ و غیره تقسیم می‌شود.

از بین مضامینی که مورخین در طول آخرین سده‌ها کشف و بررسی کرده‌اند، به حیوانات اهلی در کنار آب و هوا، جمعیت، تغذیه و روابط جنسی توجهی نشده که باید برای این موضوع متأسف بود. علی‌رغم مکتب فرانسوی سالنامه‌نگاری، حیوانات اهلی از پیش‌داوری نامطلوبی، به‌خصوص در رابطه با کشاورزی، رنج می‌برند. این امر مشابه با پیش‌داوری تاریخ فنون است که تاریخ علوم را عالی‌تر ارزیابی کرده و سفره را به نفع آن برچیده است.^۳ پیش‌بینی می‌شود که از «تاریخ جدید» نیز که بیش‌تر سیاست‌گرایانه بوده و اعلام وجود کرده است، نباید درباره‌ی این نقطه‌نظر هیچ نوع انتظار خوبی داشت...

پر خاش‌ها و تند‌های مردم‌شناسی

آیا این‌هایی که در امور مربوط به کار، روزمرگی، مردم، خود را متخصص و گاهی نیز مردم‌شناس نشان می‌دهند، در مقایسه با همکاران مورخ خود، به

1. DELORT, 1984, *Les animaux ont une histoire*.

2. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*

3. DIGARD, 1979, "La technologie en anthropologie"..., pp. 77-80.

حیوانات اهلی بهای کمتری نداده‌اند؟ پاسخی که در اینجا مطرح است همان پاسخ مبهمی است که نه آری است و نه این‌که نه. زیرا در حقیقت، مردم‌شناسان پژوهش‌های متعددی درباره‌ی جوامعی که در آنها دامداری مطرح است و یا حالت معیشت مسلط را دارد، انجام داده‌اند. ولی در همین زمینه می‌توان گفت که به‌ظاهر آنها وسیله‌ی احتراز ماهرانه از مسئله‌ی حیوانات اهلی را یا با پنهان شدن در عامیانه‌ترین حالت بوم‌شناختی، یا بر عکس، با پرواز به سوی نهانی‌ترین افلاک علم معانی، یافته‌اند. بنابراین توصیه می‌شود مقاله‌ی متأخری را که اوژنیا شانکلین^۱ نوشته است، خوانده شود. او در این مقاله آمار رده‌بندی شده‌ی ۱۷۰ تحقیق انسان‌شناختی را که در طی سی سال درباره‌ی حیوانات اهلی انجام شده، ارائه می‌کند. در این مقاله تأیید شده است که بین دو راه انحرافی مذکور و دو زمینه عمده‌ی مردم‌شناختی حیوانات اهلی که یکی از آنها انسان‌شناسی جوامع کوچ‌نشین و دیگری جانورشناسی ملل است، و هر دو سنتی و معرف این زمینه هستند، یک ارتباط تقریباً «طبیعی» وجود دارد.

کوچ‌نشینان شبان زمینه‌ی ممتازی برای بررسی این حیوانات، و یا دست‌کم برخی از آنها، هستند. در واقع کل اقتصاد آنها کم و بیش مبتنی بر پرورش گیاهخوارانی است که به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و قابل تکثیرند؛ مثل شتر یک کوهانه در بین بدوهای عرب آسیا و افریقا، مورها، تووارگ‌ها، توبوها و سومالی‌ها؛ اسب و شتر دوکوهانه از نوع باکترین در بین ترک‌ها و مغول‌ها؛ گوسفند و بز وابسته و یا غیر وابسته به اسب در بین بربرهای افریقای شمالی، ساراکات‌سان‌های یونان، کردها، پشتوها و سایر اقوام ایرانی خاورمیانه؛ گاونر، بدون حیوان دیگری برای حمل و نقل، در بین شبانان افریقای سیاه غربی (پول‌ها)، افریقای سیاه شرقی (نیلوتیک‌ها) و

1. SHANKLIN, 1985, "Sustenance and Symbol"...

افریقای سیاه جنوبی (هوتانتوت‌ها)؛ گوزن قطبی در بین قبایل گوناگون سبیری و متتالیه شمالی اروپا (چوکچی‌ها، کوریاک‌ها، یاکوت‌ها، تونگوزها، سامویدها و لاپون‌ها) که می‌بایست گاو نوع یاک تبت و لاما در آند را به این سیاهه افزود. تمام این حیوانات نقشی اساسی در زندگی مادی، اجتماعی و فرهنگی کسانی دارند که آنها را پرورش می‌دهند. این حیوانات معرف نوعی ارزش مسلم «مفید فایده بودن» (خوراکی، پوشاکی، حمل و نقل، کار و غیره) و هم‌چنین معرف نوعی ارزش ذخیره‌ای (گله به مثابه ذخیره) و معرف نوعی ارزش تکاثر (منزلی) ارزش مبادله‌ای (برای پیوندهای زناشویی) و ارزش مناسکی (قربانی‌کردن‌ها) هستند که در تعداد زیادی از جوامع منتهی به یک «فتیشیزم حیوانی» (روحمندی حیوانی) واقعی می‌شود.^۱

باید تصدیق کرد که در همه‌ی کارهای مردم‌شناختی که روی جوامع کوچ‌نشین انجام می‌شود، این حیوانات در مکان مناسب و مستقلى که در ارتباط با نقش و ارزش واقعی آنها باشد، جای نمی‌گیرند. به جز موارد بسیار نادر و استثنایی^۲، بحث درباره‌ی این حیوانات در چند صفحه از فصل مقدماتی مطرح می‌شود. این فصل نوعی کشکول است که در آن جغرافیا، فناوری و اقتصاد به نسبت‌های متغیر (به شرطی که باهم مخلوط نشده باشند) در هم می‌آمیزند. به دلایلی که به تاریخ مردم‌شناسی و به جاذبه‌های آن مربوط می‌شود، در زمان معینی از این تاریخ تمام توجه مردم‌شناسان، از یک طرف توسط فونکسیونالیسم (کارکردگرایی) انگلیسی و از طرف دیگر توسط

۱. نگاه کنید به جمع‌بندی بسیار جالب: BONTE, 1975, "Les civilisations nomades".

۲. برای مثال:

MUSIL, 1928, *The Manners and Customs of the Rwala Bedouins*;

DUPIRE, 1962, *Peuls nomads*;

DIGARD, 1981, *Techniques des nomades Baxtyâri d'Iran*;

DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*

اکولوژی (بوم‌شناسی) فرهنگی به سوی دو جاذبه‌ی دیگری هدایت می‌شوند که بر جوامع کوچ‌نشینان شبانی مسلط هستند. اینها جاذبه‌های روی هم رفته جالبی بودند که علاقه‌ی معطوف‌شده به خود را به نحو گسترده‌ای توجیه می‌کردند، مشروط بر آنکه چنین علاقه‌ای این‌چنین خودش را انحصاری نشان نمی‌داد و به مرور زمان تحلیل این جوامع را با کجروی به پایان نمی‌رساند.

اولین جاذبه به سازمان اجتماعی مربوط می‌شود. در یکی از کتاب‌های کلاسیک که در سال ۱۹۴۰ به زبان انگلیسی انتشار یافته، ادوارد اوآنس-پریچارد^۱ در بین نوثرها، که در نیل علیا (سودان) پرورش‌دهندگان گاو هستند، در گروه‌های منظومه‌ای، تشکیلات بدون سر (بدون سرپرست و رئیس گروه) را تشخیص داده است که فقط به توسط شجره‌النسب پدرباری (گروه‌های اجدادی) معین می‌شوند. بدون این که روشن‌ترین نمونه‌های آشکار از این نوع (مثل امپراطوری مغول، خانان ترک، خانان ایرانی، امارات عربی، سلسله‌های مقدس افریقایی‌ها و غیره مورد عنایت و توجه قرار گیرند، «الگوی نوثر» به نظریه‌ی نظام‌های انشعابی تبدیل و چاشنی همه چیز شده است. بنیاد این «الگو» از طریق «تقابل توازن‌یافته‌ی» انشعاب‌های نسبی و متعادل از نظر ساختاری، بر شیوه‌ی کارکرد سیاسی و مبتنی بر سلسله‌نسب تک‌خطی است (نظیر همان چیزی که در نظریه‌ی انصراف هسته‌ای وجود دارد). در طی سه قرن واژه‌هایی مثل تفرقه، استقلال، فردگرایی و حتی هرج و مرج و پرخاشگری واژه‌هایی بودند که بر پژوهش درباره کوچ‌نشینان حکومت می‌کرده‌اند.^۲

دومین جاذبه‌ی مسلط جوامع شبانی محیط‌های طبیعی هستند که این

۱. EVANS-PRITCHARD, 1968, *Les Nuer*.

۲. برای داشتن یک دید نقادانه مراجعه شود به:

جوامع آنها را اشغال کرده‌اند (مثل استپ‌های سرد یا گرم، بیابان‌های لم‌یزرع و خالی از سکنه، کوهستان‌های خشک)، و هم‌چنین نوع زندگی کوچ‌نشینی که وابسته به بهره‌برداری از چنین محیط‌هایی است. حالت اغلب دیدنی کوچ‌های شبانی - طول فاصله‌های طی شده (که در بین بدوهای رووالای صحرای سوریه تا ۲۴۰۰ متر می‌رسد)، دشواری کوره‌راه‌های کوهستان‌ها (گذر بختیاری‌های ایران از گردنه‌های برف‌گیر)، ثابت نبودن مسکن (سیاه چادرها، کلبه‌ها، یورت‌ها) و غیره - پژوهش‌های متعددی را موجب شده است که تأکیدی افراطی بر مسائل ملهم از فضا و گونه‌شناسی کوچ‌نشینی دارد که از یک نقطه نظر اساساً یک دیدگاه جغرافیایی است. این دیدگاه به کارهای باارزشی انجامیده است^۱، ولی در اثر فقدان شمول پدیده در تمام ترکیبات آنها، بیش‌تر در چنگال فورمالیسم افراطی گرفتار شده‌اند^۲.

علاوه بر اینها، مشخصه‌ی فوق‌العاده محدود محیط‌هایی که کوچ‌نشینان شبان در آن متحول می‌شوند، انگیزه‌ی تفسیر و تعبیر حالت‌های بنیادی جوامع و فرهنگ‌های شبانی را در وضعیت انطباق بوم‌شناختی با محیط‌های نامساعد بیان می‌کند، انگیزه‌ای که از زمان داریل فورد^۳ به‌طور مستمر و تغییرناپذیر در بین پژوهشگران باقی مانده است. این انگیزه و تلاش که مبتنی بر اندیشه‌ی جبرگرایانه است، به انسان‌شناسی اجتماعی نیز رحم نکرده و آن را معذور نکرده است: برای مثال در نظام تباری و بخش‌بندی شبانان توانسته‌اند این همه پاسخ به یک نیاز بیابند، نیازی که در آن، این پاسخ‌ها در

۱. یک کار بنیادی و ابداعی از:

CAPOT-REY, 1942, "Les nomadisme dans le Sahara francais".

درباره‌ی مجموعه‌ی این زمینه از پژوهش مراجعه شود به جمع‌بندی و مآخذ:

PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les zons tropicales...*, p. 264-290.

2. JOHNSON, 1969, *The Nature of Nomadism*

3. DARYLL FORDE, 1934, *Habitat, Economy and Society*.

مورد استمرار کار انسانی موجود و اندازه‌ی گله‌ها درست درمی‌آیند و انسان و دام را به‌منظور پرهیز از فرسوده کردن مراتع و نقاط آبخیز، در فضای زندگی پخش می‌کنند.^۱

وقتی این کارکردگرایی اغراق‌آمیز و انحرافی را در مطالعه‌ی دام و کوچ مشاهده می‌کنیم دام فقط به‌مثابه وسیله‌ی انطباق انسان با محیط اطرافش تلقی می‌شود.^۲ بدیهی است که گوزن‌قطبی یا اسب و شتر باکترین در استپ‌های اروپایی، یاک در سلسله جبال مرتفع هیمالیا، شتر یک‌کوهانه در عربستان و در صحرا، دورگه‌های شتر دوکوهانه و یک‌کوهانه در کوهساران خشک ترکیه و ایران، لا‌ما در آند به بهبود تخصص‌های شبانی انجامیده و جای خود را به قواعد بنیادی و اولیه‌ی بهره‌برداری از محیطی داده‌اند که در آن تحرک شبانی نتیجه‌ی تحرک گله‌ها است، یعنی کوچ‌نشینی بدوها در شعاع طولانی عمل در بیابان‌های لم‌بزرع، کوچ‌نشینی عمودی مبتنی بر اشغال متواتر طبقات ارتفاعات مختلف در کوهساران (همان کوچ‌نشینی‌ای که در نوشته‌های انگلوساکسون‌ها کیفیت آن را به‌غلط ترانس هومانس *transhumance*

۱. برای نمونه مراجعه شود به:

RUBEL, 1969, "Herd Composition and Social Structure"...

LEEDS, 1965, "Reindeer Herding and Chukchi Social Institutions";

SWEET, 1965, "Camel Raiding among the North Arabian Bedouin"...

SPOPNER, 1973, *The Cultural Ecology of Pastoral Nomads*.

درباره‌ی تمام این نکات، بهترین نکته را در مآخذ زیر می‌توان یافت:

BONTE, 1981, "Ecological and Economic Factors in the Determination of Pastoral Specialization"

۲. نمونه‌هایی که به‌خصوص درباره‌ی این روش، بارز و بیانگر هستند در مآخذ زیر جمع شده‌اند:

LEEDS & VAYDA, ed., 1965, *Man, Culture, and Animals*.

BERLEANT-SCHILLER & SHANKLIN, 1983, *The Keeping of Animals*.

دانسته‌اند^۱) و از این قبیل.

در مقابل، هرچند استقرار همراه با تسلط کوچ‌نشینان چادرنشین در نواحی خشکی که در آنها کشاورزی غیرممکن و یا اتفاقی است، بر اهمیت تنگناهای طبیعی و نقش حیوانات اهلی در عمران برخی محیط‌ها تأکید دارد، ولی اجازه‌ی نتیجه‌گیری فوری در قالب جبرگرایی را نمی‌دهد. محلی‌شدن کوچ‌نشینان در عمل هم نتیجه‌ی تخصصی‌شدن شبانی آنها و هم دلیل این تخصصی‌شدن است^۲. حوزه‌های کوچ‌نشینی اغلب محیط‌هایی هستند که حیوانات نمی‌توانسته‌اند بدون آمایش این محیط‌ها توسط انسان، حتی به صورت مختصر (مثل چاه‌ها)، که انسان ورود حیوانات را به این منطقه ممنوع کرده بود، به زندگی خود ادامه دهند. بنابراین این محیط‌ها، فارغ از «طبیعی» بودنشان، به‌خصوص بخش اعظمی از پوشش گیاهی علوفه‌ای آنها، حاصل عمل خودآگاه و ناخودآگاه دامداران است (مثل آتش‌های شبانی، چراگاه‌های گزینش شده، لگد مالی و غیره). کتاب‌ها و مقاله‌ها به فراوانی نشان داده و ثابت کرده‌اند که چنین کارهایی در حوزه‌های ذخیره‌ای افریقای شرقی^۳ انجام شده است. از طرف دیگر، جوامع متعدد شبانی در ناحیه‌هایی استقرار یافته‌اند که «طبیعت آنها را به زندگی یکجا نشینی اختصاص داده^۴» و در آنها امکان کشاورزی دیم وجود دارد و حتی گاهی نیز گروه‌های یکجانشین همسایه‌ی شبانان در آنها اقدام به کشت دیم می‌کنند. این امر را به‌خصوص در

1. DIGARD, 1983, "Problèmes de terminologie et de typologie des déplacements de nomades"

۲. مراجعه شود به:

Production pastorale et la société, 1987, "Quatorze années de recherches sur les sociétés pastorales". p.5.

۳. مراجعه شود به فصل اول همین کتاب.

4. PLANHOL, 1968, *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'islam*.

افریقا (مثل پول‌ها و جوامع بین دریاچه‌ها) و هم‌چنین در خاورمیانه (ایلات ایران ساکن زاگرس) می‌بینیم.

بنابراین چنین دریافتی از حیوان که در «اکوسیستم‌های چریده شده» به‌مثابه واسطه‌ای بین انسان و طبیعت است، تا حد نهایت تقلیل می‌یابد. این‌گونه دریافت برای بوم‌شناسی فرهنگی امریکایی حائز اهمیت فراوان است: بر اساس این دریافت، در مجموع، انسان در این مورد، کاری روی حیوانات انجام نمی‌دهد و اگر هم انجام دهد بسیار کم است. تنها کار او روی محیط، کاری است که از در اختیارداشتن گیاهخواران به عنوان «اولین مصرف کنندگان» نشأت می‌گیرد. از نقطه نظر تاریخی، چنین دریافتی می‌بایست به‌مثابه آخرین تغییر از تغییرات مضمون تحول‌گرایی و مربوط به مرحله‌ی «بربر» تلقی شود، یعنی مرحله‌ای که مربوط به نوع زندگی شبانی است و از نظر «فرهنگ مادی» فقیر، و از نظر فنی پست‌تر از کشاورزی، و فقط «غارنگر» بوده و قادر به تحول مستقل نیست.

در مقابل، در زمینه‌ی گسترده‌ی دیگری که راه آن را مردم‌شناسانی باز کرده‌اند که روی ماده‌ی حیوانی، یعنی جانورشناسی اقوام، کار می‌کنند که مستقل از اولی است، به بینشی برمی‌خوریم که به متناهی درجه پیچیده‌تر و متمایز شده‌تر است. کلمه‌ی اتنوزوئولوژی^۱، که در سال ۱۹۱۴ توسط دو دانشمند امریکایی^۲ ابداع شد، امروزه مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مربوط به روابط بین جوامع انسانی و جهان حیوانی را تحت پوشش دارد. این دیدگاه‌ها از شیوه‌های گوناگون به‌کارگیری حیوانات تا معرفی و توصیف و تشریح آنها امتداد می‌یابند.

جانورشناسی اقوام به‌خصوص بخش‌های مربوط به معرفی‌ها و توصیف‌های

۱. Ethnozoologie، مطالعه‌ی جانورشناسی اقوام.

2. J. HENDERSON & J.P. HARRINGTON, *The Ethnozoology of the Tewa Indians*, 1914 BAHUCHET, 1980, "Ethnozoologie". p. 19. به نقل از:

آن، تحت تأثیر کارهایی که هارولد کونکلین درباره‌ی «علم اقوام» انجام داد و هم‌چنین با تأثیرپذیری از توسعه‌ی «مردم شناسی قادر به شناخت»، که در دهه‌ی ۱۹۶۰ در پی علم اقوام آمد، توجه خود را بیش از پیش معطوف به رده‌بندی بر اساس واژگان و مفاهیم محلی نمود و آن را به مثابه نقطه‌ی آغازین بررسی همان شناختی می‌داند که جوامع از محیط طبیعی خود دارند.^۱

حاصل این چشم‌انداز کارهایی است که از دقت غیرقابل مقایسه‌ای برخوردارند و برای کشف و درک مسایل به کار می‌آیند. یکی از مشهورترین آنها کتاب *اندیشه‌ی وحشی* است که در سال ۱۹۶۲ انتشار یافته است. در این کتاب، کلود لوی-استروس^۲ با هنر خاص خود و قریحه‌ی مرسومش، براساس مطالعه‌ی نامگذاری حیوانی توضیح می‌دهد که چرا ما سگ‌ها را به مثابه دام نمی‌انگاریم و چرا شبانان افریقایی با دام همان رفتاری را نمی‌کنند که ما با سگ‌ها می‌کنیم. مقاله‌ای که در همان سال آندره-ژرژ اودریکو^۳ نوشت و منتشر کرد و با این که نادیده گرفته شد، برای حوزه‌ی کار ما از اهمیت بیشتری برخوردار است و چشم‌اندازهای جالب توجهی را می‌گشاید. این مؤلف با مقایسه‌ی بعضی گونه‌های رفتار انسانی در مقابل محیط طبیعی (رفتارهایی که در فنون متجلی می‌شوند) با بعضی گونه‌های رفتار انسانی در بین انسان‌ها (یعنی روابط اجتماعی)، از یک سو کشت غلات و دامپروری از نوع مدیترانه‌ای را، که ویژگی هر دو «عمل مثبت مستقیم» (یعنی عمل مستمر و حضور مستمر) روی محیط است، به موازات «رفتارها و مواظبت‌های

1. FRIEDBERG, 1987, "Les études d'ethnoscience", p. 19

2. LEVI-STRAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, pp. 272-273.

به معنی «بنفشه‌ی وحشی» نیز هست. در ایران تحت عنوان «اندیشه‌ی وحشی» ترجمه شده است (م.م.).

3. HAUDRICOURT, 1962, "Domestication des animaux, culture des plantes et traitement d'autrui".

شبان‌ی انسان در تمدن غربی»^۱ قرار می‌دهد که ویژگی آن نقش رهبران آن است که خود را به‌مثابه شبانان هدایت‌کننده تحمیل می‌کنند، و از سوی دیگر کشت سیب‌زمینی هندی را، که از یک «عمل منفی غیر مستقیم» ناشی می‌شود (نه تماس در فضای زندگی و نه نزدیکی با موضوع کار در زمان) به موازات «اعمال و رفتار مربوط به پرورش گُل انسان ... که از ویژگی‌های تمدن چینی و به‌خصوص از ویژگی‌های ایدئولوژی مسلط آن، یعنی کنفوسیوس است» قرار می‌دهد. در چارچوب این ایدئولوژی تصور می‌شود که حکومت خوب، تجلی نیروی رعایا است.^۲ کیث توماس^۳ مورخ وقتی در مورد انگلستان می‌نویسد «اهلی‌کردن ... بر اساس سایر انواع تابعیت، سرمشق است»، جاده صاف‌کن اودریکو نیز از همین کار الهام می‌گیرد.

با این همه گرایش مبتنی بر این تصور که دانسته‌ها و کاردانی‌های دامی مربوط به حیوانات را عوامل طبیعت تعیین می‌کنند، بدون احتمال خطر و ضرر پیش نمی‌رود. این گرایش در بررسی جانورشناسی اقوام متداول است. شاهد این امر انحرافات کلامی و معنایی بعضی از کارهای امریکایی ملهم از کار لوی-استروس است که پیروان آن «از حد آن نیز فراتر رفته‌اند»^۴. حیواناتی که برای زمینه‌های اعتقادی و باور بومیان مناسب هستند، به همان میزان نیز مورد توجه مردم‌شناسانند. بخت برگشتگی نیز همین جاست، زیرا مردم‌شناسان در همه جا نشانه‌ها را می‌بینند و فقط نشانه‌ها را، و حیوانات به چشم آنها فقط به‌مثابه نمادهای مجازی و استعاره‌ای و بازتاب‌های جامعه

۱. همان مأخذ قبلی، صفحه‌ی ۴۵.

۲. همان مأخذ قبلی، pp. 43-44.

3. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 55

4. TAMBIAH, 1969, "Animals are Good to Think and Good to Prohibit".

که اولین کتاب از یک سری طولانی از کتاب‌ها است. منابع آن را در منبع زیر می‌بینیم:

SHANKIN, 1985, "Sustenance and Symbol"..., pp. 392-398.

ظاهر می‌شوند و نه بیشتر. شکار با نمادهای مجازی و استعاره‌ای حیوانات، که شکنجه‌ی آنها تا جایی است که همه چیز به آنها گفته می‌شود، تا آخرین حد خود پیش رفته است. این نوع شکار در نوعی بی‌ثمری، خشک و در مانده می‌شود و درمانی نیز برای آن وجود ندارد. هر قدر که سیاهه‌ی این نمادها و استعارات طولانی‌تر شود به همان میزان نیز چشم‌اندازهای تعبیر و تفسیر دورتر می‌شوند.

علی‌رغم کارهای لوی-استروس و اودریکو، جانورشناسی اقوام نیز به نظر نمی‌رسد برای منظور ما حد و حدودی داشته باشد. زیرا گذشته از تأخیری که نسبت به گیاه‌شناسی اقوام دارد، در مقایسه با جانورشناسی و رفتارشناسی جانوران، به سهم خود جاذبه‌ی کمتری برای حیوانات اهلی نشان می‌دهد. در این مورد افسون وحشی، که فقط نشانه‌ی اقتدار را اعمال می‌کند، کمتر است. به دیگر سخن از این نقطه نظر حیوانات اهلی به طور غیر قابل انکاری کمتر از هموعان وحشی خود «گویا» هستند... این افلاس جانورشناسی اقوام در کلیه‌ی موارد به دست‌اندرکاران این رشته امکان به میان آوردن کجروی‌هایی راداده است که زمینه‌ی این چنین آیشی را نیز فراهم آورده است^۱.

لزوم یک دیدگاه نوین و شرایط آن

از بین حیواناتی که فقط برای کار مفیدند و حیواناتی که در حد اعلا‌ی بوم‌شناسانه و معنی‌شناسانه‌های‌شان برای اندیشیدن خوب هستند، و مردم‌شناسی به آن توجه دارد، باید در میان آنها حیواناتی پیدا شوند که برای هر دو مورد خوب هستند. برای انجام کاری دقیق و خالی از نقص - با محدود کردن خود به حوزه‌ی کارهای فرانسویان - باید علاوه بر روبر دلوور مورخ، از

۱. مراجعه شود به آخر فصل اول همین کتاب.

اشخاصی چون فرانسوا سیگو^۱ فن‌شناس و مورخ کشاورزی؛ اگزاویه دو پلانول^۲ جغرافی‌دان؛ ژان-پی‌یر دره، پُل یونه و فرانسوا هران^۳ جامعه‌شناس؛ میشل سالمونا^۴ روان‌شناس؛ ژرژ هانری بوسکه و فرانسوا ویره^۵ شرق‌شناس و ... نام ببریم. اسامی دیگری نیز وجود دارد که کم‌تر مورد توجه هستند. این محققان، که پیشگام، جاده‌صاف‌کن و رزمنده‌ی نامنظم هستند، به‌طور انفرادی و منزوی کار می‌کنند (حتی در بطن لابراتوارهای خود) و فقط همکاری‌ها و ارتباطات موردی و مقطعی را در کار خود شرکت می‌دهند.

در خارج از فرانسه نیز وضعیت همسوتر از درون فرانسه نیست. از زمان داریل فورد^۶، که در سال ۱۹۳۴ فصلی از کتابش را به اهلی‌کردن حیوانات و استفاده از آنها اختصاص داد و از آن پس نیز کتاب وی جزو کتاب‌های کلاسیک محسوب شد، به نظر می‌رسد کارهای انجام شده درباره‌ی این موضوعات بیش‌تر حاصل ابتکارهای شخصی‌ای بوده که در حاشیه‌ی

1. SIGAUT, 1981, "Un tableau des produits animaux",
- 1982, "Les debuts du cheval de labour en Europe",
- 1984 "La répartition géographique des animaux de bêt en France".
2. PLANHOL, 1969, "Le boef porteur",...
- 1969, "Le chien de brger"...,
- 1977, "Rayonnement urbain et sélection animal"...
3. DARRÉ, 1985, *La parole et la technique...*;
- YONNET, 1985, *Jeux, modes et masses...*;
- HÉRAN, 1989, "Chats contre chiens"....;
4. SALMONA & DE VRIES, 1974, "Résultats d'une enquêt psychologique de l'éleveur ovin"
5. BOUSQUET, 1958, "Des animaux et de leur traitement"....;
- VIRÉ, 1973, "A propos des chiens de chasse"...
6. DARYLL FORDE, 1934, *Habitah, Economy and Society*, chap. XXII.

دغدغه‌های مسلط انسان‌شناسی قرار گرفته است.^۱ این وضعیت ضمن مربوط شدن به کارهای اتفاقی (پیش‌آمدهایی که در کارها و کوره‌راه‌های اندیشه‌ای و روشنفکری هریک از آنها رخ می‌دهد) به پدیده‌های خاص تحول مسائل علمی در مضمون افزایش رودرویی‌ها و جداسازی‌های زمینه‌های تحقیق نیز مربوط می‌شود.^۲ اگر مواظب نباشیم، غنایی که از آن عاید مردم‌شناسی می‌شود می‌تواند به خطر بازگشت به سوی پراکندگی و بی‌حاصلی بیانجامد. دلایل فراوان و مناسبی که برای بیان اعمال مشابهی که منجر به از جاکنده شدن می‌گردد، هرگز مایه‌ها و انگیزه‌های ارضاء کننده‌ای را ارائه نخواهند داد.

حال که فرصت و زمان انجام چنین کارهایی وجود دارد، برای پرهیز از این مرحله چه باید کرد؟ سعی من این نیست که بیشتر از دیگران و یا بهتر از دیگران عمل کنم. موضوع ساده و آن یافتن راهی است تا از آن طریق بتوان قطعات این بازیچه را به هم پیوند داد و با پیگیری آن به هر نحوی که شده شکل اصلی آن را به دست آورد. «اندره لورووا-گوران» مدت چهل سال است که یکی از این راه‌ها را پیش پا گذاشته است: «پیشرفت افکار و عقاید در مردم‌شناسی نیز مثل اکثر علوم، از خارج از مردم‌شناسی می‌آید و هر بار که جریان ناشی از رشته‌های غیر مردم‌شناسی روزنه و شکافی در افق علمی باز می‌کند، این پیشرفت اتفاق می‌افتد. به همین دلیل به نظر ما مسئله‌ی اهلی کردن حیوانات، که همراه با کشاورزی، برای ما به‌مثابه بنیه و محک ورود جوامع انسانی به درون ریخت شناسی کنونی آن است و یکی از مهم‌ترین نکات مطالعه‌ی انسان‌هاست، نیز می‌بایست از خارج، یعنی از جانورشناسی ناب گرفته شده باشد، ولی با دیدی که مردم‌شناس بر آن داشته است»^۳.

1. SHANKLIN, 1985, "Sutenance and Symbol"...

2. BERNANDE & DIGARD, 1986, "De Téhéran à Tehuntepec"...

3. LEROI-GOURHAN, 1949, "Note sur l'étude historique des animaux domestiques" p. 388.

دعوت به ادغام حیوانات، اهلی کردن آنها و «ریخت‌شناسی» جوامعی که این کار را انجام می‌دهند، در یک مجموعه پژوهشی، واضح است. به مفهوم دیگر، امروزه بیش‌تر از بنانهادن پایه‌های یک انسان‌شناسی اهلی کردن حیوان صحبت می‌کنیم و با این عمل در پی آن هستیم که این علم بتواند مطالبی را در مورد روندهای این کار در جوامع انسانی روشن نماید. به هر حال، وظیفه‌ای که در حال حاضر برای پیشرفت محول شده همین است و کم و بیش هم ندارد. همان‌طور که پرتاب تیر به صورت کمانی انجام می‌شود، مشکل این وظیفه نیز بیش‌تر دیدن برای دستیابی به کم‌تر است. زیرا در این قلمرو گسترده، که وسعت آن بیش از قلمروهای دیگر است - و در این مورد، «لوروا-گوران» من را رد نکرده است - تمام تجربه‌هایی که از همان لحظات اول شکوفایی، خودشان را به نحوی از انحاء نشان ندهند، از همان ابتدای کار خبر از شکست داده‌اند ...

چنین به نظر می‌رسد که برای موفقیت، وجود شرایط متعددی غیر قابل انکار باشد، حتی اگر در همان نظر اول چنین به نظر برسد که این شرایط موجب افزایش بیش از حد گستردگی و دشواری کار خواهد شد. پژوهش‌ها اعم از پژوهش‌های اصلی و خواستگامی و یا پژوهش‌های تألیفی و ترکیبی، که قسمت بزرگی از آنها هنوز باید انجام شوند، بایستی به‌خصوص به صورت زیر باشد:

۱. باید اهلی کردن را به صورت همزمان دید، دقیق‌تر این که باید آن را همانند عملی به نظر آورد که باید تداوم و استمرار یافته و هر روز تجدید و از آن مراقبت شود. دیگر این که نباید اهلی کردن را فقط حالتی در نظر گرفت که روند تاریخی آن به پایان رسیده و زمان و مکان آن قابل تعیین است یا اهلی کردن را تصور کرد که منتهی به حالتی از یک نوع حیوان شده و حاصل آن یک‌بار برای همیشه به دست آمده است (مثل این که گفته شود بوقلمون در حدود ۵۰۰۰ سال پیش در مکزیک اهلی شده است).

۲. مفهوم اهلی کردن را باید در وسیع‌ترین معنی آن در نظر گرفت، یعنی

باید به ویژه تمام فعالیت‌های مربوط به تولید و بهره‌برداری از حیوانات اهلی را شامل شود.

۳. قیاس گسترده‌ای را باید به عمل آورد به نحوی که هیچ یک از گونه‌های اهلی و هیچ یک از شکل‌ها و شیوه‌های اهلی کردن، اعم از حاشیه‌ای و یا قابل بحث، از قلم نیفتند و فراموش نشوند. همین روش‌های اهلی کردن حاشیه‌ای یا قابل بحث می‌توانند در همان نظر اول ظاهر شوند.

۴. برای این که هیچ یک از حالات و موارد آرمانی و مادی اهلی کردن فراموش نشود، همان‌طور که در عمل در چارچوب نظام‌های اجتماعی و فرهنگی مشخص واقعیت پیدا می‌کند، پژوهش باید شمول عام داشته و جامع جمیع حالت‌ها باشد.

۵. باید مواظب گرایش‌ها، تعصبات، علاقه‌ها و وابستگی‌ها و همچنین بی‌تفاوتی‌ها و بی‌علاقگی‌ها بود و به نهایت پژوهش اندیشید.

بدیهی است که تمام موارد چنین برنامه‌ی گسترده‌ای یک‌باره به انجام نخواهد رسید. یک راه پرداختن به چنین کاری تلاش برای محدود کردن حواشی کار به شرح مراحل زیر، قبل از پرداختن به بهره‌برداری از مرکز آن است:

۱. تهیه‌ی یک سیاهه‌ی توصیفی از گونه‌های حیوانی با اهداف اهلی کردن.

۲. بازبینی از شکل‌های «مصرف» (به مفهوم گسترده‌ی آن) و وسایل و

امکانات تولید حیوانات اهلی.

۳. تجزیه و تحلیل روابطی که عمل اهلی کردن با سازمان جوامع و

نظام‌های اندیشه دارد. محتوای سه بخش این کتاب که در پی هم آمده‌اند،

چنین خواهد بود. این بخش‌ها که به نظر من فقط برای روشن کردن موضوع به

کار می‌روند، حداقل این امکان را به خواننده می‌دهند که فکر و اندیشه‌ی

روشنی از گوناگونی و پیچیدگی مسائلی که اهلی کردن می‌تواند و باید برای

یک انسان‌شناس مطرح کند، داشته باشد.

بخش دوم

حیوانات اهلی کدامند؟

وقتی با گریهام بازی می‌کنم،
معلوم نیست آیا او بیش‌تر وقتش
را صرف من می‌کند یا من برای او.

MONTAIGNE. *Essais* مونتین

فصل چهارم

مشکلات تعریف

باز هم تردیدهای جانورشناسی

کدام حیوانات اهلی هستند؟ چیزی مشکل تر از پاسخ به این سؤال نیست. نظر به این که واژه‌شناسی و تعاریف نیز در هر رشته‌ای متفاوت است، بنابراین برای پاسخ به این سؤال، حتی توافق نیز در این موارد کفایت نمی‌کند. اگر این حرف صحیح باشد که برعکس، گونه‌های گیاهی پرورش داده شده که تعدادشان متعدد و هرکدام نیز تخصصی هستند، گونه‌های حیوانات اهلی شده چندبینایی هستند و از نظر تعداد نیز کم‌ترند، فراهم کردن فهرست ساده‌ای از آنها نیز مشکل‌ساز می‌شود تا جایی که باید فهرست‌های متعددی را در نظر گرفت.

پذیرفته‌ترین نظریه در این مورد، که تقریباً همه آن را قبول دارند، نقطه نظر جانورشناسان است. آنها حیوانات اهلی «واقعی»^۱ را گونه‌هایی می‌دانند که در حال اسارت («زیر دست انسان»^۲) تولید مثل می‌کنند و از طریق ویژگی‌های

1. OURLIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques", p. 1157.

۲. این اصطلاح «زیر دست انسان» را «ایزیدور ژوفرای، سنت-هیلر» فراوان تر و درست تر به

زیر از گونه‌های وحشی منشاء متمایز می‌شوند: از طریق ویژگی گونه‌ای که معرف و نماینده‌ی یک جنس از حیوان است^۱ و نیز از طریق خواص مشهود یک گونه از حیوان^۲ که نتیجه‌ی اصلاح نژاد و گزینش دنباله‌دار و عمدی از سوی انسان است. فهرست این حیوانات محدود و مشتمل بر گونه‌های زیر است.^۳

رده‌ی پرندگان

ردیف غازسانان وحشی^۴:

- خانواده‌ی Anatidae : اردک^۵؛ اردک بربری^۶؛ غاز^۷.
- خانواده‌ی Phasianidae : خروس^۸.
- خانواده‌ی Numididae : مرغ فرعون^۹.
- خانواده‌ی Meleagridia : بوقلمون^{۱۰}.

ردیف کبوترسانان^{۱۱}:

- خانواده‌ی Columidea : کبوتر^{۱۲}.

رده‌ی پستانداران

ردیف جوندگان^{۱۳}:

- خانواده‌ی Caviidae : خوکچه‌ی هندی

→ کار برده است:

GEOFFROY SAIT-HILAIRE, 1981, *Acclimatation et domestication...*, p. 157.

1. génotypique

2. phénotypique

۳. همان مأخذ قبلی p. 1158

4. Ansériformes

5. *Anas platyrhynchos*

6. *Cairona moschta*

7. *Anser anser*

8. *Gallus gallus*

9. *Numida meleagris*

10. *Meleagris gallopavo*

11. Columbiformes

12. *Columa livia*

13. Rongeurs

ردیف خرگوش سانان^۱:

- خانواده ی Leporidae: خرگوش^۲.

ردیف سگ سانان^۳:

- خانواده ی Canidae : سگ^۴.

- خانواده ی Felidae : گربه^۵.

ردیف شمشیرداران غیر نشخوارکننده^۶:

- خانواده ی Equidae: اسب^۷; خر^۸.

ردیف شمشیرکافتگان^۹:

- خانواده ی Suidae : خوک^{۱۰}.

- خانواده ی Camelidae : شتر دو کوهانه^{۱۱}; شتر یک کوهانه^{۱۲}; لاما^{۱۳};

شتر کوچک امریکایی^{۱۴}.

- خانواده ی Cervidae: گوزن قطبی^{۱۵}.

- خانواده ی Bovidae : گاو^{۱۶}; گاوهشی^{۱۷}; یاک^{۱۸}; گاوهشی

هندوستان^{۱۹}; گاو میش آبی^{۲۰}; گوسفند^{۲۱}; بز^{۲۲}.

اگر این فهرست که شامل ۲۶ گونه ی «بنیادی» است، از سوی برخی از مؤلفان به ۲۴ گونه تقلیل یابد - که به خصوص گوزن قطبی را از آن حذف

1. Lagomophes	2. Oryctologus cuniculus	
3. Carnivores	4. Canis familiaris	5. Felis catus
6. Périssodactyles	7. Equus caballus	8. Equus asinus
9. Artiodactyles	10. Sus domesticus	11. Camelus bactriaus
12. Camelus dromedarius		13. Lama glama
14. Lama pacos	15. Rangifer tarandus	16. Bos taurus
17. Bos indicus	18. bos grunniens	19. Bos frontalis
20. Bos bubalus	21. Ovis aries	22. Capra hircus

می‌کنند - یا به ۳۲ گونه افزایش پیدا کند به‌طور مثال با اضافه کردن فیل آسیایی^۱ به رده‌ی پستانداران، قناری^۲ به رده‌ی پرندگان و ماهی‌قنات^۳ به رده‌ی ماهی‌ها و غیره، نه تنها تغییری اساسی در مسئله به وجود نمی‌آورد بلکه فقط نشانگر تردیدهای جانورشناسان خواهد بود. در واقع برای این که طبیعت‌گرایان، شناخت‌های خودشان را درباره‌ی اهلی‌کردن، آن‌طور که باید و شاید استحکام بخشند، متحمل حوزه‌های متعددی از ابهام و تردید می‌شوند.

رنه توانین^۴ می‌گوید یک حیوان اهلی «حیوانی است که نسل اندر نسل تحت نظارت انسان پرورش یافته و به نحوی متحول شده که یک گونه و یا حداقل، یک نژاد را تشکیل داده است و با شکل اولیه‌ای که از آن ناشی شده، تفاوت دارد»، بنابراین اگر چنین گفته‌ای را بپذیریم پس گوزن قطبی، فیل آسیایی، شتر دو کوهانه باکترین و حتی خر که اهلی شده‌اند، چون هیچ نوع تفاوتی با گونه‌های وحشی خود ندارند، پس نباید جزو حیوانات اهلی به حساب آیند.

از طرف دیگر، فهرست‌ها و تعاریف جانورشناسان موارد متعددی از حیوانات اهلی را به حساب نمی‌آورند؛ حیواناتی که در یک طبقه بندی دوگانه، به صورت گونه‌های وحشی و گونه‌های اهلی، جای نمی‌گیرند. این گونه حیوانات، مثل نوعی از گربه^۵ در اروپای مرکزی، کفتار خالدار، شغال و دو نوع بز^۶ در مصر زمان فراغت، در گذشته‌های دور اهلی شده بوده‌اند (چرا دیگر اهلی نیستند؟). حیواناتی نیز مثل فیل افریقایی^۷، گوزن^۸ و نوعی دیگر

1. *Elephas maximus*

2. *Serinus canarius*

3. *Cyprinus carpio*

4. THÉVENIN, 1960, *L'Origine des animaux domestiques*, p. 7.

5. *genette*

6. *addax* و *oryx*

7. *Loxodonta africana*

8. *Alces alces*

از گوزن به نام گوزن دربی^۱ (که گوزن افریقایی است)^۲ که می‌توانسته‌اند و می‌توانند اهلی باشند (چرا اهلی نشده‌اند؟ البته به استثنای چند مورد تجربه‌ی دورافتاده)، بدون این که از نمونه‌های دیگری از حیوانات وحشی حرف بزنیم که تعداد آنها باز هم بیشتر است و آنها را پرورش می‌دهند و برای درجات مختلف در نظر می‌گیرند و بعضی از آنها نیز به‌طور کامل و به بهترین وجهی در اسارت تولید مثل می‌کنند^۳ (مثل پرندگان^۴ که به عنوان طعمه‌ی شکار مورد استفاده قرار می‌گیرند، موش فرعون، یوزپلنگ، خرس، میمون).

برخلاف حالت‌های قبلی، اگر اهلیت «به مالک بودن نه تنها چند حیوانی که از طبیعت گرفته شده‌اند، بلکه به مجموعه‌ای از حیواناتی که از آمیزش با یکدیگر به وجود آمده‌اند» مربوط می‌شود و «همین که [حیوانی حاصل شد] مالکیت بر آن همیشه دوام پیدا می‌کند^۴»، پس چرا هر روز در تمام قسمت‌های مختلف دنیا (کم و بیش) همین که فشار انسانی از روی حیوانات برداشته می‌شود، حیوانات به زندگی وحش «باز می‌گردند» (مثل اسب‌ها، نژادهای گاوی، خوک‌ها، خرگوش‌ها، سگ‌ها، گربه‌ها و غیره)؟ به نظر جانورشناسان چون این بازگشت‌ها به بارآورنده‌ی تحول ژنتیکی خلاف جهت به سوی گونه‌های اصیل نیستند، بنابراین اهمیت محدودی دارند^۵. ولی این دلیل کافی نیست، یا این که باز هم باید تصور کنیم که ضابطه‌ی مطلق اهلی کردن، گسستگی بنیادی بین حیوان اهلی و سایر حیوانات است. بدیهی است این گسستگی بنیادی باید هم درباره‌ی خواص مشهود هر یک از گونه‌ها (فنتوتیپیکی) و هم درباره‌ی گونه‌ی معرف یک حیوان (ژنوتیپیکی) و بین تمام حیوانات اهلی و دیگر حیوانات صدق کند.

1. Derby

2. *Taurotagus oryx*

۳. مورد مربوط به این نوع حیوانات برای مطالعه دقیق‌تر در دو فصل بعد خواهد آمد.

4. GEOFFRY SAIT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p. 155.

5. HERRE & RÖHRS, 1973, *Haustier...*

بنابراین خیلی زود است که فهرست و نقطه نظر جانورشناسان پاسخی قطعی به این سؤال بدهد و آن را از میان بردارد. با آن که طبیعت‌گرایان نسبت به این موضوع حساسیت بسیار کمی نشان می‌دهند، گفتن این حرف شاید اغراق آمیز باشد که همین طبیعت‌گرایان در موضوع مورد نظر ما تقریباً در وضعیتی قرار دارند که «ایزیدور ژوفرای سنت هیلر» در سال ۱۸۶۱ قرار داشته است. بنابراین بازگشت ما به سوی سایر افق‌ها، حداقل به صورت موقت، اجباری است.

گریزهای قوانین حقوقی

وقتی واژگان مربوط به حیواناتی که در خانه و یا در پیرامون انسان با وی در تماس هستند، برای او مشکل ایجاد می‌کنند، پس چرا باید از سایر مشکلاتی که پیش می‌آیند تعجب کنیم؟ عدم صراحت مصرانه‌ی این واژگان با گستره‌ی این مشکل برابری می‌کند. یعنی حیواناتی که در خانه‌ی انسان و یا در پیرامون او با وی در تماس هستند بیش‌تر با واژگانی چون: حیوانات همسفره‌ی انسان، حیوانات مانوس، حیوانات اهلی شده، حیوانات رام شده، حیوانات مغلوب، حیوانات بارآورده شده، حیوانات تربیت شده، حیوانات در بند، حیوانات منزوی شده، حیوانات پرورده شده، حیوانات اقلیمی شده و غیره نامیده می‌شوند که تفاوت‌های جزئی موجود در بین آنها بیش‌تر نامریی و توصیف ناپذیر است. بدیهی است همین تفاوت‌های جزئی، نقش عمده‌ای در امور مربوط به حیوانات ایفا می‌کنند.

حقوقدانان، که در دقیق بودن در هر کاری مشهور هستند و از هیچ موضوعی به‌طور اتفاقی نمی‌گذرند، در مورد اهلی‌کردن، بارها با مشکل تعریف مواجه و هربار نیز با وضعیتی روبه‌رو شده‌اند که با وضعیت قبلی متفاوت بوده است. حکایت‌های زیر که از بین سایر حکایات انتخاب شده‌اند، شاهدی بر این قضیه هستند.

اولین قانون مهم حقوقی جدید که به حمایت از حیوانات اهلی مربوط می‌شود، یعنی قانون دوم ژوئیه‌ی سال ۱۸۵۰، معروف به «قانون گرامون»^۱ چنین قید می‌کند: «کسانی که در ملاء عام و به صورت مفرط و خارج از عدالت، رفتار ناشایستی با حیوانات اهلی داشته باشند محکوم به پرداخت ۵ تا ۱۵ فرانک جریمه و یک تا ۵ روز زندان خواهند شد»^۲. چند سال بعد، در دعوی حقوقی که مسئله‌ی آن ورود گاودوانان به سایر ولایت‌های جنوب فرانسه بود که در آنها رسم گاودوانی معمول نبود، محکمه‌ی دیوان عالی استیناف این مسئله را مورد بررسی قرار داد که گاونری که مختص مبارزه است و فقط برای مواجهه با گاوباز پرورش یافته، آیا یک حیوان اهلی است؟ رأی ۱۵ فوریه ۱۸۹۵ به آن جواب مثبت داد زیرا «این حیوان تحت سلطه‌ی انسان زندگی می‌کند، توسط وی اصلاح نژاد می‌شود، در چراگاه او پرورش می‌یابد و غذای خود را از دست انسان دریافت می‌کند»^۳.

به نمونه‌ی دیگری که جذابیت آن کم‌تر از اولی نیست اشاره می‌کنم! در سال ۱۹۸۲ یک کشاورز عصبی مزاج مورد هجوم زنبورهای عسل همسایه خود قرار می‌گیرد و به دادگاه شکایت می‌کند. دادگاه به منظور تعیین این امر که این هجوم در اثر اهمال و فراموشکاری همسایه پیش آمده و «حیوانات هرز رفته‌اند»، می‌بایست درباره‌ی اهلی بودن زنبورها حکم صادر

1. loi Grammot

۲. محدودیت اجرای قانون در مقابل رفتارهای بد مردم فقط پس از فرمان ۵۹-۱۰۵۱ مورخ هفتم سپتامبر ۱۹۵۹ عملی گردید. مراجعه شود به:

PELOSSE, 1982, "Imaginaire social et protection de l'animal"..., p. 45, note 8.

3. PERRIN, 1985, "Corridas".

این رأی مشهور هنوز هم قدرت اجرایی دارد.

مراجعه شود به تبصره ۱ ماده ۱۳۸۵ قانون مدنی، انتشارات دالوز

Code civil, Dalloz, 1982-83, p. 735.

می‌کرد و تنها در این صورت بود که همسایه مورد تعقیب قانونی قرار می‌گرفت^۱...

اگر هزارچندگاهی چنین بحث‌هایی در محاکم جنایی و جزایی پیش می‌آید، برای این است که قانون و رویه‌های قضایی هیچ‌کدام تا به حال به نتایج مطلوبی درباره‌ی این موضوع و این زمینه نرسیده‌اند. عجیب‌تر از همه این که در قانون فرانسه هیچ نوع تعریفی از حیوان اهلی به چشم نمی‌خورد. متون نیز با دستکاری و حشو و زوائد این چنین می‌گویند^۲: «حیوان اهلی، رام، دربند». حقوقدانان نیز چون در تنگنا قرار می‌گیرند در اکثر موارد به همین آخرین کلمه از این سه کلمه، یعنی دربند بودن حیوان، متوسل می‌شوند، زیرا در نهایت شناختن کسی برایشان اهمیت دارد که یا در مقام صاحب حیوان و یا استفاده‌کننده از آن، مسئول رفتارهای حیوان مورد نظر تلقی شود. چنان‌چه در قاعده‌ی کلی قانون فرانسه، حیواناتی اهلی نامیده می‌شوند «که دارای صاحب یا ارباب باشند»^۳ که عبارتند از «اموال منقول، وابسته به اموال غیر منقول: بهره‌برداری کشاورزی، استخر و مرداب، جنگل، کندوی زنبور عسل، کبوترخان»^۴. حقوق انگلیس در این مورد و تا همین اواخر حیواناتی را اهلی تلقی می‌کرد که مورد تملک قرار گیرند و این امر درست برخلاف حیوانات وحشی است که نمی‌توانند مورد تملک قرار گیرند «مگر این که کشته شوند (در شکار) و یا این که از طریق اقدام انسانی رام شوند»^۵.

1. THOMAS, 1985, *Au Nom de la loi...*

درباره‌ی زنبور عسل، هم‌چنین مراجعه شود به رأی دادگاه استیناف پاریس به تاریخ ۴ می سال ۱۹۴۴.

2. *Journal officiel*, 1984, *Protection de l'animal*,

3. PLANIEL, 1928, *Droit civil*, p. 713.

۴. همان مأخذ قبلی p. 723.

5. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 71-72.

ولی این حق مالکیت، که به نظر ما مطلق است، از همان لحظه‌ای که تلاش می‌شود بر حیوان اعمال شود، بدون مشکل پیش نمی‌رود. ماده‌ی ۵۲۸ قانون مدنی تأکید می‌کند «کالدهایی به‌طور طبیعی منقول هستند که بتوانند از محیطی به محیط دیگر منتقل شوند: یا از طریق طبیعت خود حرکت کنند مثل حیوانات، یا این که نتوانند محیط خود را تغییر دهند مگر در اثر یک نیروی خارجی، مثل اشیاء غیر جاندار». وانگهی، وقتی مکان حیوانی نه به‌طور مصنوعی و تقلبی بلکه «به‌طور طبیعی» تغییر می‌یابد، مالک آن نیز یا بلافاصله تغییر می‌کند مثل کبوتران، خرگوش‌ها و زنبور عسل، یا این‌که پس از یک دوره‌ی یک‌ماهه اتفاق می‌افتد مثل مورد مربوط به حیوانات مرغانی‌ها^۱. بنابراین مالکیت بر حیوانات یک مالکیت موقتی و کم دوام است (به استثنای حیواناتی که می‌توان روی آنها نشانه زد و یا داغشان کرد، مثل سگ و گاو، یا حیواناتی که می‌توان با اسناد گویایی مشخص کرد، مثل اسب). از طرفی این نوع مالکیت، فاقد یکی از ضوابط عمده‌ی حق مالکیت است، یعنی هر نوع استفاده و سوء استفاده از آن، یعنی اختیار و قدرت انجام هر نوع کاری روی مایملک خود نداریم، مثل رهاکردن، از بین بردن آن، انتقال رایگان به عنوان هدیه به جای حفظ آن. در قرن هجدهم و تا اواسط قرن نوزدهم، یعنی دوره‌ای که با امتیازات و اختیارات مربوط به مالکیت شوخی نمی‌کردند، و در آن هنوز هم حیوان به‌مثابه یک شیء مبتذل و چه بسا حقیر و ناچیز تلقی می‌شد؛ همین حیوان کاملاً مطیع و فرمانبردار میل و نیت خوب زندانبان خود بود.

امروزه دیگر رفتارهای مشابه پذیرفتنی نیستند: با مصوبه‌هایی که قانون مدنی پیش بینی کرده است، مالک حیوان نمی‌تواند آن را رها کند، مگر این که آن را مطابق با قانون و مقررات به شخص ثالثی واگذار کند، نه این که اگر دلش

1. PLANIEL, 1928, *Droit civil*, pp. 910-911.

خواست آن را بکشد، مگر در شرایط و تنگناهایی که قانون آنها را پیش بینی کرده است.^۱ مالک حتی نمی‌تواند روی حیوان تحت تملک خود اعمال و آزمایش‌هایی انجام دهد، مثل آزمایش‌های دارو و درمان و مداخلاتی که ناشی از تجربیات و تمرینات دامپزشکی می‌شود. برای مثال علت محکومیت یکی از پرورش‌دهندگان سگ، که در مورخه‌ی ۲۵ فوریه سال ۱۳۸۷ در یکی از دادگاه‌های کومپین^۲ محکوم شده، این بود که توله‌سگ‌های خود را نشانه گذاری، خالکوبی و واکسینه می‌کرد و خودش گوش آنها را می‌برید. به نظر میزان محکومیت کم بود ولی آن‌چنان در مجامع صنفی پرورش دهندگان ایجاد نگرانی و جنب و جوش نمود که مطبوعات معروف نیز آن را منعکس کردند.^۳

دیدگاه دیگر دستگاه قضا و امر قضاوت درباره‌ی حیوان اهلی، تعریف آن در رابطه با مجموعه حیوانات وحشی یک ناحیه است. در این مورد نیز هیچ نوع تعریفی داده نشده است، ولی متون متعدد فهرست‌هایی از گونه‌های حیوانی می‌دهند که به وحشی معروفند و تحت عنوان وحشی نیز مورد حمایت قرار می‌گیرند. چنان‌که قرارداد واشنگتن حمل و نقل زنده یا مرده یا قسمتی از حیواناتی را که نام آنها در فهرستی آمده، ممنوع کرده است. این فهرست حاوی حدود صد گونه‌ی حیوانی است و فرانسه نیز مفاد این قرارداد

1. DRESZER, 1988, "L'exercice du droit de propriété sur l'animal".

هم‌چنین مراجعه شود به:

COURET et DAIGUEPERSE, 1987, *Le Tribunal des animaux...*

2. Compiègne

3. "Un éleveur n'est pas propriétaire de ses animaux", *Le Monde* du 10 mars 1987.

وقتی این مقاله را که تحت عنوان «یک دامپرور مالک حیوانات خود نیست» در روزنامه‌ی لوموند ۱۰ مارس ۱۹۸۷ چاپ شده بود، به یکی از دوستان کشاورزم دادم تا آن را بخواند، این سؤال برایش مطرح شد: «پس مالک این حیوانات چه کسی است و به کی تعلق دارند؟».

را تصویب کرده است. فرمان ۱۷ آوریل سال ۱۳۱۹ نیز به سهم خود انهدام، قطع عضو، حبس، حمل و نقل و تجارت حیواناتی را که نامشان در فهرستی از پرندگان و پستانداران وحشی سرزمین فرانسه آمده، و بالاخره، فرمان اول ژوئیه سال ۱۹۸۵ حمل و نقل و تجارت بعضی از گونه‌های وحشی را ... که در اسارت تولد یافته و پرورانده شده‌اند، ممنوع کرده است.

تمام این متون، که گاهی باهم اشتباه و در هم می‌آمیزند و گاهی نیز مکمل یکدیگر شوند، باز هم خالی از ابهام نیستند. این متون از یک طرف هرگز با دقت کافی هویت حیوانات مربوطه را معین نمی‌کنند، برای مثال فرمان ۱۹۸۵ از «قرقاوول شکار» به صورت مفرد نام می‌برد، این قرقاوول باید گونه‌ی *Phasisnus colchicus* و انواع متعدد آن باشد، ولی همین فرمان درباره‌ی نوع قرقاوول سبز^۱ که با گونه‌ی قبلی خیلی نزدیک است، و درباره‌ی قرقاوول گونه‌ی *Syrmaticus reevesi* که آن هم در شکارها وجود دارد و نیز درباره‌ی سایر گونه‌های احتمالی آنها چه می‌گوید؟ از طرف دیگر، این متون که به منظور چاره‌جویی و علاج بعضی از زیاده‌روی‌ها مطرح شده‌اند، محبوس کردن یا در اختیار داشتن حیوانی را که حمل یا فروش آن ممنوع شده، قدغن نمی‌کند. در بافت کنونی کمیابی شکار در حالت وحش و در نتیجه، گسترش شکارهای پرورشی، متون حقوقی کمتر حلال مشکلات و بیش‌تر مشکل‌آفرینند، همین مشکل درباره‌ی گونه‌های حیوانی غیر بومی نیز دیده می‌شود.

این عدم کفایت متون قانونی موجب می‌شوند که قضات، به طور غیر قابل اجتنابی، آرای بی‌سابقه صادر کنند که با روح قوانین مغایرت دارند. به طوری که دادگاه شهر «بولون-سور-مر» در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۶، پرورش دهنده‌ای را که مبادرت به صدور پرندگانی کرده بود که از نظر قانونی حمایت شده بودند، آزاد کرد، با

1. *Phasisnus versicolor*

این تصور که پرندگان مورد بحث از محیط طبیعت گرفته نشده‌اند بلکه در اسارت متولد و تولیدمثل آنها تحت کنترل بوده است و باید آنها را پرندگان اهلی محسوب کرد.^۱

با به خطر افتادن در دام ساده‌انگاری، که یک ویژگی فرانسوی است، به تمسخر گرفتن عوامل دولتی و مستخدمان دولت و کارهای آنها، فهرست‌بندی حیوانات و تنظیم آنها وقتی اجرا خواهد شد که نشان داده شود تمایز بین حیوانات اهلی و وحشی در کشور ما، در گرو دستگاه اداری و به‌خصوص در گرو توزیع اختیارات مربوط به مجموعه حیوانات یک ناحیه بین وزارت کشاورزی و وزارت محیط طبیعی است. برای مثال مشاهده می‌کنیم که اختیارات مربوط به خوک، خرگوش لانه‌ای^۲، کبوتر و پرندگان ماکینانی به وزارت کشاورزی محول شده و اختیارات مربوط به گراز (خوک وحشی)، خرگوش بیشه‌ای^۳، قمری طوق‌دار و پرندگان قفسی و پرندگانی که «حیوانات وحشی دربند» تلقی می‌شوند، به وزارت محیط طبیعی واگذار شده است! متنها برای اطمینان خاطر می‌گوییم ما تنها کشوری نیستیم که در کارهایمان گسیختگی وجود دارد. به عنوان نمونه در ایالات متحده تعداد ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰۰ راس وجود دارد که در هر ایالتی گاهی به عنوان اهلی پذیرفته می‌شوند و گاهی نیز به عنوان وحشی. هم‌چنین ورمو^۴ نیز در حال اهلی کردن راسوهای خود است، یعنی از این پس امور مربوط به این راسوها به جای این که به «دپارتمان ماهی و نهنگ» مربوط شود، به «دپارتمان کشاورزی» مربوط خواهد شد.^۵

1. *Bantam Revue* (revue du Bantam Club francais), n. 96, 1986.

2. *Oryctolagus cuniculus*

3. *Oryctolagus cuniculus!*

4. Vermont, ایالت شمال شرقی ایالات متحده آمریکا که از شمال به کانادا محدود می‌شود.

5. *Anthropozoös*, vol. II, n. 2, p. 133.

به سوی یک چهره‌ی - رُبوتی از حیوانات اهلی

آیا حیوانات اهلی ویژگی‌های ذاتی مشترکی دارند که آنها را از سایر حیوانات متمایز می‌کند؟ پیش‌تر درباره‌ی تحولات کالبدشناسی و به‌خصوص تحول اسکلت صحبت شد^۱ که به مرور زمان و با دخالت انسان به وجود آمده است، گوااین‌که کسانی که در امور مربوط به ماقبل تاریخ تخصص دارند، اهلی‌کردن را از روی آن تشخیص می‌دهند. بر موضوع فوق باید تحولات مربوط به پشم و مو و رنگ آن را (فراوانی پشم و موی ابلق و یا روشن، حتی سفید رنگی تمام پوست و پشم)، بلندی پشم و شالوده‌ی آن را (مثل پشم گوسفند و بز و خرگوش آنقوره‌ای، یا برعکس، مثل نژادهای گوسفندهای بدون پشم افریقایی، مثل سگ‌های «عریان» چین و مکزیک و پرو) که در اشکال وحشی آنها دیده نمی‌شود، افزود^۲. با این همه باید متذکر شد که تمام گونه‌های اهلی نیز مشمول این تحولات نمی‌شوند. بدیهی است که متأخرترین گونه‌ها آن‌هایی هستند که قابلیت بالاترین نرخ جهش و ضرباهنگ تولید مثل سریع‌تر را نشان می‌دهند. این امر به‌خصوص در مورد سگ صدق می‌کند که از اولین مرحله‌ی اهلی‌کردن آن ده هزار نسل می‌گذرد^۳. مسئله‌ی تحولات رفتاری که از طریق اهلی‌کردن حادث می‌شود، موضوع بحث‌انگیزتری است. بعضی از مؤلفان، این تحولات را ناچیزترین و جزئی‌ترین تحولات می‌پندارند. در فهرست رفتارهای سگ و گرگ، تنها تفاوت‌های قابل مشاهده، تقریباً به پارس کردن و حرکات دم محدود می‌شود^۴. به محض این که یک «خرگوش لانه‌ای» را، که اجدادش هرگز خانه‌های زیرزمینی حفر نکرده‌اند، در طبیعت رها کنیم، بلافاصله همانند یک

۱. مراجعه شود به فصل سوم.

2. BOURLIÈRE, 1974, "Les animaux domestiques", pp. 1164-1165.

3. DELORT, 1984, *Les animaux ont une histoire*, p. 356.

4. FOX, 1975, *The Behaviour of Wolves...*

خرگوش بیشه‌ای حقیقی شروع به فرار می‌کند.^۱ هال^۲ بر اساس تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که «هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که نشان دهد نوع رفتار سُم‌داران، گوشتخواران غیر درنده و ماکیان‌ها با نوع رفتار توله‌ها و جوجه‌های وحشی آنها تفاوت داشته باشد». به نظر این دسته از مؤلفان، تنها تفاوت‌های قابل ذکر «ناشی از یادگیری حیوان اهلی در پاسخ به محرک‌هایی است که اغلب این نوع محرک‌ها در زیستگاه طبیعی و اصلی آنها حضور ندارند»^۳.

محققان دیگر ضمن این که شرایط مشاهده‌ی افراد قبل از خود و تجارب آنها را نقد می‌کنند، مدافع این فکر هستند که معلول‌های اهلی کردن «سعی به تغییر نوع رفتارهای طبیعی‌ای دارند که حیوانات وحشی از طریق همان رفتارها در جریان انتخاب اصلح طبیعی قرار می‌گیرند و یا فراگیری‌های فردی خود را با شیوه‌ی زندگی خاص تطبیق می‌دهند. گاهی نیز این نوع تغییرات حالت بنیادی پیدا می‌کند»^۴. برخلاف مورد خرگوش که در بالا ذکر کردیم، نمونه‌های متعددی از حیوانات را می‌شناسیم که اگر آنها را در طبیعت رها کنیم قادر به پیدا کردن راهی برای ادامه‌ی حیاتشان در چنان محیطی نخواهند بود. هدیگر درباره‌ی حیوانات آزمایشگاهی می‌نویسد: «آنها در جریان اهلی شدن خود تغییراتی قطعی را متحمل شده‌اند [...] و یک ماده‌ی مصنوعی هستند و نه یک ماده‌ی طبیعی [...] این مورد به‌طور مثال درباره‌ی موش سفید صادق است که یک حیوان اهلی و سوگلی آزمایش‌های مربوط به لایبرنت‌هاست، و در تحقیقات بی‌شماری مورد استفاده قرار گرفته است. [...] دست بردن در ساختارهای رفتاری موش وحشی بسیار دشوار بود، بنابراین

1. BOURLIÈRE, 1974, "Les animaux domestiques". p. 1165.

2. HALE, 1969, "Domestication and Evolution of Behavior".

3. BOURLIÈRE, 1974, "Les animaux domestiques". p. 1165.

4. GRIFFIN, 1988, *La Pensée animale*, p. 22.

در سال ۱۸۹۵ موش سفید جایگزین آن شد که با اجداد خود تفاوت‌های بسیاری داشت و برای تجربیات لابیرنت‌ها مطیع‌تر بود. به این ترتیب، به جای این که روش تجربی را با حیوان منطبق کنند، حیوان مشابهی را به وجود آوردند که با دستگاه تجربی انطباق داشت^۱.

قلمفرسایی درباره‌ی این موضوع بیش از یک عنوان را می‌طلبد و نشانگر رفتارهایی است که در بین جانورشناسان متداول است، از آن جمله کنار گذاشتن حیوانات اهلی که آنها را یا به‌مثابه یک تداوم ساده از گونه‌های وحشی، منتها با اندکی اختلاف می‌شمارند و یا این که برعکس، آنها را حیواناتی کاملاً جدا و مصنوعی می‌دانند که طبیعتشان تغییر یافته است. در ضمن، این مباحثه اختلاف‌های موجود در بین زیست‌شناسان را درباره‌ی مشکل زجرآور توارث و ویژگی‌های به دست آمده، از جمله ویژگی‌های رفتاری را، به خوبی به تصویر می‌کشد. ولی بهتر است عقب نشینی کنیم و به موضوع خود برگردیم زیرا در غیر این صورت خطر دور شدن از موضوع اصلی وجود خواهد داشت.

بهتر است این موضوع باز هم پیچیده‌تر را مورد بررسی قرار دهیم که در بین بعضی از حیوانات، با عمل اهلی‌کردن، تغییرات متوالی دیده نمی‌شود بلکه در آنها ویژگی‌هایی وجود دارد که استعداد تجویز، راه‌اندازی و یا ممتاز کردن این عمل اهلی‌کردن را دارند.

موضوع استعدادهای رفتاری در اهلی‌کردن، موضوع جدیدی نیست. کوویه^۲ اولین نفری است که در سال ۱۸۲۵ بر «قابل معاشرت بودن» حیوانات، که در روابط آنها با اهلی‌کردن مشاهده شده، اصرار می‌کند کارهای او در آن زمان بسیار دست اول بود. به دنبال وی ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر، مفهوم مشارکت حیوان در انقیاد خودش را وارد بحث می‌کند. این مؤلف با

1. HEDIGER, 1968, *The Psychology of Animals...*

2. CUVIER, 1965, *De la Sociabilité des animaux.*

تفکیک روند اهلی‌کردن به سه مرحله یا سه حالت مربوط به حیوان - اسارت، انقیاد، اهلیت - در اولین مرحله یک «حالت صرفاً انفعالی» از حیوان، و در دو مرحله‌ی بعد «حالت‌های فعال» را از یکدیگر متمایز می‌کند و فرض را بر «امکان انطباق خود با رفتارهای نوین، شناخت صاحب، و در نتیجه، درجه‌ای از هوشیاری یا فراست حیوانی و میل^۱» می‌گذارد. تقریباً در همین عصر، مردم‌شناس بریتانیایی، فرانسیس گالتون در دومین حالت شرایط اهلی‌کردن حیوان «تمایل [بعضی از حیوانات] نسبت به انسان^۲» را در طبقه بندی خود جای می‌دهد. به‌طور کلی، هم تیم انگولد^۳ انسان‌شناس، که می‌گوید حیوانات «قادر به عمل هستند»^۴، و هم جنی کوی^۵ باستان‌شناس که فرض می‌کند حیوانات در عکس‌العمل‌هایشان در مقابل انسان، «خودآگاهی فطری خود را تجربه می‌کنند»^۶، هر کدام به روش خود، یک زمین را شخم و شیار می‌کنند.

مقوله‌های مذکور هنوز بسیار محو و مبهم است، و در عمل دو حالت زیر را دربرمی‌گیرد که در خور تمایز و فقط برای روشن کردن موضوع بحث است: یک حالت جاذبه که به‌ظاهر در بعضی از حیوانات وجود دارد و حالت دیگر توان جذب شدن کامل این حیوان در زندگی انسان‌هاست تا جایی که همین حیوان‌ها در مجموع تمام تنگنانهایی را که از سوی انسان به این حیوانات تحمیل می‌شود و هم‌چنین تمام خدماتی را که در اختیارشان قرار می‌گیرد، می‌پذیرند.

خودمان را با اشتباهات تسکین ندهیم! جاذبه‌ی انسان برای حیوانات

1. GEOFFROY SAIT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p.154

2. GALTON, 1865, "The First Steps Towards The Domestication"..., p.131.

3. INGOLD, 1988, *What is an animal?* introduction. 4. *can act*

5. COY, 1986, "Animal's Attitudes to Domestication".

6. *self-awareness*

بیشتر مربوط به پیش پا افتاده‌ترین و بی‌روح‌ترین نقش‌مایه‌ها است. برای مثال طبیعی است که گوشت‌خواران غیردرنده و همه چیزخوارانی مثل سگ و خوک، بیش‌تر از طریق ضایعات انسانی جذب می‌شوند تا خود انسان. این جاذبه نباید از نظر دور بماند زیرا هم در اهلی‌کردن این دو حیوان و هم در احتراز از آنها در بیش‌تر تمدن‌ها، همین جاذبه بدون تردید نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است^۱. بر این اساس، یکی از متخصصان تمدن‌های واقع در حد نهایت شمال می‌گوید که تمایل بیش از حد گوزن شمالی برای انسان بنیاد اصلی اهلی‌شدن آن است: این نشخوار کننده که نیاز به نمک او را تحت فشار قرار می‌دهد، به این ترتیب با حضور انسان و با بوی او مأنوس می‌گردد^۲.

به این ترتیب تعداد زیادی از حیوانات استحقاق چنین کنجکاوی را دارند، به‌طور مثال در بین میمون‌ها کشش به سوی یک شیء تازه همیشه ناشی از شکمبارگی او است؛ همین‌طور موش‌ها دوست دارند مرتب راه‌های خود را تغییر دهند و هر چیزی را که به‌خوبی نمی‌شناسند، بازرسی و کاوش کنند. عادت‌شناسان حتی کنجکاوی و رفتارهای کاوشگرانه را به‌مثابه منبع بیش‌تر رفتارهای حیوانی می‌دانند^۳. در ضمن بعضی از گونه‌ها، مثل نوعی گوزن^۴، در حالت طبیعی نوعی رفتار ارادی و اختیاری برای نزدیک شدن به انسان نشان می‌دهد که این حالت را به‌مثابه «شبه اهلی شدن» دانسته‌اند^۵. بنابراین، محتمل است که این ویژگی‌ها به‌طور گسترده‌ای به سود اهلی‌کردن تمام شده باشد. کنجکاوی اسب و رفتارهایی که در رابطه با این کنجکاوی است - بدن

1. HAUDRICOURT, 1986, "Note d'ethnologie"..., p. 125.

۲. همان مأخذ قبلی p. 126

3. GOLDBERG, 1972, *L'Animal et l'homme*, pp: 146-153.

4. Alces alces

5. PELOSSE, 1982, *État sauvage, état domestique...*, p. 10.

بدون حرکت، سر و گردن کشیده، گوش‌های تیز شده به طرف جلو— در مورد این خانواده به‌طور کامل شناخته شده است. اسب که در صورت بروز خطر، به سرعت فرار خود اطمینان دارد، به این کنجکاو تن می‌دهد و تأمل بیش‌تری می‌کند. اگر حیوانی این چنین حساس، قوی و سریع، این رفتار کنجکاوانه را نداشت، چگونه می‌شد او را اهلی کرد. رفتار کاوشگرانه‌ی سگ از همان ابتدا منشاء استفاده از این حیوان به‌مثابه یاری دهنده به شکار، به پلیس و غیره بوده است.

کنجکاوای حیوان برای انسان می‌تواند در بازی‌هایی ظاهر شود که عامل مؤانست بین این دو هستند. فرانسوا سیگو در مقاله‌ای که اخیراً نوشته، نمونه‌ی فوق‌العاده‌ای را از سه سیاح ذکر می‌کند که در چمنزاری در شمال «پرتوریا» شاهد قسمتی از یک بازی، نوعی بازی پیکار خاک رُس، بوده‌اند. این بازی بین کودکان و بچه‌های نوعی میمون جریان داشته است. بازی وقتی تمام می‌شد که میمون نر درشت‌هیکلی، که به نظر می‌رسید سردسته‌ی میمون‌ها بود، متوجه حضور سه تماشاچی شده و با فریاد خود، گروه بازیگران را متوجه خطر می‌کرد: «عکس العمل گروه بازیکنان نشان می‌داد که تفاهم بین جوانان بومی و میمون‌ها تا چه حد کامل بوده است. هر دو گروه به‌سرعت این اعلام خطر را درک کرده و گویی همه‌ی آنها می‌دانستند که این فریاد نشانه‌ی شدت خطر است. میمون‌ها و بچه‌های بومی، حتی بدون این که توجهی به جهت و منشاء خطر داشته باشند، در دو جهت مخالف پراکنده شدند. کودکان به سوی قرارگاه‌ها و میمون‌های کوچک به طرف بزرگان گله در خارستان‌ها دویدند^۱».

1. MARAIS, 1939, *My friend the Baboons*, p. 85

SIGAUT, 1988, "Critique de la notion de domestication", pp. 67-69 نقل از :

درباره‌ی بازی بین حیوانات مراجعه شود به:

GOLDBERG, 1972, *L'Animal et l'homme*, pp. 57-163.

از همبازی بودن در بازی و مشارکت در مقابله با خطرها تا همکاری و تعاون در جست‌وجو و گردآوری غذا فقط یک قدم فاصله هست که به یقین انسان‌ها و بعضی از حیوانات ماقبل تاریخ، آن یک قدم را طی کرده‌اند. چنان‌که انسان‌ها و سگ‌های وحشی در اثر مواجهه مکرر در یک میدان شکار و تعقیب یک نوع شکار، با فنون مشابه و نزدیک به هم (مثل پی‌گیری و رد یابی، ایلخی کردن، جرگه کردن شکار به سوی شکارگران)، به‌طور روزافزونی فهمیدند که چه مقدار سهم می‌توانند از یکدیگر بگیرند. بدون تردید، آنها ابتدا به صورت رقیب و بعد به‌طور اتفاقی با هم همکاری کردند و سپس این همکاری بیش از پیش به‌طور منظم و با تقسیم غنایم بین یکدیگر ادامه یافت (مثل دادن قسمتی از شکار به سگ‌های شکاری. اگر امروزه در فرانسه قسمتی از گوشت شکار به سگ‌هایی داده می‌شود که در شکار شرکت داشته‌اند، چیز دیگری جز تقسیم شکار بین انسان‌ها و سگ‌ها نیست).

تعداد مواردی که حیوانات به دلایل گوناگون در نزدیکی با انسان سودی عایدشان می‌شده به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند. همه‌ی این حیوانات نیز آن‌طور که باید و شاید اهلی نشده‌اند و بیش‌تر آنها نیز شاید هرگز اهلی نخواهند شد. برای این که حیوانی اهلی شود، باید انسان در این اهلی کردن سود یا لذتی برای خود بیابد (در ادامه راجع به این موضوع صحبت خواهیم کرد). مأموران راهروهای فاضلاب شهر لیون، به هنگام موش‌زدایی از آنها درخواست کرده بودند که به بعضی از حیوانات ترحم شود و معاف شوند، زیرا هوای مکانی که این حیوانات در آن‌جا بودند، قابل تنفس‌تر بوده است.^۱ در مقابل این حرف جدی، امتیاز موش بیش‌تر از تنگناهایی است که به وجود می‌آورد. شرط می‌بندیم که رشد کنونی روباه در حوالی شهر پاریس یا نفوذ

۱. این اطلاعات از بولتن زیر استخراج شده است:

نوعی مرغ آبی به داخل زمین‌ها، یا هجوم نوعی سوسک به مبلمان خانه، هرگز منجر به اهلی‌کردن این حیوانات نخواهد شد.^۱ نهایت این رابطه چنین خواهد بود که همانند روسیه «دهقانان کاملاً مواظب هستند که کوچک‌ترین صدمه‌ای به قاقم‌ها و راسوهایی که به حوالی خرمن‌های گندم و انبارهای آنها می‌آیند، وارد نکنند» زیرا این حیوانات، جوندگان را دور می‌کنند.^۲

ولی در امر اهلی‌کردن فقط انسان مطرح نیست. لازم است که حیوان به انسان نزدیک‌تر شود و رابطه‌ی آنها خیلی بیشتر از یک مجاورت و یا همسفرگی ساده باشد. سوارکار معروفی درباره‌ی اسب‌ها گفته است: «آنها نباید در درون توپره‌ی خود چیز زیادی به دست آورند، در غیر این صورت رکاب نخواهند داد و در اختیار نخواهند بود».^۳ همین دلیل را می‌توان برای فیلی آورد که فیلبان خود را حمل می‌کند و یا برای شیری ذکر کرد که رام‌کننده‌ی آن سوارش می‌شود... عکس قضیه نیز صادق است، در فرمانبرداری و رام‌بودن این حیوانات می‌توان نشانه‌هایی از هوشمندی دید - حیوانات نفع خود را در این می‌بینند که اجازه دهند آنها را اهلی کنند - یا لاقل در آنها نشانه‌هایی از قابلیت‌ها و استعدادها و فراگیر پیشرفته‌ای را ملاحظه کرد. وابستگی و فداکاری بعضی از آنها را در مورد انسان نمی‌توان نادیده گرفت.

مسئله‌ی هوشمندی و «اعمال روانی» حیوانات خمیرمایه‌ی بسیاری از هنرها و ادبیات شده است، ولی باید در نظر داشت که خشونت و روح انتقادی آنها همیشه کیفیت‌های مسلط نیستند: بعضی از تعمیم‌دهندگان و مروجان به دلیل شتابی که برای توجیه احساسات کنونی در مورد حمایت از

۱. علی‌رغم گفته‌ای است که در جزوه زیر آمده است:

GRRARD, 1877, *La Domestication des blattes!*

2. PALLAS, 1793, *Voyages en différents provences [...] de Russie*, pp. 420-421.

SIGAUT, 1988, "Critique de la Notion de Domestication". p. 62.

نقل از:

MORRIS, 1988, *Le Cheval réélevé*, p. 95.

۳. به نقل از:

حیوانات داشته‌اند، در امر نتیجه‌گیری از حدسیات نیز شتاب کرده‌اند. البته این توجیه احساسات همراه با شدیدترین ستایش‌هایی بوده که درباره‌ی «قوه‌ی تعقل»، «اندیشه» و حتی «آگاهی» حیوان به عمل آورده‌اند، که همه‌ی اینها را از کارها و نوشته‌های رفتارشناسان گرفته‌اند^۱. بر عکس، اگر جانب احتیاط را رعایت کنیم و تا موقعی که جای پای خود را محکم نکرده‌ایم، پیشروی نکنیم، موجب خواهد شد که در این جا، در مورد حیوانات اهلی، خودمان را محدود به آن دسته از رفتارهای اجتماعی حیوان کنیم که برای اهلی کردن نافع هستند.

از زمانی که عقیده‌ی زیر توسط کوویه مطرح شده، راه خود را نیز باز کرده است. بر اساس این عقیده، حیواناتی که خود را با اهلی شدن راحت‌تر تطبیق می‌دهند، آنهایی هستند که با پیروی از میل غریزی مشارکت خود، انسان را به‌مثابه یکی از همسانان خود می‌پذیرند. به نظر می‌رسد امروزه رفتارشناسان در مورد شناخت این باور به توافق رسیده‌اند که «گرایش به هم‌نوع»^۲ به‌خصوص در بین گونه‌هایی که نمودار رفتارشناسی آنها از عناصر زیر ترکیب می‌شود، رشد پیدا کرده است^۳:

۱. گروه‌گرایی در چارچوب دسته‌های تا حدی گسترده (گله‌ها)، متنوع (نرها همیشه با ماده‌ها هستند) و سلسله‌مراتبی شده (حضور یک رهبر) ولی از نظر قلمرو، دارای یک سازماندهی ضعیف.
۲. رفتار جنسی درهم و برهم و بی‌قاعده (جفت‌گیری بدون انتخاب)، سلطه‌ی نرها بر ماده‌ها و ابراز و انتشار علائم بیش‌تر از طریق اعمال و رفتار (و کم‌تر از طریق شکل‌ها و رنگ‌ها).

۱. مراجعه شود به: GRIFFIN, 1988, *La Pensée animale*.

2. HEDIGER, 1934, "Zur Biologie und Psychologie der Flucht bei Tieren".

۳. مراجعه شود به: HAFEZ, 1969, *The Behaviour of Domestic Animals*.

و به شکل خلاصه‌تر مراجعه شود به: RICHARD, 1968, "Domestication".

۳. مشخص شدن رفتار متقابل والدین با نوجوانان از طریق نوعی وابستگی ضعیف یا یک دوره‌ی بحرانی و عیب‌جویی در جهت شکل‌گیری این وابستگی و از طریق رشد زودرس جوانان. این نوجوانان، بر اساس این رشد زودرس، از والدین جدا می‌شوند.

۴. واکنش ضعیف نسبت به عوامل و کنش‌های بیرونی مُخل، «فاصله‌ی گریز» کوتاه (فاصله‌ای که حیوان بدون گریز امکان نزدیکی نمی‌دهد).

۵. رفتارها و عادت‌هایی که ثبات کمی دارند و موجب می‌شوند که حیوان با تغییرات محیط قدرت انطباق بیش‌تری داشته باشد.

۶. رفتارهای تغذیه‌ای، که چندان تخصصی نشده‌اند.

سومین نکته به معنای واقعی، نکته‌ای است که درباره‌ی آن قلمفرسایی بیش‌تری شده است و این قلمفرسایی به ویژه بیش‌تر از زمانی متداول شد که رفتارشناس اتریشی، کُنرادلورنز^۱ در کارهایش به واژه و مفهوم «اثر مُهر، نشان» اختصاص داده است. الماند هِنروث^۲ در سال ۱۹۱۰ واژه‌ی *Prägung* را برای نامگذاری و مشخص‌کردن پدیده‌ای پیشنهاد کرد که پرنده‌گان کوچک آشیان‌گریز (مثل جوجه‌های تازه از تخم‌درآمده یا جوجه‌اردک‌ها، که در آشیانه محبوس نمی‌مانند) در ساعت‌های پس از درآمدن از تخم، با تبعیت از این پدیده، از ویژگی‌های مادر و به طریق اولی از ویژگی‌های گونه‌ی خود تقلید و اقتباس می‌کنند. گاهی مواقع واژه آلمانی *Prägung* و معادل انگلیسی آن یعنی *imprinting* در زبان فرانسه به صورت *imprégnation*^۳ ترجمه

1. Konrad Lorenz

2. Allemand Heinrothe

۳. برای مثال مراجعه شود به:

BOULIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques".

RUFFIÉ, 1982, *Traité du vivant*, vol.II, p. 263-264.

۴. به معنی آغستن، نفوذ، رسوخ.

می‌شود. ترجمه‌ای ناپخته، چراکه این کلمه معنی دیگری نیز^۱ می‌دهد، و آن باوری است که هنوز هم در بین بسیاری از دامپروران گاو و پرورش دهندگان سگ رایج است. بر اساس این باور، عمل جفت‌گیری موجب نوعی «آغشتگی» ماده توسط نر می‌شود، به نحوی که این ماده می‌تواند بعضی از ویژگی‌های محصولات ناشی از زایش اول را به محصولات بعدی منتقل کند. بنابراین استفاده از کلمه‌ی «اثر مهر» برای آن بی‌اندازه مناسب‌تر است. سپس لورنز شاگرد هنروث، مکانیزم «اثر مهر» و نتایج آن را در رشد حیوانات جوان و رفتارهای حیوانات بالغ، پرندگان و هم‌چنین پستانداران تأکید کرده است^۲؛ بعدها نیز کتاب‌هایی که موفقیت شایان توجهی یافتند^۳، آن را تعمیم دادند. از این سازوکار، سه حالت، شایستگی تأکید دارند، به‌خصوص نقشی که این حالت‌ها در رابطه با اهلی‌کردن حیوانات و وابستگی آنها به انسان ایفا می‌کنند^۴:

- رفتارهای «فرزندی» و بعدها، رفتارهای جنسی حیوان جوان در طی یک جریان «دوره‌ی عیب‌جویی» تثبیت می‌شوند. طول این دوره بعد از تولد از نظر زمانی و محل آن، در برنامه‌ی ژنتیکی هر یک از گونه‌ها جای گرفته است.

- در جریان این دوره، حیوان جوان هم اثرمهر «مادر جایگزین» را برمی‌گیرد (مادر جایگزین بر حسب مورد می‌تواند یک شیء متحرک،

۱. این کلمه نشانگر معنای تأثیر مستقیم و پابرجایی است که توسط نری که برای اولین بار با ماده جفت می‌شود، روی عامل بالقوه‌ی توارثی ماده‌ی آبستن باقی می‌گذارد، به نحوی که این ماده در بارداری‌های متفاوت بعدی‌اش، نر مولد بعدی هر نری که باشد، بچه‌هایی را به وجود می‌آورد که شباهت‌هایی با نر اول دارند.

2. LORENZ, 1935, "Der Kumpan in der Umwelt des Vogels"...

3. LORENA, 1970, *Essais sur le comportement animal et humain*

4. ALLYN, 1974, "Mammalian socialization"...

قطعه‌ای چوب یا پوست، حیوانی از گونه‌ی دیگر و یا انسان باشد) و هم اثر مُهر‌مادر بیولوژیکی خود را^۱.

- شرایطی که از طریق بعضی از بیماری‌ها یا از طریق سوء تغذیه‌ی مربوط به دوره‌ی عیب‌جویی به وجود آمده‌اند، اثرِ مُهرِ مادرِ جانشین را مساعد می‌کند^۲.

پدیده‌ی اثرِ مُهرِ مدت‌ها قبل از کشف آن توسط عالمان، به صورت تجربی شناخته شده بود و آن را دامپروران سنتی به روش‌های متعدد مورد استفاده قرار می‌داده‌اند^۳. این دامپروران همه‌ی منافعی را که ممکن است از حیوانی عاید شود می‌شناخته‌اند، این‌که با وسیله‌ای چون پستانک شیر می‌خورد، یا غذای جویده شده را به دهان او می‌گذارند، یا از پستان یک زن شیر می‌خورد^۴ و یا این‌که حتی فقط به‌طور ساده از بدو تولد توسط انسان دستکاری می‌شود. به منظور متوسل‌نشدن به مثال‌های زیاد، تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که در بین سرخ‌پوستان گینه‌ی نو حیوانات متنوعی (چون سگ، خوک، میمون، طوطی) و در بین کوچ‌نشینان خاورمیانه حیوانات هدایت‌کننده‌ای (مثل بز نر، گوسفند) و در بین عرب‌ها اسب، به همین گونه پرورش یافته‌اند. این گونه حیوانات وابستگی زوال‌ناپذیری نسبت به انسان نشان داده و هم‌چنین توانایی‌های فراگیر فوق‌العاده‌ای را از خود بروز می‌دهند که چنین وابستگی‌ها و توانایی‌هایی در بین حیوانات مشابه، که به گونه‌ای

۱. مراجعه شود به جمع‌بندی‌های: HESS, 1973, *Imprinting*....

و در آنها به ویژه مراجعه شود به:

MONTAGNER, 1988, *l'Attachement*....

CHAUVIN, 1989, *Des animaux et des hommes*.

2. BOULIÈRE, 1974, "Les Mammifères domestiques", pp. 1167-1168.

۳. در این مورد به ویژه مراجعه شود به:

CASIMIR, 1982, "The Biological Phenomenon of Imprinting"...

4. HAUDRICOURT, 1986, "Note sur le statut familial des animaux".

MILLIET, 1987, "Un allaitement insolite".

دیگر پرورش یافته‌اند، و به طریق اولی، در بین مشابهان وحشی آنها ناشناخته است. ولی اگر این حیوانات در یک محیط طبیعی رها شوند، اغلب توسط حیوانات مشابه طرد می‌شوند و خود را قادر به ادامه‌ی زندگی نمی‌بینند.

در فصول بعدی کتاب، به تفصیل موضوع فراگیری در بین حیوانات مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛^۱ در حال حاضر به همین نکته اکتفا می‌کنیم که این موضوع بین عادت‌شناسان تفرقه می‌اندازد. به‌طور کلی، به نظر رفتارگرایان^۲، فراگیری به رفتارهایی محدود می‌شود که یا حاصل پاسخ به محرک خارجی و یا حاصل شرطی شدن در مقابل این محرک است. ادراک‌گرایان^۳ دیدگاه بسیار پیچیده‌تری از این قضایا دارند. آنها می‌گویند: استعدادهای فراگیری، برای ارتباط با موجودیت یک اندیشه‌ی حیوانی هستند. این جدول باز هم با وارد کردن سایر پدیده‌ها پیچیده‌تر می‌شود، پدیده‌هایی که برای ایجاد اتفاق نظر بین طبیعت‌گرایان دور هستند. یکی از این پدیده‌های شگفت‌انگیز، نئوتینی^۴ است. این عبارت بیانگر باقی‌ماندن ویژگی‌های اُنتوژنتیک^۵ جوانی در بین حیوانات بالغ است به‌خصوص در بین گونه‌های اهلی رایج (گوش‌های فروافتاده‌ی سگ‌ها، شکل‌گیری دیر از موقع مغز و درآوردن دندان، رفتارهای کنجکاوانه) و یا نشانگر باقی‌ماندن ویژگی‌های فیلوژنتیک^۶ در بین حیوانات بالغ است (ناخن و سم اسب‌ها)^۷.

۱. در فصل نهم همین کتاب درباره‌ی همین موضوع جمع‌بندی خوبی از منبع زیر ذکر شده

است: DORE, 1983, *L'Apprentissage*....

2. behavioristes

3. cognitistes

۴. néoténie آثار و بقایای دوره‌ی نوزادی در مرحله‌ی بلوغ.

۵. ontogénétique مربوط به تاریخچه‌ی رشد و زندگی موجود آلی یا حیوان، از باروری تخم تا مرحله‌ی بلوغ.

۶. philogénétique، مربوط به شیوه‌ی شکل‌گیری و سیر تکامل گونه و نژاد.

۷. درباره‌ی جهات تلاقی پدیده در تطور و تکامل، به‌طور نمونه مراجعه شود به:

MORRIS, 1968, *Le Singe nu*, pp. 33-36.

پس حل مشکل بین مواضع گوناگون، بسیار دشوار است؛ هم‌چنین، بحثی که این مواضع را در مقابل هم قرار می‌دهد، معرف پیوستگی و تسلسل ضعیفی با کشمکش‌های زهرآگین شده درباره‌ی نقش‌های فطری و مادرزادی و اکتسابی در شکل‌گیری رفتارهاست. می‌دانیم که درباره این موضوع، لورنز به‌شدت در مقابل رفتارگرایان، قرار داشته است کسانی که فقط درباره‌ی اهمیت رفتارهای اکتسابی توافق نزدیک داشته‌اند. همان‌طور که دیدیم، رفتارگرایان بیش از پیش و برای همیشه این فکر را رد می‌کنند که حیوانات به‌مثابه رُبوت‌هایی هستند که به صورت ژنتیکی برنامه‌ریزی شده‌اند. با این وجود این امر مانع زیاده‌روی‌های وراثت‌گرایانه‌ی آخرین رفتارگرای معروف اتریشی^۱ نشده است، زیاده‌روی‌هایی که در قلم بعضی از عالمان خودآموخته منجر به وجود آمدن عقیده‌ی «خوداهلی‌کردن» حیوانات، بدون دخالت انسان شده است. این خوداهلی‌شدن از طریق گشایش برنامه‌های ژنتیکی انجام گرفته و از روند انسان‌شدن انسان گرده‌برداری شده است.^۲ بی‌تردید در این گردش کشفیات علمی با اهداف ایدئوژیک می‌بایست در مغرب‌زمین همان‌قدر تجلیات بازگشت مدرن بینش و ادراک ماشین-حیوان را به نفع حساسیت و رقت قلبی دید که حیوان را تا مرحله‌ی حیوان-شاه ارتقاء می‌دهد...

از کوویه تا رفتارگرایان مدرن، این قضیه همیشه وجود داشته که جاذبه‌ی متقابل انسان‌ها و بعضی از حیوانات، کنجکاوای پژوهشگران چندین نسل را برانگیخته است؛ کنجکاوای ای که چقدر هم برحق و مشروع است. بررسی جانورشناسانه‌ی حیوانات اهلی، شورانگیز ولی دشوار است - و از بین

1. LORENZ, 1970, *Essais...*

۲. برای مثال مقاله‌ی «انسان اسب را اهلی کرده است» موجب ترس نویسنده زیر نشده تا در مجله‌ای که خطای مشابهی داشته، مقاله‌اش را ننویسد.

BARREY, 1986, "Le cheval: animal domestique". p. 79.

همه‌ی بررسی‌ها حساس‌تر، زیرا که با عمیق‌ترین محرک‌های عمل انسانی سروکار دارد— تردیدهایی را باقی می‌گذارد که هم علت بسته‌شدن بعضی از این پژوهش‌ها و نتیجه‌ی محدودیت آنهاست و هم موجب گمراهی بعضی دیگر است. علی‌رغم شکاف‌های قابل توجهی که در طول کمتر از نیم قرن توسط رفتارگرایان به وجود آمده است، ما هنوز هم خود را برای رسیدن به «چهره‌ی رُبوتی» از حیوانات اهلی دور می‌بینیم؛ حیواناتی که برای پیشرفت خود نیازمند به آنها هستیم. بنابراین، در نهایت به زحمت ممکن است بتوان حیوانات اهلی را بهتر از صاحبان آنها شناخت^۱.

تصاحب، مؤانست، بهره‌برداری:

آیا اینها درجات اهلی‌کردن هستند یا ترکیب‌کنندگان آن؟

حال به سوی نقطه نظر صاحبان برمی‌گردیم. آیا این نقطه نظر، با تعریف حیوان اهلی از طریق عملی که انسان روی آن انجام می‌دهد، امکان تسلط بیشتر و بهتر بر حیوان اهلی را خواهد داد؟ با توجه به این‌که هنوز هم حیوانات اهلی را به‌طور ناقص می‌شناسیم، در مقابل آیا به‌خوبی می‌دانیم که فعل اهلی‌کردن چه می‌خواهد بگوید و آنچه را که مستلزم این عمل از طرف انسان است، چیست؟ با تعاریف گوناگونی که از زمان ایزیدور ژوفرای سنت-هیلر به تدریج شکل گرفته‌اند، کارهای متأخر رفتارگرایان فقط ساماندهی جزئیات یا توضیحاتی بوده که به زمینه‌های ویژه‌ای مربوط می‌شده است مثل تفسیر و تعبیر رام شدگی در عبارات تنظیم فاصله‌ی گریز^۲. این کارها نیز باز بیشتر به حالت حیوان اهلی مربوط می‌شود تا به عمل انسان بر حیوان...

در راستای تلاش برای روشن‌کردن این عمل — سرانجام! — در همین اواخر

1. HAUDRICOURT & DIBIE, 1988, "Que savons-nous des animaux domestiques?".

2. HEDIGER, 1934, "Zur Biologie und Psychologie"...

سه نفر از محققان، آن هم مستقل از یکدیگر، پیشنهاد می‌کنند که عمل اهلی‌کردن به سه عنصر جدا از هم تفکیک شود (چنین توجهی، مستقل و جدا از یکدیگر بر یک نقطه، پشتوانه‌ی اعتقادی این پیشنهاد را افزایش می‌دهد). از نظر تیم انگولد انسان‌شناس بریتانیایی، انسان‌ها و حیوانات روابط تولیدی‌ای^۱ را حفظ و تمدید می‌کنند که تنوع مستقل سه ترکیب‌کننده‌ی آنها مشخص‌کننده‌ی این روابط تولید است. این سه ترکیب‌کننده عبارتند از رام‌کردن^۲، پرورش و حفاظت^۳، و تولید مثل و تکثیر^۴ حیوانات اهلی^۵. باستان‌شناس امریکایی، جنی کوی نیز به سهم خود با توجه به «آنچه مادر خصوص حیوانات انجام داده‌ایم»^۶ و با توجه به روشی که این حیوانات در برابر این مداخله، از آن طریق عکس‌العمل نشان می‌دهند، رام‌کردن، سلطه و بهره‌برداری از آنها را توسط انسان، از یکدیگر متمایز می‌کند^۷. و بالاخره فرانسوا سیگو، مردم‌شناس و تاریخ‌دان فرانسوی، با نقد عقیده‌ای که اخیراً در مقاله‌ای در باب درجات اهلیت توزیع شده در یک پیوستگی، مطرح کرده بودم^۸، با خلوص و سادگی، جایگزین کردن مفاهیم «تصاحب»، «مؤانست» و «بهره‌برداری» از حیوان را، که به نظر وی مستقل هستند، به جای اهلی‌کردن ابراز می‌دارد^۹. استدلال فرانسوا سیگو که فشرده‌ای از هر سه است، مبتنی بر یک سری از نمونه‌های تصاحب بدون مؤانست (شکارهای دامپروری)، تصاحب بدون بهره‌برداری (حیوانات خارج از شهر)

1. human-animal relations of production

2. taming

3. herding

4. breeding

5. INGOLD, 1988, *What is an animal?* introduction.

6. what we have done to animals

7. COY, 1986, "Animal's Attitudes to Domestication".

8. DIGARD, 1988, "Jalons pour une anthropologie de la domestication animale".

9. SIGAUT, 1988, "Critique de la notion de domestication".

و حتی بهره‌برداری سازش‌ناپذیر با مؤانست (گربه در قرون وسطی) و غیره است.^۱

این سه پیشنهاد دو مسئله را به وجود می‌آورند که هریک می‌تواند جداگانه مورد بحث قرار گیرد. این دو مسئله عبارتند از:

۱) اصل و منشأ تفکیک مفهوم اهلی‌کردن در متغیرهای متعدد مستقل از هم و یا جایگزینی این مفهوم توسط چنین متغیرهایی.

۲) طبیعت یا محتوای این متغیرها.

درباره‌ی نکته‌ی اول می‌توان با این گفته‌ی سیگو موافق بود که «مفهوم اهلی‌کردن مبتنی بر تجربه است [و این مفهوم] نشانگر یک واقعیت مشهود است [ولی] امکان شرح و توصیف، و به طریق اولی، امکان تجزیه و تحلیل را فراهم نمی‌کند»^۲. یا باز هم این که «در مفهوم اهلی‌کردن، محتوای دقیق و مشترکی وجود ندارد. [...] فقط، حیواناتی وجود دارند که انسان آنها را تصاحب می‌کند، با برخی از آنها روابط برقرار می‌کند و از آنها بهره‌برداری می‌نماید. [...] نتیجه‌ی آن مجموعه‌ای از شکل‌های بیرونی است که فقط بعضی از آنها که بر حسب تصادف برای ما عادی‌تر هستند، می‌توانند بدون این که ضرری داشته باشد، با اهلی‌کردن نشان داده شده و مشخص شوند»^۳.

دشواری‌های واقعی با نکته‌ی دوم شروع می‌شود. اگر عناصری که در بالا پیشنهاد شدند، تک‌تک به‌مثابه ترکیب‌کنندگان یا جانشینان مفهوم اهلی‌کردن، مورد بررسی قرار گیرند، به‌سرعت خواهیم دید که هر یک از آنها منجر به طرح سؤالات نوینی می‌شوند. مفاهیم فنی دامپروری و تولید مثل، که انگولد آنها را عنوان کرده است، کار خود را انجام می‌دهند، یعنی این که نمی‌دانیم

۱. این نمونه‌ها را به‌طور مفصل در دو فصل آینده‌ی همین کتاب توضیح خواهیم داد.

2. SIGAUT, 1988, "Critique...", p. 64.

انسان‌ها بدون پرورش حیوانات، هرچند هم ناچیز و مختصر و روستایی، چگونه می‌توانستند آنها را نگهداری و مورد استفاده قرار دهند. در مورد اجبار حیوانات به تولیدمثل، دیدیم که این امر، ضمن این که مورد توجه اکثر دامپروران نیز می‌باشد، یکی از ضابطه‌های اهلی کردن «واقعی» است. با این وجود، همه نیز، به دلیل بسیار ساده، در این امر کامیاب نمی‌شوند زیرا بعضی از حیوانات در خارج از محیط طبیعی خود تولیدمثل نمی‌کنند. تصاحب، که کوی و سیگو درباره آن توافق دارند، یک مفهوم قانونی و قضایی است و می‌تواند به وضوح کامل باشد. استفاده از آن در وضعیت‌های معین و مشخص، چنان‌که پیش‌تر هم دیدیم، مشکلات چندانی را به وجود نمی‌آورد. آنچه کوی آن را سلطه می‌نامد و انگولد به آن رام‌شدن می‌گوید و سیگو نیز آن را به نام مؤانست می‌خواند، شامل روش‌های گوناگونی است — لاقل می‌توان این‌گونه تصور کرد — و به جای این که حیوان از انسان دوری کند و از او بگریزد و یا این که به او حمله‌ور شود، انسان با به‌کاربردن این روش‌ها حیوان را مجبور به زندگی با خود می‌کند و یا او را برای این چنین زندگی متقاعد می‌سازد. ولی تعدد روش‌های مورد بحث (از یک قفس، یک حبه قند یا یک تکه گوشت، تا قلاذه و زنجیر و غیره در همین طیف قرار می‌گیرند) و پیچیدگی آنها (تغییر محیط، تغییر رفتار، ...) — بدون این که از دشواری پیدا کردن یک نام ژنریک برای آن سخنی بگوییم — این تردید را به وجود می‌آورند که این موضوع متغیری است که در آن می‌توان به راحتی دستکاری کرد. این بحث را با مفهوم بهره برداری به پایان می‌بریم (کوی و سیگو) و برای تأکید در مورد عدم کفایت و ابهام آن، می‌گوییم این مفهوم، به نحوی که سیگو به کار برده، یعنی به عنوان مولد اموال و خدمات «مادی»، در یک طرح اقتصادی صرف قرار گرفته است. و از آنجایی که برای مثال شامل

حیوانات همنشین و همدم نمی‌شود بنابراین از بخش مهمی از موجودیت خود محروم می‌شود، ولی برعکس، همین مفهوم در وسیع‌ترین معنایش سعی دارد خود را در لایتناهی حل کند و تمام ارزش‌های عملی‌اش را از دست بدهد...

بنابراین، از هر زاویه‌ای که به موضوع نگاه کنیم (از زاویه‌ی حیوانی که انسان بر آن اثر می‌گذارد، یا از زاویه انسان که بر حیوان اثر می‌گذارد) و به هر صورتی که مبادرت به عمل شود، همیشه احساس منتهی شدن به همان بن‌بست وجود دارد. یعنی تعاریف گوناگونی که از آزمایش‌ها حاصل می‌گردد، یا بعضی از استثنائات، آنها را متناقض می‌کند، یا این که به‌طور ساده‌تر و عام‌تر، از تنوع روندها، اهداف، نتایج، شکل‌ها، سطوح و یا درجات اهلی‌کردن اشباع می‌شوند.

آیا در کل راه غلطی را در پیش نگرفته‌ایم؟ اگر این همه پژوهشگر که از یک قرن پیش تاکنون موفق به تعریف اهلی‌کردن نشده‌اند (به استثنای تعریف شکل‌های این اهلی‌کردن که به بهترین وجهی بیان شده‌اند)، به این دلیل نبوده که اهلی‌کردن، از پاره‌ای جهات، غیرقابل تعریف است؟ آیا در این شرایط، برای خروج از بن‌بست، نمی‌باید راهی را برگزید که در جهت مخالف راه «جوهرگرایی پویا»^۱ باشد و آیا نمی‌باید به اهلی‌کردن، همان چیزی را که کلودلوی-استروس- در باب هویت نوشته است، الصاق کرد؟ گفته‌ی او چنین است: اهلی‌کردن «نوعی کانون بالقوه موجود است و بالفعل وجود ندارد و بدون این که این کانون هرگز دارای یک موجودیت واقعی باشد ما برای تشریح پاره‌ای چیزها مجبوریم به آن رجوع کنیم»^۲. من با این نوع اندیشه فاصله‌ی چندانی ندارم.

به نظر من، باید در تمام موارد این موضوع را در نظر داشته باشیم که بدون

1. substantialisme dynamique

2. LÉVI- STRAUSS, 1977, *L'identité*, p. 232.

توجه به تنوع شکل‌ها و حالت‌هایی که این پدیده می‌تواند آنها را در بگیرد و بدون توجه به این قضیه که این امر به مثابه عمل متقابل انسان و حیوان است و ماهیت‌های گوناگون و قرائن مختلف نشانگر این قضیه هستند، هر نوع تلاشی برای هر نوع تعریفی از «اهلی کردن»، خطر بزرگ منحرف کردن منطق ژرف، بنیادی و پایدار پدیده را در بر خواهد داشت. این منطق، یک منطق قدرت است و یا یک منطق فریب حیوانات توسط انسان که در مضمون آن یک جدال دائمی بین دو طرف دعوا جریان دارد. شناخت‌های مردم‌شناسانه‌ی مذکور در فوق، علی‌رغم عدم قطعیت، نشان می‌دهند که حیوان «اهلی» موضوعی است که — برخلاف مشابه گیاهی‌اش، یعنی نباتات کشت‌شده — ویژگی غیرقابل انکاری را بروز می‌دهد که به نوعی «بیش‌تر» است. همین «بیش‌تر» مستلزم نوعی سرمایه‌گذاری مکمل از سوی انسان است. عجیب است که انسان، برای مثال، به انسان‌دوستی واقعی بعضی از حیوانات و حیوان‌انگاری انسان از سوی حیوانات، از طریق میل به تصاحب و قصد کنترل و سلطه بر آنها پاسخ داده است. میل و قصدی که ضمن بروز در نمودها و تظاهرات (به‌طور مثال به شکل انسان درآوردن بعضی از حیوانات)، در کارها و دانش‌های او نیز ظاهر می‌شود... بعضی از مولفان، برای این که تفاوت موجود بین نباتات و حیوانات را در این مورد نشان دهند، در مورد نباتات فقط از «کشت» سخن می‌گویند و مفهوم بی‌نهایت پیچیده‌ی «اهلی کردن» را برای حیوانات به کار می‌برند^۱.

انسان‌شناسی به جای این که تعریف شاق و دشوار اهلی کردن و فهرست کوتاه‌بینانه‌ای که جانورشناسی برای آن پیشنهاد می‌کند، بی‌چون و چرا بپذیرد و مسئله را حل شده انگارد و یا در تعاریفی زندانی شود که از طریق پاره‌ای ظواهر برای آن قائل شده‌اند، باید به اسنادی متوسل شود که از این نظر کامل

1. MONTANDON, 1934, *L'Ologenèse culturelle...*

باشند و مسئله را به طور بنیادی مطرح کنند و از هیچ یک از زوایا و گوشه و کنار این دالان‌های پریپیچ و خم و گمراه‌کننده، صرف‌نظر نکند، حتی از تاریک‌ترین و غیرقابل دسترس‌ترین و پیچیده‌ترین روندها و شکل‌های آن. فقط و فقط با این شرط است که می‌توان به کشف مهم‌ترین و پرصلابت‌ترین لابراتوار در این مورد اطمینان داشت.

فصل پنجم

کوشش برای دسته‌بندی پستانداران

پستانداران علفخوار

به کلیه‌ی اربابان و مقامات: مواضع ما از راه گروه اصلی جانورشناختی، که حیوانات اهلی در آن گردآمده‌اند، شروع خواهد شد، حتی اگر مستلزم در پیش گرفتن یک اسلوب غیرمعمول باشد^۱. مکان و نقش اقتصادی مسلطی که علفخواران در بین حیوانات اهلی اشغال می‌کنند، به راحتی مشخص است. یعنی کارکرد بوم‌شناختی آنها به عنوان «اولین مصرف‌کنندگان» گیاهان، که تبدیل به گوشت و شیر و غیره می‌شود، برای این «مصرف‌کننده‌ی ثانوی» که انسان است بیانگر نفع مشخصی است؛ در ضمن بعضی از آنها نیز حیوانات پر قدرتی هستند که می‌توانند به مثابه منبع انرژی مورد استفاده قرار گیرند.

تعداد خانواده‌ی گاوسانان بیش‌تر است (رده‌ی فردانگستان، حیواناتی که

۱. آنچه در جهت مخالف، الهام بخش من شده از منابع زیر گرفته‌ام:

HARRISON, MATTHEWS & CARRINGTON, 1971, *Le Monde[...]* des animaux,
HONACKI, KINMAN & KOEPPEL, 1982, *Mammal Species of the World*.

زیرمجموعه‌ای از علفخواران هستند و تعداد انگشتانشان در هر یک از دست و پایشان فرد است). در واقع، این خانواده به نژاد گاوی محدود نمی‌شود (که جانور شناسان آن را تیره‌ی (طایفه) گاوی می‌نامند) بلکه شامل نژادهای انواع گوسفندها و آنتیلوپ‌ها (غزال‌ها و قوچ‌های کوهی و آهوان...) نیز می‌گردد. همه‌ی آنها نشخوارکنندگان تیره‌ی گاوی و گوسفندی بوده و دارای شاخ مجوف دائمی هستند. این شاخ از یک غلاف شاخی پوشانده‌ی نوعی برجستگی استخوانی پیشانی تشکیل شده است.

گاو بُس تائوروس^۱ مشهورترین نژاد گاوی اهلی است که تقریباً در تمام جهان به صورت «نژادها» و گونه‌های بی‌نهایت متفاوت پراکنده است. وزن آنها از ۲۰۰ کیلوگرم (گونه‌های اروپایی قدیمی یانواحی کوهستانی خشک خاورمیانه) تا نزدیک به ۲ تن متغیر است (به‌طور دقیق ۱۹۲۳ کیلوگرم در یک گاونر من آنژو^۲ که در سال ۱۹۸۸ در نمایشگاه کشاورزی پاریس به نمایش گذاشته شد). نیای فرضی گاو، نوعی گاو وحشی به نام اُرش^۳ است که شکل غربی گونه‌ی بُس پریمیژنیوس^۴ است. این نوع گاو وحشی، که در قرون وسطی در اروپا هنوز فراوان بود، کم‌کم در مقابل خشک‌شدن جنگل‌ها، که زیستگاه طبیعی‌اش بود، عقب نشست و آخرین بازمانده‌ی این گونه گاو وحشی، علی‌رغم تلاش‌های شاهان لهستان برای حمایت و حفاظت از نوع آن، در سال ۱۶۲۷ مرد. گاو، که در حدود هزاره‌ی هفتم قبل از میلاد، در اروپای شرقی و خاورمیانه (یونان، سوریه، پاکستان)، به‌طور مستقل از هم اهلی شده بود، به‌سرعت در تمام نواحی معتدله و حاره گسترش یافت منتهی با دو ناحیه‌ی استثنایی مشابه هم که عبارتند از: گاو در آخر قرن هفدهم میلادی توسط فاتحان اسپانیایی با موفقیتی که از آن مطلع هستیم وارد امریکا

1. Bos taurus

2. Maine Anjou

3. aurochs

4. Bos primigenius

شد، که فقط گونه‌ی گاو بیزون^۱ در آن وجود داشت و اهلی نشده بود؛ درمقابل، گاو هرگز نتوانست در نواحی گسترده‌ی افریقای مرکزی ریشه بگیرد، یعنی همان جایی که بُردار تریپانوسومیاهاست^۲ و مگس‌های خواب‌آور (مگس‌های تسه‌تسه) در آن وول می‌خوردند.

گاو کوهاندار^۳ گونه‌ی گاوی نواحی خشک است و یکی از ویژگی‌های آن، کوهانی از ذخیره‌ی چربی است که در پشت دارد. سرگذشت و تاریخ آن به‌خوبی مشخص نیست که به‌احتمال منشاء هندی دارد. اصل و نسب آن می‌تواند از یک شکل شرقی بُس پریمیژنیوس^۴ و یا از یک گونه شرقی بُس‌نمدیکوس^۵ باشد. به هر حال، اهلی کردن آن در سوریه و پاکستان، تقریباً هم‌زمان با اهلی کردن گاو بوده است. انواع متعدد گاو کوهاندار افریقا نتیجه‌ی گاوهایی است که از قرون هفتم و دوازدهم تا چهاردهم از مبداء جنوب شرقی ایران و جنوب پاکستان به این قاره وارد کرده‌اند.^۶

1. Bison bison

۲. trypanosomiasis: جانور ریزی از رسته‌ی تازکداران که در خون مهره‌داران و در لوله‌ی گوارش بی مهرگان به‌طور انگل زیست می‌کند. این انگل از طریق نیش مگس تسه‌تسه از حیوانی به حیوان دیگر منتقل می‌شود و موجب شدت ضربان قلب، تب‌های نامنظم، ضعف و میل به خواب می‌شود و به‌تدریج حیوان را ناتوان، فلج و سپس می‌کشد.

3. Bos indicus

4. Bos primigenius

5. Bos namadicus

۶. درباره گاو و گاو وحشی به منابع زیر مراجعه شود:

DEFFONTAINES, 1957, "L'introduction du bétail"...

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 292-298;

DUCOS, 1969, *L'Origine des animaux domestiques en Palestine*;

EPSTEIN, 1971, *The Origin of the Domestic Animals of africa*, vol. I;

FORD, 1973, *The Role of Trypanosomiasis in African Ecology*...;

LYDDEKER, 1912, *The Ox and its Kindred*;

MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*;

حد کمال نژاد گاو آسیایی همان گاو میش آسیایی است^۱ که نباید با گاو میش افریقایی^۲ اشتباه شود. گاو میش افریقایی به طور ناقص و جزئی و دیر از موقع (قرن بیستم) اهلی شده است. گاو میش آسیایی به حالت وحش فقط در هند و سیلان وجود دارد. این گاو میش دوستدار آب، به خصوص برای کار در برنجزارها انطباق یافته و در تمام آسیای جنوبی رواج فراوان دارد. پیشروی این نوع گاو میش به طرف غرب، در طول مسیر رودها و در نواحی باتلاقی — در ایران، مصر، ترکیه، جزایر بالکان و حتی در قرون وسطی در ایتالیا — به مهاجرت‌هایی مربوط می‌شود که زوت‌ها^۳ یا جت‌ها^۴ انجام دادند که در قرن هجدهم به طرف زمین‌های باتلاقی بین‌النهرین سفلی تبعید شدند^۵.

آسیای جنوبی شامل سه گونه‌ی اهلی‌شده‌ی دیگری است که هنوز هم نمونه‌هایی از آنها به حالت وحشی دیده می‌شوند که عبارتند از: نوعی گاو هندی که شاخ‌های مخروطی دارد^۶، نوعی گاو نر هندی^۷، نوعی دیگر از گاو هندی^۸ که به نظر انگلوساکسون‌ها مربوط به بنگال و مالزی است^۹ و بعضی از مؤلفان در این گونه‌ی گاوی یکی از اولین نژادهای گاو اهلی را می‌بینند، نوعی

→ MOURANT & ZEUNER, 1963, *Man and Cattle*:

POPLIN, 1983, "Paléontologie des Bovinae"...;

SIMOONS & SIMOONS, 1968, *A Ceremonial Ox of India...*;

ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animals*.

1. *Bos bubalus*

2. *Syncerus caffer*

3. Zott

4. Djat

۵. در مورد گاو میش نیز، منابع زیر را به منابع مذکور در شماره ۳ اضافه می‌کنیم:

COKRILL, 1974, *The Husbandry and Health of the Domestic Buffalo*;

HOFFPAUIR, 1982, "The Water Buffalo"...;

WESTPHAL-HELLSBUCH & WESTPHAL, 1968, *Zur Geschichte und Kultur der jat*.

6. gaur

7. gayal

8. mithan

9. *bos gaurus frontalis*

از گاو وحشی^۱ از سرزمین بالی و نوع دیگری گاو وحشی^۲ از کامبوج (با این همه، وجود این گاو به عنوان گونه‌ای متفاوت با گونه‌های قبلی به توسط بعضی از جانورشناسان مورد اعتراض است)^۳.

آسیا که به تحقیق از نظر نژادهای گاوی بسیار غنی است، گونه‌ی دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که تطبیق با ارتفاعات و سرما، نوع کاملاً ویژه‌ای را تشکیل می‌دهد. این گونه‌ی گاوی همان یاک^۴ است که با برخورداری از موهای ضخیم و بلند و آویخته، خاص ناحیه هیمالیاست. همین گاو در این ناحیه به ایالت‌های تبتی نپال و ترک‌های افغانستان امکان توسعه‌ی نوعی از زندگی شبانی را داده است^۵.

در حد واسط بین تیره‌ی گاوی و گروه بعدی، نمونه‌ای وجود دارد که خود را با آب و هوای سرد منطبق کرده است. این گاو با جثه‌ای در حد یک گوسفند درشت (۱/۲۰ متر) و شاخ‌هایی که به طرف جلو و داخل خم شده‌اند و ریشه‌ی این شاخ‌ها در روی پیشانی حیوان به هم متصل هستند، نوعی گاو مُشکین^۶ است که در حد اعلا‌ی شمال امریکا، خلیج هودسن و گروئنلند زندگی می‌کند و موضوع تلاش‌های بسیار برای اهلی کردن بوده است^۷.

پس از گاوها، قسمت عمده‌ی گله‌ی علفخواران اهلی را نژادهای گوسفندی تشکیل می‌دهند. اولین نماینده‌ی آن همان گوسفند اهلی^۸ است که

1. banteng (Bos javanicus)

2. kouprey (Bos sauveli)

3. DULAN, 1986, "Le gayal"...

SIMOON & SIMOONS, 1968, *A Ceremonial Ox of India...*

4. Bos grunniens

5. BONNEMAIRE, 1986, "Les yak domestiques";

EKVAL, 1968, *Fields on the Hoof...*

Ethnozootechnie, 1976, *Le yak*.

6. Oribos moschatus

7. GESSAIN, 1981, *Ovibos...*

8. Ovis aries

در کمال شگفتی، منشاء این حیوان آشنا، با قطعیت شناخته نشده است. محتمل‌ترین منشاء آن یک بز کوهی شرقی است (اویس اوریانثالی^۱ آسیای صغیر یا حتی در بعضی موارد منشأ آن اویس اُمون^۲ آسیای مرکزی است که در اوائل هزاره‌ی هفتم قبل از میلاد در کوه‌های خاورمیانه اهلی شده و سپس در کم‌تر از هزار سال، از یک طرف اروپای غربی و امتداد سواحل مدیترانه را به تصرف خود درآورده و از طرف دیگر به افریقا و آسیای شرقی سرایت کرده است. فرضیه اهلی کردن جداگانه‌ی گوسفند در اروپا، که منشاء آن را بزکوهی اروپایی^۳ می‌دانند، در حال حاضر مردود است زیرا اخیراً نشان داده شده که همین بزکوهی ناشی از بازگشت حیوانات اهلی به زندگی وحش است. گوسفند، بین حیوانات مراتع مرطوب اروپای شمال غربی و گونه‌های بدون پشم افریقا یا دنبه‌داران خاورمیانه (از لیبی تا ایران)، قابلیت‌های فراوانی را برای انطباق با محیط نشان داده و همین امر بیانگر علت گسترش کنونی آن از گروئنلند و از سیبری تا استرالیا و از چین تا امریکای جنوبی است.^۴

بز اهلی^۵ به گونه‌ی وحشی زاگرس و قفقاز^۶ خیلی نزدیک‌تر از گونه‌ی گوسفندی است و بی‌تردید منشاء خود را از آن می‌گیرد. نوع دیگری از بزکوهی به نام مارخور^۷ نیز می‌توانسته منشاء بعضی از گونه‌های شرقی بز باشد. در مقابل، بز وحشی^۸ همیشه یک شکار باقی مانده است. شاید مسیر

1. *Ovis orientali*

2. *Ovis ommon*

3. *Ovis musiomun*

۴. به منابع زیر نویس شماره ۲ منابع زیر را نیز اضافه می‌کنیم:

HILZEIMER, 1936, "Sheep";

LYDDEKER, 1912, *The Sheep and its Cousins*;

PERPILLOU, 1964, *L'Élevage du mouton* ;

RYDER, 1982, *Sheep and Man*.

5. *Capra hircus hircus*

6. *Capra hircus aegagnus*

7. markhor (*Capra falconeri*)

8. *Capra ibex*

گسترش بز، که در اوائل هزاره‌ی هفتم قبل از میلاد در کوهپایه‌های زاگرس ایران اهلی شده، قابل مقایسه با مسیر گسترش گوسفند باشد. آنهایی که درباره‌ی دوره‌ی سنگ تخصص دیده‌اند، مشاهده می‌کنند که اهلی کردن منجر به تغییر شکل شاخ‌ها در این بزها شده است. به طوری که از شعبه‌های اجدادی آنها با شاخ‌های «شمشیری»، سه شعبه‌ی متفاوت از هم جدا شده و گسترش یافته است. با این که بزهای اروپایی و بزهای کوتاه قد حاره‌ای، کم و بیش شکل اولیه‌ی شاخ‌های خود را حفظ کرده‌اند، بزهای آسیایی شاخ‌های پیچیده‌ی مشابهی (به طرف درون) و بزهای افریقایی شاخ‌های پیچیده‌ی متفاوت‌الشکلی (به طرف بیرون) دارند. با این همه، بز به دلیل ضعیف‌ترین قابلیت تغییر شکل، در جایگاه‌های طبیعی خشک یا کوهستانی، بیش‌تر از گوسفند باقی مانده است. با این که بز در این نوع مکان‌ها به درخت‌ها و درختچه‌ها آسیب می‌رساند، که البته اتهامی است که گاهی کم و بیش به نادرست به این حیوان می‌زنند، قناعت و سادگی زندگی این حیوان در این نوع مکان‌ها گرانهاست^۱.

سپس نوبت به آنتیلوپ‌ها می‌رسد: تعداد زیادی از گونه‌های این دسته از حیوانات، مثل غزال^۲، غزال بزرگ افریقا^۳ و بز کوهی رنگ روشن^۴، شکل‌هایی از اهلی شدن را در دوره‌ی مصر فراعنه به خود دیده‌اند. امروزه

۱. مراجعه شود به جمع‌بندی بسیار خوبی که مؤلف زیر درباره‌ی اهلی کردن بز و گسترش آن به عمل آورده است:

VIGNE, 1988, "Les grandes étapes de la domestication de la chèvre".

و هم‌چنین در این مورد منابع زیر را نیز اضافه می‌کنیم:

KOLARS, 1966, "Locational Aspects in Cultural Ecology".

FRECH, 1971, *Observations sur la chèvre*.

2. Gazella

3. Oryx

4. Addax

گوزن غول‌پیکر^۱ با موفقیت هرچه تمام‌تر در تعداد زیادی از مزارع تخصصی‌شده‌ی افریقای جنوبی و رودزیا پرورش می‌یابد.^۲

خانواده‌ی گوزن‌ها نشخوارکنندگانی هستند که «جنگل» را حمل می‌کنند، یعنی حامل شاخ‌های انشعابی ناپایدار و شکننده‌ای هستند که هر ساله می‌افتند و دوباره جوانه می‌زنند و بالا می‌آیند. تنها نوع گوزنی که ماده‌ی آن نیز شاخ‌های چند شاخه دارد و در مقیاس بسیار وسیعی اهلی شده است، گوزن قطبی^۳ است. این گوزن که ریشه‌ی امریکایی دارد، در عصر پیش از تاریخ در نیمکره‌ی شمالی فراوان بوده و در همان‌جا نیز بی‌رویه شکار شده است («دوره‌ی گوزن قطبی»: عصر حجر جدید به‌خصوص آخرین مرحله‌ی عصر حجر است). در آخر دوره‌ی یخبندان، این گوزن مجبور به پناه بردن به استپ‌های یخبندان حوزه‌ی اطراف قطب شمال برای تغذیه از گل‌سنگ‌ها شد، و هنوز هم در تمام این ناحیه، به‌خصوص در کانادا، تقریباً به حالت وحش زندگی می‌کند، ولی به نظر می‌رسد همین گوزن در قسمت آسیایی-اروپایی شمالی از حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد یا توسط ویا تحت تأثیر اقوامی که از جنوب آمده بودند (تونگوزها و ساموآی‌ها) اهلی شده است. وقتی این اقوام گوزن قطبی را کشف کردند، چون پرورش‌دهندگان اسب بوده‌اند، دانش‌های قدیمی خود را بر این حیوان اعمال کردند. اصالت گوزن قطبی به عنوان حیوان اهلی در تنوع غیرقابل باور انواع دامپروری و بهره‌برداری آن نهفته است که به ترتیب اقوامی چون لاپون‌های اسکاندیناوی،

1. Derby (Turotragus oryx)

2. BRENTJES, 1962, "Gazellen und Antilopen"....;

GARREL, 1975, "Les dernières expériences d'élevage"....;

JEWELL, 1969, "Wild Mammals and their Potential for New Domestication".

درباره‌ی کوشش‌های متأخر درباره‌ی اهلی کردن مراجعه شود به فصل دوم همین کتاب.

3. Rangifer tarandus

کوریاک‌های کامچاتکا، ساموآی‌دها، تونگوزها و چوکچی‌های سیبری در مورد این حیوان پیاده کرده‌اند. دست کم بخشی از این اصالت از طریق تنوع اقوامی بیان می‌شود که گوزن قطبی اهلی شدن خود را مدیون آنها می‌داند. گوزن‌های قطبی که اسکیموهای کانادا آنها را پرورش داده‌اند، گوزن‌های قطبی کانادایی محلی نیستند، بلکه گوزن‌های قطبی لاپونی هستند که در آخر قرن نوزدهم توسط پرورش دهندگان‌شان به این ناحیه آورده شده‌اند.^۱

سایر گونه‌های گوزن‌ها نیز برخی از شکل‌های اهلی کردن را به خود دیده‌اند. آهو^۲ و به‌خصوص گوزن^۳ به‌راحتی می‌توانند اهلی شوند. به‌خصوص همین گوزن در مصر قدیم جزو تعدادی از حیوانات اهلی شده بوده است. در هند مغولی، این حیوان حتی برای جلب هموعان وحشی خود تربیت شده است. بالاخره گاوکوهی^۴، از انواع بزرگ‌ترین گوزن‌ها (و جالب توجه‌ترین آنها از نظر اقتصادی)، که از حرکات آرام‌تر و رفتارهایی برخوردار است که نسبت به سایر گونه‌ها حالت توحش کمتری را نشان می‌دهد، در زمان رومی‌ها (حدود ۲۰۰ قبل از میلاد) به خاطر شیر آن و سپس در قرن هفدهم در اسکاندیناوی به خاطر نیروی کششی‌اش اهلی شده است. از یک قرن پیش به این طرف نیز در مورد این حیوان به‌خصوص در کانادا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (سابق)، به خاطر گوشتی که دارد، کوشش‌های زیادی برای اهلی کردن آن انجام شده است.^۵

۱. منابع و مآخذ درباره‌ی گوزن شمالی فراوان است، در این میان به ویژه مراجعه شود به:

LEROI-GOURHAN, 1936, *La Civilisation du renne*;

DELAPORT & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*;

ROUÉ, 1983, *L'Élevage du renne...*

و هم‌چنین مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

2. *Capreolus capreolus*

3. *Cervus dama*

4. *Alces alces*

5. 'ALLÂMI, 1873, *The Ā'in-i akbari*, pp. 301-304.

اعضای خانواده‌ی شتر، نشخوارکنندگانی که جانورشناسان آنها را در رسته‌ی نشخوارکنندگان طبقه‌بندی نمی‌کنند (زیرا در حدود پنجاه و پنج میلیون سال پیش از آنها جدا شده‌اند)، تقریباً همگی تحت کنترل انسان قرار دارند و به‌خصوص در نواحی بدآب و هوا خدمات فراوانی به انسان کرده‌اند. خانواده شترسانان بومی امریکای جنوبی، که آخرین بازماندگان اصلی آنها در دوره‌ی چهارم کهن زمین‌شناسی به تدریج خاموش شده‌اند، بیش از دو نوع نیستند: کاملوس^۱ که از طریق باب برینگ به آسیا مهاجرت کرده و لاما^۲ که در امریکای جنوبی پراکنده شده است.

شتر باکترین^۳ (با دو کوهان و پشم ضخیم و بلند)، که در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد بین ترکستان و منچوری اهلی شده، با آب‌وهوای صحرائی و زمستان‌های سخت انطباق یافته است. همین حیوان از طریق ایران به بین‌النهرین نفوذ کرده و آشوریان قبل از شتر یک کوهانه آن را می‌شناخته‌اند. این حیوان یا به صورت سواری و یا به صورت کششی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به‌خصوص به عنوان حیوان سواری، که از ویژگی‌های کاروان‌های آسیای مرکزی است. هنوز هم گله‌هایی از آن به حالت وحش وجود دارد. شتر یک کوهانه‌ی^۴ بومی عربستان که در حدود اواسط هزاره‌ی سوم قبل از میلاد در همان‌جا اهلی شده هنوز هم به عنوان یک ثروت بزرگ شناخته می‌شود، زیرا این «سفینه‌ی صحرا»، حیوانی است که خود را با جوامع بدوی بیابان‌های سوریه و صحرا به‌طور کامل تطبیق داده است و در این ناحیه برای هرکاری مناسب است. این حیوان پس از این که افریقای شمالی را قبل از

→ HIGGE, 1976, "Les origines de la domestication".

JEWELL, 1969, "Wild Mammals and their Potential"...

و هم‌چنین مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

1. Camelus

2. Lama

3. Camelus bactrianus

4. Camelus dromedarius

دوره‌ی رومی‌ها به خود اختصاص داد، در حال حاضر از هند تا موریتانی و از ترکیه تا سومالی، با پیشرفت‌هایی کم و بیش کم‌دوام تا اروپا، چین و حتی در برزیل و استرالیا گسترش یافته و در حدود سال ۱۸۶۰ از افغانستان به استرالیا برده شده است. از اختلاط شتر یک کوهانه و دو کوهانه، دورگه‌ای را به وجود می‌آورند (با یک کوهان) که بارور می‌شود ولی به سرعت تغییر ماهیت می‌دهد و در نتیجه لازم است که نرهای دو کوهانه تولید مجدد آن را به طور دوره‌ای تأمین کنند. در قرون وسطی، این دورگه‌ها ابزار عمده و تعیین‌کننده‌ی برای نفوذ ترک‌ها در کوهستان‌های خاورمیانه بوده‌اند.^۱

آگاهی در رابطه با شترهای سرخ‌پوستان، که برای مدت‌های طولانی ناشناخته مانده بود، از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی مشخص شد. بر اساس کشفیاتی که در محوطه‌ی باستانی تلار ماشای^۲ در پرو به عمل آمد، معلوم شد که شتری به نام آلیاکا^۳ که از فرزندان لاما^۴ است، در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد به عنوان یک روش شکار گزینش شده اهلی گردیده است. اهلی کردن آنها در تمام آند مرکزی و حتی در بعضی از نواحی ساحلی در هزار سال بعد، تأیید شده است. از زمان اینکاه‌ها، اهلی کردن این حیوان

۱. منابع و مآخذ درباره‌ی شتر یک‌کوهانه فراوان است و به نسبت کم‌تر نیز درباره‌ی شتر دو کوهانه وجود دارد. مراجعه شود به:

BULLIET, 1975, *The Camel and the Wheel*;

CHAPMAN, 1987, "Bactrians and dromedaries";

CIGLER, 1986, *The Afghans in Australia*;

LHOTE, 1987, *Chameau et dromsdaire...*;

PLANHOL, 1962, "Caractères généraux de la vie montagnarde dans le Proche-Orient et dans l'Afrique du Nord";

ROUX, 1959, "le chameau en Asie centrale"....;

TAPPER, 1985, "One Hump or Two?"...

2. Telarmachay

3. alpaka (*Lama pacus*)

4. *Lama glama*

جای خود را به یک زندگی شبانی فشرده‌ای داده است مبتنی بر بهره برداری متواتر از طبقات ارتفاعات مکمل بین لاما و آلاکای اهلی شده، که برای حمل و نقل، پشم و گوشت مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. هم‌چنین نوعی شتر به نام گاناکو^۱ که به صورت وحشی باقی مانده و نوع دیگری به نام ویکوگنا^۲ که از دوره‌ی پیش از اینکا گونه‌ای بهره‌برداری را به خود دیده است، به نحوی که پشم آن بسیار ظریف است و به‌خوبی رام می‌شود ولی در اسارت، تولید مثل نمی‌کند. بنابراین، این حیوان را به‌طور دوره‌ای شکار و پشم آن را قیچی و دوباره رها می‌کرده‌اند.^۳

خانواده‌ی مربوط به تیره‌ی خوک‌ها مجبورمان می‌کند تا نشخوارکنندگان را ترک کنیم. این تیره بیش از آن که علفخوار باشد، در واقع همه‌چیزخوار و حتی به قول آندره ژرژ اودریکور، «فضله خوار» است. اهلی کردن آنها مشکل پیچیده‌ای را مطرح می‌کند زیرا درباره‌ی آنها اکتفا به طرح موجز تسلسل نسل «خوک» اهلی غربی^۴ غیر ممکن است. این نوع خوک که بنیاد آن را گراز^۵ تشکیل می‌دهد، در حدود ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد بین تسالی^۶ و در حدود ۷۵۰۰ قبل از میلاد در عراق اهلی شده و از همین جا به طرف آسیای شرقی

1. Lama guanacoe

2. Lamam vicugna

3. FLORES OCHOA, 1978, "Classification et dénomination des Camélidés sud-américains";

WING, 1978, "Animal Domestication in the Andes";

WHEELER, 1984, "On the Origin and Early Development of Camelid Pastoralism in the Andes";

Murra, 1965, "Herds and Herders in the Inca State".

هم‌چنین مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

4. Sus domesticus

5. Sus scrofa

6. Thessali, ناحیه‌ای از شمال یونان که دشت وسیعی در بین کوه‌ها را دربرمی‌گیرد. کوه‌های المپ در شمال، آن را از مقدونیه جدا می‌کند.

گسترش یافته است. گراز (با حدود سی زیرگونه متفاوت) در اروپا، افریقای شمالی و در تمام آسیا گسترش یافته و در همه جای آسیا با خوک اهلی تداخل زایشی فراوان دارد. خوک تقریباً در همه جا به رنگ قهوه‌ای تیره یا خرمایی باقی مانده و به سیستم دامپروری گسترده‌ی آزاد سپرده شده است. شرایط آن نزدیک به شرایط اهلی کردن این حیوان است، البته غیر از اروپا و خاور دور — کم و بیش حدود چند قرن است — پروار بندی و اصلاح نژاد آن موجب به وجود آمدن نژادهایی شده که سفیدی مو و سرخی چشم از ویژگی‌های آنهاست. بنابراین می‌توان چنین اندیشید که اهلی کردن خوک (یا به طور دقیق تر تیره‌ی خوک) کانون‌های متعددی نه تنها در اروپای غربی و آسیا (ایران و هند و غیره) داشته‌اند، بلکه در اقیانوسیه (جزایر مالزی، سیلب^۱، ملوک^۲ و غیره) نیز بر بنیاد نوعی خوک به نام بابیروس^۳ و با درجه‌ای کمتر، در افریقا بر اساس انواع خوک فاکوشر^۴ و نوعی خوک به نام پُتاموشر^۵ داشته است. در امریکای جنوبی رام کردن نوع دیگری از گراز به نام تایاسوئیده^۶ شاید تغییرات و تحولات مشابهی را به خود دیده است، هر چند در تمام این موارد «این حیوانات نیستند که تکثیر و انتشار می‌یابند، بلکه فنون دامپروری است که این چنین می‌شوند و هر ناحیه‌ای با داشتن یک ذخیره‌ی وحشی، این فنون را روی آن اعمال می‌کند»^۷.

۱ Célèbes، جزیره‌ی مهم اندونزی که در قرن شانزدهم توسط پرتغالی‌ها کشف شد.

2 MOluques، یکی دیگر از جزایر اندونزی.

3. Babirusa babirusa

4. Phacochoerus

5. Potamochoerus

6. Tayassuidés

7. POPLIN, 1976, "Origine du porc", p. 9.

BENVENISTE, 1969, *Vocabulaire des institutions indo-européennes*, vol. I, pp. 27-36;

LEGAULT, 1976, "Particularités zootechniques des porcs élevés en République populaire de Chine";

چهارپایان، نشانگر رسته‌ی تک‌انگستان (علفخوارانی که شماره‌ی انگستان آنها فقط یکی است) به‌خصوص در بین حیوانات اهلی هستند. هر یک از دست و پای آنها فقط از یک انگشت منتهی به سم تشکیل می‌شود که انطباق کاملی با دویدن دارد زیرا تنها عامل دفاعی آنها فرار است. خر^۱ اولین حیوانی است از این گروه که در حدود ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد در دره‌ی نیل اهلی شده است (آیا برای این که سرعت کم‌تری دارد؟). مشابه این حیوان خر وحشی^۲ در استپ‌های آسیای غربی است. این خر تقریباً در همان عصر در بین‌النهرین اهلی شد و به مدت سه هزار سال به عنوان وسیله‌ی متداول حمل و نقل مورد استفاده قرار گرفت. به دلایلی که علت آن معلوم نیست، تداوم اهلی‌کردن خر وحشی به باد فراموشی سپرده شده است (از این نوع خر فقط به حالت وحشی در ترکمنستان، ایران و پاکستان وجود دارد). این خر، از یک طرف با جمعیت اندک خود تا چین و از طرف دیگر در ساحل شمالی مدیترانه تا فرانسه گسترش یافته ولی در این ناحیه خیلی دیر ظاهر شده است (همراه با رومی‌ها) و از آنجا نیز فراتر نمی‌رود. با این که موارد متعددی از تربیت گورخر^۳، به‌خصوص برای استفاده از نیروی کششی آن دیده شده، با این همه، این حیوان هرگز موضوع یک اهلی کردن نظام‌یافته نبوده است.^۴

→ DONKIN, 1985, *The Peccary...*;

MORTON, 1984, "The Domestication of the Savage Pig"...

BALDWIN, 1973, "Pig Rearing and the Domestication Process"...

GROWES, 1983, "Pigs: East of the Wallace Line".

1. *Equus asinus*

2. *Equus hemionus onager*

3. Zebra

4. DENT, 1972, *Donkey...*;

NOBEL, 1969, "The Mesopotamian Onager"...

سرگذشت اسب^۱ به قدری جالب است که بیش از یک عنوان را می‌طلبد. اجداد اسب به هنگام گرم‌شدن مجدد سیاره در عهد هولوسن، از امریکا ناپدید می‌شوند ولی خود را در اروپا و آسیا حفظ می‌کنند و این امر پس از زمانی است که نیمکره‌ی شمالی در عصر حجر به صورت گسترده‌ای پر جمعیت می‌شود. اینها در آسیا و اروپا به اسبی تبدیل می‌شوند که در راستای اهلی شدن است^۲ که دو گونه از زیرمجموعه‌های آن را می‌شناسیم: گونه‌ای به نام تاکی^۳ یا اسب پروزوالسکی^۴ است که نام خود را از نام افسری روسی گرفته است. این افسر در سال ۱۸۷۹ آن را در مغولستان، که گونه‌های وحشی آن در آنجا باقی مانده بودند، کشف کرد و دیگری گونه‌ای است به نام تارپان^۵ که در آخر قرن نوزدهم در آکراین ناپدید شد. این اسب در جنوب آکراین در حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد، یعنی چهار هزار سال بعد از اهلی شدن گاو و گوسفند، اهلی شده است. قابل قبول‌ترین توضیح برای این تأخیر چنین است: تردیدی نیست که برای موفقیت در اهلی کردن چنین حیوان پر جنب و جوش و سرکشی و یا حتی دست زدن به چنین کاری امکان لازم و کافی وجود نداشته است، مگر این که پیش‌تر تجربه‌های استواری درباره‌ی اهلی کردن حیوانات و استفاده از آنها وجود داشته باشد.

مؤید این تحلیل این است که اسب با عمل اهلی کردن، در زمان کوتاهی از مرحله‌ی شکار گوستی به مرحله‌ی حیوان کششی رسیده است (البته این عمل مانع مصرف گوشت آن تا حرکت مسیحیت نبوده است). ارباب‌های چرخدار، که از هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد در خاورمیانه برای انطباق با گاو میش نر و سپس در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد توسط سومری‌ها برای انطباق با خر ابداع شد، تنها در انتظار انطباق با اسب بود که نسبت به دو

1. Equus caballus

2. Equus ferus

3. Taki

4. Przewalsky (Equus ferus przewalskii)

5. Tarpan (Equus ferus gmelini)

حیوان قبلی از امتیازات آشکاری در مورد سرعت و قدرت برخوردار است. استفاده از ارابه‌ی جنگی دوچرخ که توسط اسب‌ها کشیده می‌شد (آیا در بین هیتیت‌ها^۱ به وجود آمد؟) در تمام دوره‌ی هزاره‌ی دوم قبل از میلاد استیلا داشته و حتی تعیین‌کننده‌ی نتیجه‌ی جنگ‌های بزرگ بوده است (مثل جنگ سال ۱۲۹۶ قبل از میلاد کادش^۲ در روی اورونت^۳ که به هیتیت‌ها امکان داد تا مانع نفوذ مصری‌ها به مشرق شوند). استفاده از ارابه‌ی اسبی هم که از آسیای سفلی شروع شد، به سرعت گسترش یافت و در طول عصر مفرغ، اروپا را فراگرفت.

سوارکاری در طول این مدت نمود کمی داشته است. اولین تصاویری که در آنها اسب‌ها دارای سوار کار هستند، مربوط به بابل است و تاریخ دوهزار سال قبل از میلاد را دربرمی‌گیرد، ولی در آن زمان سوار کاری هنوز تعمیم نیافته است بلکه مواردی وجود دارد که کاملاً منفرد و منزوی هستند. این تصاویر نشانگر ساز و برگ بی‌نهایت ابتدایی است و این چنین القاء می‌شود که آنها از فن بسیار ابتدایی برخوردار بوده‌اند و مورد مصرف آن نیز بسیار محدود و اجباری بوده است. یعنی سوارکاری که بر ترک اسب سوار است، چیزی غیر از یک ابزار بازدارنده (دهنه‌؟+ تسمه‌ی لگام) و یک تنگ (بدون تردید از این تنگ در موقعی استفاده می‌شده که احتمال سقوط وی می‌رفته و سوارکار توسط این تنگ خود را روی اسب نگه می‌داشته است) در اختیار ندارد. در آن زمان سوار شدن بر عقب گرده‌ی حیوان، که معلوم نیست در کجا و کی ظاهر شده است (شاید در بین آرامی‌ها؟)، به‌طور فزاینده‌ای تعمیم می‌یابد. ولی درک سوارکاری برای استفاده در جنگ‌ها، در حدود ۷۰۰ تا

۱. Hittite، قومی در آناتولی مرکزی، حدود هزاره‌ی دوم قبل از میلاد.

2. Kadesh

۳. Oronte نام قدیم رودی که در لبنان در غرب سوریه و در جنوب غربی ترکیه جاری است (نهرالعاصی؟).

۸۰۰ قبل از میلاد در بین هیتیت‌ها (ترکیه) ظاهر شده و از همین جا نیز به سرعت و به طور گسترده‌ای به سمت مصر و افریقای شمالی^۱، آسیای مرکزی^۲ و جهان یونانی گسترش یافته است.

ولی باز هم برای مدتی طولانی از سوارکاری، به مفهومی که امروزه می‌شناسیم، بسیار دور هستیم. در آن زمان از زین و رکاب خبری نبوده است و حتی در عهد کلاسیک کهن نیز این ابزار سوارکاری وجود نداشته است. این زین و رکاب که در آسیای مرکزی یا در هند به منصفی ظهور رسیده‌اند، فقط در اوایل قرون وسطی از راه ایران و بیزانس به اروپای غربی می‌رسند. هم‌چنین در قرون وسطی در مغرب‌زمین، وسایل مربوط به مالبندی و سینه‌بند قدیمی اسب در امر کشش گاری و غیره، که گلوی حیوان را می‌فشرده، جای خود را به طوقی می‌دهد که به شانه‌ی حیوان تکیه دارد. بنابراین برای این که انسان بتواند اسب را اهلی کند، به چند هزار سال وقت نیاز داشته است، و چند هزار سال دیگر وقت لازم داشته تا بتواند پشت و برگردی آن سوار شود و چند هزار سال دیگر هم باید وقت مصرف می‌کرد تا وسایلی را که برای به کار گرفتن مطلوب این حیوان لازم بود به بهترین وجهی ابداع نماید و آنها را آن‌طور که باید و شاید به کار برد! بالاخره اسب و در عین حال گاو و گوسفند و خوک، در آخرین سال‌های قرن پانزدهم، بازگشتی قدرتمندانه به قاره‌ی امریکا دارند، یعنی به همان قاره‌ای بر می‌گردند که اجداد آنها در همین قاره در دوره‌ی هولوسن از بین رفته بودند^۳.

1. Guarsmantès

2. Scythes

۳. منابع و مأخذ درباره اسب فراوان است. مراجعه شود به:

MENNESSIER DE LA LANCE, 1915-1921. *Essai de bibliographie hippique. e*

و در مورد کارهای متأخرتر مراجعه شود به:

EISENMANN, 1980, *Les chevaux [...] fossiles et actuels...*

در خاتمه‌ی مبحث مربوط به چهارپایان، خاطرنشان می‌کنیم که این حیوانات کم و بیش فقط با گونه‌های همگون خود جفت‌گیری و از آنها بارور می‌شوند. از جمله تلاش‌های متعددی که انسان احتمالاً از همان اوان اهلی کردن این حیوانات به عمل آورده تا گونه‌های غیر همگون را با هم آمیزش دهد فقط آمیزش خرو و مادیان، علی‌رغم نازا بودن قاطر، فایده داشته است. صنعت تولید قاطر، نیز در تمام موارد و از همان ابتدای عهد کهن با موفقیت همراه بوده است. امروزه در تعداد زیادی از نواحی (برای مثال کوهستان‌های خاورمیانه)، قاطر جای اسب را گرفته و اگر هم مادیان و اسبی وجود دارند، فقط به خاطر تولید قاطر است.

رسته‌ی خرطوم‌داران حالتی خاص از اهلی کردن را ارائه می‌کند. این رده تنها از یک خانواده تشکیل می‌شود، یعنی خانواده‌ی فیل‌ها، که فقط شامل دو گونه می‌باشد: فیل افریقایی^۱ و فیل آسیایی^۲. نوعی از گونه‌ی اول به نام ساوان^۳ شاید هرگز اهلی نشده است. این فیل بزرگ‌ترین فیل است، (به‌طور متوسط به وزن ۴ تا ۵ تن، ۳/۵ متر در شانه‌ها). در مقابل نوع دیگری از آن، یعنی نوع مربوط به کنگو، کوچک‌تر است (۲ تا ۵/۲ متر). بلژیکی‌ها در فاصله‌ی اواخر قرن گذشته و جنگ دوم جهانی تلاش‌های زیادی در زیر برای اهلی کردن آن به کار برده‌اند ولی این تلاش‌ها آن‌چنان مثمر نبوده تا

→ BÖKÖNYI, 1987, "History of horse domestication";

HANCAR, 1955, *Das Pferd in prähistorischer und früher historischer zeit*;

LEFEBVER DES NOËTTES, 1931, *L'Attelage...*;

SPRUYTTE, 1979, *ÉTUDES expérimentales sur l'attelage...*;

AZZAROLI, 1985, *An Early of Horsemanship*;

VIGNERON, 1968, *Le Cheval dans L'Antiquité gréco-romaine...*;

WHITE, 1969, *Technologie médiévale...*pp. 1-53;

BARCLAY, 1980, *The Role of the Horse in Man's Culture*.

1. *Loxodonta africana*

2. *Elephas maximus*

3. *savane*

بتوان از آن یادی کرد. نوع دیگری نیز وجود دارد که هم قد و قواره‌ی نوع قبلی است و تا اوائل دوره‌ی مسیحیت در افریقای شمالی وجود داشته و بی‌هیچ تردیدی در آنجا و یا دست‌کم در مصر هلینیستی در زمان سلسله‌ی پتولمه^۱ و هم‌چنین در کارتاژ اهلی شده است. در ضمن فیل‌های کارتاژ نیز احتمالاً از نوع فیل‌های افریقایی هستند. هانیبال که از راه اسپانیا برای حمله به رومی‌ها آمده بود، آنها را توسط کلک‌ها از روی رود رُن گذارنده و سپس از سلسله جبال آلپ عبور داده است.

گونه‌ی آسیایی این حیوان، که از نظر جانورشناسی به ماموت نزدیک است (ارتفاع شانه آن در فیل‌ی به وزن ۳ تن، ۳ متر است)، در عهد کهن از آسیای جنوب شرقی تا شمال سوریه گسترده بوده است. این گونه نیز مثل گونه‌ی افریقایی خود، به‌طور قابل توجهی در مقابل خشک شدن جنگل‌ها و شکارچیان عاج عقب‌نشینی کرده است. استفاده از آن برای کار، شکار حیوانات وحشی جنگلی مثل شیر و پلنگ و به‌خصوص استفاده در جنگ، به‌طور مداوم از هزاره‌ی سوم قبل از میلاد به بعد مورد تأیید است. در قرن‌های شانزدهم و هفدهم میلادی، مغول‌ها به‌طور مداوم شش تا دوازده هزار از آنها را برای نیازهای نظامی خودشان نگهداری می‌کردند. در قرن نوزدهم هنوز هم ارتش انگلیس مرکب از هندیان، از این حیوان برای پیشقراولی سپاه استفاده می‌کرده است. فیل‌های جنگی هندی از یک سو به طرف سیام و از سوی دیگر به طرف بین‌النهرین گسترش می‌یافتند و تعداد زیادی از آنها ارتش‌های کهن و قرون وسطی، یعنی از داریوش تا تیمور لنگ، را تشکیل می‌دادند، که به‌طور مستقیم مورد استفاده قرار می‌گرفتند، حتی رومی‌ها نیز علیه گل‌ها در جنوب دره‌ی رُن از آن استفاده کرده‌اند. ولی استفاده از فیل برای کارهای روزمره (پیاده یا خالی کردن بار، کارهای

۱. Ptolémée، نام پانزده پادشاه مقدونی که از ۳۲۳ قبل از میلاد تا ۳۰ قبل از میلاد بر مصر حکومت کردند.

کشاورزی، حمل و نقل مسافر و بار) فقط در هند و سیلان و در شبه جزیره‌های هندوچین (برمه، تایلند، کامبوج) و مالزی رایج بوده و هنوز هم متداول است.

تعدادی از مؤلفان و محققان، حتی در مورد این نواحی نیز از سخن‌گفتن درباره‌ی اهلی‌کردن فیل پرهیز می‌کنند، زیرا به نظر آنها انسان تولید مثل فیل‌ها را در کنترل خود ندارد. در ادامه خواهیم دید که این نقطه‌نظر باید اندکی تعدیل شود. فیل می‌تواند در حالت اسارت تولیدمثل کند و اگر تجدید نفرات یک گله، همان‌طور که در کامبوج مشاهده می‌شود، از طریق به دام انداختن فیل‌ها انجام می‌شود به این دلیل است که این عمل در بسیاری از موارد، در مقایسه با تولید مثل طبیعی فیل‌ها امتیاز بیشتری دارد، زیرا دوره‌ی بارداری و زایمان و تولید مثل فیل بسیار کند است (به‌طور متوسط هر ماده فیل در هر چهارسال یک بچه می‌زاید)^۱.

چشم‌اندازهایی که توسط رسته‌ی سیرنی‌ها^۲، یعنی پستانداران گیاهخوار آبی، گشوده می‌شوند، از نوع و رسته‌ی کاملاً متفاوتی هستند. مگر نه این که به‌تازگی، در بین سایر مواردی که برای افزایش غذایی جهان

۱. مراجعه شود به جمع‌بندی مؤلف زیر که متأسفانه بدون ذکر منابع و مآخذ است:

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 273-286.

اضافه می‌کنیم:

ELLUL, 1983, *Le Coutumier rituel des capteurs d'éléphants de l'ouest du Cambodge*;

'ALLÂMÎ, 1873, *The Ā'in-i Akbarî*, pp. 123-141, 223, 295-296;

DIGBY, 1971, *War Horse and Elephant...*;

SCULLARD, 1974, *The Elephant in Greek and Roman Word*;

CHARLESWORTH, 1981, "the Elephant in the Ancient World";

WAGNER, 1954, "Training the African Elephant".

هم‌چنین مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

پیشنهاد شده بود، یکی از متخصصان از دیدگاه توسعه‌ی بوم‌شناختی پیشنهاد اهلی کردن دوگونگ^۱ (گاو دریایی^۲) و لامانتن^۳ (نوع دیگری از گاو دریایی^۴) را داده بود^۵؟ اگر این پیشنهاد عملی می‌شد، اگر هم درد گرسنگی انسان را درمان نمی‌کرد، دست‌کم این امتیاز را داشت که نسل این گونه‌های حیوانی را از خطر انهدامی که در آینده‌ای نزدیک در انتظارشان است، نجات دهد.

گوشتخواران، جوندگان، و چند گونه‌ی دیگر

رسته‌ی تیره‌ی پستانداران گوشتخوار آبی بی‌نی‌پدها^۶، خوک و شیر دریایی که با رسته‌ی گوشتخواران پیوند می‌خورد، تنها رابطه‌ای که دست‌کم در حال حاضر با اهلی‌کردن برقرار می‌کند، همان رابطه‌ای است که سیرک‌بازان تعداد زیادی از شیرهای دریایی^۷ را تربیت می‌کنند. گاهی نیز تعداد این شیرهای دریایی تربیت شده شگفت‌انگیز است.

گوشتخواران واقعی، پس از گیاهخواران قرار می‌گیرند. این حیوانات، یا دست‌کم بعضی از آنها، زیرا بقیه به نظر انسان غارتگران مهیبی هستند، روابط تنگاتنگی با انسان برقرار کرده‌اند. دلیل این روابط، که بی‌اندازه محسوس و نمایان نیز می‌باشد، این است که گوشتخواران، مثل انسان، مصرف‌کنندگان ثانوی هستند و جست‌وجو و به دست آوردن شکار نیز گاه موجب رودرویی بین آنها و گاه نیز موجب سازش و اتفاق می‌شود. بنابراین انسان توانسته است گاهی در بین این شرکا، یارانی را برای خود دست و پا کند. به‌یقین اهمیتی را که علفخواران از نظر اقتصادی برای انسان دارند، این گوشتخواران ندارند ولی همین حیوانات برای انسان نقش فنی غیرقابل انکاری را ایفا می‌کنند.

1. dugong

2. Dugong dugon

3. lamantin

4. Trichechus

5. SACHS, 1974, "Environnement et styles de développement", 564-565.

6. pinnipèdes

7. Zalophus californianus

بعضی از اینها جزو نزدیک‌ترین یاران و همراهان وی به حساب می‌آیند. با این همه، گوناگونی موقعیتی‌هایی که گوشتخواران در دنیای انسان به دست آورده‌اند، خود گویای مشکلاتی است که انسان برای اهلی کردن آنها متحمل شده است.

اعضای تیره‌ی خرس‌ها^۱ سنگین‌ترین گوشتخوارانند. این حیوانات وحشی (با این که رفتارشان سنگین، کند، شُل، ساده و هالووار است)، قادرند با انسان نزدیکی و مؤانست زیادی برقرار کنند. خرس قهوه‌ای^۲ که به‌طور گسترده‌ای در امریکای شمالی، آسیا و به تعداد کمی در اروپا پراکنده است (در اروپا تا کی دوام خواهد آورد؟)، با توجه به رژیم غذایی همه چیز خواری، از این که به خانه‌های انسان‌ها نزدیک شود، باکی ندارد (من خود در روستاهای ایران شاهد این تهاجم و تاخت و تاز این حیوان به خانه‌ها بودم). اگر این خرس‌ها در تولگی گرفته شوند و از دست انسان شیربخورند، به راحتی رام می‌شوند. سرمایه خرس‌بازان، که اغلب هم کولی‌ها بودند، از این راه فراهم می‌شد. در گذشته، خرس بازی در تمام اروپا و آسیا، از کوه‌های پیرنه تا هیمالیا رواج فراوانی داشت.

از طرف دیگر، خرس در تمام مذاهب نیمکره‌ی شمالی، به درجات مختلف حضور دارد (حضور نوعی بازیچه به شکل خرس به نام نونورس^۳ که با کرک‌های بلند برای بچه‌ها درست می‌کنند، شاید ردپایی باشد که از گذشته‌های دور از این حضور باقی مانده است). چون انوس‌ها^۴ جایگاه ویژه‌ای را برای این حیوان تعریف کرده‌اند و شایسته‌ی اشاره‌ی ویژه‌ای هستند. مردم جزایر هوکایدو، ساخالین و کوری‌یل، در شمال ژاپن مناسکی را درباره‌ی خرس اجرا می‌کنند که هم دارای بخش‌های مربوط به قربانی‌کردن

1. Ursidés

2. Ursu arectos

3. nounours

۴. Ainous. نام عمومی قبایل گوناگون شکارگر و ماهیگیر که در حال حاضر در جزایر ساخالین، هوکایدو و کوری‌یل سکونت دارند.

خرس است (ابتدا با تیر و کمان و سپس با خفه کردن) و هم بخش مواظبت‌ها و ناز و نوازش‌هایی را دربرمی‌گیرد که این حیوان را همانند هاله‌ای سرشار از عاطفه و محبت تا دم مرگ احاطه می‌کند. توله خرسی که شکارگران می‌آورند، در خانه بزرگ می‌شود، با کودکان انسان بازی می‌کند، از سینه‌ی زن خانه شیر می‌خورد، یا این که غذا را در دهان خودشان خمیر و سپس دهان به دهان در دهان توله خرس می‌گذارند. حتی موقعی که بزرگ شده و باید بسته باشد و یا در قفس جای بگیرد، قفس این حیوان به زیباترین صورت ممکن تزیین می‌شود و همه‌گونه اسرافکاری لازم در مورد آن به عمل می‌آید. بالاخره وقتی که زمان قربانی‌کردن این حیوان فرار می‌رسد، اهل خانه با حالتی سرشار از استغاثه و تضرع از خرس می‌خواهند که آنها را ببخشد و «مادر»ی که او را تغذیه کرده بود، غم و اندوه و خشم و غضب خود را علیه قربانی کردن او نشان می‌دهد^۱ (همیشه هم ظاهرسازی نیست و واقعی است).

طایفه و تیره‌ی خزها^۲ از دشمنان بسیار کارآمدِ جوندگان تشکیل می‌شود، به همین دلیل، در بیش‌تر روستا و مزارع، حضور راسو^۳ و قاقم^۴ را در آن حوالی، علی‌رغم خطری که برای مرغان خانگی دارند، نه تنها نادیده می‌گیرند بلکه رعایت حالشان را نیز می‌کنند. سایر تیره‌ی خزها، به‌خصوص

1. GASTOU, 1987, *Sur les traces des monteurs d'ours...*;

HALLOWELL, 1926, "Bear ceremonialism in the Northern Hemisphere";

MATHIEU, 1984, "La patte de l'ours";

LEROI-GOURHAN & LEROI-GOURHAN, 1989, *Un voyage chez les Aïnous...* pp. 115-118;

MILLIET, 1987, "Un allaitement insolite"...

2. Mustélidés

3. *Mustela nivalis*

4. *Mustela erminea*

به خاطر پوستشان پرورش داده می‌شوند: از جمله در مورد اسکانس^۱ یا راسوی امریکایی^۲، سمور آسیایی^۳ و خارپشت اروپایی^۴ صدق می‌کند. ولی این نوع پرورش بسیار حساس است و مستلزم حفظ تعادل دقیقی بین «توحش» و رام‌شدگی است، زیرا اگر حیوان در درجه‌ای از توحش باقی نماند، کیفیت مرغوب پوست خود را از دست می‌دهد و اگر به حدی از رام‌شدگی نرسند، مادرها با کوچک‌ترین نارضایتی بچه‌های خود را از بین خواهند برد. در منابع متعدد مطالب زیادی، البته بدون پرداختن به جزئیات، در مورد استفاده از سمور آبی^۵ در هندوستان برای ماهیگیری نوشته شده است. تنها گونه‌ای از خزها که استعداد اهلی شدن دارد، نوعی راسو^۶ است که گونه‌ی سفیدرنگ و چشم‌زاع خارپشت^۷ است که گاه در شکار خرگوش از آن استفاده می‌شود. در نوع «شکار با خارپشت» این حیوان را، در حالی که به آن پوزه بند زده‌اند، یا دندان‌هایش را کشیده‌اند و یا لب‌هایش را با گیره بسته‌اند، به درون سوراخ‌های زیرزمینی می‌فرستند تا حیوانی را که در درون آنها جای گرفته، خارج نماید. این نوع استفاده از خارپشت، که از عهد کهن به این سو متداول است، اساس اهلی‌کردن این حیوان بوده است. این روش استفاده از چنین حیوانی که در تمام خاورمیانه عهد قرون وسطی رایج بوده، توانسته است از طریق جنگ‌های صلیبی وارد مغرب‌زمین شود. به هر حال، در تمام دستورات عمل‌هایی که درباره‌ی کشاورزی و شکار اروپایی نوشته شده، می‌توان این روش را دید.^۸

1. skuns

2. *Mephitis mephitis*

3. *Martes martes*

4. *Mustela lutreola*

5. *Lutra lutra?*

6. *Mustela putorius furo*

7. *Mustela putorius*

۸ این مطلب از میلن-ادواردز (M. MILNE-EDWARDS) نقل شده که بدون ذکر سایر جزئیات منبع آن، در منابع زیر آورده شده است:

نمونه‌های سگ‌سانان مثل روباه‌های کوچک صحاری افریقا^۱، روباه‌ها^۲، شغال‌ها^۳ و حتی گرگ‌های^۴ رام شده فراوانند. هنوز هم امروزه در مورد امکان اهلی کردن روباه در عصر نوسنگی مدیترانه بحث می‌شود. نوعی گونه‌ی هم‌عصر آن^۵، که روباه نقره‌ای نام دارد، نیز به خاطر پوستش تربیت می‌شده است. لازم است بیش از این بی‌راهه نرویم: سگ‌سان اهلی، حیوانی که به منتها درجه اهلی است، یعنی همان حیوانی که هرکسی بلافاصله به آن می‌اندیشد، سگ^۶ است. در همه حال، سگ قدیمی‌ترین یار و همراه انسان بوده است. اولین نشانه‌های اهلی کردن سگ در آناتولی به ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد، در اروپای غربی به ۷۶۰۰ سال قبل از میلاد، در امریکا به ۸۴۰۰ سال قبل از میلاد، در فلسطین و ایران به ۹۵۰۰ سال قبل از میلاد، در اروپای مرکزی به ۱۰۰۰۰ سال قبل از میلاد و در سیبری حتی به ۱۳۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.

در واقع، سگ از جنبه‌های متعددی قابل مقایسه با خوک است (علاقه‌مندان به سگ از بابت این مقایسه مرا خواهند بخشید!). اهلی کردن سگ نیز مثل اهلی کردن خوک، در جاهای متعدد و بر اساس مبانی احتمالاً متفاوت، در هر جایی با روش مستقلی رُخ نموده است. برای مثال روش اهلی کردن گرگ در اینجا یک جور بوده است و روش اهلی کردن شغال در آنجا جور دیگر، روش اهلی کردن گرگ هندی^۷ و گرگ امریکایی^۸ نیز در جای

→ FRAKLIN, 1897, *La vie privée d'autrefois...*:p. 122.

CABRERA, 1930, *La patria de Putorius furo*;

OWEN, 1969, "The Domestication of the Ferret";

LIGER, 1797, *La Nouvell maison rustique*, vol. II.

1. *Fennecus zerda*

2. *Vulpes vulps*

3. *Canis aureus*

4. *Canis lupus*

5. *Vulpes fulva*

6. *Canis familiaris*

7. *Canis Pallipes*

8. *Canis latrans*

دیگر به نحو دیگر و غیره. به این ترتیب در همه جا، ویژگی‌های زیست‌شناختی سگ‌ها دست کم دو دلیل (و در عین حال دو وسیله‌ی) عمده را برای اهلی‌کردن آنها در اختیار گذاشته است:

۱. سگ‌ها به عنوان ردگیر شکار، گرانبهاترین کمک برای شکارگران به حساب می‌آمدند.

۲. سگ‌ها به‌مثابه حیوانات همه چیز خوار (مثل خوک)، عالی‌ترین رفتگران را در حوالی سکونتگاه‌ها تشکیل می‌دادند.

این دو مورد هنوز هم در حال حاضر تقریباً در همه جا مشاهده می‌شود و حتی منجر به «نژادهایی» شده است که برای چنین کارهایی به وجود آورده‌اند، مثل سگ‌های دونده، سگ‌های تازی برای شکار، سگ‌های منفور و مطرود در شهرهای مشرق‌زمین برای پاک کردن محیط از زباله‌های خوراکی.

ولی موارد استفاده از آنها به همین جا محدود نمی‌شود. حتی می‌توان گفت که به استثنای خوک اهلی (که «همه چیز آن خوب است» از جمله بوی تعفن آن برای جست‌وجوی قارچ‌ها)، هیچ حیوانی به اندازه‌ی سگ مورد مصرف ندارد. گوشت آن در اروپای عهد نوسنگی و در امریکا قبل از کلمب و در چین، زلاندنو، گینه، کانادا و آلمان نیز تا مدتی قبل هنوز هم مصرف داشته است (آخرین مغازه‌ی فروش گوشت سگ در آلمان، در شهر مونیخ بین دو جنگ جهانی بسته شد)، موهای آن چیده، ریسیده و بافته می‌شده است (و این عمل تا قرن نوزدهم در امریکا و در کوه‌های پیرنه ادامه داشت)، پوست آن دباغی می‌شده و گاهی نیز از سرگین همین حیوان به عنوان نرم‌کننده استفاده می‌شده است. از برای نگهبانی و دفاع از اشخاص و اموال و راهنمایی گله، مبارزه (در جنگ علیه سایر حیوانات)، مسابقات (تازی‌های میان باریک)، حمل‌ونقل، کشش (سورتمه در نواحی شمالی و گاری دوچرخه‌ای در اروپا)، به حرکت درآوردن موتورها (سگ‌های «سیخ‌گردان»

قرون وسطی و گرداننده‌ی چاقوتیزکنی تا قرن نوزدهم)، انواع جست و جوها (گمشده‌ها، مجرمین، قارچ‌های خوراکی، مواد مخدر)، راهنمایی نابینایان، برای همراهی، برای حیوان درمانی، برای حیوان دوستی.... بدیهی است که انسان انواع زجر و شکنجه را به سگ وارد کرده و این اعمال را با تحمیل بنیادی‌ترین تغییرات انجام داده است. انسان از این سگ در کل بیش از دویست نوع نژاد، منهای سگ‌های پشم‌آلود، از سگ شکاری تا سگ خپله‌ی بولداگ، از سگ‌های بسیار بزرگ تا سگ‌های بسیار کوچکی که پشم‌های نرم و مجعد دارند، به وجود آورده است. انسان حتی زمانی هم که پی برده است بریدن گوش و دم این حیوان ضرورت دارد، از آن نیز کوتاهی نکرده است.

بالاخره هیچ حیوانی (باز هم به استثنای خوک) به اندازه‌ی سگ، این چنین نابرابری مقرراتی و مواظبتی به خود ندیده است. در جایی مورد تحسین و احترام قرار گرفته (در مصر زمان فراعنه، در ژاپن) و در جای دیگر خوار و ذلیل به حساب آمده و با آن بد رفتاری شده است (در جهان اسلام، در آفریقا). این حیوان حتی در مغرب‌زمین مواجهه با افراطی‌ترین رفتارها و قضاوت‌ها شده است. به جز سگ‌های شکاری و سگ‌های مونس، سگ‌هایی که از آنها بیش‌تر از کودکان مواظبت و پرستاری می‌شود، تا اوائل قرن هفدهم در رسته‌ی حشرات کثیف و مضر قرار می‌گرفتند. باید گفت که در آن زمان زاد و ولد فزاینده و آزادی آنها خطری واقعی بوده (به ویژه به دلیل بیماری هاری) و همین امر کشتار دسته‌جمعی آنها را توجیه می‌کرده است. در همین اواخر، حدود سال ۱۹۲۰، در ترکیه وضع چنان وخیم شد که ترک‌های جوان قسطنطنیه تصمیم گرفتند شهر را از شر سگ‌های منفور خلاص کنند. بنابراین همه‌ی سگ‌ها را به دام انداختند «و به جزیره‌ی کوچک غیر مسکون و بدون آب [در دریای مرمره] بردند. این سگ‌ها در این جزیره کوچک به جان هم افتادند و از تشنگی هلاک شدند. این جزیره‌ی کوچک مرگ، که بارها مورد

بازدید مسافران زیادی قرار گرفته، نشانگر نمایشی از بی‌رحمی بوده است^۱. در مغرب‌زمین، مشاهده‌ی قضاوت‌های متناقض درباره‌ی سگ به هیچ‌وجه شگفت‌انگیز نیست، هم پرستایش‌ترین آنها را می‌بینیم که می‌گوید: «جالب‌ترین، کامل‌ترین، مفیدترین پیروزی که انسان هرگز نظیرش را به خود ندیده است [...]، تنها حیوانی که در تمام کره‌ی زمین به دنبال انسان بوده است^۲؛ و بی‌رحمانه‌ترین قضاوت‌ها را: «سگ، برخلاف گربه، حیوانی است که تغییر ماهیت داده است، به پست‌ترین معنای کلمه، اهلی است و در حالت وحش معادل دقیقی برای آن وجود ندارد. انسان چنان رفتاری با سگ دارد و آن را آن‌چنان بار می‌آورد که گویی کره را ورز می‌دهد. این موضوع در سگ پاکوتاه تا سگ بلند قامت دانمارکی فرقی نمی‌کند و همه‌ی اینها همیشه در راستای بوالهوسی‌های انسان قرار دارند. هم‌چنین سگ بدون این که از خصائل نادر صاحبش بهره بگیرد، از معایب او پیشی گرفته است. سگ، که در کودکی دارای انحراف جنسی و اطفاء شهوت به‌طور غیرطبیعی است، در سن بزرگی نیز همواره وقت خود را مصروف جفت‌گیری‌های کف‌به‌دهان آورده‌ی پایان‌ناپذیر می‌کند و در همه جا و در پست‌ترین کمینگاه‌های نمودار ادرار می‌کند. این حیوان حتی خصلت وفاداری نیز ندارد زیرا که فرمانبری کورکورانه‌ی این حیوان بیش‌تر موجب نجات اشخاص پست و فرومایه و نانجیب شده و از اشخاص درست و باشرف حمایتی نکرده است. سگ موجودی طردشده است که سطح زندگی او سطح زیاله‌دانی‌ها است^۳. بنابراین، بین انسان و سگ بیش از این که یک اصل همراهی وجود داشته

1. JPOBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*, p. 314.

۲. سخن کوویه Cuvier که در منبع زیر نقل شده است:

DELORT, 1984, *Les animaux ont une histoire*, p. 353.

3. MONTEILHET, 1981, *Les Queues de Kallinaos*, p. 231.

باشد، نوعی پیوند ازدواج دیده می‌شود، یعنی بهترین و بدترین حالت‌ها^۱ که در زندگی زناشویی وجود دارد.

در مقایسه‌ی خانواده‌ی راسوها^۲ با خانواده سگ‌سانان، اگر نمونه‌های بسیار جالبی از این تعادل کاربری، که پیش از این به آن اشاره شد، بین حالت وحشی و حالت اهلی این خانواده پیدا نمی‌شد، این خانواده در این طبقه بندی، تصویر بسیار کم‌رنگی داشت. گربه‌ی زیبا یا گربه‌ی مُشک‌دار^۳، به خاطر مُشکی که داشت، در گذشته در حبشه پرورش داده می‌شد. برای به دست آوردن مُشک از این حیوان، باید آن را بی‌قرار و خسته می‌کردند تا این که تحت تأثیر بر آشفستگی و خشم، این مایع گرانبها را از خود دفع می‌کرد. نوع دیگری از حیوان شبیه به گربه^۴ و از همین خانواده، که در شمال و شرق حوزه‌ی مدیترانه فراوان است و به آسانی رام می‌شود، در عهد کهن برای از بین بردن موش‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اعراب آن را در

۱. درباره‌ی سگ، نوشته‌ها و تحقیقات فراوانی وجود دارد که برای اطلاع از آنها می‌توان به تدریج به جمع‌بندی و منابع و مآخذ عمده‌ای مراجعه کرد که در منبع زیر آورده شده‌اند:
DELORT, 1984, *Les animaux ont une histoire*, pp. 353-373, 383.

از میان عمده‌ترین کارهایی که اخیراً درباره‌ی سگ نوشته شده مراجعه شود به:

POPLIN, 1986, "Les problèmes des fonctions du chien au Néolithique".

FRANK, 1965, *Die Rolle des Hundes...*;

MAHLER & DENIS, 1989, "Les chien, animal de boucherie";

VIRÉ, 1973, "A propos des chiens de chasse"...;

EKVALL, 1963, "Role of the Dog in Tibetan Nomadic Society";

PLANHOL, 1969, "Les Chien de berger"...;

HOLLYMAN, 1972, "La patte du chien"...

۲ Viverridès, خانواده‌ای از پستانداران گوشتخوار، با قد و قامت کوچک و بدنی کشیده و پوزه‌ای نوک تیز، که موش خرما و گربه‌های زیبا یا گربه‌های مُشک‌دار نیز از این خانواده است.

3. *Viverra civetta*

4. *Genetta vulgaia*

جنگ‌های صلیبی شناختند و در کاخ‌های خود راه دادند. این گربه امروزه فقط در بعضی از خانه‌های یونان و ایتالای جنوبی وجود دارد، زیرا به تدریج با ظاهر شدن موش سیاه^۱ در قرن یازدهم، یعنی همان موشی که پیروزی گربه‌های معمولی را بیمه کرد، از اروپای غربی رانده شد. سرانجام به غن یا موش خرما، یاراسو، یا موش فرعون^۲ می‌رسیم که در زمان فراغنه مصر مورد تکریم و احترام بوده است و هنوز هم نظر به این که مار غذای مطلوب این حیوان است، در تمام ناحیه‌هایی که مار دارند، مورد احترام و رعایت است. گربه‌ی زیاد مونگو^۳، که برای پرهیز از نیش مار، تحرک فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهد، در هند نیز به همین منظور اهلی می‌شود^۴.

کفتار خالدار^۵ که در ماقبل تاریخ، حیوانی مطرود بوده، تنها حیوان از خانواده‌ی کفتارهاست که در مصر قدیم نوعی از اهلی‌کردن را تجربه کرده است. به یقین از این که این تجربه به سایر اعضای این خانواده سرایت نکرده و تداوم نیافته، متأسف نخواهیم بود^۶.

1. *Rattus rattus*

2. *Herpestes ichneumon*

3. *Herpestes griseus*

۴. این گفته در منبع زیر است:

LABOULAYE, 1877, *Dictionnaire...*; vol. I, article "Civette".

که آن را منبع زیر نقل کرده است:

SIGAUT, 1988, "Critique"...p. 63.

در این مورد مراجعه شود به منابع زیر:

'ALLÂMÎ, 1873, *The A'inn-i Akabari*, pp. 84-85;

CLUTTON-BROCK, 1981, *Domesticated Animals...*;

CONISH, s.d., *Les Animaux vivants du monde*, vol. I. pp. 75-76;

LODRICK, 1982, "Man and Mongoose"...

5. *Hyaena crocuta*

6. HILL, 1983, "Hyaenas and Early Hominids";

PATOM, 1925, *Animals of Ancient Egypt*,

SMITH, 1969, "Animal Domestication and Animal Cult in Dynastic Egypt"

گربه^۱ که نماینده‌ی عمده‌ی اهلی‌شده‌ی گربه‌سانان است، اغلب به عنوان ضد سگ تلقی شده است. مارسل موس^۲ می‌نویسد: «انسان سگ را اهلی کرده ولی این گربه است که انسان را اهلی کرده است». این حیوان که همزمان با پیدایش موش‌ها در مسیر زندگی انسان قرار گرفته است، ابتدا به خاطر تغذیه به دست آمده از حاصل شکار، مورد توجه قرار گرفته بود. گربه‌های مومیایی شده متعدد در مصر، برای مدتی طولانی این فکر را پدید آوردند که این حیوان از حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد در سواحل نیل اهلی شده است. امروزه اندیشه‌ی انسان بیش از پیش متوجه کانون‌هایی می‌شود که این حیوان به‌طور مستقل در آنها اهلی شده است. این کانون‌ها عبارتند از:

- پاکستان، که هنوز هم گربه‌ی آراسته و مخطط^۳، که مجموعه‌ی آن، همانند مجموعه‌ی گربه‌ی امروزی، گنجایش کوچکی دارد، در آن به صورت وحشی زندگی می‌کند (از همین جاست که این گربه، که پیش‌تر اهلی شده بود، به مصر راه یافته است)؛

- لیبی، که خاستگاه گربه‌ی لیبیایی^۴ است. این گربه مجموعه‌ای با ظرفیت بزرگ دارد؛

- و احتمالاً خاور دور جنوبی، که منشأ جداگانه‌ی گربه‌ی سیامی است. حالت اولیه گربه نیز، همانند سایر موارد که درباره‌ی اهلی‌کردن سایر گونه‌ها وجود دارد، از طریق جهش‌های ژنتیکی تغییر یافته است (سفیدی مو و سرخی چشم، خال‌های سیاه در بدن، رنگ سیاه یکدست، پشم و موی بلند، بی‌مو، بی‌دم در ژاپن و غیره) که انسان نیز کم و بیش به این تغییر حالت کمک کرده است.

به هر حال، روند اشاعه‌ی گربه‌ی اهلی به طرف غرب بینهایت کند بوده است. رومی‌ها به‌ظاهر این حیوان را می‌شناخته‌اند و آن را به خاطر شکار

1. Felis catus

2. MAUSS, 1967, *Manuel d'ethnographie*, p. 63.

3. Felis ornata

4. Felis libyca

موش‌ها به راسو و حتی مارهای بدون زهر ترجیح می‌داده‌اند. این حیوان بعد از دوره گُل-رومی در فرانسه پیدا شد و قابلیت‌هایش نیز با فراوان شدن موش‌های سیاه، به منصفی ظهور رسید. در عوض، این گربه در مقابل هجوم گسترده و قطعی موش‌های خاکستری عجیب (نوعی موش بزرگ یا «موش فاضلاب»^۱) در سال ۱۷۲۷، که از آسیا آمده بودند، نتوانست هیچ کاری بکند و بنابراین سگ موش‌گیر را به آن ترجیح دادند. در اینجا پدیده‌ای عجیب ولی متداول وجود دارد: همان‌طور که تملق و چاپلوسی غربی‌ها نسبت به اسب از تاریخی آغاز می‌شود که مصادف با توسعه‌ی وسایل حمل‌ونقل موتوری است، گربه نیز از زمانی که به اندازه‌ی سگ ولی به روشی دیگر، مورد نوازش و محبت انسان قرار می‌گیرد بی‌مصرفی خود را نشان می‌دهد. قبل از آن، این حیوان برای این‌که یک شکارچی کار آمد باقی بماند، باید فاصله‌اش را با انسان حفظ می‌کرد. در ضمن اندیشه‌ها، و دیدگاه‌ها و نمایش‌های قرون وسطایی، گربه‌ها را (به‌خصوص گربه‌های سیاه را) تجسمی از موجودات دوزخی و خبیث می‌دانستند و معتقد بودند که روح آنها در کالبد این حیوانات رسوخ کرده است. بنابراین سوزاندن آنها از طریق بازی ساده، نامقبول نبوده و این اعمال را ناپسند نمی‌دانسته‌اند. وسیله‌ای که به «ارگ گربه‌ای» معروف بود، بی‌تردید عجیب‌ترین نمونه‌ی آن است. این وسایل قفس‌های پُرسوراخی بوده‌اند که گربه‌ها را در آن می‌ریختند و دُم گربه‌ها از سوراخ‌های آن بیرون می‌آمد که با کشیدن دم هر گربه‌ای، آن را به فریاد و میو میو وا می‌داشتند.^۲

1. *Rattus norvegicus*

۲. در مقایسه با منابع و مآخذی که درباره‌ی سگ وجود دارد، منابع و مآخذ مربوط به گربه بیش از آن که دارای جنبه‌ی علمی باشد، به مدح این حیوان پرداخته است. مراجعه شود به جمع‌بندی‌ها و منابع و مآخذی عمده‌ی مربوط به آن در منبع زیر:

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 321-352, 383.

سایر گربه‌سانان اهلی شده، یا دقیق‌تر بگوییم: رام شده، استثنایی هستند. این رام‌کردن نیز فقط به خاطر هیکل و هیبت آنها و خطری بوده که از خود نشان می‌داده‌اند. این امر نیز فقط برای سیرک‌ها ارزش داشت که در آنها این ویژگی‌ها موجب ارزش گذاری برای انواع شیر^۱ یا بئر^۲ بود. فقط یوزپلنگ قهوه‌ای یا سیاه‌گوش^۳ در ایران و سوریه و بیزانس برای شکار پرندگان بزرگ (هوبره، نوعی مرغ به نام کلنگ، غاز) اهلی شده بود. ولی تعداد زیادی از مؤلفان عرب دوره‌ی قرون وسطی به کاربردن و اداره‌ی آن را حساس می‌دانند و از خساراتی که به شکار وارد می‌آورند، شکوه می‌کنند^۴.

در واقع، گربه‌سانان بزرگ، به‌خصوص شکارگر کمین‌کننده‌ای مثل این حیوان، چندان فایده‌ای برای انسان ندارند و منفعت آنها بسیار محدود است. به‌جز یکی که آن هم یوزپلنگ^۵ است شکارهای خود را دنبال می‌کند. این حیوان به واسطه‌ی سرعتی که دارد (۱۰۰ کیلومتر در ساعت) قادر به گرفتن سریع‌ترین شکارها (مثل غزال، خرگوش) است. هم‌چنین این حیوان به دلیل ویژگی‌های ملایمی که دارد به راحتی رام می‌شود. استفاده از آن برای شکار، از زمان کهن (از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد در بین سومری‌ها) تا روزگار ما، از افریقای شمالی تا هند و تا آسیای مرکزی متداول بوده و هست. مارکوپولو از

→ منابع و مأخذ زیر را نیز اضافه می‌کنیم:

BALDWIN, 1975, "Notes and Speculations on the Domestication of the Cat in Egypt";

POPLIN, 1987, "Domestication du chat?";

BODSON, 1987, "Les debuts en Europe du chat domestique";

BOBIS, 1987, "Le chat au Moyen Age";

SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 135-137;

TURNER & BATESON, 1987, *The Behaviour and Ecology of the Domestic Cat*.

1. *Panthera leo*

2. *Panthera tigris*

3. *Lynx caracal*

4. IBN MANGLÎ, 1984, *De la chasse*, pp. 107-108;

5. *Acinonyx jubatus*

دیدن هزارها یوزپلنگی که امپراتور قوبلای در مقر تابستانی خود در قره‌قوم نگهداری می‌کرده، بسیار متعجب شده است. این حیوان در دربار مغول‌های هند نیز مورد توجه بوده است. هرچند که شکار با یوزپلنگ در مغرب‌زمین شناخته شده، ولی به صورت یک کنجکاو استثنایی باقی مانده است: حکایت می‌کنند که لویی یازدهم که یکی از این گربه‌سانان را داشته، در روزهای بارانی با رهاکردن به جان موش‌هایی که در اتاقش می‌دویدند، خود را سرگرم می‌کرده است^۱.

اگر در مورد جوندگان بر مبنای تعدادشان داوری شود (که میلیاردها عدد هستند که در ۱۷۰۰ گونه پخش شده‌اند) باید گفت جوندگان، همراه با انسان «موفق‌ترین» پستانداران هستند. اینها موفقیت خود را مرهون ضرباهنگ بسیار بالای تولیدمثل و نیز مدیون رژیم غذایی و دندان‌های پیشین خود هستند که به آنها امکان حمله به هر نوع غذایی را می‌دهد. از طرفی، همین ویژگی‌ها سبب تلف شدن جوندگانی شده که اشتهای‌شان آنها را به نزدیک‌تر شدن به سوی انسان سوق داده است. انسان نیز با آنها مقابله فراوان کرده و بالاخره فهمیده که باید با بهره‌گیری از آنها به این مقابله پایان دهد و سهمی را که می‌تواند از آنها بگیرد، به دست‌آورد.

بارزترین نمونه‌ی اهلی‌شده‌ی این جوندگان، خوک هندی یا خوکچه‌ی هندی^۲ است. این جونده‌ی کوچک از شش هزار سال پیش تاکنون آزادانه در خانه‌های روستایی آند تربیت شده و یک ذخیره‌ی گوشتی مداوم را برای آنها

1. IBN MANGLÍ, 1984, *op. cit.* pp. 92-106;

²ALLÂMÍ, 1973, *The Áin-i akhari*, pp. 296-300

(در ترجمه‌ی این کتاب به زبان انگلیسی، نام فارسی یوزپلنگ به غلط leopard ترجمه

شده است).

LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 66-67.

2. *Cavia porcellus*

فراهم کرده است. این حیوان چون به اروپا صادر شد، به دلیل سهولتی که در امر دستکاری و مدیریت بر روی آن وجود داشت و نیز به دلیل ضربه‌ناگن فراوان تولید مثل، اولین حیوان آزمایشگاهی گردید (در ضمن واژه‌ی فرانسوی «cobaye» به معنی موضوع آزمایش، نیز از نام kobaya همین حیوان که طبیعت‌گرایان قرن هجدهم از ریشه‌ی لاتینی آن cobaya گرفته‌اند، ناشی می‌شود). ویژگی ملایم و بازیگوشی این حیوان نیز موجب شده تا مونس انسان شده و کودکان به آن علاقه‌مند شوند.

تیره‌ی موش‌ها به‌طور ناخوشایندی غارتگر هستند و فقط گونه‌های سفیدرنگ و چشم سرخ موش‌های قهوه‌ای^۱ و به‌خصوص نوعی موش‌های بزرگ^۲ قابل استفاده می‌باشند. آخرین حیوان آزمایشگاهی متولد شده (در حدود ۱۹۷۰) نوعی موش طلایی استپ‌های اروپا-آسیا^۳ است که رام‌شده‌ی آن همدمی سرگرم‌کننده و فعال است ولی گریزهای آن می‌تواند زیان‌آور باشد. سنجاب اروپایی^۴ علی‌رغم سرکش‌بودنش می‌تواند به‌خوبی رام شود. سرانجام این‌که بیش‌تر جوندگان امریکایی مثل چین‌چیل^۵ و راگوندین یا میوکاستور^۶ و جوندگان امریکای شمالی مثل کاستور^۷ و موش‌مُشک‌دار^۸ به خاطر پوستشان پرورش داده می‌شوند.^۹

خرگوش^{۱۰}، جونده‌ای که به رسته‌ی جوندگان تعلق ندارد و متعلق به رسته‌ی لاگومورها^{۱۱} است، مهمان آشنای دامداری‌های کوچک روستاها و مزارع و حتی بیش‌تر از همه «باغچه‌های کارگری» فرانسه است. این حیوان با

1. *Mus musculus*

2. *Rattus norvegicus*

3. *Mesocricetus aureus*

4. *Sciurus vulgaris*

5. *Chinchilla laniger*

6. *Myocastor coypus*

7. *Castor fiber*

8. *Neofiber alleni*

9. GADE, 1967, "The Guinea Pig"...

HUSS, 1982, "Small Animals fir Small farms"...

10. *Oryctolagus cuniculus*

11. Lagomorphes

اکتفا به یک لانه‌ی کوچک و با تعدیه از پوست و زباله، علف‌های خاکریز و به مناسبت‌هایی نیز از مدفوع خودش، گوشتی را فراهم می‌کند که طعم مطبوعی دارد و پوستی را فراهم می‌کند که در گذشته بسیار مورد توجه بوده است. با این همه آیا کسی می‌داند که اهلی کردن خرگوش بیش‌تر از صدسال عمر ندارد؟ خرگوش در یخبندان‌های هزاره‌ی اول قبل از میلاد به اسپانیا تبعید شده است - این کشور نام خود را مدیون همین حیوان است (هسپانیا^۱، از زبان فنیقی ای شهینهان ایم^۲ به معنی «سرزمین خرگوش‌ها»). سپس در اوائل قرن دوازدهم میلادی با گذر از دریای مانش (بی‌تردید به کمک انسان) و در جریان قرن‌های سیزده و چهارده با گذر از ویستول، به تدریج تمام حوزه‌ی شمال مدیترانه را مسخر می‌کند. با این همه، باز هم به صورت شکار باقی می‌ماند، حداکثر این که از آن در مناطق حفاظت‌شده‌ای که چندان نیز اختصاص به خرگوش نداشته و شکار در این مناطق اختصاصی بوده است، حمایت و حفاظت می‌شود. رومی‌ها نیز همین کار را برای خرگوش‌های قهوه‌ای^۳، که به ذائقه‌ی آنها خوش می‌آمده، در لپوراریای^۴ خودشان می‌کرده‌اند.

اولین نمونه‌های این مناطق حفاظت‌شده‌ی «بسته» یا «اجباری» مربوط به قرن شانزدهم می‌شوند. اطراف آنها را با خندق‌های پرآب یا دیوارهای بتّایی شده‌ای که پی‌های عمیق داشته‌اند، محاط می‌کرده‌اند. اولین نژاد خرگوش مشهور یعنی خرگوش نقره‌ای یا «خرگوش بارور»، تنها خرگوشی که در آن زمان پوستش بیش‌تر از گوشتش ارزش داشته، اندکی قبل از سال ۱۷۰۰، در یکی از همین مناطق حفاظت‌شده در انگلستان به دنیا می‌آید. فقط در حدود سال ۱۸۳۰ است که دامداری مزرعه‌ای، به صورت لانه خرگوشی، به‌خصوص در فرانسه جای خود را به یک صنعت واقعی می‌دهد و با تولید سالانه ۱۰۰ میلیون خرگوش به منصفی ظهور می‌رسد و همراه با آن تعداد

1. Hesperia

2. i shephan im

3. Lepus europaeus

4. leporaria

زیادی از نژاد خرگوش‌های امروزی (غول فلاندرها، خرگوش حنایی بورگونی، خرگوش نفره‌ای شامپاین برای گوشت، خرگوش آنفوره‌ای برای پشم و مو، خرگوش سفید روسی با دم و گوش سیاه و غیره) به وجود می‌آید. این سرگذشت در مورد عصر جدیدی که در آن هستیم پر بارتر است و در آن صحنه‌های نمایشی سرگذشت اهلی کردن خرگوش بیش‌تر نشانگر بی‌اختیاری دیوانه‌وار انسان است تا نشانگر خصائص زیان‌بار این حیوان ملایم و انزوا طلب. چنین است که استرالیا در طول چندین دهه توسط صدها میلیون خرگوشی خسارت دیده است که اعقاب ۲۴ خرگوشی هستند که در سال ۱۸۵۹ به‌عمد وارد استرالیا کرده‌اند. فقط سلاح باکتری‌شناسی توانست مانع بروز یک فاجعه شود: یک بیماری برزیلی به نام میکسوماتوز^۱ که برای خرگوش‌های اروپا کشنده بود، از سال ۱۹۳۰ چندین بار وارد استرالیا شد و جز یک‌بار، و آن هم در سال ۱۹۵۲، به‌ندرت با نرخ فراگیر، دامنگیر خرگوش‌های استرالیا گردید. در همان سال یک نوآموز فرانسوی به خاطر خلاص شدن از شر خرگوش‌هایی که پارک وی را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند، عامل بیماری میکسوماتوز را به آنها تلقیح کرد. فاجعه‌ای اتفاق افتاد و در عرض چند ماه صد در صد خرگوش‌های اهلی موجود در لانه‌های مزارع و نیز صد در صد خرگوش‌های موجود در مناطق حفاظت شده کشته شدند. واکسن ضد میکسوماتوز (که در سال ۱۹۵۳ وارد عمل شد) امکان بازسازی گله‌های خرگوش‌های اهلی را فراهم نمود. خرگوش وحشی از این بابت هرگز بهبودی نیافت و این امر کاملاً به ضرر شکارچیان و حفاظت‌کنندگان حیوانات بود ولی در عوض رضایت خاطر زارعان و کشاورزان را فراهم کرد، زیرا آنها از قرون وسطی به بعد همیشه از ضرر و زیانی که این حیوانات به آنها وارد می‌کردند، شکوه و شکایت داشتند^۲.

1. myxomatose

2. *Ethnozootechnie*, 1980, *Le Lapin...*;

در رسته‌ی حیوانات بی‌دندان، تنبل‌ها^۱ را سرخ‌پوستان آمازون به‌طور متداولی رام می‌کردند، حتی گونه‌ای مشابه، که امروزه از بین رفته است به نام تنبل غول آسا^۲ در پاتاگونی پرورش داده می‌شده است.^۳

در اینجا رسته‌ی ماهیان پستاندار توسط دلفین دمنده^۴ (طایفه دلفین‌ها) و گونه‌های مختلف بالنها (بالن خاکستری کالیفرنیا^۵، از خانواده‌ی بالنها و بالن‌سانان متعدد از گونه بالاناع^۶) معرفی می‌شود. در مورد گونه‌های مختلف بالنها جیمزدان به‌درستی خاطرنشان می‌کند که بدون آشنایی قبلی با بالنها نه شکار سنتی آنها (شکار با نیزه و کشتی‌های کوچک) و نه حتی نزدیک شدن به چنین حیوان عظیم و خطرناک (فقط به دلیل قد و قواره‌ی آن) امکان داشته است. ایجاد رابطه با دلفین‌ها به گذشته‌های خیلی دور برمی‌گردد. پلین پیش‌تر گزارش داده است که شیوه‌ی عمل بعضی از صیادان دریای مدیترانه این بوده که برای راندن مجموعه‌ی ماهیان به تورهایشان از این دلفین‌ها کمک می‌گرفته‌اند. در روزگار ما نیز هنوز هم این عمل برای نمونه در سواحل موریتانی مورد تأیید است. امروزه تیزهوشی و قابلیت‌های شگفت‌انگیز این پستاندار دریایی در دولفیناریوم‌ها مناظر تماشایی به وجود می‌آورد و حتی همین قابلیت‌ها زمینه‌های استفاده‌ی نظامی (ارتباطات، مین جمع‌کنی و خنثی‌کردن مین‌های دریایی) و غیرنظامی (برای دور کردن کوسه‌ها از سواحل و پلاژهای استرالیا) را فراهم آورده است.^۷

→ DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp 299-320, 384;

BROCHIER, 1987, *Anthologie du lapin*.

1. *Choloepus* و *Bradypus species*

2. *Myiarchus cinerascens*

3. ERIKSON, 1988, "Apprivoisements et habitat chez les indiens matis"...;

LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 61.

4. *Tursiops truncatus*

5. *Eschrichtius gibbosus*

6. *Balaena*

7. LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 60.

ذکر نام تمام گونه‌های انسان‌نماها که زندگی و تماس نزدیک و مستقیم با انسان را می‌پذیرند، بسیار طولانی می‌شود. تمام میمون‌ها، از اقسام بوزینه‌های کوچک امریکا^۱ و میمون پشم‌آلو^۲ که عالی‌ترین حیوانات همدم و همراه انسان را تشکیل می‌دهند، تا بزرگ‌ترین میمون‌ها چون گوریل^۳ و اورانگ‌اوتان^۴ که عادات شناسانی که بررسی‌های میدانی کرده‌اند، در حالت وحشی‌شان به آنها نزدیک شده‌اند، و نوعی بوزینه با قد متوسط^۵ و شامپانزه‌های^۶ سیرک‌ها، می‌توانند کم و بیش رام شوند و در اسارت پرورش یابند. مصر قدیم و جوامع سرخ‌پوستی امریکا نمونه‌های متعددی از آنها را عرضه می‌کنند.^۷ همین امر در چین جنوبی نیز صدق می‌کند که در آنجا میمون‌ها برای چیدن چای تربیت شده‌اند.^۸

در بین حشره‌خواران شاید تنها خارپشت در پیش از تاریخ نوعی اهلی کردن را به خود دیده است. به هر حال این حیوان را انسان به جزایری منتقل کرده که قبل از آن در آنجا وجود نداشته است. امروزه هنوز هم زیگان‌های^۹ اروپا گوشت این حیوان را به سایر گوشت‌ها ترجیح می‌دهند. نوع شکار این حیوان با نوع شکار یک نخجیر معمولی متفاوت است.^{۱۰}

→ PELLETIER, 1975, "Symbiose entre l'Amrig et duphin"...

DOWNS, 1960, "Domestication"...; pp. 28-29;

1. Callithrix jacchus

2. Lagotrix

3. Gorilla gorilla

4. Pango pigmeus

5. Macaca mulata

6. Pan troglodytes

7. ERIKSON, 1988, "Apprivoisements et habitat"...

VADIER D'ABBADIE, 1964-1966, "Les singes familiers dans l'ancienne Egypte".

۸ کسب اطلاع شخصی از ژان-لوک ژامار Jean-Luc Jamard و والری کورتو Valérie Courtot.

9. Tsigan

10. VIGNE, 1988, "Biogéographie insulaire et anthropozoologie des sociétés

رسته‌ی کیسه‌داران نمونه‌هایی را عرضه می‌کند که شگفت‌انگیزی آنها کم نیست. کووالای خاکستری یا تنبل استرالیا^۱ با رفتاری لوس، کاملاً رام می‌شود. آپوسوم یا ساریگ امریکا^۲ به‌خاطر پوستی که دارد پرورش داده شده است. کانگوروی حنایی^۳، پس از این که تقریباً تا مرحله‌ی انهدام شکار شد، در حال حاضر در بعضی از مزارع استرالیا پرورش داده می‌شود. به خاطر دم دارم وقتی در کودکی ام مجله‌ای قدیمی مربوط به جنگ جهانی اول^۴ را ورق می‌زدم، تصویر کانگوروهای عظیم‌الجثه‌ای^۵ را انداخته بود که با دستکش بوکس، حالتی از مبارزات تخیلی بوکس، با حالت ورزشکاران پر هیبت با مایوهایی بندتنبان‌دار و سبیل‌هایی به شکل دسته‌ی دوچرخه به مقابله با هم پرداخته بودند. در حال حاضر، حرکت نوینی شروع شده است و آن وارد کردن کانگوروهای کوتوله (شاید از مخلوق‌های متأخر باشد؟) از امریکا برای ما فرانسویان است که به عنوان همدم در کنارمان قرار گیرند (این هم در کنار سایر بدبختی‌ها، از جمله نگون‌بختی‌هایی است که گریبانگیر ما شده است).

→ néolithiques méditerranéennes'...;

REYNIERS, 1988, "les compagnons du buisson"...

1. Phascolarctus cinereus

2. Didelphis marsupialis

3. Megaleia rufa

4. L'illustration ou Qui? Pourquoi? Comment?

5. Macropus giganteus

فصل ششم

کوششی برای دسته‌بندی: از پرندگان تا بی‌مهرگان

پرندگان

فهرست حیوانات «اهلی» با پستانداران به پایان نمی‌رسد. سهم طبقه‌ی پرندگان در مسئله‌ی اهلی‌کردن، هم از نظر محصولاتی که فراهم می‌کنند (گوشت، تخم، پرو حتی کار) و هم از نظر تعداد گونه‌ها حائز اهمیت است. با این همه، آن دسته از پرندگان اهلی، که تاریخ و سرگذشت آنها به خوبی شناخته شده باشد، نادرند. علت این امر ابعاد ضعیف و شکننده‌ی استخوان‌های آنهاست که در سطوح و لایه‌های باستان‌شناسی اثر و نشان‌های اندکی باقی گذاشته‌اند^۱.

رسته‌ی پرندگان دونده، که از پرندگان بزرگ ترکیب شده است، یعنی پرندگانی که قادر به پرواز نیستند و به صورت گله‌ای زندگی می‌کنند،

۱. تعداد مؤلفانی که سعی کرده‌اند رد پای اهلی‌کردن را تا نزد مولوسک‌ها (Molusques) پی‌گیری کنند، اندک است. از بین پیشگام‌ترین آنها از افراد زیر نام می‌بریم:

BALFET & JOSIEN, 1957, "Les techniques d'acquisition", pp. 9-10.

THÉVENIN, 1960, *L'Origine des animaux domestiques*, pp. 96-124,

بقیه منابع و مآخذ مربوطه به تدریج و بر اساس مورد استفاده، داده شده است.

نمونه‌هایی از دامپروری صنعتی از نوع رانچینگ^۱ (مزارع بزرگ امریکایی پرورش دام) را عرضه می‌کنند. شترمرغ^۲ به خاطر پرهای دُم آن (که در انواع تزیینات به کار می‌رود) و به خاطر ورزش (این حیوان قادر است با اسبی که در حالت تاخت است مسابقه سرعت دهد) شکار می‌شده است. این حیوان که در گذشته در افریقا فراوان بوده است، در اواسط قرن نوزدهم و در راستای انهدام قرار گرفت. تلاش‌های (ثمربخش) اهلی‌کردن، به پرورش این حیوان انجامید و بعضی از این تلاش‌ها، قبل از این که مواد مصنوعی جایگزین پر شترمرغ شود، به رشد قابل ملاحظه‌ای رسید. نواحی عمده‌ی پرورش این حیوان عبارت بوده‌اند از: افریقای جنوبی، حوزه نیجریه، حوزه چاد، کوردوفان، دارفو، مصر و الجزایر. پرورش شترمرغ در کالیفرنیا، ماداگاسکار و جزیره‌ی موریس نیز انجام می‌شده است. متتها این پرورش در پرتو عمل نظام‌یافته‌ی روی تخم‌خواباندن مصنوعی، در مستعمره‌ی انگلیسی کاپ فعال‌تر و شکل گسترده‌تری به خود گرفته بود. به نحوی که تعدد ۸۵ شترمرغ اهلی در سال ۱۸۶۵، به ۳۵۰،۰۰۰ در سال ۱۹۰۴ و به ۱،۲۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۱۲ رسیده بود که از آنها ۵۰۰ تن پَر شترمرغ تولید می‌کردند. این پرهارا از بدن حیوان بیرون نمی‌کشیدند بلکه از روی پوست آن می‌تراشیدند. کاپ، برای حفظ کیفیت آنها، هر ساله تعدادی شترمرغ وحشی از سودان و الجزایر وارد می‌کرد. بهای زیباترین نسل‌ها به قیمت ۸۰۰۰ فرانک همان زمان بود (یعنی حدود ۲۵۰۰۰۰ فرانک زمان حاضر). شترمرغ در اسارت به‌خوبی تولید مثل کرده و می‌تواند برای کشیدن وسایل و حتی سواری تربیت شود. شاید نمونه‌ی بارز آن مسابقات شترمرغ‌دوانی است که هنوز هم همه ساله در کالیفرنیا برگزار می‌شود.

زیستگاه اصلی شترمرغ امریکایی^۳ امریکای جنوبی است. در این ناحیه

1. ranching

2. Struthio

3. Rhea americana

این حیوان را به خاطر گوشتش تعقیب و شکار می‌کرده‌اند، ولی در آرژانتین شترمرغ را برای استفاده از پرهایش نیز پرورش می‌داده‌اند. این کشور در آخر قرن گذشته سالانه ۶۰ تن پر شترمرغ صادر می‌کرده است. پر شترمرغ امریکایی در بازار، به دلیلی که من از آن بی‌اطلاع هستم، به عنوان «پر کرکس» معروف بوده است. از این پرها به‌خصوص برای درست‌کردن شال‌گردن‌های مادر بزرگ‌ها و جده‌های ما فرانسویان استفاده می‌کرده‌اند. در مورد پرورش و بهره‌برداری از یک نوع شترمرغ استرالیایی شناختی ندارم، اما نوع دیگری از شترمرغ استرالیایی^۱ وجود دارد که در جوجگی اسیرش می‌کنند و به‌راحتی رام می‌شود.

تعداد زیادی از پرندگان اهلی به رسته‌ی پاپرده‌داران تعلق دارد. در مورد تیره‌ی مرغابی‌ها باید دو مورد را از یکدیگر متمایز کنیم. منشاء بیش‌تر نژادهای اهلی کنونی را به مرغابی وحشی یا طوق‌سبز^۲ نسبت می‌دهند. این منشاء به‌خوبی شناخته شده نیست. در این مورد نیز همچون سایر موارد، وقتی که حوزه‌ی گستره‌ی گونه‌ی وحشی خیلی وسیع باشد، شاید بتوان گفت که کانون‌های متعددی مثل اروپای مرکزی، خاور نزدیک و خاور دور برای اهلی‌کردن وجود داشته است. در هر حال، کانون اروپایی باید تا حدودی متأخر باشد، زیرا در عهد کهن و در عهد قرون وسطی، مرغابی‌های محوطه‌های حیوانات اهلی اغلب حاصل تخم‌هایی بودند که آنها را از لانه‌های مرغابی‌های وحشی درآورده و در زیر مرغ‌ها یا غازهای اهلی گذاشته بودند. هم‌چنین بیش‌تر دستورالعمل‌های پرورشی مربوط به آخر قرن گذشته فقط به دو گونه از مرغابی‌های متداول اشاره می‌کنند (مرغابی لجن‌خوار معمولی و مرغابی نرماندی که قوی‌تر است) و گراورهای آنها حیوانی را نشان می‌دهند که با گونه‌ی اهلی تفاوت اندکی دارند.

1. Casuarius

2. Anas platyrhynchos

مرغابی اهلی را که با غده‌ای قرمزرنگی در روی منقار کاملاً با بقیه متمایز است، در زبان فرانسه مرغابی بربر، در زبان انگلیسی مرغابی روسیه و در زبان آلمانی مرغابی ترکی می‌نامند و همین امر می‌رساند که خاستگاه این پرنده برای مدتی طولانی ناشناخته بوده است. در حال حاضر می‌دانیم که این مرغابی حاصل مرغابی مُشک‌دار^۱ است که اولین مرحله‌ی اهلی‌کردن آن در اوائل بعد از میلاد مسیح در سواحل شمالی امریکای جنوبی انجام گرفته است. این حیوان از همین نقطه در عصر قبل از کلمب از سوی، بقیه‌ی قاره امریکای جنوبی را تسخیر کرده و از سوی دیگر، قبل از این که در اواسط قرن شانزدهم توسط اسپانیایی‌ها به اروپا برده شود، امریکای مرکزی را اشغال نموده است. به نظر می‌رسد تعمیم‌دادن آن با تأخیر روبه‌رو بوده است (قرن هجدهم) و به‌یقین تردیدهایی که درباره‌ی نام او وجود دارد از همین‌جا ناشی می‌شود. تعداد زیادی از گونه‌های اهلی دیگر به دلیل زیبایی پرهايشان که مصرف تزئینی فراوانی دارد، مورد توجه هستند، مثل مرغابی ماندارین چینی^۲ (که در قرن نوزدهم از چین آورده شد) یا مرغابی کارولین^۳.

کانون‌های اهلی‌کردن غازها تقریباً همان کانون‌هایی است که پیش از این بوده است. با این همه به نظر می‌رسد که اهلی‌کردن غاز معمولی^۴ دست کم در اروپا و در خاور نزدیک خیلی جلوتر از اهلی‌کردن مرغابی معمولی بوده است زیرا در حال حاضر تاریخ آن را در هزاره سوم قرار می‌دهند. حکایت‌های رومی را که روم را از هجوم غافلگیرانه‌ی بربرها نجات دادند می‌شناسیم. وقتی این بربرهای مهاجم به پای برج و باروی شهر روم رسیدند، این غازها بودند که با فریادهای خود زنگ خطر را به صدا درآوردند. غازهای رومی پیش‌تر غازهای اهلی و سفید یکدستی بوده‌اند و رفتار آنها نیز از همان ابتدا به دلیل پرخوری و چربی‌دار بودنشان سنگین بوده است. از طرفی خوراندن غذا

1. *Cairina moschata*2. *Dendronessa galericulata*3. *Anas sponsa*4. *Anser anser*

به زور به دهان غازها به منظور به دست آوردن جگر چرب، پیش تر توسط رومیان و مصریان انجام می شده است. گل ها و ژرمن ها به خاطر تولیدی که از غاز به عمل می آوردند، مشهور بوده اند. روم غازها را از سرزمین های دیگر نیز وارد می کرده است یعنی این حیوانات سفر خود را به صورت گله های بزرگ و زمینی «پای پیاده» در تمام طول ایتالیا انجام می داده اند. قوها^۱ تنها دارای کاربری زینتی هستند. مرغابی ها و غازها را برای گوشت، جگر و چربی شان پرورش می دهند. از پر و کرک آنها (هر غاز ۷۵ گرم در سال) نیز برای رختخواب استفاده می شود.^۲

در زیر مجموعه ی پاپرده داران (چهار انگشتی که در میان آنها پرده است) نمونه ی شگفت آوری از اهلی کردن را می بینیم. منظور از این اهلی کردن، یاری گرفتن از مرغ ماهیخوار بزرگ^۳ در امر صید ماهی است. ماهی گیری با مرغ ماهی خوار را می توان با شکار با قوش مقایسه کرد، ولی نحوه ی اجرای آن به ساده ترین صورت ممکن است. کافی است که به پای پرنده ریسمانی بسته شود و به گردن آن نیز یک حلقه ببندازند (این حلقه مانع بلعیدن ماهی توسط مرغ ماهیخوار می شود). این مرغ به زیر آبی که مملو از ماهی است فرستاده می شود. همین که مرغ ماهیخوار در آب غوطه ور شد و شکار خود را انجام داد، به کمک ریسمانی که به پای آن بسته شده، مرغ ماهیخوار را بالا می کشند

1. Cygnus

۲. کتاب زیر خاستگاه و توزیع مرغابی بربری را روشن کرده است. نظیر این کتاب را در مورد هیچ پرنده ای نداریم:

DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck...*

در مورد سایر گونه های مرغابی مراجعه شود به شماره مخصوص مجله ی زیر:

Ethnozootechnie, 1987, *Les Palmipèdes...*

درباره ی پرورش آنها و سایر حیوانات محوطه ی حیوانات اهلی مراجعه شود به راهنمای خوب:

MARTIN, 1978, *La Basse-cour simplifiée.*

3. *Phalacrocorax carbo*

و مجبورش می‌کنند تا ماهی‌ای را که می‌خواسته ببلعد ولی به دلیل همان حلقه، در نیمه راه گلویش گیر کرده است، از گلو خارج نماید. اما برای تشویق این مرغ به شکار ماهی، باید به او اجازه دهند از هر پنج ماهی شکار کرده، چهارتای آنها را ببلعد. این نوع ماهی‌گیری به خصوص در چین و ژاپن رایج است. در سال ۱۶۱۱ در دربار پادشاهی انگلستان نیز نوعی دم و دستگاه در ارتباط با مرغ ماهیخوار توسط ژاک اول تأسیس شده بود. در امریکای جنوبی نوعی مرغ ماهیخوار^۱ وجود دارد که به خاطر کودی که تولید می‌کند، معروف است. این کود به خاطر ماده‌ی ازتی فراوانی که دارد، برای کشاورزی بسیار مفید و خواهان فراوان دارد. به همین دلیل هم پیش از این، پلیکان سفید^۲ مورد توجه بوده است^۳. این پرنده در سواحل رود نیل و دریای سرخ فراوان است. با این همه، می‌دانیم که مرغان پاپره‌دار دریای شمال بیش‌تر به خاطر خرده‌ریزه‌هایی که از کشتی‌ها به دریا ریخته می‌شود، به دنبال آنها هستند و در بین دریانوردان به ندرت دیده می‌شود که درباره‌ی مرغابی دریایی رام‌شده حکایتی ندانند. با این‌که تخم‌مرغان پاپره‌دار شمال کیفیت بسیار پایینی دارد، با این همه، تا اواخر قرن اخیر، در جزیره‌ی لیزان^۴ در شمال هونولولو، مردم فعالانه به گردآوری تخم‌هایی که مرغ‌های پاپره‌دار شمال، برای تولید مثل روی زمین می‌گذاشتند، مشغول بوده‌اند. در سرتاسر زیستگاه این مرغان،

1. Phalacrocorax bougainvillei

2. onocrotalus Plicanus

3. BALVALETTE, 1903, *Traité de fauconnerie et d'autourserie suivi d'une étude sur la pêche au cormoran*;

LAUFER, 1931, *The Domestication of the cormorant...*;

MASON, 1987, "Notes on Cormorant Fishing"...

Larivière, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 65-66

CORNISH, s. d., *Les animaux vivants du monde...*; vol. II, p. 67

4. Laysan

راه آهن کوچکی، با واگن های کوچک، کشیده شده بود. این واگن ها را نیروی قاطر به حرکت در می آورد. ابتدا تخم ها را در چرخ دستی هایی که در اطراف ریل ها به طور مرتب در حرکت بودند، جمع و سپس آنها را به درون واگن ها منتقل می کردند. در ضمن می دانیم امروزه آن دسته از مرغان دریایی که جذب کانال های تخلیه شده می شوند، روز به روز بیش تر به عمق خشکی نفوذ می کنند. با این که حضور این مرغان در بعضی جاها (به خصوص در فرودگاه ها) نامطلوب است ولی، مثل کبوترها و گنجشگ ها، در راستای همسفره بودن انسان قرار گرفته اند.^۱

رسته ی مرغان پابلند، تعداد زیادی از پرندگان را شامل می شود که انسان کم و بیش به صورتی فعال به دنبال خدمات و حضور آنهاست. در مصر قدیم نوعی لک لک^۲ را، که ورودشان نشانگر آغاز طغیان نیل بوده است، گرامی می داشته اند. نقش این لک لک در خط هیروگلیف، معرف نام رب النوع توث^۳ بوده؛ رب النوعی که با سر یک لک لک نشان داده می شده است. گاهی نیز بر بالای سر آن، قرص خورشید و دو شاخ متقاطع وجود داشته است. در تعداد زیادی از روستاهای افریقا، نوع دیگری از لک لک^۴ و به خصوص نوع خاصی از لک لک^۵ نقش رفتگر را ایفا می کنند. لک لک گاوبان^۶ بر پشت گاوهای اهلی سوار می شود و انگل های آنها را جمع می کند. در هند نیز همین پرنده خدمت مشابهی به فیل ها می کند. حاجی لک لک سفید^۷ بی هیچ ترس و تردیدی بر بام خانه ها لانه می سازد و تعداد زیادی از حیوانات کوچک مضر را که در اطراف این خانه ها وجود دارد، خوراک خود می کند و از بین می برد. بالاخره تعداد زیادی از گونه های مرغ کلنگ، به خصوص گونه ی مرغ کلنگ

1. JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*, p. 264.

2. Ibis oethiopica

3. Toth

4. Mycteria senegalensis

5. Leptoptilus crumenteus

6. Bubuleus ibis

7. Ciconia ciconia

خاکستری^۱ و مرغ کلنگ تاجدار^۲ به عنوان پرندگان زینتی پرورش یافته‌اند. در مصر قدیم، گونه‌ای از این پرندگان به نام دوشیزه نومیدی^۳ نقش سگ نگهبان را داشته و سایر حیوانات اهلی را با فریاد خود از نزدیک شدن خطر مطلع می‌کرده است. در نقاط گوناگون امریکای جنوبی، سایر بلندپایان نیز نقش مشابهی داشته‌اند. به این ترتیب تمام این حیوانات می‌توانند تا حد زیادی مانوس و حتی رام گردند.

مشخص‌ترین و پرتعدادترین پرندگان اهلی به رسته‌ی ماکیان‌ها تعلق دارند. مرغ و خروس^۵ که امروزه در تمام دنیا پراکنده است، بومی حوزه‌ی رود سند است. گونه‌ی احتمالاً بنیادی آن، یعنی مرغ و خروس بان‌خیوا، هنوز هم به صورت وحشی زندگی می‌کند. قدمت اهلی کردن مرغ و خروس به عصر نوسنگی می‌رسد. این حیوان ابتدا در چین اشاعه یافت اولین نشانه‌های اهلی کردن آن در این ناحیه به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد؛ قبل از دوره‌ی مفرغ، از طریق ایران و آسیای صغیر وارد اروپا شد. گسترش آن در اروپای غربی از ۵۰۰ سال قبل از میلاد مصادف با تمدن سلتی (تمدن گل‌ها در فرانسه) است. از همان زمان روی این مرغ و خروس از طریق اصلاح نژاد و انتخاب اصلح کار می‌شده و گونه‌های بسیار متعددی از آن به دست آمده که هرکدام با شرایط ویژه‌ی پرورشی و بهره‌برداری خاص منطبق هستند. این گونه‌ها، از «نژادهای» بزرگ تخمی اروپایی^۶ یا گوشتی^۷ شروع می‌شوند و با گذر از خروس‌های جنگی به جوجه‌های کوچک و قدکوتاه تفریحی و تزئینی می‌رسند. قابلیت انطباق‌پذیری، سادگی، طیف وسیع غذایی، ساده‌بودن پرورش و کیفیت محصولات آن، این حیوان را یکی از متداول‌ترین و

1. *Grus grus*2. *Balearica pavonina*

۳. Numidie الجزایر کنونی.

4. *Anthropoides virgo*5. *Gallus gallus*6. *Leghorn*7. *Mans , Houdan , Bresse*

رایج ترین حیوانات اهلی دنیا کرده است. اما، مرغ و خروس تنها ماکیان اهلی نیستند. مرغ فرعون یا مرغ شاخدار^۱ یکی از حیوانات نادر اهلی شده‌ی بومی افریقا است. این مرغ که در دوره‌ی پیش از تاریخ در اروپا از بین رفت، دوباره توسط رومی‌ها که آن را در نومییدی^۲ کشف کرده بودند، وارد اروپا شد. مرغ‌های شاخدار که با پس مانده‌های امپراطوری روم از بین رفتند، دوباره، و این بار به طور قطع، در اواسط قرن پانزدهم توسط کاشفان پرتغالی از افریقای غربی وارد اروپا شدند (نام فرانسوی این مرغ پینتد^۳ است که از واژه‌ی پینتادا^۴ پرتغالی به معنی «نقاشی» گرفته شده است). پرورش این پرندگی دهنده، که کنترل آن بسیار دشوارتر از مرغ و خروس است، بی‌تردید فقط در قرن بیستم (از سال‌های ۱۹۵۰) گسترش یافته است. ماجراجویان اسپانیایی که برای فتح قاره‌ی امریکا رفته و مرغ شاخدار را نیز با خود به آنجا برده بودند، توانستند در سال ۱۵۲۰ بوقلمون^۵ را، که در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد در مکزیک اهلی شده بود، با خود بیاورند. این مبادله‌ی مرغ شاخدار (که به نام مرغ هندی نامیده می‌شد) و بوقلمون که به نام پینتادا^۶، مثل مرغ شاخدار، نامیده می‌شد، برای مدتی طولانی با هم اشتباه می‌شدند. بوقلمون که تحرک آن بسیار کم‌تر از مرغ شاخدار و جثه‌ی آن برای سیرکردن افراد دور یک سفره کافی است، به سرعت به مقام یک حیوان مزرعه‌ای ارتقاء یافت.

تعداد زیادی از ماکیان‌های دیگر، به‌خصوص در مغرب‌زمین، به عنوان شکار تلقی می‌شوند، با این همه، وحشی بودن آنها نباید منجر به اشتباه شود زیرا آنها از مدت‌ها پیش به این طرف برای تکثیر شکار و تزئین پارک‌ها و باغ‌ها پرورش داده می‌شده‌اند. تمامی تیره‌ی خروس و ماکیان و غیره بومی

1. Numida meleagris

۲. Numidie، الجزایر کنونی.

3. pintade

4. pintada

5. Meleagris gall[pavo]

6. pintade

آسیا هستند. در کنار قرقاول معمولی^۱ و قرقاول شکار^۲، گونه‌های بسیار زیبای تزیینی مثل^۳ قرقاول طلایی یا قرقاول نقره‌ای^۴ پیدا می‌شوند. خاستگاه اصلی طاووس^۵ هند است که اهلی‌کردن این پرنده در هند قدمت زیادی دارد. پیدا شدن قرقاول معمولی و طاووس در اروپا مربوط به قبل از قرون وسطی است. سایر گونه‌های زینتی هم بعدها (بین قرن‌های هفدهم و نوزدهم) توسط دوستداران پرندگان غیر اروپایی وارد اروپا شده‌اند. در اشاره به کبک‌ها: کبک قرمز^۶ و کبک خاکستری یا تیهو^۷، در قاره‌ی قدیم فراوان است. بلدرچین^۸ نیز از هر دو سوی مدیترانه مهاجرت می‌کند. تمام این گونه‌ها هم تعقیب و شکار می‌شوند و هم اقدام به پرورش آنها می‌شود.

در چگونگی موفقیت ماکیان کافی نیست بگوییم آنها گوشت، تخم و پر برای ما فراهم می‌کنند و یا به راحتی پرورش داده می‌شوند. نقشی که آنها در تزیین یا حتی در تحرک و جنب‌وجوش گونه‌های بی‌تحرک ایفا می‌کنند نمی‌تواند بهای کم‌تری داشته باشد. خروس مزرعه که با طمطراق هرچه تمام‌تر بر روی دودکش بخاری خودنمایی می‌کند و از همان‌جا نیز غیرتمندانه‌ی خانواده‌ی خود را تحت نظر دارد، یکی از نمادهای ساده اما کارآمد همین مزرعه است. در سایر جاها (افریقا و جهان اسلام)، خروس یا مرغ قربانی‌ای است برای تمام کسانی که نمی‌توانند گوسفند یا گاو را قربانی کنند. و بالاخره چون نرهای ماکیان‌ها حالت تهاجمی فوق‌العاده‌ای دارند، بهترین حیوان برای مبارزه و به جنگ‌انداختن به شمار می‌روند، به‌طوری‌که نژادهای ویژه‌ای از آنها برای همین مورد گزینش شده‌اند و این عمل از اندونزی تا اروپای غربی، به‌خصوص در انگستان، بلژیک، شمال فرانسه (جایی که هنوز هم جنگ خروس‌ها موجب شهوت شدید و جنون موقتی

1. Phasianus do,echiicus

2. Syrmaticus teevrsi

3. Chrysolophus pictus

4. gnoeou nycthmeurus

5. Paro cristatus

6. Alectoris rufa

7. Perdix perdix

8. Cournix coturnix

می‌شود) و در اسپانیا متداول است. انواع کبک و بلدرچین را در چین، آسیای مرکزی، شمال هند و در خاورمیانه به جنگ هم می‌اندازند. این موارد مصرف «غیر ضروری» نمی‌تواند از دیده نماند. می‌دانیم که هان^۱، که بخش مهمی از کتاب کلاسیک خود را به ماکیان‌ها اختصاص داده است، منشأ اهلی کردن این پرندگان را در همین به جنگ انداختن آنها می‌بیند.

گروه کبوتران شهرت خود را به خصوص مدیون قدرت شگفت‌انگیز بازگشت کبوتر به کبوترخان هستند؛ قدرتی که به درجات مختلف در تمام پرندگان مهاجر وجود دارد، و در کبوتر نامه‌بر به نحو خارق‌العاده‌ای رشد یافته است. هنوز هم علت این توان به‌طور کامل روشن نشده و دخالت نه تنها یک حس بلکه ترکیبی از حس‌های متعدد را در آن سهیم می‌دانند (شناخت نیروی آهن‌ربایی زمین، شمّ جهت یابی و غیره). با وجود این که استفاده از کبوتر به‌مثابه قاصد، برای مثال در ایران و مصر از ابتدای هزاره‌ی اول قبل از میلاد مورد تأیید قرار گرفته، ولی همان‌طور که گفته شد، هنوز هم ثابت نشده که این نوع استفاده از کبوتر از ابتدای اهلی‌کردن این حیوان متداول بوده است.

۱. درباره‌ی سرگذشت گروه ماکیان، منابع و مآخذ اندکی در اختیار داریم. در این مورد بیشتر مراجعه شود به :

WANG, 1981, "Aperçu historique de l'élevage de poulets";

LAMBLARD, 1975, "Les étapes de la domestication de pintade".

این نویسنده درباره‌ی مرغون فرعون نیز رساله‌ای برای درجه دکتری خود نوشته که در سال ۱۹۷۹ از آن دفاع کرده است ولی من هنوز موفق به دیدن آن نشده‌ام. درباره‌ی بوقلمون اطلاعات پراکنده‌ای در منبع زیر وجود دارد:

DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck...*

درباره‌ی «مصارف غیر قابل استفاده» و «مصارف غیر ضروری» مراجعه شود به :

CEGARRA, 1988, "Les coqs combattants",

HAHN, 1896, *Die Haustiere...*

و هم‌چنین مراجعه شود به فصل هشتم همین کتاب.

سرگذشت کبوتر، یعنی همین مهاجر مشهوری که در تمام قاره‌ها موجود است، تقریباً ناشناخته است. این مورد از اهلی‌کردن نیز مثل سایر موارد اهلی‌کردن، به نظر می‌رسد در نقاط متعدد اروپا، آسیا و امریکا به‌طور مستقل صورت پذیرفته است. منشاء اروپایی آن، کبوتر صخره یا کبوترچاهی^۱ است که هنوز هم آن را به حالت وحش می‌بینیم.

مشاهده‌ی کبوترخان‌های انبازمانند، که هنوز هم در روزگار ما، در نقاط مختلف ایران و ترکیه مورد استفاده قرار می‌گیرند، به این فکر دامن می‌زند که اهلی‌کردن کبوتر ریشه در همین کبوترخان‌های انبازمانند دارد. در این کبوترخان‌ها نه گوشت کبوتر مورد نظر است و نه تخم آن، بلکه منظور اصلی این کبوترخان‌ها انباشت و گردآوری کود طبیعی است که همان فضله‌ی کبوتران باشد. هدف «سرگرم‌کنندگی» را نیز می‌توان به این مورد مصرف اضافه کرد. وقتی خنکی شب فرا می‌رسد، کبوتران به صورت دسته‌جمعی به پرواز در می‌آیند. این صحنه‌ی دیدنی که نشانگر پایان یک روز گرم و دشوار است، روستاییان را کاملاً مجذوب خود می‌کند. بنابراین بی‌هیچ تردیدی انسان ابتدا در صدد یافتن راه حلی برای دور کردن این غارتگر دانه برمی‌آید، ولی در نهایت مجبور به یافتن مورد مصرف و حتی جذابیت در این پرنده می‌شود. انسان به این طریق، این تلاش مبارزه جویانه را به پایان می‌رساند تا جایی که تحت پاره‌ای از شرایط، نه تنها از حضور آن در کنار سکونت‌گاه‌های خود چشم‌پوشی می‌کند، بلکه این حضور را تشویق نیز می‌نماید.

میل طبیعی و قابلیت سرگرم‌کنندگی و زینتی کبوتر، همچون قابلیت ثانوی، کمتر از قابلیت نیست که موجب تلاش‌های بیش‌تر برای گزینش آن از سوی انسان شده است (داروین بخش وسیعی از کارهایش را در باره‌ی تطور انواع، به آن اختصاص داده و آنها را مشهور کرده است). پشتک و اروهای

دیدنی کبوتر در حال پرواز، کبوتر «بازان» مشرق زمین، به طور مثال در ایران، به تدریج جای خود را به مسابقه‌هایی می‌دهد که به هیچ وجه جایی را برای کبوتربازان جدید برای غبطه خوردن در مورد ترک کبوتران نامه‌بر نمی‌گذارد. چینی‌ها، کبوتران خود را با بستن زنگ و سوت به دُم آنها تزئین و به پرواز درمی‌آورند. این وسایل تزئینی، هنگام پرواز کبوتران، یک «ارکستر هوایی» واقعی به وجود می‌آورد. سرانجام، در مغرب زمین، کبوتران نوع کاپوسین^۱، بولان^۲، بووروی^۳، با دم‌های طاووسی و غیره فقط هدف زینتی دارند. در مجموع، دو نوع بهره‌برداری از کبوتر، یعنی استفاده از گوشت و خاصیت بازگشت آنها به کبوترخان، در مدتی طولانی از موارد جنبی بهره‌برداری از کبوتر بوده و گسترش کامل آنها در همین اواخر شکل گرفته است. بین «کبوترخان‌های کوچک» و کبوترخان‌های اربابی رژیم گذشته از یک سو و از سوی دیگر نژادهای گزینش شده و تربیت‌شده کنونی (کبوترهای موندیان^۴، تکسان^۵، کینگ^۶ و غیره) که برای گوشتشان تربیت می‌شوند، چندین قرن گذشته است. کبوترخان‌های اربابی رژیم گذشته مأوای کبوتران چاهی نیمه وحشی بودند و استفاده از این کبوترخان‌ها منحصر به گرفتن کبوتر و مصرف آنها بوده است. فنون مربوط به بهره‌برداری از کبوتر، که فونونی بسیار قدیمی هستند، وهم چنین فنون مربوط به گزینش کبوتر نامه‌بر، در آخر قرن نوزدهم، در پرتو (اگر بتوانیم چنین بگوییم) جنگ سال ۱۸۷۰ (که به پیدایش واژه‌هایی چون «کبوترباز» و «کبوتربازی» منجر شد) و در پرتو جنگ سال ۱۹۱۴، و بنابراین «به موازات ساختن تلفن»، در آخر قرن نوزدهم به سطح کنونی خود رسیده‌اند. در نتیجه دیده می‌شود که مورد مربوط به کبوتر همانند موارد مربوط به اسب و گربه است. کبوتر بازی وقتی جایگاه واقعی و مردمی خود را پیدا کرد که غیر مفید بودن کبوترنامه‌بر با پیدایش تلفن بی سیم آشکار شد.

1. capuscin

2. boulan

3. bouvreuil

4. mondian

5. texan

6. King

از بین سایر اعضای گروه کبوتران اهلی باید به‌خصوص نظری بر قمری^۱ افکند که در عصر قرون وسطی بیش از کبوتر مأنوس بوده و در حال حاضر به حالت وحش بازگشته است ولی به راحتی در اسارت رام می‌شود و تولید مثل می‌کند. این قمری که امروزه به نام قمری اهلی شناخته می‌شود، قمری طوقی^۲ است. سایر گونه‌های کبوتر، مثل کبوتر زیبای سفید الماس استرالیا^۳، تنها کبوترهای پروازی هستند^۴.

رسته‌ی پرندگانی که با چنگال از درخت بالا می‌روند، با طوطی‌ها و مرغ‌عشق‌ها معرفی می‌شوند. طوطی‌ها به دلیل توان تقلید از صدای انسان، و رنگ پرهای آنها و وابستگی خاصی که به صاحبان خود پیدا می‌کنند، از عهد کهن مورد توجه انسان بوده‌اند. این رسته خیلی زود وارد اروپا شدند. اول از همه مرغ‌عشق‌بزرگ یا مرغ عشق اسکندر^۵ بود که با رنگ سبز و پس گردن سرخ در تمام قسمت‌های گرم قاره‌ی قدیم پخش شد. این گونه، که از زمان یونانی‌ها و رومی‌ها شناخته شده، همان مرغی است که در قرون وسطی به نام‌های پاپگو یا پاپگی^۶ نامیده می‌شد و «کلماتی را ادا می‌کند که مشابه انسان است، به شرطی که در جوانی به او یاد دهند». سپس نوبت به گابون^۷ خاکستری^۸ می‌رسد که بسیار وراج است و دم قرمزی دارد و امروزه نیر بسیار شناخته شده‌تر است. بعد از آن نوبت به نوعی طوطی‌های بزرگ^۹ می‌رسد، با رنگی سبز و قرمز

1. *Streptopelia turtur* 2. *Streptopelia risoria* 3. *Geopelia cuneata*

4. CHAUVIN, 1988, *Des animaux et des hommes*, pp. 49-56;

JÂHIZ, 1988, *Le cadî et la mouche*.. p. 318-327;

BERTRAM, 1969, "Pigeon Towers of Isfahan";

FRISH & LOUCHET, 1961, *La Colombophilie chez les mineurs du Nord*;

MÉTAILIÉ. 1988, "Les animaux d'agrément en Chine", pp. 56-57.

5. *Palaeornis torquata* 6. papegay یا papegaut 7. Gabon

8. *Psittacus erythacus* 9. Ara

مربوط به امریکای جنوبی و نوع دیگری به نام کاکاتوئه^۱ سفید با کاکل زرد یا قرمز مربوط به استرالیا. مرغ عشق‌ها، با جثه‌ای کوچک‌تر، با این که خیلی دیر وارد اروپا شدند ولی موفقیتی فوری کسب کردند. مرغ عشق‌های موجودار^۲ با رنگ سبز و سر زرد، که در سال ۱۸۴۰ به حالت وحشی از استرالیا آورده شدند، پس از چند دهه اسارت، گونه‌هایی به رنگ سفید، زرد، زیتونی و بنفش به وجود آوردند که در اصل همه‌ی اینها ترکیب رنگ‌های اصلی خودشان بوده است. امروزه اشخاص غیرحرفه‌ای به روش انتخاب اصلح و جفت‌گیری آنها، این رنگ‌ها را به دست می‌آورند. در مجموع ده‌ها گونه از این طوطی‌ها و مرغ عشق‌ها در حال حاضر در اسارت پرورش می‌یابند^۳. می‌توان انواع مرغان نوک پهن (توکاها)^۴ را، که آنها را اغلب بومیان آمازون رام می‌کنند، به این رسته افزود.

مجموعه‌ی بهره‌برداری‌ها از مرغان گوشتخوار به رفتارهای تغذیه‌ای آنها مربوط می‌شود. اشتهای کرکس‌ها برای لاشه‌ی حیوانات و منهدم کردن آنها، این پرندگان را به سوی همسفره‌شدن با انسان هدایت کرده است. به عنوان مثال، لاشخورهای حنایی رنگ^۶ و سیاه‌رنگ^۷ در نهایت آرامش در تعداد زیادی از شهرهای کوچک افریقا و امریکای جنوبی به ایفای نقش رفتگری خود می‌پردازند. شاید به همین دلیل باشد که نوعی کرکس بسیار بزرگ، با پرهای سیاه، با سر و دم عریان و سرخ رنگ، و دارای دوزانده‌ی گوشتی که به دو گوش بالنده شبیه است و از دو طرف آویخته است^۸، در مصر قدیم حالت تقدس یافته است.

نوعی عقاب افریقایی، مارخوار^۹، همان‌طور که از اسمش پیداست، اشتیاق زیادی برای خوردن مارها و خزندگان دارد. در قرن نوزدهم

- | | | |
|--|----------------------------|-----------------------------|
| 1. cacatoé, Cacatua | 2. Melopsittacus undulatus | |
| 3. PRESTWICH, 1950-1952, <i>Records of Parrots Bred in Captivity</i> . | | |
| 4. toucan | 5. Ramphastos | 6. Vultur |
| 7. Urubus | 8. Otogyps auricularis | 9. Sepentarius serpentarius |

کوشش‌هایی با هدف اقلیمی‌کردن این حیوان در نواحی تاخت و تاز مارهای سمی انجام گرفت (به نظر می‌رسد این تلاش‌ها بی‌ثمر بوده است).

اگر این نمونه‌ی بد فرجام را کنار بگذاریم، در مجموع عقاب‌ها جایگاه ویژه‌ای را در زندگی انسان اشغال می‌کنند. قابلیت‌های استثنایی آنها چه در پرواز و چه بر روی زمین برای مستولی شدن به شکار زنده، که انسان نیز آرزوی داشتن چنین قابلیت‌هایی را داشته و دارد، نمی‌تواند تحسین انسان را نسبت به این حیوان بر نیانگیزد و به او غبطه نخورد. به این ترتیب شکار با این پرندگان منجر به خلق فنون و اصلاح مجموعه‌ای از فنون شناخته‌شده‌ای گردیده است که به نام کلی شکار با باز معروف است. آنانژ از فنونی استفاده می‌کنند که به آنها «هنر» می‌گویند. شکار با بازشکاری، که بهره‌برداری از این فن از همان ابتدای هزاره‌ی اول قبل از میلاد در مشرق‌زمین معمول بوده است، از طریق جنگ‌های صلیبی وارد اروپا شد. مرغان گوشتخوار به سختی در اسارت تولید مثل می‌کنند و بنابراین باید آنها را موقعی که هنوز جوجه هستند گرفت و به منظور شکار، برای صاحبش تربیت کرد. تمام «هنر» مورد نظر در این تربیت، نائل شدن به تعادلی بین مانوس شدن باز با بازدار و حفظ غریزه‌ی طبیعی شکار در پرنده است. پرندگانی که برای این منظور استفاده می‌شوند در دو نوع شکار تا حدی متفاوت به کار برده می‌شوند. برای شکار بلندپروازان، یا شکار با باز به معنای واقعی کلمه، از پرندگان گوشتخواری استفاده می‌کنند که اساس شکارشان مبتنی بر شکار پرندگان در حال پرواز است. برعکس، در شکار پروازهای کوتاه، یعنی شکار با قرقی، شکار پرداز یا مودار بر روی زمین پیگیری و شکار می‌شود. به نظر می‌رسد اروپاییان، برخلاف اهالی مشرق‌زمین که به شکار کوتاه‌پروازان می‌روند، شکار بلندپروازان را ترجیح می‌دهند. فاصله‌ی بین شکار با قوش یا باز و شکار با قرقی را فقط همین فاصله‌ها پیوند می‌دهند.

از این الفاظ کلی نباید چنین پنداشته شود که فقط از قوش‌ها و قرقی‌ها

برای شکار استفاده می شده است، برعکس، از مشرق زمین تا مغرب زمین، از آغاز تا روزگار ما، تعداد گونه های مربوط به این عمل به طور نامحدودی ادامه داشته است. از آن جمله پنج گونه عقاب از نوع آکیلا^۱ (که عقاب شاهی یا عقاب طلایی^۲، و عقاب امپراطوری با شانه های سفید رنگ^۳ از آن جمله اند)؛ دو نوع عقاب نیز از نوع هیرآتوس^۴ (که عقاب نوع بونلی^۵، از آن جمله است)؛ قوش زایر^۶؛ نوع دیگری از قوش از جنس طغان^۷؛ شاهین یا سنقر^۸؛ نوع دیگری از قوش به نام چرخ یا طغان^۹؛ و دست کم سه نوع دیگر از قوش؛ قرقی^{۱۰}؛ نوعی قرقی کبوتران^{۱۱} و چهار گونه نیز از همین نوع؛ انواع گوناگون از پرندگان شکاری اعم از باز و شاهین و غیره؛ پرندگان شکاری متعدد از نوع سنقر^{۱۲} و لاشخورهای گوناگون را می توان نام برد. این زرادخانه با حدود بیست نوع پرندگان گوشتخوار، به انسان امکان حمله به مجموعه ی وسیعی از شکار را می دهد که از کبوتران معمولی و خرگوش شروع و به نخجیرهای حجیم تر مثل هوبره، مرغ کلنگ، شترمرغ و حتی گرگ (که در بیزانس و آسیای مرکزی در بین قرقیزها توسط عقاب شکار می شود) پایان می یابد. در مشرق زمین از یک پرنده گوشتخوار شبگرد، یعنی جغد بزرگ^{۱۳}، نیز برای گرفتن حیوانات کوچکی که دارای پوست قیمتی هستند، مثل سنجاب خاکستری یا سمور، استفاده می شده است. همین منبع هم چنین از یک پرنده، که همان کلاغ سیاه بزرگ^{۱۴} باشد یاد می کند که برای شکار خرگوش مورد استفاده بوده است^{۱۵}.

- | | | |
|---------------------|----------------------------------|------------------------|
| 1. Aquila | 2. Aquila chrysaetos | 3. Aquilia heliaca |
| 4. Hieraaëtus | 5. Bonelli, Hieraaëtus faciatius | |
| 6. Falco peregrinus | 7. Falco colombarius | 8. Falco rusticolus |
| 9. Falco cherrug | 10. Accipiter nisus | 11. Accipiter gentilis |
| 12. Cirus | 13. Babu babu | 14. Corvus corax |

۱۵. منابع مربوط به قوش داری در عین حال که فراوان است، بیش تر ترکیبی از رساله های

با اینکه پرشفاًفان (زغن، شوکا، زاغچه) به راحتی رام می‌شوند ولی استفاده از آنها هرگز در گستره‌ی وسیعی انجام نشده است. پاره‌ای موارد رام شدگی از این پرنده که برای دزدی تربیت شده بودند، فقط جنبه‌ی استثنایی داشته‌اند (خوشبختانه!).

بین سایر گنجشک‌سانان، تعداد گونه‌هایی که به راحتی از همسفرگی ساده با انسان، به اهلی کردن گذر می‌کنند، متعدد هستند. برای آگاهی درباره‌ی متداول‌ترین پرندگان اهلی شده‌ی موجود در ایالت‌هایمان، باید خاطر نشان کنیم که حشره خوارانی مثل انواع بلبل^۱، انواع چکاوک^۲ و بخصوص سهره‌هایی از نوع گلو سرخ^۳ می‌توانند به‌طور کامل مانوس و محبوس شوند و در اسارت تولید مثل کنند. در این حالت تعداد دانه‌خواران بیشتر است. در میان آنها، از گنجشگ^۴ تا قناری^۵، از جمله در سهره^۶، سبز قبا^۷، سهره یا بقور^۸، برکش^۹ و غیره همگی افت و خیزهایی و وضعیت‌هایی را می‌بینیم که در آنها باز هم امکانات متعددی از تخم‌گیری از دو جنس گسترش می‌یابند (به صورت متداول‌تر دورگه‌ای به اسم موله^{۱۰} به وجود می‌آید که حاصل جفت‌گیری سهره و قناری است).

شمارش سایر پرندگان غیربومی را که (به‌طور غلط و به دلیل زیادی

→ عملی و دستورالعمل‌هاست. در این مورد به‌ویژه مراجعه شود به:

BOYER & PLANIOL, 1948, *Traité de fauconnerie et autourserie*;

BALVALETTE, 1903, *Traité de fauconnerie et autourserie*;

CERVON, 1827, *De la bonne volerie...*;

IBN MANGLĪ, 1984, *De la chasse...*; pp. 116-186;

VIRÉ, 1977, "Essai de détermination des oiseaux -de-vol"...

- | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| 1. <i>Luscinia</i> | 2. <i>Sylvia</i> | 3. <i>Erithacus rubecula</i> |
| 4. <i>Passer domesticus</i> | 5. <i>Serinus canarius</i> | 6. <i>Carduelis carduelis</i> |
| 7. <i>Carduelis chloris</i> | 8. <i>Pyrrhula pyrrhula</i> | 9. <i>Fringilla coelebs</i> |
| 10. <i>mulet</i> | | |

تعدادشان) «پرندگان جزایر» می‌نامند و شمارش دورگه‌های آنها را، هنوز تمام نکرده‌اند. در این مورد هانری مورو^۱ در سال ۱۸۹۱ تعداد گونه‌های پرندگان قفسی را «به زحمت چهار صد تا پانصد» گونه تخمین می‌زند. بنابراین فقط به ذکر این موضوع اکتفا می‌کنیم با این‌که قناری یکی از آنها به شمار می‌رود ولی همین پرنده را مدت‌هاست که از آشنایان خود می‌دانیم، و گاهی نیز میل داریم آن را فراموش کنیم. قناری در قرون وسطی از جزایر قناری آورده شد (که نام آن نیز از نام همین جزایر گرفته شده و چون در همین قرون وسطی، صدای آواز این پرنده با صدای نوعی صداسنج بادی به نام سیرن^۲ مشابه بوده، نام فرانسوی این پرنده (سِرِن^۳) از نام همان ابزار گرفته شده است). اوج شهرت این پرنده در اروپا از قرن شانزدهم به بعد است. وقایع نگاران گزارش می‌دهند که سویسی‌ها همه ساله دوبار در فصول پاییز و بهار، قناری‌هایی را در کاباره بول‌بلانش^۴ در فوبورگ سنت-آنتوان، تخلیه و بارگیری می‌کردند. این سویسی‌ها «هزاران قناری را به شکل لنگه‌های بار، روی دوش» از تیرویل^۵، (که به دلیل عجیب و نامعلومی)، پرورش این قناری‌ها در آنجا ابعاد قابل توجهی به خود گرفته بود، می‌آوردند. هرکدام از این محموله‌های از راه رسیده، انبوهی از کنجکاوان و خریداران، از تمامی قشرهای جامعه را به خود جلب می‌کرده است، تا جایی که در چند ساعت تمامی محموله‌ها به فروش می‌رفت. هر ویو^۶ با گزارش این عمل در رساله‌ی نویسی درباره قناری‌ها (۱۷۳۴)، نه منشاء قناری‌ها را تأیید می‌کند و نه این وسیله‌ی حمل و نقل را. او می‌نویسد «همه‌ی قناری‌هایی که سویسی‌ها برای ما می‌آوردند، پس از چند روز بعد از خرید می‌مردند».

1. Henri Moreau

2. sirénes

3. serin

4. Boule Blanche

۵. Tyrol، از دولت‌های فدرال اتریش.

6. HERVIEUX, 1734, *Nouveau traité des Serins*

در سال ۱۸۶۰ اشتیاق جنون‌آمیزی نسبت به قناری تمامی اروپا را در بر گرفته بود و از همان زمان به بعد بود که امکانات متعدد انتخاب اصلح و جفت‌گیری قناری‌ها، گسترش یافت. بعضی از قناری‌ها به خاطر آوازشان (مثل قناری ساکسون)، برخی به خاطر (زرد، سبز، سفید، زرد کمرنگ، پره‌های صاف یا مجعد، قناری‌های کاکل‌دار یا بدون کاکل) و بعضی را به خاطر «شکل و شمایل آنها» (قناری یورکشایری حالت کشیده داشت و قناری نورویچ حالت گرد و قناری هلندی حالتی خمیده) و غیره پرورش داده می‌شدند. اینها لذت‌های و خوشی‌های پرورش‌دهندگان صبوری را تشکیل می‌داد که در مجمع قناری‌بازان و قناری شناسان جمع شده بودند. چین یکی از تمدنهای بزرگی است که از گذشته‌های دور به اهلی‌کردن گنجشک‌سانان قفسی، به خاطر آواز آنها، اقدام کرده است (به چهره‌ی پرندگان ماسک‌هایی زده می‌شد که از پوست میوه‌ی گینگ‌کو^۱ ساخته شده بود و برای صورتک‌های نمایش‌های سنتی به کار می‌رفت)^۲.

از خزندگان تا ماهی‌ها

ضمن اندک بودن تعداد و عمق فعالیت‌های مربوط به اهلی‌کردن سایر حیوانات، غیر از پستانداران و پرندگان، جالب بودن آنها کم‌تر از قبلی‌ها نیست.

تعداد زیادی از موارد مربوط به پرورش خزندگان شایان ذکر است. در اسارت نگه‌داشتن و پروراکردن تمساح‌سانان در مصر قدیم متداول بوده

1. gingko

2. MOREAU, 1891, *L'Amateur d'oiseaux de volière*,

FRANKLIN, 1897, *La Vie privée d'autrefois...*;

HERVIEUX, 1734, *Nouveau traité des seris de Canarie*;

MÉTAILLÉ, 1988, "Les animaux d'agrément en Chine", pp. 58-59.

است. تمساح‌های رود نیل^۱ واسطه‌ای برای اجرای مناسک مربوط به رود نیل بوده‌اند و قربانی‌ها و هدایای تقدیمی به نیل نیز عاید این حیوانات می‌شده است. پرورش جدید این حیوان در پاسخ به نیازی کاملاً متفاوت با نیازهای قبلی است و آن تولید پوست تمساح برای تیماج‌سازی است که سالانه ۳۵۰ تا ۴۰۰ هزار قطعه از این پوست مورد استفاده قرار می‌گیرد. اولین «مراکز تولید تمساح» در سال ۱۹۵۰ در تایلند به وجود آمد. هدف این مرکز تعدیل کمیابی گروه تمساح‌ها به حالت طبیعی در جهان بود. تعداد این مراکز در حال حاضر به ۳۰ مرکز می‌رسد که در حدود ده کشور از جهان پراکنده هستند. این مراکز سالانه حدود ۵۰۰۰۰۰ قطعه پوست تولید می‌کنند که اندکی بیش از یک دهم مصرف جهان می‌شود.

پرورش تمساح‌ها به سه گونه است:

۱. تمساح‌های وحشی را، در بچگی از طبیعت به اسارت می‌گیرند و در مراکز پرواربندی به مدت دو سال تغذیه و سپس می‌کشند. این مراکز نوعی ایستگاه کوچک خانوادگی پرورش چند تمساح است که به ویژه در گینه‌ی نو متداول بوده ولی به نظر می‌رسد که در همان‌جا نیز از بین رفته است.
۲. پرورش تمساح در مراکز بزرگ زراعی از نوع رانچ. در این نوع پرورش، تخم‌های برداشته‌شده از طبیعت را، می‌خوابانند تا تمساح‌ها از تخم درآیند. سپس تا زمان عرضه به بازار آنها را پرورش می‌دهند تا طول آنها به ۱/۵ تا ۲ متر برسد. امروزه این نوع پرورش تمساح به‌خصوص در کشورهای افریقای جنوبی (جمهوری افریقای جنوبی، زیمبابوه) برای پرورش تمساح‌های گونه‌ی نیل و در گینه‌ی نو برای پرورش نوع تمساح‌های کروکدیل گینه‌ی نو^۲ و نوع تمساح‌های کروکدیل پروسوس^۳، متداول‌ترین نوع پرورش تمساح است.
۳. پرورش تمساح در «مراکز تولید تمساح». در این مراکز تمام دوره‌ی

1. *Crocodylus niloticus*

2. *Crocodylus novaeguinae*

3. *Crocodylus porosus*

تولیدمثل در اسارت، که در پرتو تماس‌های تولیدمثل‌کننده‌ای به عمل می‌آید که با دقت‌گزینش شده‌اند، تحت کنترل قرار دارد. این همان قاعده‌ای است که در تایلند برای تماس‌های انواع متفاوت^۱ و در ایالات متحده امریکا برای پرورش تماس‌های امریکایی زودخانه می‌سی‌سی‌پی^۲ به کار می‌رود. در این مراکز، گزینش و شرایط پرورش، موجب رشد و تکثیری می‌شود که میزان آن سه برابر سریع‌تر از رشد و تکثیر در حالت وحشی است.^۳

منبع درآمد عمده‌ی این مراکز پرورشی تیماسازی است ولی تنها منبع آنها به حساب نمی‌آید. این مراکز هم‌چنین پذیرای گردشگران نیز هستند و به آنها دندان و گوشت تماس و حتی تماس زنده می‌فروشند. از سال‌های ۱۹۲۰ روش داشتن «تماس مونس» در بین امریکایی‌ها گسترش یافته است و بی‌تردید اینها با این تماس‌ها از نظر اخلاقی غرابت نزدیکی ندارند. آیا تقلید از دوستان ماوراء آتلانتیک، فرانسوی‌ها را نیز، که عقده‌های حقارتشان شناخته شده است، به این حوزه خواهد کشاند؟ در هر حال، این سؤال زمانی مطرح شده است، که چند سال پیش تماس‌های راه‌روهای زیرزمینی فاضلاب‌های شهر پاریس کشف شد (این تماس هنوز هم در باغ وحش گیاهان نگهداری می‌شود). به‌یقین این حیوان وقتی که کوچک بوده است، در درون یک شیشه‌ی دهان‌گشاد خریداری شده، ولی بعدها صاحب آن برای این که بتواند از وان حمام خود استفاده کند، مجبور شده برای رهایی از دست این حیوان، آن را در یکی از دهانه‌های فاضلاب‌ها بیندازد...

در بین خانواده‌ی لاک‌پشت‌ها، لاک‌پشت کوچک نواحی ما، که از نوع

1. *Crocodylus siamensis*, *Tomistoma schlegeli*, *Crocodylus porosus*

2. *Alligato mississippiensis*

3. BUFFRÉNIL, 1985, "Un aperçu sur l'élevage industriel des crocodiles".

لاک پشت خاکی^۱ یا لاک پشت آبی^۲ هستند، بدون این که از گونه های متعدد غیر بومی آکواریومی آن صحبتی به میان آوریم، برای شادی بی حد و حصر کودکان ما به خوبی رام می شوند.

کاربرد و اداره ی مارسانان مستلزم دقت و حساسیت بیش تری است: آنچه مارگیر می خواهد، در یک چشم به هم زدن برایش فراهم نمی شود! هندی ها در مارگیری خطرناک نوع مار ناجا، یا کبری یا مار عینکی^۳ و مصری ها برای گرفتن ناجای مصری^۴ بی نظیرند. مصری ها ادعا می کنند که می توانند با فشار دادن نقطه ای در پشت گردن مار، حیوان را به میل خود، به صورت صاف و مستقیم، همانند یک ترکه ی چوب، نگهدارند. حکمت عصایی که هارون در مقابل فرعون انداخت و تبدیل به مار شد، از همین جا روشن می شود. به نظر می رسد که در دوره ی آنتیک توجه ویژه ای به این حیوان شده که امروزه دیگر آن توجه وجود ندارد. می دانیم که مصری های قدیم مارهای عینکی را گرامی می داشتند و رومی ها نیز برای چیره شدن بر موش ها، مارهای بدون زهر^۵ را حتی در خانه های خود جای می دادند. در بین «ای نوس ها»^۶ نیز «مارها نقش گربه های خانه های کشاورزی اروپایی را ایفا می کنند»^۷. یکی از نشانه های دیوانگی عصر مدرن این است که در حال حاضر، بعضی ها موش ها را برای تغذیه مارها پرورش می دهند. اندکی پیش، که از دیدن قفسی مملو از موش های معمولی روی پیشخوان یکی از فروشندگان حیوانات کوچک در

1. Testudo graeca, Testudo ibera

2. Emys orbicularis

3. Naja tripudians

4. Naja haje

۵. احتمالاً از نوع Elaphe longissima.

۶. Ainous: نام عمومی داده شده به ایلات مختلف شکارگر و ماهیگیر با خاستگاه سیبری عصر حجر. اینها در حال حاضر در جزایر ساخالین، هوکایدو و کوریل زندگی می کنند.

7. LEROI-GOURHAN & LEROI-GOURHAN, 1989, *Un voyage chez les Ainous...*

بازار محله‌ام به فکر فرو رفته بودم، از فروشنده پرسیدم این حیوانات کوچک محبت‌انگیز برای چه نوع مشتریانی جاذبه دارند. در پاسخ من گفت: «آنهايي که درخانه‌هایشان نوعی مار بزرگ به نام پیتون^۱ دارند و بانگرش به مارهای در حال خوردن موش‌ها، آرام می‌گیرند!». و این هم نوعی سیرک خانگی است...

گروه سوسمارها چیز تماشایی آن‌چنان دقیق و حساسی را عرضه نمی‌کنند ولی بعضی از آنها، مثل آفتاب‌پرست^۲ و تعداد زیادی از گونه‌های بزوجه، می‌توانند خیلی مأنوس شده و برای بلعیدن حشرات که با نوک انگشت به آنها نشان داده می‌شود، به انسان نزدیک شوند. من در زمان کودکی‌ام برای مدتی از نوع مارمولک‌های بدون دست و پا، که دمشان به راحتی کنده می‌شود^۳ نگهداری می‌کردم و مادرم از این بابت عذاب فراوانی را متحمل می‌شد (به وی باورانده بودم اینها مار هستند).

از بین تیره‌ی غوک‌ها، تا آنجایی که من اطلاع دارم، فقط نوع تریتوروس^۴ می‌تواند قابل نگهداری باشد و حتی در اسارت نیز تولید مثل کند. علت این امر، بدون تردید مربوط به نوع رژیم غذایی گوشتخواری تقریباً غیر تخصصی آن است.

ماهی‌ها نیز، مثل پرندگان کوچک و بزرگ قفسی، شامل تعداد زیادی از گونه‌های اکواریومی هستند که به دلیل زیبایی و رنگشان مورد توجه قرار می‌گیرند. ذکر نام همه‌ی آنها، ضمن طولانی بودن، فایده‌ای نیز در بر نخواهد داشت. در گذشته در ماداگاسکار و در جزایر سوند، از یک نوع ماهی به نام ماهی مصاصه^۵ به عنوان ابزار صید لاک‌پشت استفاده می‌شده است. این ماهی در سر خود بادکشی دارد که به کمک آن می‌تواند خود را بر روی هر سطح صاف و لغزنده‌ای (مثل بدنه‌ی کشتی‌ها، شکم کوسه ماهی و غیره) بچسباند. به محض مشاهده‌ی لاک‌پشتی که در سطح دریا آرامیده است، کافی

1. python

2. Chamoeleo vulgaris

3. Anguis fragilis

4. Triturus

5. Echenies romera

است یکی از این ماهی‌ها را که، ریسمانی به دم آن بسته شده، به درون آب بیندازند. همین که این ماهی به لاک پشت می‌رسد و خود را به کاسه‌ی آن می‌چسباند، ریسمان را به آهستگی بالا می‌کشند.

در بین ماهی‌ها، گونه‌های متعدد اهلی شده‌ای نیز می‌بینیم که خاستگاه آنها خاور دور است. مشهورترین و احتمالاً قدیمی‌ترین آنها، ماهی قنات^۱ است. چون مدارک باستان‌شناختی در دست نیست، حدس زده می‌شود که این ماهی از چین به آسیای صغیر آورده شده است. رومی‌ها این ماهی را با کشتی‌های آب‌انباردار خود از آسیای صغیر به روم حمل کردند تا استخرهای پرورش ماهی خود را مجهز به این ماهی کنند. در قرون وسطی به مقدار فراوانی از این نوع ماهی را به غرب و حوالی اقامتگاه‌های اربابان و به‌خصوص حوالی صومعه‌ها و دیرها وارد کردند. در این مکان‌ها استخرهایی به وجود آورده بودند تا این غذای ایام پرهیز مسیحیت را به‌طور زنده نگهداری کنند. ماهی قنات یکی از ماهی‌های نادری است که روی آن عملیات مربوط به اصلاح نژاد و گزینش انجام شده است. هدف این اصلاح نژاد بالابردن وزن ماهی (اغلب به گونه‌هایی رسیده‌اند که وزن آن از ۲ تا ۲/۵ کیلوگرم بوده) با صرف کم‌ترین زحمت، برای جدا کردن فلس آن بوده است. برای دستیابی به این هدف، دو ریشه‌ی اصلی به وجود آمدند یکی از آنها ماهی قنات آینه‌ای، که فقط چند عدد فلس بزرگ در ناحیه‌ی پشت دارد و دیگری ماهی قنات پوستی، که به‌هیچ وجه فلس ندارد.

یکی دیگر از خویشاوندان ماهی قنات، که آن هم منشأ چینی دارد، و موضوع اصلاح نژاد دامنه‌داری بوده است، ماهی سپرین طلایی^۲ یا همان «ماهی قرمز» خودمان است. اهلی‌کردن این حیوان در قرن هشتم میلادی با گرفتن و پرورش دادن آن در چین شروع شده و گونه‌های آن ویژگی‌های

1. Cyorinus carpio

2. Carrassius auratus

ممتازی داشته است. در قرن دوازدهم، یکی از امپراطوران و دربار او وقت زیادی را صرف این فعالیت می‌کنند و در پی آن شغلی با عنوان «پرورش‌دهندگان ماهی‌های طلایی» به وجود می‌آید. هنر عمده‌ی این پرورش، مترصد جهش‌های ژنتیکی و حفظ این جهش‌ها بود.

در قرن هفدهم مرحله‌ی جدیدی پشت سر گذاشته شد و آن گذر از استخرهای زمینی به مخزن‌هایی بود که امکان بهترین نظارت بر ماهی‌ها را فراهم می‌کرد. از همان زمان تعداد نژادها به سرعت افزایش یافت تا جایی که این تعداد از رقم ۹۲ در سال ۱۷۷۲ به رقم ۱۵۸ در سال ۱۹۵۸ رسید. در اینجا هدف از انتخاب اصلاح، قابلیت‌های زیتتی بود، که سگ‌ماهی‌ها را از سایر ماهی‌ها با آلت‌های شنای دمی و یا از ماهی‌هایی که دارای چشم‌های کروی بزرگ شده بودند و یا از سایر ماهی‌هایی که کل پوست آنها و یا قسمتی از پوست بدن آنها بی‌رنگ شده بود، متمایز می‌کرد.

پس، پرورش ماهی‌حوض که اکنون متداول است، سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد و میراث گذشتگان است. این عمل ابتدا به منظور تهیه ماهی مناسب و مطابق با ذائقه و سلیقه‌ی خوب (ماهی قزل آلا) را در مرحله پرورش در آبگیر پشت سر گذاشته است. سپس در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به مرحله‌ی افزایش تعداد ماهی‌ها رسیده و از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد با احداث مزارع بزرگ دریایی^۱ به مرحله‌ی صنعت غذایی رسیده است. در کشور فرانسه، در حدود ده مرکز پرورش آبی به‌طور سالانه حدود هزار تن ماهی آزاد، سفره‌ماهی، و نوعی دیگر از ماهی پهن مربوط به اقیانوس اطلس^۲ و نوع دیگری از ماهی به نام بَر^۳ و از ماهی فراهم می‌کند. در کشور ژاپن ۳۰۰۰ مرکز عظیم دریایی^۴ به‌طور سالانه حدود یک میلیون تن ماهی تن تولید می‌کند. در خلیج‌های کوچک رسوبی جزیره‌دار مالزی، که آب آنها تلخ دریایی است و ریزش

1. sea-ranching

2. turbot

3. bar

4. off-shor

فاضلاب‌ها آنها را حاصلخیز می‌کنند، پرورش شیرماهی^۱ متداول است و امکان بهره برداری ۵۰۰۰ کیلوگرم ماهی در عرض یک سال از هر هکتار آنها وجود دارد. در تایوان پروارکردن ماهی با دانه و علوفه موجب بازدهی ۲۰۰۰ کیلوگرم ماهی در هر هکتار از مزارع آبی است. طبق این برآوردها امکان دارد که در آسیای جنوب شرقی، حدود ۳۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع برای پرورش شیرماهی در نظر گرفته شده باشد. به نرخ تولیدی تایوان، این مزارع دریایی از نظر بهره وری می‌توانند ۷۰ میلیون تن ماهی فراهم کنند که همین رقم برابر صید جهانی ماهی است. به‌طور خلاصه، اگر آنچه بعضی آن را «انقلاب آبی رنگ» نامیده‌اند با همین ضرباهنگ رشد کنونی‌اش پیش برود، تولید استخری جهانی می‌تواند در سال ۲۰۰۰ به ۱۰۰ میلیون تن برسد.

با این همه، دشواری‌های فراوانی، به‌خصوص آلودگی‌های دریایی، این افق را تیره کرده است. با از بین رفتن کیفیت‌های ذائقه‌ای نیز، که روش‌های جدیدی را برای این ماهی‌ها به وجود آورده‌اند، آشنا هستیم که نمونه‌ی آن ماهی فزل‌آلا است (که ضایعات سختی به آن وارد کرده است). بنابراین باید آرزو کنیم که غدایمان فقط منحصر به شیرماهی^۲ نشود.

بی‌مهرگان

در مقایسه با تعداد گونه‌هایی که در طبقه‌ی حشرات شناسایی شده‌اند

1. milk-fish, *Chanos chanos*

2. LEROI-GOURHAN, 1950-1952, *Cours de géographie humaine*. p. 23;

MÉTAILIÉ, 1988, "Les animaux d'agrément en Chine";

LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 71 et 111;

SACHS, 1974, "Environnement et styles de développement";

BARDACH, RYTHER & McLAREN, 1972, *Aquaculture...*

(یعنی حدود یک میلیون گونه)، از این که چرا تعداد گونه‌های اهلی شده‌ی آنها این چنین کم است، نباید متعجب شویم. مواردی که در این جا به ذکر آنها می‌پردازیم، جالب‌ترین و ممتازترین موارد هستند.

نام مگس اهلی^۱ نباید ما را دچار اشتباه کند. این حیوان به صورت بسیار آزار دهنده‌ای، فقط همسفره‌ی انسان است. کک^۲ نیز حشره‌ی چندان مطلوبی نیست. ولی همین کک و نامطلوب بودن آن، همان چیزی است که موجب موفقیت تعداد زیادی از کک‌های «تربیت‌شده‌ی» بعضی از معرکه‌گیران بازار مکاره می‌شده است. پشتک و وارو زدن این کک‌ها در نمایش بازار مکاره فقط اشتباه درک و دید بوده و تمام مهارت «تربیت‌کننده‌ها» در بستن نخ‌ی نامریبی به کک و مانع جهش کردن معمولی آن بوده است! تمام دوباله‌ها نیز چندان قابل معاشرت نیستند. یکی از این دوباله‌ها، همان مگس سرکه^۳، از گذشته‌های دور رکورد بی‌منازع انتخاب اصلح و تزیید را حفظ کرده است. از زمانی که توجه تئودور مورگان^۴ زیست‌شناس در سال ۱۹۱۰ به این مگس کوچک با شکم سیاه، به دلیل جهش‌های ژنتیکی‌اش، جلب شد تاکنون بیش از ۴۰۰ گونه از این مگس به وجود آورده‌اند که وجوه تمایز آنها شکل و اندازه‌ی پرها، رنگ چشم‌ها و غیره است. این مگس تبدیل به مگس ژن‌شناسان نیز شده است.^۵

تیره‌ی کرم‌ابریشم^۶ درخت توت، معرف اصلی رسته‌ی تیره‌ی حشراتی است که چهاربال دارند و روی بال آنها پُریزی شبیه به فلس وجود دارد (پروانه‌ها). کرم آن، معروف به «کرم‌ابریشم» خود را در پيله‌ای محبوس می‌کند که می‌تواند مشتمل بر ۸۰۰ تا ۱۷۰۰ متر رشته تار با ارزش باشد.

1. *Musca domestica*2. *Pulex irritans*3. *Drosophila melanogaster*

4. Theodor Morgan

5. LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 68-69;GUYENOT, 1961, *L'Origine des espèces*, pp. 72-74.6. *Bombyx mori*

پرورش کرم ابریشم که در حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد در چین به وجود آمد - افسانه‌ای آن را به ۲۶۴۰ سال قبل از میلاد نسبت می‌دهد که شاهزاده خانمی چینی به‌طور اتفاقی آن را کشف می‌کند - به دلیل مشکلات حمل و نقل و نیز به دلیل دشواری‌هایی که در راستای اقلیمی کردن این حیوان وجود داشت، برای مدتی طولانی در انحصار این ناحیه باقی ماند. ولی ابریشم خیلی سریع تبدیل به یک تجارت فعال، به‌خصوص در طول جاده معروف ابریشم می‌شود که از ۲۰۰ سال قبل از میلاد از چین تا روم امتداد داشته و از بلخ و هند و ایران می‌گذشته است. کرم ابریشم و درخت توت سفید^۱، که برای پرورش این کرم لازم است، با کندی تمام به طرف غرب پیشروی می‌کند. به نظر می‌رسد این موضوع از سویی در قرن ششم از طریق بیزانس به یونان رفته است و از سوی دیگر در قرن دوازدهم از طریق جهان اسلام، ساردین و اسپانیا وارد فرانسه گردیده است. صنعت کرم ابریشم یا نوغان‌داری که به ترتیب توسط لویی یازدهم، فرانسوای اول و به‌خصوص کلبر تقویت می‌شد و صنعت ابریشم که شهر لیون را تغذیه می‌کرد، به مدت سه قرن فعالیت اقتصادی غالب ایالات سیون و پرووانس بوده است. بیماری پبرین^۲ اولین ضربه‌ی شدیدی بود که به صنعت نوغان‌داری وارد شد. این بیماری نوعی بیماری انگلی ناشی از تولید نوعی قارچ^۳ است که در جهاز هاضمه‌ی کرم ایجاد می‌شود. پبرین در سال ۱۹۴۷ در اروپا ظاهر شد و کم‌کم سایر مراکز تولیدی را فراگرفت (در سال ۱۸۷۵ در ایران و چند سال بعد در چین)، منتها پاستور در بین سال‌های ۱۸۶۵ و ۱۸۷۰ موفق به ریشه‌کن کردن آن در فرانسه شد. پرورش کرم ابریشم که در اوائل جنگ جهانی دوم به‌مثابه یک «فعالیت وطن پرستانه» تلقی می‌شد (به دلیل ساختن چتر نجات)، بعدها به گونه‌ای علاج‌ناپذیر در مقابل بافته‌های مصنوعی تنزل یافت و برای تعداد زیادی از

1. *Morus alba*2. *pébrin*3. *Nosema bombycis*

نواحی حوزه‌ی رود ژن مسائل دشوار تغییر در شیوه‌ی تولید را مطرح نمود (تولید فرانسه که در سال ۱۸۳۵ به میزان ۲۶۰۰۰ تن پيله کرم ابریشم و حاصل آن ۲۲۰۰ تن ابریشم بود، در سال ۱۹۸۰ تنها حدود ۳۳۰۰ تن پيله بود).

کرم ابریشم که در یک محیط مصنوعی، به‌طور جدی اصلاح‌نژاد و پرورش داده می‌شود، بی‌تردید یک حیوان اهلی است. حتی ابریشم‌های «وحشی» - ابریشم نوع شانتونگ^۱ مربوط به پيله‌های آنتره پاهیا^۲، ابریشم نوع توسه^۳ گرفته شده از پيله‌های ساترنیا میلیتا^۴، ابریشم نوع فاگارا^۵ محصول پيله‌های آتکوس اتلس^۶ و غیره - که چینی‌ها آنها را تا قرن نوزدهم «گردآوری» می‌کردند، نیز ناشی از یک روند پرورشی بودند، و به عبارتی تخم پروانه‌ها «گردآوری» می‌شدند. پس از بیرون‌آمدن کرم‌ها از تخم و با تمام شدن برگ درخت، باید آنها را از درختی به درخت دیگر منتقل و در مقابل پرندگان نیز از آنها محافظت می‌کردند و هم‌چنین عملیات دیگر تا اینکه پيله‌ها شکل بگیرند.^۷

زنبور عسل، که در مقایسه با کرم ابریشم وابستگی کم‌تری به انسان دارد، یکی از حیوانات اهلی است که در جهان گستره‌ی بیش‌تری دارد. گونه‌های

- | | | |
|---------------------|--------------------|------------------|
| 1. shantong | 2. Antherea paohia | 3. tussah |
| 4. Saturnia mylitta | 5. fagara | 6. Attacus atals |

7. LAUFER, 1919, *Sino-Iranica...*;

SIRA-KAWA, 1868, *Yô-san-sin-sets...*;

DUPAIGNE, 1984, "l'élevage du ver à soie au Cambodge";

PARIZET, 1880, *La Soie dans le monde*;

GROFFIER, 1900, "La production de la soie dans le monde";

BÉRAUD, 1976, "Quand l'élevage dy ver à soie nous est conté...";

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 99, 125-127;

و مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

متعددی از تیره و طایفه‌ی حشرات بال‌پرده‌داران - حدود بیست گونه، که کم و بیش از انواع وحشی بومی متمایز شده‌اند - به این حشره مربوط می‌شوند. جداشدن گونه‌ی اروپایی^۱ مربوط به اروپای غربی و شمالی از گونه‌ی هندی^۲ هم به همین صورت بوده است. معمولی‌ترین گونه‌ی اروپای مدیترانه‌ای^۳ آن را پیش‌تر یونانی‌ها و رومی‌ها می‌شناخته‌اند. در مت‌هالیه شرقی اروپا گونه‌ی آپیس فسیاتا^۴ و گونه‌ی آپیس کوکازیکا^۵ نیز پیدا می‌شود. گونه‌ی آپیس فسیاتا به صورت زنبور افریقایی، از عهد کهن مصر در همان‌جا باقی مانده است، زیرا با انتقال آن به نقاط دیگر، این زنبور نمی‌تواند تغییرات آب‌وهوایی را تحمل و با اقلیم جدید منطبق شود. تعداد زیادی از گونه‌هایی که در جاهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، مثل گونه‌ی ملیپونا کاردیفاسیاتا^۶ که مربوط به امریکای جنوبی و گونه‌ی بزرگ مگاپیس دُرساتا^۷ مربوط به آسیای جنوب شرقی است، بیش‌تر به صورت وحشی باقی مانده‌اند. روابط بین انسان و زنبورعسل، از همان زمانی که عسل را به صورت ساده (ولی مخاطره‌آمیز) از عسل‌های وحشی کنترل نشده برداشت می‌کرد تا زمانی که زنبورعسل به معنای واقعی کلمه پرورش داده شد، تنوع زیادی را به خود دیده است. همین پرورش نیز به گونه‌های متفاوت و متمایزی است که در شکل و اندازه‌ی کندوها مشهود است. کندوهای متحرک (برای پرورش زنبورعسل به صورت رمه‌گردانی و استفاده از مکان‌های مختلف در طول سال) یا کندوهای ثابت؛ کندوهایی که از تنه‌های ساده‌ی درختانی که درون آنها به صورت خشن و زمختی خالی شده‌اند؛ کندوهایی که فضاها یا قطعات متحرکی دارند؛ کندوهای واقع در فضای باز؛ کندوهای گنجه‌ای که به منظور استفاده از گرمای خانه در جرز دیوارها ساخته می‌شوند و غیره. پرورش زنبورعسل نیز، مثل

1. *Apis mellifica*

2. *Apis indica*

3. *Apis ligustica*

4. *Apis fasciata*

5. *Apis caucasica*

6. *Melipona quadrifasciata*

7. *Megapis dorsata*

سایر موارد مربوط به اهلی‌کردن، مشخص‌ترین مراحل پیشرفت خود را در نیمه‌ی قرن نوزدهم دیده است.^۱

در بین تیره‌ی حشراتی که چهاربال و یک نیش دارند و دگردیسی آنها کامل نیست^۲، به نظر می‌رسد فقط ماده حشره‌ی قرمز دانه^۳، که بومی امریکای جنوبی است، برای تولید رنگ قرمز لعلی یا قرمز لاک‌ی مورد توجه بوده و موضوع عمل اهلی‌کردن واقعی قرار گرفته است. پرورش این حشره، که انگل انجیر هندی^۴ است، باعث شده که برای زندگی و تولید مثل این حیوان مقدار زیادی از این گیاه تهیه شود. به این منظور، مزارع پهناوری از انجیر هندی احداث می‌کردند. تخم قرمز دانه را از روی کاکتوس‌ها گردآوری و در محفظه‌هایی از برگ نخل جای می‌دادند. سپس این محفظه‌ها را در مزارع انجیر هندی پخش می‌کردند. حشرات به‌زودی از آن محفظه‌ها خارج شده و خود را بر روی گیاه انجیر هندی می‌چسبانند و شیره‌ی آن را می‌مکندند. رشد آن سه تا چهار ماه طول می‌کشد است. این نوع پرورش که مربوط به

۱. درباره‌ی زنبور عسل مراجع و منابع فراوانی وجود دارد که از آن میان به‌خصوص مراجعه شود به:

CRANE, 1983, *The Archaeology of beekeeping*:

LEFÉBURE, 1905, "Les abeilles dans l'Afrique du Nord":

GESSAIN & KINZLER, 1975, "Miel et insectes à miel chez les Basseri"....;

VELLARD, 1939, *Une civilisation du miel*....;

MARCHENAY, 1979, *l'Homme et l'abeille*;

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 187-214 , 382;

ASTRUC, 1984, "Bergers d'abeilles"....;

CHEVALLIER, 1987, *L'Homme, le porc, l'abeille et le chien*....;

ALBERT-LORAC; 1988, "Les "servantes du seigneur" "...

و مراجعه شود به فصل هفتم همین کتاب.

عصر قبل از ورود کلمب است، برای مدتی طولانی ثروت مکزیک را تشکیل می‌داده و وارد جزایر قناری نیز شده است. البته جایگزین شدن رنگ قرمز لعلی یا لاکمی که از یک ماده رنگی مصنوعی^۱ حاصل می‌شد، منجر به از بین رفتن آن شد.^۲

گونه‌ای از این حشرات چهاربال با دگردیسی ناقص، یعنی زنجره یا جیرجیرک^۳ و گونه‌ای نیز که بال‌های آنها از جلو به هم افتاده و از عقب به‌طور عرضی تا شده‌اند^۴، سوسک حمام یا جیرجیرک اهلی^۵ است که هر دو نمونه‌های شگفتی از کاربرد حشرات، به عنوان بازیچه ارائه می‌کنند. در کشور چین، در زمان هان (از سال ۲۰۶ قبل از میلاد تا سال ۲۲۰ بعد از میلاد)، زنجره را به خاطر صدایش می‌گرفتند و پرورش می‌دادند. این عمل در زمان تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۸ بعد از میلاد) تبدیل به نوعی مسابقه می‌شود. حشره‌ی نوع دوم، یعنی سوسک حمام یا جیرجیرک اهلی نیز در زمان تیان‌بائو (۷۴۲ تا ۷۵۶ میلادی) به خاطر صدایش مورد توجه بوده است. بنابراین برای نگهداری از این قهرمانان، که نوعی ثروت و دارایی محسوب می‌شدند، همه چیز به صورت زیباترین شکل آن به کار می‌رفته است (قفس‌های طلایی یا عاجی). حتی مواظبت از جیرجیرک‌های جنگنده، یعنی همان صفاتی که در جست‌وجویش بوده‌اند، حالتی مسرفانه داشته و در سال‌های ۱۲۶۵ و ۱۹۳۱ رساله‌هایی نیز درباره‌ی آنها انتشار می‌یابد. آخرین این رساله‌ها تعداد ۱۱۷ گونه از انواع گوناگون این حیوانات را می‌شمارد. در طول تاریخ، عمل نگهداری از جیرجیرک‌ها و انجام مسابقاتی توسط آنها آن چندان کاهش نیافته است، منتها در سال ۱۹۴۹ انواع شرط‌بندی روی آنها ممنوع شد.^۶

1. alizarin

2. DONKIN, 1977, "Spanish Red"...

3. Cicado

4. Orthoptère

5. Acheta domestica

6. LAUFER, 1927, *Insect Musiciens...*

MÉTAILIÉ, 1988, "Les animaux d'grément en Chine", pp. 53-55.

با گروه خرچنگ‌ها، مسائل اقتصادی و حتی تغذیه‌ای انسان فزونی می‌یابد. خرچنگ دراز^۱ در قرن نوزدهم پرورش داده می‌شد. این حیوان در سال ۱۸۸۰ در پی یک بیماری مسری تا حدود زیادی از بین رفت و جای آن را خرچنگ‌دراز ترک^۲ گرفت که رشد سریع‌تری دارد و در استخرها و آب‌های راکد به‌خوبی زندگی می‌کند. نوعی میگوی درشت یا خرچنگ دریایی اروپایی^۳ نیز پرورش داده می‌شد ولی در مقیاس ضعیف. در سال‌های اخیر در جزیره‌ی یو^۴ از آمیزش این خرچنگ و گونه‌ی امریکایی آن^۵ دورگه‌ای می‌گیرند که مقاوم‌تر و رشد سریع‌تری دارد و به نظر می‌رسد چنین امری توسعه‌ی نوینی به این فعالیت داده است. پرورش سایر خرچنگ‌های دراز، متأخرتر و یا در مرحله‌ی تجربی است. توسعه‌یافته‌ترین آنها در حال حاضر پرورش میگوی بزرگ^۶ در مدیترانه و تاهیتی و کالدونیای جدید است.^۷

شاخه‌ی نرم‌تنان، که این فهرست را با آنها به پایان می‌بریم، تعداد زیادی از حیواناتی را که پرورش آنها از مدت‌ها قبل انجام می‌شده است، دربرمی‌گیرد. اگر بر اساس توده صدف‌هایی که در محوطه‌های تاریخی اروپا و آسیا پیدا شده‌اند، قضاوت شود، حلزون، این حیوان بلغمی و خونسرد و لاستیکی شکم‌پا که برای یک خوش خوراک فرانسوی کاملاً شناخته شده است، از همان زمان ماقبل تاریخ مصرف می‌شده است. این حیوان مورد توجه یونانی‌ها و رومی‌ها نیز بوده و یونانی‌ها به پرورش آن همت گماشته‌اند. گل‌ها نیز برشته شده‌ی آن را بعد از غذا می‌خورده‌اند. به نظر می‌رسد این حیوان، غیر از جنوب آلمان و فرانسه و به‌خصوص ایتالیا، که حلزون هنوز هم در آنها مصرف زیادی دارد، از قرون وسطی به بعد، در طی چند دهه، در اروپا فاقد

1. *Astacus astacus*2. *Astacus leptodactylus*3. *Homarus gammarus*

۴. Yeu، جزیره‌ای در غرب فرانسه.

5. *Homarus americanus*6. *Penaeus*7. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 98.

اعتبار بوده است. یعنی آن را به مثابه غذایی تلقی می کردند که فقط درخور دوره های قحطی و ایام پرهیز مسیحیت است و به هیچ وجه پرورش داده نمی شده مگر در صومعه ها.

در طی قرن نوزدهم، حلزون در شمال فرانسه به تدریج کسانی را می یابد که طعم و مزه ی آن باب سلیقه آنها باشد. این نامه را که در سال ۱۸۷۴ یکی از اهالی مونپلیه در دیدار از پاریس نوشته، شاهد معتبری برای این امر است: « [...] از دوره ای که پارسی ها ما را به تمسخر "حلزون خوار" می نامیدند، و از دوره ای که مهمانخانه دارهای حومه ی پاریس پول بابت دیگ هایی می پرداختند که جنوبی ها در آنها غذای بسیار لذیذی از این حیوان بی مهره تهیه می کردند، بسیار فاصله داریم. بیش تر پارسی ها به علت ذائقه و یا دلیل اقتصادی و یا حتی به خاطر پارسی بودن (با این که شهر پاریس عزیزدردانه ی بودجه دولت است، با این همه بدبختی های ایالتی خود را دارد) در این مورد تغییر رای داده و با درک این موضوع که حلزون حیوانی سالم، مغذی و حتی برای معده هایی که هنوز در اثر ورود تمدن فرسوده نشده اند، سهل الهضم است، به آن فکرها پایان داده اند^۱.» تقاضا برای حلزون چنان اوج گرفت که به ناچار مقدار زیادی از آن را وارد کردند (به خصوص از آلمان) و به پرورش آن ابعاد تازه ای بخشیدند. پرورش حلزون و مصرف سالانه ی آن در فرانسه از ۸۰۰ تن در سال ۱۹۱۰ به ۸۰۰۰ تن در سال ۱۹۵۰ رسید. گونه های حلزون در فرانسه عبارتند از حلزون بورگون^۲ و حلزون خاکستری کوچک^۳. نوعی حلزون دریایی نیز به نام بیگورنو^۴ در بروتاین پرورش داده شد. صدف های دولپه ای متعددی مورد توجه انسان قرار گرفته اند. اولین

۱. به نقل از: CADART, 1955, *Les Escargots...*, p. 34.

هم چنین مراجعه شود به: EVANS, 1969, "The Exploitation of molluscs".

2. *Helix pommatia*

3. *Helix aspersa*

4. *Littorina littoralis*

صدف که پرورش داده شد، صدف‌پهن^۱ است. از همان دوره‌ی رومی‌ها، صدف‌ها در دریای مدیترانه محبوس و پرورار شده‌اند. دیگران نیز از این نمونه‌های فعالیت رومی‌ها اقتباس کرده و در اقیانوس اطلس به انجام آن پرداخته‌اند. هم‌چنین پرورش صدف تأثیر عمده‌ای در تحول سریع حمل و نقل گذاشته است. به این معنا که ذخیره‌های عظیم صدف مربوط به قرن دوم میلادی که در کلرمون-فران^۲ پیدا شده‌اند، نشان می‌دهند که در همان عصر، تجارت صدف در مسافت‌های طولانی انجام می‌شده است. از همان ابتدا، مشکلات گسیل صدف‌های زنده اولویت خود را به حیوانات حوزه‌ی ضربان جزر و مد که دهان نمی‌گشایند، می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که انتخاب اصلح و اصلاح نژاد صدف‌ها تا دهه‌ی ۱۹۶۰ به صورتی غیرممکن باقی ماند. در این دهه دو نفر فرانسوی به نام‌های بون و کُست تحقیقات و آزمایش‌هایی را روی صدف‌ها انجام دادند و روش‌هایی نوینی را برای پرورش صدف پیدا کردند. این روش‌ها امروزه هنوز هم در همه جا متداول است.

از سال ۱۸۶۷ به بعد، که بخش اعظمی از صدف‌پهن به علت یک بیماری مسری از بین رفت، صدف پرتقالی^۳ به شکل درازتر، در سواحل آتلانتیک به تدریج جای صدف‌پهن را گرفت. می‌گویند در این تاریخ یک کشتی پرتقالی که در مصب رود ژیروند دچار مشکل شده بود، برای سبک‌شدن مجبور شد بار صدفش را به دریا بیندازد. این صدف‌ها چنان با اقلیم منطقه انطباق یافتند که وقتی صدف‌های پهن در بین سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ دوباره مورد هجوم بیماری واگیردار قرار گرفتند و از بین رفتند، صدف‌های پرتقالی جایگزین آنها شدند. صدف پرتقالی نیز به نوبه‌ی خود در سال ۱۹۷۰ مورد هجوم نوعی

1. *Ostrea edulis*

Clermont-Frand2 ناحیه‌ای در فرانسه مرکزی

3. *Crassostrea angulata*

انگل قرار گرفت و از همان زمان صدف ژاپنی^۱ به تدریج و به طور فزاینده جای آنها را گرفت و با اقلیمی شدن آن در سواحل فرانسه تاج پیروزی را بر سر نهاد، در حالی که تمام تلاش هایی که برای اقلیمی کردن صدف امریکایی^۲ به عمل آمده بود بی نتیجه ماند. و بالاخره در سال ۱۹۷۸، بانک های طبیعی صدف پهن، که در مقابل بیماری مقاومت کرده بودند، در نزدیکی لا روشل^۳ کشف شدند. امید است در پرتو آنها به تدریج تولید صدف های پرورشی بازسازی شود. با تجربه های حاصل از این حوادث ناگوار، در حال حاضر پرورش نوین صدف به سوی جست و جوی ریشه های مقاوم در برابر بیماری و تولید مثل مصنوعی در پشت سدها جهت می گیرد. در ضمن فنون پرورش در رابطه با تولید تجاری شده، از هم متمایز می گردند، یعنی صدف های زنده و کامل، مثل صدف های موجود در فرانسه (که اولین تولیدکننده ی CEE است)، یا صدف هایی که فقط گوشتی، منجمد شده و کنسرو شده هستند، مثل صدف هایی که در امریکای شمالی و ژاپن تهیه می شوند، از یکدیگر متمایز می گردند.

ژاپن صدف های مرواریدی^۴ نیز پرورش می دهد. در این روش با قرار دادن یک شیء خارجی در بدن حیوان، که حیوان قادر به از بین بردن، بیرون راندن و یا منفجر کردن آن نیست، مروارید تولید می شود. به این ترتیب صدف برای ختشی کردن اثرات آزاردهنده ی این جسم خارجی، روی آن را با ماده ی صدفی می پوشاند (مروارید طبیعی نیز از یک دفاع مشابه حاصل می شود که صدف علیه یک لارو به عمل می آورد. این لارو به شکل یک کرم از تیره ی کرم هایی است که بدن آنها دراز و پهن است و انگلی از یک سفره ماهی هستند). اساس پرورش نوعی صدف دو لپه (که نوع میتیلوس ادولیس^۵ آن در آتلانتیک و نوع میتیلوس گالو-پروونسالیسد^۶ آن در مدیترانه است) مبتنی بر

1. *Crassostrea gigas* 2. *Crassostrea gigas* 3. La Rochelle

4. *Avicula margaritifera* 5. *Mytilus edulis*

6. *Mytilus gallo-provincialis*

فراهم کردن تکیه‌گاه‌ها (پرچین‌ها) در فضاها می‌است که این حیوان را از خشونت جزر و مد دریا مصون نگه دارد، تا این حیوان مجبور نباشد برای مقاومت در برابر این جزر و مدها و امواج، و ثابت ماندن در یک نقطه، ایلاف اضافی‌ای تولید کند که برای انسان نیز غیر قابل مصرف است. در آخر اضافه می‌کنیم که برای پرورش نوع صدف‌سن‌ژاک^۱ در حال حاضر تلاش‌های پی‌گیرانه‌ای در جریان است.^۲

در اینجا به انتهای فهرستی می‌رسیم که از گاوانر که بی‌تردید اهلی شده است، شروع و به صدف‌سن‌ژاک منتهی می‌شود که اهلی کردن آن آغاز شده ولی هنوز قطعیت نیافته است. در این راه، اگر خوب شمارش کرده باشیم، به هشتاد و پنج گونه از پستانداران، حدود شصت گونه از پرندگان (بدون این که صحبتی از مرغان خانگی غیربومی قفسی کوچک و قفسی بزرگ و آزاد کرده باشیم) و بیست گونه از خزندگان و ماهی‌ها (در این مورد نیز گونه‌های آکواریومی مستثنا می‌شوند) و حدود سی گونه از بی‌مهرگان (بدون ستون فقرات) برخوردار کردیم که در کل نزدیک به دویست گونه می‌شوند. بنابر این، از تعداد بیست و پنج گونه‌ای که جانورشناسان آنها را اهلی شده می‌دانند، نه تنها مقایرتی نداریم بلکه از آن فاصله‌ی زیادی نیز گرفته‌ایم.

به یقین شما نیز با به خاطر آوردن پاره‌ای از آنها و اضافه کردنشان به این سیاهه، بیش از من از این رقم فاصله گرفته‌اید! من به این گفته‌ی خود اطمینان کامل دارم. این اطمینان نیز مبتنی بر این امر است که خود من بسیاری از این

1. *Pecten maximus*

2. EVANS, 1969, "The Exploitation of Molluscs".

LEROI-GOURHAN, 1950-1952, *Cours de géographie humaine*, p. 24.

CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, pp. 96-97.

CALLON, 1986, "Eléments pour une zoologie de la traduction. La domestication des coquilles Saint-Jaques"...

گونه‌های اهلی را فراموش کرده و یا از قلم انداخته‌ام^۱. به من خواهند گفت آیا شما حیوانات غیرقابل مقایسه با هم را در یک مکان قرار می‌دهید و چه مقصودی از این کار دارید؟ در هیچ موردی هدف من اعطای عنوان اهلی به بعضی از گونه‌ها و اعطا نکردن آن به گونه‌های دیگر نیست - آن هم بر اساس چه ضوابطی؟ - می‌خواهم بدانم چرا بعضی از انسان‌ها روی بعضی حیوانات کار می‌کنند، همان‌طور که روی بعضی از نباتات کار می‌کنند، و بعضی نیز روی فلزات (اگر این اعمال، اهلی کردن نامیده شوند، یا کشاورزی، یا فلزکاری، فقط یک امر قراردادی است. این نوع نام‌گذاری‌ها تنها برای سهولت کار است). بنابراین با توجه به موارد فوق، از سویی تعداد گونه‌های مربوطه و توزیع آنها، و از سوی دیگر، گوناگونی لایتناهی شکل‌ها و درجات اعمالی که انسان روی حیوانات انجام می‌دهد، یعنی از مرحله‌ای که این حیوانات را به صورت زندگی انگلی حمایت شده در می‌آورد تا مرحله‌ی اهلی کردن کامل آنها، همه‌ی اینها از همان ابتدا مطالب زیادی به ما می‌آموزند. از فهرستی که تنظیم شد، دو نتیجه‌ی عمده‌ی زیر حاصل می‌شود:

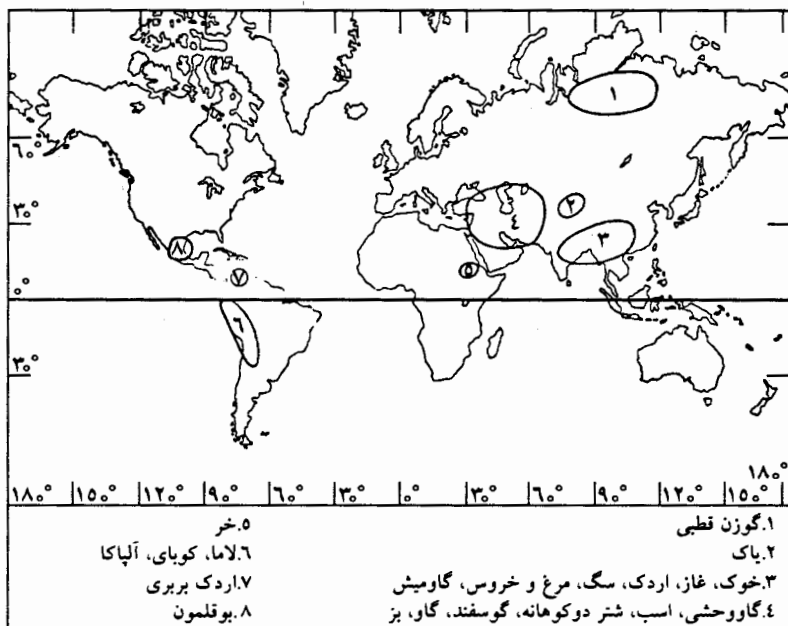
۱. انسان تمام حیواناتی را که می‌توانسته‌اند اهلی شوند، به درجات مختلف اهلی کرده و یا سعی به اهلی کردن آنها نموده است. وی برای این منظور، در هر جامعه و زمان معین، از تمام وسایلی که در دسترسش بوده استفاده کرده است، و اگر در این یا آن مورد نتوانسته به اقدامات خود گسترش دهد، یا به این دلیل بوده که امکانش را نداشته و یا شاید نفعی در آن ندیده است.

1. CCLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*.

و کتاب دیگری از همین نویسنده به نام:

CLUTTON-BROCK, 1981, *Domesticated Animals from Early Times*.

این کتاب‌ها وقتی از انگلستان برای من رسید که مشغول نوشتن این خطوط بودم و رسیدن آنها فقط نگرانی مرا تسکین داد.



شکل ۱. نقشه‌ی مراکز عمده‌ی اولین مرحله‌ی اهلی‌کردن بعضی از گونه‌های حیوانات

(برگرفته از: HAFEZ, 1962).

۲. تمام عملیات مربوط به اهلی‌کردن — مثل تمامی عملیات به‌طور کلی — متأثر از محدودیت‌هایی بوده که موجب مشخص کردن شکل و گستره‌ی آن شده است. در مورد اهلی‌کردن، این محدودیت‌ها بر دو نوعند، یکی از آنها بی‌تردید ناشی از طبیعت خود آنها (مثل کالبد، روان و رفتار حیوان) و نیز محیطی است که این حیوانات از آن بر می‌خیزند، یعنی یک صدف سن‌ژاک یک گاو نیست و هیچ‌کس نیز هرگز سعی نداشته که از یکی به جای دیگری استفاده کند و حتی تصور چنین کاری را نیز به مخیله‌ی خود راه نداده است. محدودیت‌های دیگر مربوط به انسان، جامعه و فرهنگ او در زمان و مکان

معین می شوند. در غیر این صورت چگونه می توان توضیح داد که چرا بعضی از حوزه‌ها مثل خاورمیانه، چنین مراکزی برای اهلی کردن دارند و چرا در این امر از چنین غنایی برخوردارند، در صورتی که بعضی از حوزه‌ها، مثل افریقا، در این مورد نیمه‌بیابانی به نظر می‌رسند؟ و این که چرا بعضی از حیوانات، مثل گوزن قطبی اروپا-آسیای شمال و فیل آسیا اهلی شده‌اند در حالی که نمونه‌های مشابه آنها در امریکای شمالی و افریقا اهلی نشده‌اند؟ و چرا اهلی کردن‌ها و نوآوری‌های فنون مربوط به حیوانات در بعضی از دوره‌ها چنین حالت انفجاری دارند (دوره‌ی نئولیتیک، دوره‌ی آنتیک شرقی، دوره‌ی قرن نوزدهم اروپایی)، در حالی که در سایر دوره‌ها (مثل قرون وسطی) یک سکوت گسترده حاکم است؟

کجا، کی، چگونه و چرا از توحش به اهلی کردن برمی‌گردند (یا بر نمی‌گردند). اولین موضوع قطعی این است: به چنین پرسشی نمی‌توان پاسخ‌های ساده داد و هم‌چنین نمی‌توان از همان ابتدای امر پاسخ منحصر به فردی، پاسخی که قابل انطباق با تمام شرایط باشد، برای این پرسش‌ها داشت. بنابراین اگر گوناگونی اعمال انسانی و تنوع گونه‌های حیوانی مربوط به این امر تا این حد گرانبهاست، به این علت است که امکان علامت‌گذاری موارد محدودیت اهلی کردن را فراهم می‌کند، یعنی مواردی که در آن — برخلاف موارد الگویی — توازن بین وحش و اهل بی‌ثبات است و مواردی وجود دارد که در آنها برای متعادل نگهداشتن شاهین ترازو، هنوز هم گذاشتن چیز کوچکی در یک کفه یا کفه‌ی دیگر، کفایت می‌کند. باز هم بدون این که راه حلی قطعی ارائه دهیم، تحلیل پاره‌ای از این موارد به ما امکان خواهد داد، — مثل لابراتوار — بعضی از عوامل را مجزا کنیم و تشخیص دهیم که آنها چگونه عمل می‌کنند، متها ضروری است مراحل را از بین ببریم.

فصل هفتم

بین دلتنگی برای طبیعت و اغوای فرهنگ: حالت‌های نهایی و آموزش‌های آنها

روی لبه‌ی تیغ

بر لبه‌ی این تیغ حیواناتی قرار دارند که متعلق به گونه‌ای از گونه‌های جانورشناسی هستند. همین گونه نیز در درون یک طبقه‌بندی مرکب جای گرفته است. این طبقه‌بندی مرکب هم دارای نوع وحشی و هم نوع اهلی است و به عبارت دیگر، در هر دو گروه نمایندگانی دارد، یعنی بعضی از آنها اهلی شده‌اند و بعضی دیگر هنوز هم در حالت وحش به سر می‌برند. این حیوانات به عنوان حالت‌های نهایی قرارگیری بر لبه‌ی این تیغ تلقی می‌شوند. از گذشته‌های دور، تعداد اهلی این نوع حیوانات بیشتر بوده است. مشخصه‌ی نهایی و جذابیت این حیوانات ناشی از وضعیت نیمه متعادل دائمی آنها در مقابل انسان و قرارگرفتن آنها در یک توازن دائمی بین اهلی و وحشی است. در اکثر موارد انسان نیز به‌سختی قادر به حفظ و کنترل این توازن می‌شود.

کامل‌ترین نمونه‌ی چنین حالتی، گوزن قطبی است. دیدیم که یکی از گونه‌های^۱ آن هم گونه‌ی اهلی و هم گونه‌ی وحشی دارد. بین این دو، حالت

مشخصی وجود ندارد، یعنی به محض این که فشار انسان از روی نوع اهلی آن کاسته و یا برداشته شود، گوزن‌های اهلی به زندگی وحش باز می‌گردند. حتی بعضی از پرورش‌دهندگان گوزن، ماده‌های اهلی را به نزد نرهای وحشی هدایت می‌کنند تا با آنها جفت‌گیری کرده و بارور شوند. در اکثر مواقع، رابطه پرورشی کوچ‌نشین به قدری سست و ضعیف است که برای تعداد زیادی از مؤلفان این سؤال مطرح می‌شود که آیا حیوان در پی انسان است و یا انسان است که از حیوان تبعیت می‌کند. این ابهام و انعطاف‌پذیری رفتاری این گونه‌ی جانوری^۱ به گوزن قطبی امکان می‌دهد تا تحت تأثیر عوامل مختلف، و در درجات گوناگون و بی‌نهایت متغیر، رشد کند. همین امر نیز موجب می‌شود که وضعیت گوناگونی از موقعیت‌ها را ارائه نماید و پیچیدگی آن نیز به نظر می‌رسد معادلی ندارد.^۲

به‌طور کلی می‌توان گفت که این حیوانات در حوزه‌ی اصلی اهلی کردن، که همان اروپا و آسیای شمالی باشد، بر اساس نوعی گسستگی دوگانه توزیع شده‌اند. چنان‌چه مردمان شمال شرقی سبیری (چوک‌چی‌ها، کوریاک‌ها) از گوزن قطبی فقط برای کشیدن سورت‌مه‌ها استفاده می‌کنند. در شمال مغولستان، بوریات‌ها که بیش‌تر تحت تأثیر مردمان سوارکار آسیای مرکزی قرار دارند، بر گرده‌ی گوزن قطبی زین رکابداری می‌گذارند و سوار آن می‌شوند و ماده‌گوزن‌ها را نیز می‌دوشند. در منتهالیه غربی، در بین تونگوزها

1. PELOSSE, 1992, *État sauvage, état d'apprivoisement...*, p. 14.

۲. چهار منبع و مأخذ اصلی برای مطالعه‌ی مقایسه‌ای نظام‌های دامپروری گوزن شمالی عبارتند از:

LEROI-GOURHAN, 1936, *La Civilisation du renne*;

VAJDA, 1978, *Untersuchungen zur Geshichte der Hirtenkultur*

VAINSHTEIN, 1980, *Nomads of South Siberia...*;

INGOLD, 1980, *Hunters, Pastoralists and Ranchers*.

زین بدون رکاب است. باز هم در همین جا، در بین ساموآیدها، گوزن قطبی فقط برای کشش مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بالاخره در اسکاندیناوی، در بین لاپون‌ها، از گوزن، هم برای مالبندی و هم برای کشش استفاده می‌شود. ساموآیدها و لاپون‌ها از سگ فقط برای نگهبانی گله‌ها استفاده می‌کنند. کم و بیش در همه جا، انتخاب اصلح با حذف نرهای اضافی انجام می‌شود (با کشتن یا اخته کردن آنها) و به ندرت گوشت گوزن مصرف می‌شود، یعنی از گوزن قطبی فقط به مثابه یک حیوان حمل و نقل استفاده می‌شود.

تنوعی که از این اولین گسستگی حاصل می‌شود، در اثر گسستگی دوم، یعنی بوم‌شناختی، افزایش می‌یابد. گسستگی بوم‌شناختی بین حوزه شمالی استپ‌های یخبندان گلستگ‌دار (توندرا) و حوزه‌ی جنوبی جنگل‌های کاج (تایگا) به وجود می‌آید. در حوزه‌ی اول، دامداری بسیار گسترده‌ی گله‌های عظیم نیمه وحشی وجود دارد در حالی که در حوزه‌ی دوم گرایش بیش‌تر به سوی گله‌های کوچکی است که نسبت اهلی‌شدگی آنها بیش‌تر است. اقتصاد لاپون‌های کوهستان تنها مبتنی بر پرورش گوزن‌قطبی است و اقتصاد لاپون‌های جنگل تنوع بیش‌تری دارد. تقابل بین این دو دسته یکی از دیدنی‌ترین نمونه‌های تأثیرگذاری گسستگی دوم در درون یک گروه قومی است.

بدون تردید لازم است گسستگی سومی نیز به اینها افزوده شود. این گسستگی همراه با زمان از طریق ضرباهنگ تحولات و تراکم پدیده‌ی فرهنگ پذیری حاصل می‌شود، که گروه‌های گوناگون پرورش‌دهندگان گوزن‌قطبی در معرض آنها قرار دارند. در عمل، علی‌رغم باقی ماندن بعضی از آنها در موقعیت «قبل از پرورش»، یعنی همان موقعیتی که حیوان به گونه‌ای نظام‌یافته «در محیط زیستی معین و در رفتارهای طبیعی خود حفظ شده است»^۱، با این

همه سایرین، گاهی در بطن یک قوم معین، برای پاسخ به خواسته‌های بازار، به منظور رسیدن به موقعیت‌های نزدیک به دامپروری صنعتی، به دخالت‌های خود روی حیوان افزوده‌اند. عده‌ای دیگر نیز، مثل لاپون‌های نروژ، از طریق دگرگونی زمینه‌های خارجی به مسیرهایی هدایت شده‌اند که باید آنها را سیر قهقرایی و بازگشت به حالت گذشته نامید. بعد از جنگ دوم جهانی دو عامل موجب دگرگونی عمیق روابط بین دامپروران و دام‌هایشان شد. عامل نخست از بین رفتن گرگ‌ها (که همین امر موجب کاهش نیاز به نظارت بر گله‌ها شد) و عامل دیگر ندوشیدن حیوانات به سود بهره‌برداری‌های تجارتي گوشت بود (که همین امر نیز موجب حذف تماس فیزیکی و روزمره‌ی بین انسان و حیوان شد). گوزن‌های قطبی «به حال وحش رها شدند» و لاپون‌ها به عنوان مصرف‌کنندگان ثانوی، فقط روابط ساده‌ای را که بیش از پیش از طریق شکار آنها ظاهر می‌شد، با این حیوانات حفظ کردند. این تنزل و تخریب، از طریق نوعی فردگرایی فزاینده، به تدریج ولی به‌طور قطع موجب آلوده شدن روابط دامپروران و تحلیل رفتن آنها می‌شود^۱. بنابراین، مثال گوزن قطبی به‌خوبی نشان می‌دهد که عوامل متفاوتی که منشاء فرهنگی، بوم‌شناختی و تاریخی و غیره دارند چگونه می‌توانند بر توازن و تعادل بین حالت وحشی و اهلی اثر گذارند و آن را به جهات گوناگون متمایل کنند.

موضوع خوک و زنبور عسل دو نمونه‌ی جالب توجه دیگر برای نشان دادن حالت نهایی این امر هستند. این نمونه‌ها در مقابل هم قرار گرفته‌اند. خوک حیوانی است که در مورد اهلی شدن و اهلی کردن آن تردیدی وجود ندارد، زیرا همین امر منتهی به وجود آمدن گونه‌ای از این حیوان به نام خوک اهلی^۲ شده که با نمونه‌های وحشی آن متمایز است. با این همه، تنوع «نژادهای» خوک و شرایط اهلی کردن آنها به‌خوبی نشان می‌دهند که برای ایجاد یک

1. DELAPORT & ROUÉ, 1986, pp. *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*

175-179.

2. *Sus domesticus*

مجموعه‌ی همگون، حتی اهلی‌ترین حیوانات نیز با آن فاصله زیاد دارند. در اروپا، آسیا و اقیانوسیه و تقریباً در همه‌جا نظام‌های پرورش خوک، علی‌رغم نداشتن هیچ نوع ارتباط و اشتراک، در کنار هم قرار می‌گیرند. گاهی حیوانات را برای پروار کردن در یک شرایط محصور، به صورت افراطی انتخاب اصلح می‌کنند، و گاه نیز آنها را در حالتی قابل نفوذ در اجتماع وحش رها می‌کنند تا جایی که به راحتی نمی‌توان تشخیص داد آیا این یک خوک اهلی است که به حالت وحش درآمده و یا گراز وحشی است که خود را اهلی می‌نماید (متذکر می‌شویم که گونه‌ی سوس‌دومستیکوس^۱ و سوس‌سکورفا^۲ گونه‌هایی درون‌لقاحی هستند).

اگر در حال حاضر در فرانسه از جفت‌گیری آنها جلوگیری می‌کنند، بی‌تردید در گذشته‌ای نه چندان دور نیز، هم برای پرهیز از همخونی بیش از حد و هم برای رسیدن بیش‌تر به شکل خوک اهلی، که در آن موقع خیلی کوچک‌تر از گراز وحشی بود، در پی جفت‌گیری بیش‌تر بین خوک اهلی و گراز وحشی بودند. چنان‌که نیکولاس رستیف^۳ اهل بروتون در خاطرات کودکی‌اش در ایالت باس-بورگوین^۴ در اواسط قرن هجدهم شاهد بوده است که خوک‌های ماده را فقط به منظور تغذیه به جنگل‌های بلوط نمی‌برده‌اند.^۵

گینه‌ی نو که آزمایشگاهی واقعی برای بررسی تنوع فنی، اجتماعی و فرهنگی است، در سطحی کاملاً محدود، کم و بیش نمونه‌هایی از تمام نظام‌های ممکن برای پرورش خوک و از درجه‌های مربوط به اهلی کردن آن را که معادلی در جای دیگر ندارد، ارائه می‌دهد، یعنی از آزادی کامل خوک تا نگهداری آن در قفس، استفاده به منظور خوراک (به عنوان غذای کمکی)، برای آراستن، مبادله، جمع‌آوری زباله‌ها، قابل کشت کردن زمین زراعی

1. *Sus domesticus*

2. *Sus scorfa*

3. Nicolas Restif

4. Basse-Bourgogne

(روزی یک هکتار!) و برای شکار (از ماده‌های اهلی برای جذب نرهای وحشی). بنابراین در هر قبیله‌ای نوع ویژه‌ای از برخورد با خوک «اهلی» را می‌بینیم که به حالت مانوس بودن کامل رسیده است. رابطه‌ی انسان و خوک در بین انگاه‌^۱ و به‌خصوص در بین اوها^۲ از خشونت نادری حکایت می‌کند. خوک‌ها را به چشم حیواناتی که به انسان حمله می‌کنند، شلاق زده و یا آنها را کور می‌کنند. بر عکس در بین کوماها^۳ بچه خوک را نوازش می‌دهند (حتی آلت جنسی آنها را تحریک می‌کنند تا به لذت کامل برسند)؛ از سینه‌ی زنها شیر می‌خورند؛ غذایی را که پیش‌تر جویده شده به دهان آنها می‌گذارند؛ اگر یکی از آنها بمیرد، غمگین و گریان می‌شوند؛ روی آنها نام می‌گذارند؛ آنها را با قلابه و ریسمان نگهداری می‌کنند تا جایی که یاد بگیرند به‌تنهایی به خانه برگردند؛ حتی به آنها فرارکردن و پرهیز از دام و غیره را می‌آموزند. این گوناگونی‌ها به صورت واضح بیش‌تر از هر چیزی بر اساس مناسبت‌های منطقی که باید بعدها روشن شوند، به تفاوت‌های فرهنگ و سازمان اجتماعی جواب می‌دهند تا به نیازهای بوم‌شناختی یا فنی-اقتصادی^۴.

حالت غایی دیگر که همان حالت زنبورعسل باشد، به‌خصوص جالب توجه است. بدیهی است که اهلی کردن این حشره قابل بحث‌تر از اهلی کردن خوک است. به خاطر داریم که بهره‌برداری از زنبورعسل می‌تواند مجموعه‌ای از دخالت‌ها، را از برداشتن ساده و ابتدایی عسلی که به صورت وحشی تهیه

1. Enga

2. Ewa

3. Kouma

۴. مراجعه شود به :

سخنرانی Pierre Lemonnier در سمینار EHESS مورخ ۲۴ مارس ۱۹۸۷ که من تشکیل داده بودم.

هم‌چنین مراجعه شود به: COOPER, 1976, "Ethnologie du porc en Mélanésie"... , kdV

و نیز مراجعه شود به: GROVES, 1984, "Of Mice and Men and pigs"...

و به‌خصوص مراجعه شود به مجلد مخصوص *Canberra Anthropology*, 1984, *Pigs*

شده است تا پرورش به معنای واقعی، با تغذیه زمستانی زنبورها دربرگیرد؛ مسیری که تحت کیفیت‌های گوناگون نظارت، انطباق‌دادن و حتی تدارک سرپناه‌های طبیعی که درخور لانه کردن زنبورها باشد (زنبورداری جنگلی) می‌گذرد. از زمانی که پرورش زنبورعسل نیز چیزی جز شکل سفسطه‌آمیز تجاوز و یغماگری بوده است چیزی نمی‌گذرد. لازم به ذکر است که دسته‌های زنبورعسل باید به اسارت درآیند - از قرن نوزدهم به این طرف آنها را از طریق «بال‌کنی» ملکه، در کندو نگه می‌داشتند - و در این راستا گردآوری عسل و موم مستلزم انهدام زنبوران عسل بوده است. انهدام زنبورها یا انداختن کندوها به روش غرق کردن زنبورها در آب (که همین عمل موجب خرابی عسل می‌شده است) و یا خفه کردن آنها با احتراق گوگرد بوده است. برای این که بتوان بدون قربانی کردن زنبورها، عسل را گردآوری کرد، باید منتظر سال ۱۸۵۱ باشیم. در این سال در فرانسه و در ایالات متحده‌ی امریکا و در هریک به‌طور مستقل، کندوهایی با چارچوب‌های متحرک «یورش» آوردند. مدتی نیز عسل را «به‌طور کامل گردآوری می‌کردند» و با این روش، حتی اگر به خود زنبورها رحم می‌شد ولی مجتمع گروهی زنبوران عسل از بین می‌رفت. با این همه، روش‌هایی چون «بال‌کنی» ملکه، کندوهایی با چارچوب‌های متحرک، و روش «گردآوری جزئی و ناقص» از همان عهد کهن نیز شناخته شده بوده‌اند.^۱ احتمالاً پرورش‌دهندگان زنبورعسل حاضر به پذیرش نوآوری‌های فنی در حوزه‌ی پرورش زنبورعسل نبوده‌اند و همین امر نیز موانع و مشکلاتی را بر سر راه استقرار این نوآوری‌ها در این حوزه‌ها ایجاد می‌کرده است. در این باره، رفتار یک انگلیسی که در قرن هجدهم پرورش‌دهنده‌ی زنبورعسل بوده

۱. درباره‌ی تطور و تکامل کندوهای عسل مراجعه شود به :

MARCHENAY, 1984, *L'Homme et l'abeille*, pp. 85-110.

و همچنین مراجعه شود به :

FRASER, 1958, *History of Beekeeping in Britain*, pp. 77-78.

است، بیانگر خیلی چیزهاست. این شخص ضمن انتقاد از «خوی قابل ترحم» کسانی که می‌گویند جای تأسف است که برای به دست آوردن عسل، می‌بایست زنبور را قربانی کرد، نوشته است: «آیا خداوند تمام مخلوقات را برای استفاده‌ی ما خلق نکرده است؟ و آیا برای این خلق نکرده تا هرطور که برای ما مفید هستند مورد استفاده‌ی ما قرار گیرند؟ [...] آیا این حق مشروع ما نیست که این مخلوقات بی‌شعور را آنچنان مورد استفاده قرار دهیم که امتیاز بیش‌تری برای ما داشته باشند، یعنی بهترین مورد استفاده‌ای که من برای آنها ترجیح می‌دهم که حتی هدف و منظور از خلقت آنها نیز همین بوده است؟^۱»

علی‌رغم پیشرفت‌هایی که از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در مورد تولید عسل، لقاح مصنوعی، اصلاح نژاد و انتخاب اصلح (برای درازی زبان، فرمانبرداری و رامی و غیره) و حتی تربیت^۲ زنبوران عسل به ثبت رسیده‌اند، هنوز هم در روزگار ما این زنبوران عسل از نظر تعداد زیادی از زنبورداران به صورت «ملزومات وحشی» باقی مانده‌اند و «فقط متعلق به کسی هستند که آنها را به‌طور مستمر در اختیار دارد و از آنها نگهداری می‌کند». برای رسیدن به این مرحله، همه‌ی وسایل هم خوب هستند و هم مقبول و تجربه‌گرایی به صورت یک قاعده باقی می‌ماند^۳. برعکس، برخی گرایش دارند که این حشرات را اهلی انگارند که در واقع نیستند. کوچ دسته جمعی زنبوران به جای دیگر و تشکیل یک کندوی جدید یک حرکت طبیعی است^۴... ولی برای زنبورداران یک بلای واقعی است، همین عمل زنبورداران گاهی مواقع و در پاره‌ای از وضعیت‌های حاد می‌تواند برای غیر زنبورداران خطر آفرین باشد.

۱. به نقل از: THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 25.

2. MARCHENAY, 1984, *L'Homme et l'abeille*, pp. 92-99.

DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 188-198.

۳. سخنرانی Philippe Marchenay در سمینار EHESS مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۸۲ که من برگزار

کردم. ۴. همان مأخذ قبلی.

این دسته سعی دارند این گرایش را با به حداقل رساندن این عمل طبیعی زنبورها، تقویت کنند. در دوازدهم ماه می سال ۱۹۸۲ نمونه‌ای از این حرکت دیده شد. «تعداد چهارصد هزار زنبورعسل متعلق به یکی از زنبورداران اهل مواسا^۱ (در ناحیه تارن-ا-گارن^۲)، که به دلیلی ناشناخته از هشت کندوی خود خارج شده بودند، در یک دهکده تخم وحشت افکندند [...] این حشرات هر جنبه‌ای را تعقیب کرده و فراری می‌دادند. یک سگ و حدود پنجاه پرنده که در محلی نگهداری می‌شدند، بر اثر نیش زنبورها از پا در آمدند؛ تمام ساکنان آن ده خود را در خانه‌هایشان محبوس کرده بودند. بالاخره زنبوردار با پاشیدن آب به زنبورهایش آنها را آرام کرد و مجبور نمود که به کندوهای خود که در جنگل مجاور قرار داشت، بازگردند»^۳.

با در نظر گرفتن تمامی تناسب‌های مربوطه، مورد مربوط به زنبورعسل یادآور مورد مربوط به گوزن قطبی است: یعنی همان تنوع موقعیت‌ها، همان استقلال حیوان در مقابل انسان علی‌رغم اهلی کردن قطعی آن، همان مسئله‌ی کنترل اجتماعات گسترده (گله‌ها در آن مورد و دسته‌های زنبور عسل در این مورد). با این وجود در مورد عمل اهلی کردن، نمونه‌های کمی را سراغ داریم که در آنها بازنمایی‌های حیوان مربوطه همان نقش مهمی را ایفا کند که در مورد زنبورعسل ایفا می‌کند.

اهلی ترین‌ها همیشه آنهايي نیستند که می‌انگاریم

اغلب با چنین پرسشی مواجه هستیم: حشرات اهلی؟ این کار چگونه ممکن است؟ اگر به گفته‌ی جانورشناسان، حیوانات اهلی همان حیواناتی هستند که کاملاً تحت کنترل انسان قرار دارند، از جمله تولید مثل آنها، بنابراین بدون هیچ نوع تردیدی می‌توان اهلی‌ترین حیوانات را در بین حشرات پیدا کرد. بارزترین و

1. Moissa

2. Tarn-et-Garonne

3. *Le Monde* des 14-15 mai 1989.

کامل‌ترین نمونه‌ی آن، کرم‌ابریشم، یعنی لارو پروانه‌ی کرم‌ابریشم درخت توت است. چون این حیوان مشهور است، پرورش آن نیز شهرت بیش‌تری دارد، پس اگر در اینجا راجع به آن بیش‌تر صحبت شود، بی‌فایده نخواهد بود.^۱

از مرحله‌ی خارج شدن کرم از تخم تا مرحله‌ی شکل‌گیری پيله، که ابریشم از آن گرفته می‌شود، حدود سه هفته طول می‌کشد. وزن کرم‌ابریشم در طی چهار مرحله تولد پی‌درپی، ده‌هزار بار سنگین‌تر می‌شود. چون غذای این کرم فقط برگ درخت توت است، بنابراین در طول این دوره بایستی از نظر کمی و کیفی برای آن برگ فراهم کرد (بنابراین به موازات پرورش این حیوان، باید به پرورش درخت توت نیز اقدام کرد). از طرفی باید آنها را در مقابل انگل‌ها نیز محافظت نمود و شرایط متعادل حرارتی و رطوبتی مساعدی را برای آنها فراهم کرد. پرورش این کرم در جنوب فرانسه مکان‌های کاملاً مرتبی را به نام تلمبارها ایجاد کرده است که وسایل حرارتی و تهویه‌ای مناسبی دارند. کرم‌ابریشم پس از تقریباً شصت روز به رشد کامل می‌رسد و برای تبدیل شدن به پروانه، باید روی شاخ‌ها مستقر شود و به دور خود تار بتند. بنابراین یکی از مراحل پرورش کرم‌ابریشم گذاشتن کرم‌ها روی شاخه و یا چیزی شبیه به آن است که این کار را با قرار دادن شاخه‌های بدون برگ و یا شبکه‌های خانه‌خانه از چوب یا پلاستیک، انجام می‌دهند (که شبکه‌های پلاستیکی کاملاً تازگی دارد). کرم‌ها روی این شاخه‌ها مستقر می‌شوند و پيله‌ی گرانبهارا می‌تنند. همین‌که پيله‌ها شکل گرفتند و تنیدن آنها تمام شد، آنها را از روی شاخه‌ها جدا و از یکدیگر تفکیک می‌کنند. زیباترین پيله‌ها برای تولید مثل نگهداری می‌شوند. به نسبت یک چهارم تا یک سوم از پيله‌های نر و دو تا سه چهارم از پيله‌های ماده برای این منظور کنار گذاشته می‌شوند. بقیه پيله‌ها را که برای تولید ابریشم در نظر گرفته‌اند، به «خفه‌کن»

۱. برای جزییات بیش‌تر مراجعه شود به:

منتقل می‌کنند. خفه‌کن حمام بخاری است که بخار آن پروانه‌ها را قبل از سوراخ کردن پيله خفه می‌کند و به پيله‌ها آسیبی نمی‌رساند.

پيله‌هایی را که برای تولید مثل کنار گذاشته‌اند، با دقت روی دو لایه‌ی ضخیم در درون کشو یا در یک جعبه کوچک می‌چینند و در اتاق‌هایی که هوای آنها بین ۱۵ تا ۱۸ درجه سانتی‌گراد است نگهداری می‌کنند. پروانه بعد از پانزده روز از پيله خارج می‌شود. نرها برای جفت‌گیری به دنبال ماده‌ها می‌گردند. به محض جداسدن آنها از ماده‌ها، ماده‌ها را برای تخم‌ریزی در کشو‌هایی که درون آنها با پارچه پوشیده شده است، قرار می‌دهند. هر ماده‌ای حدود پانصد تخم می‌گذارد. قسمت اعظم این تخم‌گذاری در سی و شش ساعت اول است. پروانه‌ها چون چیزی نمی‌خورند خیلی زود از بین می‌روند. بیشتر آنها در همان ده یا دوازده روز اول می‌میرند. تخم‌های سفیدرنگ، به تدریج و به‌طور فزاینده‌ای به رنگ خاکستری-حنایی درمی‌آیند و در عرض دوازده روز تغییر حالت می‌دهند. پارچه‌هایی را که تخم‌ریزی در روی آنها انجام شده است، تا کرده و در جای خنکی (انبار زیرزمینی) نگهداری می‌کنند. در سال بعد آنها را از پارچه جدا کرده و شرایط مناسب را برای بیرون آمدن کرم از تخم فراهم می‌نمایند.

اگر حرارت مناسب بالاتر از ۱۲ درجه‌ی سانتی‌گراد وجود داشته باشد، کرم‌ها داوطلبانه از تخم خارج می‌شوند. این عمل که می‌تواند هفته‌ها طول بکشد و قبل از جوانه زدن و شاخ و برگ دادن درخت توت صورت گیرد، تنگنانهایی را برای پرورش‌دهندگان به وجود می‌آورد. بنابراین، پرورش‌دهندگان، تخم‌ها را از زمانی در منبع گرمایی مصنوعی مناسبی قرار می‌دهند که اولین جوانه‌ها در روی درخت توت ظاهر شود. اولین وسیله‌ای که برای منبع گرمایی مورد استفاده‌ی انسان قرار گرفت، کود یا تخته‌ی پهن بود، ولی مشکل کنترل گرما و پرهیز از تأثیر نامطلوب تبخیر پهن توده‌شده موجب شد که از این منبع گرمایی صرف‌نظر گردد.

تنها روش برای از تخم درآوردن کرم‌ها، ابتدا در ایتالیا و سپس در تمام اروپای جنوبی، استفاده از حرارت بدن انسان بود. این امر تا اوائل قرن بیستم در بعضی از نواحی و در بین پرورش‌دهندگان خرده‌پا ادامه داشت. «اغلب زن‌ها مسئول از تخم درآوردن کرم‌ها هستند. آنها تخم‌ها را در گره‌های کوچک پارچه‌ای، که هرکدام از آنها یک اونس تخم را در بر می‌گیرد، قرار می‌دهند و در طول روز در کمر بند خود و در طول شب در زیر بالین خود جای می‌دهند. در ابتدای کار، برای هوادادن و جابجا کردن این تخم‌ها، هر روز یک بار این گره‌ها را باز می‌کنند. در روزهای آخر، برای اطمینان از ظاهر شدن کرم‌ها، در هر بیست و چهار ساعت دوبار این گره‌ها را باز و تخم‌ها را جابجا می‌کنند^۱». برای چنین کاری، در ایتالیا و در جنوب فرانسه، حتی «کُرچ»های حرفه‌ای وجود داشته‌اند. اینها مرد بودند و تمام وقت خود را در رختخواب می‌گذرانند و روی تخم‌ها می‌خوابیدند. این روش بعدها جای خود را به دستگاه‌های بی‌عاطفه‌تری، مثل دستگاه‌های هوای گرم و در مرحله‌ی آخر به «کُرچ»های مصنوعی داد.

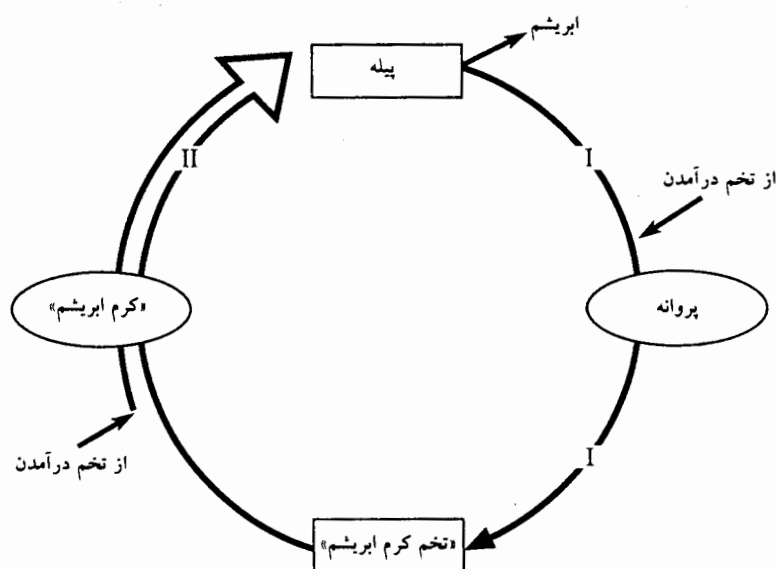
این توصیف، با همه‌ی موجز بودنش، برای نشان‌دادن تجمل و چگونگی مراقبت‌ها و دستکاری‌های پروانه کرم‌ابریشم و کرم‌های آن کفایت می‌کند. چون در اینجا نمی‌توانم وارد جزئیات بیش‌تری شوم، به سه جنبه از جنبه‌های عمده‌ی پرورش کرم‌ابریشم بسنده خواهم کرد. حالت اول شدت و حدت انتخاب اصلح است. براساس تفکیک‌هایی که در هر یک از چهار مرحله‌ی دگردیسی پروانه‌ی کرم‌ابریشم به عمل می‌آید (یعنی تخم، کرم، پیله، پروانه)، بدیهی است کم‌تر حیوانی وجود دارند که از چنین گزینش دقیقی توسط انسان، پیروی و تمکین نماید. حالت دوم، ناشی از حالت اول است. پروانه‌ی کرم‌ابریشم^۲، که ارتباط بسیار دوری با اجداد خود^۳ دارد؛ پروانه‌ای است که قادر به پرواز نیست و تولیدمثل، زنده‌ماندن آن و زنده‌ماندن کرم آن (لارو) و

۱. همان مأخذ قبلی p. 130.

2. *Bombyx mori*

3. *Bombyx mandarian*

بنابراین، موجودیت آن به عنوان یک گونه، کاملاً وابسته به انسان است. در مورد اروپا نیز عدم امکان انطباق آن با بوم به آن افزوده می‌شود. بنابراین انسان باید برای کرم ابریشم شرایط زیستی کاملاً مصنوعی به وجود آورد. بر این اساس، تنگناهایی که روی مجموعه فشار می‌آورند، موجب می‌شوند که این حیوان تا حدی آسیب‌پذیری باقی بماند.



شکل ۲. نمودار ساده‌ی چرخه‌ی پروانه‌ی کرم ابریشم

چندان هم نباید تصور کرد که قدرت مانور انسان نامحدود است و برای آن حد و مرزی وجود ندارد. حتی از یک ناحیه به ناحیه‌ی دیگر، انواع فنون وجود دارد که باید مورد بررسی نظام‌یافته قرارگیرند. برای روشن شدن مطلب، سعی می‌کنیم نمونه‌ای از آن را ارائه کنیم. یکی از گیراترین جنبه‌های

پرورش نوغان، تقسیم سیکل پروانه کرم ابریشم به دو فرآیند متفاوت و متمایز از هم است، یعنی تولیدمثل پروانه که تخم می‌گذارد و پرورش خود کرم ابریشم که پيله می‌سازد.

بعضی از نواحی، تمامی این چرخه‌ی را، حتی گاه تا کلاف‌کردن پی‌گیری می‌کرده‌اند. در آن صورت محصولاتى که جنبه‌ی تجارى داشته‌اند، پيله‌ها یا ابریشم خام بوده‌اند. سایر نواحی (مثل ناحیه‌ی اردش^۱)، با این که آنها نیز تولیدکننده‌ی پيله یا ابریشم بوده‌اند، فقط مرحله‌ی دوم را انجام می‌داده‌اند. بنابراین، آنها باید تخم کرم ابریشم را از سایر نواحی (مثل ناحیه‌ی ور^۲) که در مرحله اول تخصص داشته‌اند، فراهم می‌کردند.

بنابراین، به گسستگی‌های موجود بین ناحیه‌های «زاینده» و ناحیه‌هایی که به معنای مطلق در پرورش کرم ابریشم تخصص پیدا کرده‌اند، نوعی گسستگی که در ارتباط با دو نوع رابطه با حیوان است اضافه می‌شود. در رابطه‌ی نوع اول هیچ نوع تغذیه‌ای جز کنترل تولیدمثل مطرح نیست (از تخم در آمدن، جفت خوردن، تخم‌گذاری)، در نوع دوم برخلاف نوع اول، با تغذیه‌ی شدید و فشرده‌ی حیوان - که کم و بیش می‌توان گفت در حد «در دهان گذاشتن» همراه است - همین امر نیز متصل به کشت علیقی (کشت درخت توت) و وابسته به آن است. بنابراین، چون در حال حاضر کارهای ما در حد حدس و گمان است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا بررسی‌های نظری اقتصادی که این تخصصی‌کردن را بنیاد می‌گذارند، به تمایزهای فرهنگی نیز پاسخ نمی‌گویند؟

پس، مثال کرم ابریشم، و مگس‌عسل، که در قرن هفدهم به این نام نامیده می‌شد، هرکدام به شیوه‌ی خود نشان می‌دهند که تا چه حد می‌بایست از مفهوم فاصله‌ی بین انسان و حیوان پرهیز کرد. این هر دو، نام‌هایی را به ذهن

1. Ardèche

2. Var

القاء می‌کنند که به انواع پرورش مربوط می‌شوند و از ترکیب با پیشوند پرورش، به وجود آمده‌اند، مثل پرورش کرم‌ابریشم، پرورش زنبورعسل، پرورش ماهی و غیره.

عدم امکان اهلی‌کردن یا توحش پرورش یافته؟

حال به موارد مربوط به حیواناتی برمی‌گردیم که در حالت تعادل ناپایدار بین حالت وحشی و اهلی قرار دارند. حیوانات مورد بررسی در این بخش، برخلاف نمونه‌هایی چون گوزن قطبی، خوک و زنبورعسل که تغییرات شدیدی از انواع موقعیت‌ها به خود دیده‌اند، تقریباً به صورت همگون در مرز بین توحش و اهلیت قرار دارند. بنابراین می‌خواهیم بدانیم که چه کسی و چه چیزی این نوع حیوانات را بر روی این مرز نگه می‌دارد. آیا طبیعت چنین کاری را می‌کند و این‌که چگونه این کار را می‌کند؟ آیا انسان آنها را پس می‌راند و چرا چنین کاری انجام می‌دهد؟ خواهیم دید که هنوز هم یافتن پاسخ‌های مشخص برای چنین پرسش‌هایی چندان هم ساده و آسان نیست.

یکی از شگفت‌انگیزترین موارد، نوعی لامای ناحیه‌ی سرزمین پرو است که آن را ویگوین^۱ می‌نامند. می‌دانیم این حیوان مربوط به گروه شترهای ناحیه‌ی آند است و چون پشم لطیف و محکمی دارد، قبل از دوره‌ی اینکاهها مورد توجه انسان قرار گرفته و از آن نوعی بهره‌برداری واسطه‌ای به عمل می‌آمده است، به این معنا که این حیوان وحشی را به دام انداخته و پس از چیدن پشم آن، دوباره به طبیعت رها می‌کرده‌اند. این نوع شکار (که آن را شکو^۲ می‌نامند)، در زمان امپراطوری اینکاهها و بعدها نیز در قرن پانزدهم، قوانین و مقررات بسیار سختی داشته است و اگر حیوان در اثر بی‌دقتی شکارچی کشته می‌شد، شکارچی به شدت مجازات می‌شد. به دام انداختن

1. vigogne

2. chaku

حیوان هر چهار سال یا هر پنج سال یکبار و اغلب نیز در آخر فصل تابستان و تحت نظارت رسمی و فوق‌العاده‌ای انجام می‌شده است. تعداد کثیر شکارگران (که تعداد آنها در پرو به ۲۰۰۰۰ نفر می‌رسید) دایره‌ی عظیمی را تشکیل می‌دادند و به تدریج با تنگ‌تر کردن این دایره و یگوتین‌ها را در محاصره قرار می‌دادند. برای به کمند انداختن حیوانات از سلاحی به نام بولا^۱ استفاده می‌شده است (نوعی اسلحه‌ی پرتابی متشکل از تعدادی سنگ که با تسمه‌هایی به هم متصل می‌شوند). پس از گرفتن حیوانات، پشم آنها را می‌چیدند و دوباره به طبیعت رها می‌کردند. با این همه، تعدادی از نرهای این حیوانات را نیز می‌کشند، پوست آنها مخصوص شخص اینکا بود و بخشی از گوشت آنها در همان محل مصرف می‌شد و بقیه‌ی گوشت را دود می‌دادند و برای مصارف بعدی نگهداری می‌کردند. در روش دیگر شکار این حیوانات را به سوی تنگه‌ی باریکی می‌رانند و تمام آنها را در همان تنگه به بند می‌کشیدند. آثاری که در شمال غربی آرژانتین باقی مانده، نشان می‌دهد که مردمان ماقبل اینکا، برای رسیدن به چنین هدفی، حصارهای سنگی نیز بنا می‌کرده‌اند.

وقتی اسپانیا این سرزمین را مستعمره خود کرد و امپراطوری اینکاها منقرض شد، شکار به شیوه‌ی شکو بدون هیچ نوع کنترل و مقرراتی فزونی یافت و کشتار و یگوتین‌ها توسعه پیدا کرد. ولی این فن شکار تا قرن هجدهم در پرو و تا اوائل قرن بیستم در آرژانتین باقی ماند. و با اینکه تعداد افرادی که گروه شکارگران را تشکیل می‌دادند، زیاد بود ولی ابعاد تماشایی عصر اینکاها را نداشت. شرکت کنندگان در این شکار، یک نفر را به عنوان سرگروه از بین خود انتخاب می‌کردند. این شخص وظایف افراد را معین، مانورها را منظم و در موقع توزیع غنائم نیز نسبت به حل اختلافاتی که اغلب پیش

می‌آمد، حکمیت می‌کرد. واقعیت این است که جرگه‌کردن حیوان و دایره بستن به دور آن نیاز به یک سازمان جمعی داشته ولی عمل به بندکشیدن حیوان حالت فردی پیدا می‌کرده است. یعنی هر شکارچی دارای تعدا زیادی کمند یا بولا بوده که با علامت ویژه‌ای مشخص و بنابراین مالکیت شخصی پیدا می‌کرده و حیوان گیرافتاده در آن کمند، به همان شخص تعلق داشته است. شکارچیان برای پرهیز از اتلاف وقت، بولا را به سوی گردن حیوان پرتاب می‌کردند و همین که حیوان گرفتار می‌شد، به حالت خفگی در جای خود ثابت می‌ماند. وقتی شکار پایان می‌گرفت، هرکس تعداد حیواناتی را که با کمندهای خود گرفته بود، شمارش می‌کرد (در هر حمله‌ای حدود سی تا چهل عدد پوست به هر نفر می‌رسید).

در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ با اشاعه‌ی اسلحه‌های آتشین و تحول و دگرگونی‌هایی که در جوامع آند پیش آمد، شکار به شیوه‌ی «شوکا»ی دسته‌جمعی کنار گذاشته شد و شکارچی‌ها به تنهایی و یا در گروه‌های کوچک به کمک تفنگ و گاهی نیز با استفاده از سگ‌ها، شروع به کشتن تعداد زیادی از ویگوئین‌ها کردند. گونه‌ی این حیوان در پرتو قوانینی که از سال ۱۹۱۲ در پرو و از سال ۱۹۲۶ در آرژانتین تصویب شد و هم‌چنین شکار این حیوان و تجاری کردن محصولات ناشی از آن را ممنوع می‌کرد، از خاموشی و خفگی نجات یافت.^۱

بنابراین در امریکای جنوبی از حدود چهار قرن پیش و در بعضی از نواحی آن شاید هم پیش‌تر، قبل از این که در عصر جدید ماهیت آن تغییر کند، شیوه‌ی اصلی برای بهره‌برداری از ویگوئین وجود داشته است. این شیوه‌ی

۱. این اطلاعات را از یک یادداشت تخت عنوان:

«La vicuna. Ficha anthropológica n. 59. Fauna argentina. 1984» بدون نام محقق (در ۵ صفحه‌ی ماشین‌شده) برداشت کرده‌ام. ریمون پوزول Raymond Pujol لطف کرد و این یادداشت را در اختیارم گذاشت.

بهره‌برداری که نوع آن را تعداد حالات شکار تعیین می‌کرده، با اهلی کردن نیز، از طریق شیوه‌های متعدد دیگری، قرابت و خویشاوندی پیدا می‌کرده است. این شیوه‌ها هم در برنامه‌ی فنی فعالیت‌های انسانی وجود داشته‌اند، به‌طور مثال حیوان را به‌طور زنده مورد بهره‌برداری قرار می‌داده‌اند و برای انتخاب حیوانات نر انتخاب اصلح می‌کرده‌اند و غیره، و هم در شکار کردن، شیوه‌هایی وجود داشته است، از جمله در همین نوع شکار به شیوه‌ی شکو، شکارگران قبل از هر چیزی باید با اهدای هدایا و دعا، بقای عمر شخصی به نام کوکنا^۱ را (که در جاهای دیگر به نام‌های ژوژوی یا سالتا^۲ نامیده می‌شود)، و «چوپان» اسطوره‌ای ویگوین^۳ است، طلب می‌کردند و به او متوسل می‌شدند. گفته می‌شود که این ویگوین‌ها، لاما‌های کوچک^۴، یعنی حیوانات اهلی بوده‌اند...^۴. به‌طور خلاصه باید گفت که بین «شکار» و ویگوین‌ها برای چیدن پشم آنها و «پرورش» گوزن‌های قطبی به‌روش چوکچی‌ها فقط یک گام فاصله بوده است.

ولی این گام هرگز برداشته نشد. چرا؟ توضیح کلاسیک، بر عدم امکان اهلی کردن ویگوین اشاره می‌کند که به هیچ وجه قانع‌کننده نیست. به‌ویژه آن‌که نمی‌دانیم این حیوان که به این خوبی رام می‌شود چرا در اسارت تولیدمثل نمی‌کند در حالی که آلباکا که میزان آسیب‌پذیری آن کم‌تر از این حیوان نیست، اهلی شده است — هم‌چنین باید گفت که این دو حیوان، دوره‌های باروری نیز (به نام «پاکوویکونا»^۵ به وجود می‌آورند)^۶. انسان حیواناتی به مراتب مشکل‌تر از ویگوین‌ها را اهلی کرده است. بنابراین دلیل حفظ رابطه‌ی انسان با این حیوان در حالتی بین شکار و پرورش، احتمالاً در

1. Coquena

2. Salta یا Jujuy

3. llamita de Coquena

۴. همان مأخذ قبلی.

5. *pacovicuna*

۶. سخنرانی دانیل لاوله Danièle Lavallée در سمینار EHESS به تاریخ ۲۶ می ۱۹۸۷ که من برگزار کردم.

جای دیگری است. محتمل‌ترین فرضیه آن است که اهلی کردن ویگوین‌ها خطر صدمه‌زدن به پشم آنها را در بر خواهد داشت. می‌دانیم که حالت اهلی، در دراز مدت، به‌خصوص در بین حیوانات نشخوارکننده^۱ به تغییرات مهمی در پشم آنها منجر خواهد شد. این نوع تغییرات، دست‌کم در انتخاب اصلح بسیار فشرده‌ای، در جهت بهینه‌شدن پیش نمی‌روند (البته از نظر انسان). به منظور پایان‌دادن به این موضوع و با نتیجه‌گیری از مطالب فصل قبل، موارد گوشتخواران کوچکی را که برای پوستشان پرورش داده می‌شوند، یادآوری کنیم (مثل مورد مربوط به طربان یا شعار که نوعی راسو است). یادآور می‌شویم که مفید بودن این حیوان مستلزم تحقق درجه‌ی حساس بین مأنوس شدن و توحش است. زیرا تولیدمثل این حیوان در حالت توحش، بدون مأنوس شدن با انسان، دچار اختلال و بی‌نظمی خواهد شد و توحش این حیوان نیز ضرورت دارد زیرا کیفیت پوست آن بستگی به این حالت توحش دارد.

بعضی از حیوانات گوشتخوار، و حتی بعضی از حیوانات دیگر، نمونه‌های بازهم مشخص‌تری از محدوده‌ی اهلی‌کردنی را که انسان بر آنها اعمال کرده است ارائه می‌دهند، از جمله تمام حیواناتی که حالت شکارچی دارند و مردم آنها را به گرد خود جمع کرده‌اند تا از شر حیواناتی که مضر یا نامطلوب تشخیص داده‌اند، نجات یابند. نمونه‌ی این نوع حیوانات عبارتند از موش فرعون (نمس) و گربه‌ی زیاد علیه مارها در مصر و هند و نوع دیگری از گربه‌ی زیاد افریقایی علیه جوندگان در مدیترانه‌ی عهد کهن و عهد قرون وسطی و از این قبیل. تمامی این حیوانات باید با انسان انس گرفته باشند ولی این انس و الفت حد و مرزی داشته که نباید از آن حد تجاوز می‌کرده است، به این معنی که حیوان برای انجام وظیفه می‌بایست شکارچی بودن خود را حفظ

1. RYDER, 1969, "Changes in the Fleece of Sheep"...

ROUGEOT, 1978, "L'évolution des caractères de la toison du mouton".

می‌کرد و برای این منظور به‌طور مثال انسان نباید هرگز به آنها غذا می‌داد. نباید فراموش کرد حیواناتی مثل سگ و گربه که امروزه در مغرب‌زمین آنها را به عنوان حیوانات همراه و اهلی‌شده‌ی کامل تصور می‌کنیم، برای مدتی طولانی به همان صورتی زندگی می‌کرده‌اند که توضیح دادیم و در بسیاری از نواحی دنیا هنوز هم به همان ترتیب زندگی می‌کنند. بدون تردید، حیواناتی که آنها را برای تقویت روحیه‌ی تهاجمی‌شان به عمد گرسنه نگه می‌داشتند و به‌گونه‌ای نامطلوب نیز پرورش می‌یافتند و در قرن‌های شانزدهم تا هجدهم به ضدبودن با موش سیاه مشهور بودند (بنابراین موجب متداول‌شدن گربه در اروپا شد) می‌بایست خیلی نزدیک‌تر به حیوانات وحشی باشند تا گربه‌های نر و چاق و چله‌ی کنونی که در کنار آتش بخاری خرناسه می‌کشند.

از موقعی که سگ نیز در بیش‌تر موارد تحت رژیمی مشابه و قابل مقایسه با مورد فوق بوده است، مدت زمان زیادی نمی‌گذرد. می‌دانیم که هجوم نوعی موش بزرگ، که رقیبی سرسخت‌تر از موش سیاه بود، به تدریج موجب جایگزینی سگ موش‌گیر به جای گربه شد. (بر اساس لغت‌نامه‌ی روبر^۱، واژه‌ی فرانسوی آن نیز مربوط به نیمه‌ی قرن نوزدهم، یعنی سال ۱۹۶۹ است). یکی از اجداد پدری من که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم سقط‌فروش بزرگی بوده، برای همین منظور تعدادی سگ داشته است. این سگ‌ها می‌توانسته‌اند حیواناتی را که در زیر زمین لانه می‌سازند، بگیرند.

وی برای تربیت یکی از این سگ‌ها، دو یا سه موش را از تله در می‌آورد و آنها را در درون ظرفی به شکل تنه‌ی یک درخت، رها می‌کرد. سپس سگ را به دنبال موش‌ها می‌انداخت و درست موقعی که سگ در حال رسیدن به این

جونندگان بود، سگ را از ظرف خارج می‌کرد. با چنین عملی ضربه‌ی روحی شدیدی به سگ وارد می‌شد و کینه‌ی بیرحمانه‌ای از موش‌ها به دل می‌گرفت. پدرم نیز درباره سگی صحبت می‌کرد که خودش آن را با همین روش تربیت کرده بود و همین سگ به تنهایی در یک روز هشتاد موش را کشته بود. مثال دیگر سگ گله یا سگ چوپان است. می‌دانیم که این سگ در امر هدایت گله، همیشه و در همه جا همان نقشی را ایفا نمی‌کند که امروزه به‌خصوص در فرانسه ایفا می‌کند^۱. شایستگی نشان دادن این امر مربوط به «آگزاویه دوپلانول»، جغرافی‌دان فرانسوی است. وی در اولین تحقیق جامعی که درباره‌ی این موضوع به عمل آورده نشان داده است^۲ که این نوع استفاده از سگ تا مدتی طولانی فقط مختص اروپا بوده است - اشاعه‌ی آن در این قاره کُند بوده (زیرا که این نوع استفاده فقط در قرن هفدهم در این قاره ظاهر شد و از ایسلند و از طریق انگستان به آن رسید) - و همین امر موجب تفسیرهای جندی از این پدیده شده است که به‌طور کلی عبارتند از:

۱. لازم به توضیح است که در فرانسه، سگ گله یا سگ چوپان به‌مثابه سگ پاسبان عمل نمی‌کند و وظیفه‌ی آن حفاظت از جان دام‌ها در برابر حمله سایر درندگان گوشتخوار و یا انسان‌های سارق دام نیست، بلکه، وظیفه‌ی آن ممانعت از پراکنده شدن گله، جمع کردن و گروهی کردن و به خط نمودن دام‌ها و مانع نفوذ آنها به مزارع است. این نوع سگ برای چنین وظیفه‌ای تربیت می‌شود و آن را با هدایت چوپان و به تبعیت از حرکات و رفتار و صداها و سوت‌های چوپان، که در اثر تعلیم به آنها خو گرفته و مفاهیم آنها را درک می‌کند، انجام می‌دهد.

۲. نگاه کنید به:

PLANHOL, Xavier de: 1969, "Le chien de berger"...

برای اطلاعات بیش‌تر مراجعه شود به:

FRANK, 1965, *Die Rolle des Hundes*....;

LURANS, 1975, "Chiens de garde et chiens de conduite"....;

LUTZ, "Techniques pastorales d'hier et d'aujourd'hui"...

- زوال و انهدام روزافزون گرگ‌ها و سایر گوشتخواران بزرگ. همین امر منجر به تحول نژاد سگ به الگوهای سبک‌تر، پرجنب‌وجوش‌تر و منطبق با وظیفه‌ی هدایت گله شده و امکان این تحول را فرام آورده است.

- تبدیل چشم‌اندازها و مناظر کشاورزی مزارع باز به قطعه‌هایی که به‌طور تنگاتنگی مثل فلس ماهی روی هم قرار گرفته‌اند، که همین امر محدودیت‌های دقیقی را به مسیرهای عبور گله‌ها تحمیل می‌کرد.

برعکس، با اینکه در سایر جاها و به‌خصوص در ناحیه‌های شبانی آسیا-استپ‌ها، کوهستان‌های خشک، نواحی نیمه‌بیابانی - که امکان دامپروری در گستره‌های وسیعی وجود داشت، با این حال دام‌های گیاهخوار اهلی هنوز هم در معرض طمع شکارچیان انگلی بودند (مثل انسان و یا سایر حیوانات)، در اکثر موارد بهترین یار و همراه چوپان را نوعی سگ پاسبان تشکیل می‌داد که برای حمله و دفاع آموزش داده شده بود. تعداد زیادی از سگ‌های کنونی معرف و بازماندگان همین سگ‌های مدافع چهارپایان اهلی هستند که می‌توان از سگ پاسبان اسپانیایی، سگ کوهستان‌های پیرنه، سگ سن‌برنار، سگ لنوربرگ آلمان، سگ گله‌ی پرنووا، سگ‌های گونه‌ی آبروز، سگ‌های گونه‌ی یوگوسلاوی، تاتار لهستانی، اسلواک، آناتولی، قفقاز، تبت و غیره نام برد.

در بافت‌های سنتی، همان‌طور که امروزه می‌توان در ترکیه و ایران و تبت^۱ ملاحظه کرد، تربیت این سگ‌ها مبتنی بر رفتاری است که خشونت و پرخاشگری را به شدیدترین وجهی در آنها برمی‌انگیزد. دور کردن این سگ‌ها را قلاده‌ی پهنی گرفته که مملو از میخ‌های نوک‌تیز است، گوش‌های آنها را به منظور افزودن به قدرت شنوایی بریده‌اند. این سگ‌ها در اطراف

1/ EKVALL, 1963, "Role of the dog"....;

DIGARD, 1980, "Chiens de campement et chiens de troupeau"...

گله‌ها و چادرهای کوچ‌نشینان مستقر می‌شوند و به نظر می‌رسد اکثر اوقات خود را به چرت زدن و خوابیدن می‌گذرانند، ولی با کوچک‌ترین نشانه‌ی مشکوک، بلافاصله و برای مدتی طولانی به شدیدترین وجه ممکن و به صورت کاملاً خشمگین پارس می‌کنند و در صورتی که لازم باشد برای حمله به گرگ و خرس و یا دزدان دام و هر نوع خطر دیگر، به هیچ وجه تردید نمی‌کنند. مشکل عمده‌ای که با این نوع سگ‌ها وجود دارد، جهت‌دادن رزمجویی آنها به سوی خارج است، که صاحبان این نوع سگ‌ها در این مورد همیشه موفق نیستند. اگر صاحبان سگ‌ها نسبت به حرکت‌های سگ‌های‌شان بدگمان شوند آنها را به ضرب سنگ و چوب در فاصله‌ی رعایت شده‌ای از مساکن و سایر حیوانات نگه می‌دارند. چوپانان نیز اغلب از وحشی‌گری و درنده‌خویی آنها در امان نیستند. در بین کوچ‌نشینان ایران چوپانانی را دیده‌ام که برای گذر از یک روستا یا از حوالی یک قرارگاه کوچ‌نشینان، مجبور بوده‌اند به گردن سگشان طنابی ببندازند و آن را به دنبال خود بکشند. سگ نیز که از آزادی خود محروم می‌شد، از این حرکت چوپان خشمگین و به خود چوپان حمله می‌کرد، چوپان نیز برای جلوگیری از چنین تهاجمی از چوبدستی‌اش استفاده می‌نمود.

مسئله‌ی رام کردن حیواناتی که شکارچی شکارهایی هستند که انسان چشم طمع به آنها دارد، موضوع مشکل‌تری را برای انسان پیش می‌آورد. انسان در این مورد هم باید غریزه‌ی طبیعی شکارگری آنها را حفظ کند و هم آنها را تا حدی رام نماید که ضمن تحمل اسارت، آنچه را شکار می‌کنند، نخورند و ضایع نکنند. اگر سگی یک موش بزرگ و یا یک گرگ را تکه پاره کند، هدف انسان برآورده شده است، ولی یک پوزپلنگ و یا یک مرغ شکاری تربیت شده باید خرگوشی را که کشته است، دست نخورده و سالم باقی گذارد. بنابراین باید بدانیم انسان درباره‌ی این نوع حیوانات به‌ندرت به چنین تعادلی رسیده است. انسان در امر شکار، برای توسل به حیواناتی که برای

چنین منظوری قابل استفاده باشند، از یک سو راهی جز نگه‌داشتن این حیوانات در حالت وحش که در اسارت خود دارد، راه دیگری پیدا نکرده است. از سوی دیگر، در نتیجه‌ی همین عمل، تربیتی که این حیوان باید به آن تن دهد با محدودیت‌های برخورد می‌کند که به‌ظاهر غیرقابل عبور هستند. به ویژه به منظور انصراف آنها از خوردن شکاری که به چنگ آورده‌اند، باید از وسایل جبری و قهری استفاده شود (پوزه‌بند یا حلقه‌ی بینی برای سمور و یا حلقه‌ی گردن برای مرغ‌ماه‌بخوار) و یا به حقه‌ها و تدابیری متوسل شود از جمله: منصرف کردن حیوان از خوردن شکار با ارائه‌ی یک طعمه‌ی اشتها‌آور (مثل مورد یوزپلنگ و مرغان شکاری) و این به شرطی عملی است که به موقع به حیوان شکارچی و شکار برسند. اگر به نوع تربیتی می‌اندیشیم که برای مثال از طریق سگ‌های بزرگ شکاری به آن دست می‌یابیم، که چندان هم لطیف نیست، تمام این راه‌ها به‌طور کلی به نظر تا حدودی خشن و زنده می‌رسند...

در یک زمینه‌ی کاملاً متفاوت، «هنر» دیگری (هنر جنگ گاو) دعوت به بررسی متعادل بین دو‌گرایش متضاد می‌کند. یکی از این‌گرایش‌ها درجاتی از خوگرفتن است که برای هر نوع پرورشی، به‌خصوص پرورش گسترش‌یافته، ضرورت دارد. گرایش دیگر حفظ‌غریزه‌ی طبیعی جنگ در بین گاوهای نر است، که صحنه‌های گاو‌بازی، بدون آن چیزی جز صحنه‌های منزجر‌کننده‌ی سلاخی نخواهد بود.

تعدادی از دامپروری‌های گیاه‌خواران اهلی، نشانگر موارد بسیار حساسی از بررسی چنین تعادلی است. اینها مواردی آن‌چنان جالب و گویا هستند که برخلاف نمونه‌های قبلی به هیچ یک از نیازهای بهره‌وری واقعی پاسخ نمی‌گویند. گویاترین نمونه‌ی آنها، پرورش سنتی نوعی اسب هلندی

کوتاه قد و پشم آلود به نام پوتوک^۱ است که چندی پیش درباره‌ی آن تحقیق دقیقی همراه با جزئیات به عمل آمده است.^۲ این نوع دامپروری که هنوز هم در کوه‌های پیرنه غربی و در دو طرف مرز فرانسه و اسپانیا فعال است، به همان‌سان در کوه‌های میانی و جنگلی و پرنشیب و فراز بین ارتفاعات غنی طبقات بالایی و دشت‌های زراعی طبقات پایین زندانی شده است. در این نواحی بین دو تا سه هزار پوتوک به صورت آزاد زندگی می‌کنند و «با عایدی زیاد هزینه‌ای بر نمی‌دارند» (قیمت این حیوانات از بیست سال پیش به این طرف تغییری نکرده است). کاری که درباره‌ی این حیوانات انجام می‌شود کاملاً حالت دامپروری دارد - یعنی حیوانات علامت‌گذاری شده‌اند، تحت نظر هستند، انتخاب اصلح شده‌اند - ولی نوع دامپروری آن به‌طور خاصی است و به «حالت وحشی کاملاً معین و مشخصی مربوط می‌شود»^۳ و حتی نوع دامپروری به نحوی است که «در راستای حفظ توحش»^۴ انجام می‌گیرد. به این نوع اسب‌ها هرگز نام خاصی نمی‌دهند، در مورد انتخاب اصلح آنها نیز «خشونت» و بی‌اعتمادی به انسان اولویت دارد. برای گرفتن حیوانات جوان و حیواناتی که به واسطه‌ی ناتوانی باید از گله خارج شوند، از طریق محاصره کردن آنها و به دام انداختن‌شان با کمند عمل می‌کنند و این همان روشی است که به‌طور آشکار با فنون غلبه بر شکار به منصفی ظهور می‌رسد (همین عمل در زبان ناحیه‌ی باسک، به صورتی گویا با کلمه‌ی بیلزآ^۵ مشخص می‌شود که بیانگر «گردآوری کردن»، «جمع کردن» و «به‌دور هم جمع شدن» است).

بنابراین پرورش سنتی این نوع اسب‌های کوتاه قامت پشم‌آلود به دو شاخه تقسیم می‌شود: یک شاخه‌ی آن دامپروری بزرگ و تقریباً مشابه با دامپروری گاو و گوسفند است - در ضمن چوپانان رمه‌گردان و کشاورزان دشت‌ها چون

1. pottock

2. LIZET, 1986, "C'est la montagne qui le donne"...

۳. همان مأخذ قبلی، p. 84.

۴. همان مأخذ قبلی، p. 82.

5. biltzea

این حیوان را «انگل» کوه‌ها می‌انگارند، آن را خوار می‌شمارند. شاخه‌ی دیگر آن بر مدارهای مدرنی استوار است که به‌طور رسمی «شناخته‌شده» هستند و به منظور اسبی قابل سوارشدن تولید می‌شوند. نشانه‌های متعددی در این دامپروری‌ها وجود دارد که یادآور شکل دوباره‌ای از نظام قدیمی پرورش اسب «در جنگل» و یا در سرزمین‌های سنگلاخی و نامطلوب و یا باتلاقی و شوره‌زار است. این نوع دامپروری در قرن هجدهم تقریباً در تمامی نواحی فقیر جغرافیایی فرانسه، به دلیل فقدان سایر تولیدات، متداول بوده است. به این دلیل، این نوع دامپروری، از نظر کسانی که اقدام به آن می‌کنند، بیانگر یک ارزش والای رمزآمیز است، چرا که اسب کوتاه‌قامت پشم‌آلود «به‌مثابه کاتالیزوری برای کشش‌های اجتماعی ظاهر می‌شود که هم بهانه و دست‌آویزی است ممتاز برای مباحثه‌های قلمی و ضد و نقیض درباره‌ی تجددگرایی و کهن‌گرایی هم درباره‌ی غرابت فرهنگ باسک در تمام کشور فرانسه، یعنی فرهنگ سرزمینی که بین فرانسه و اسپانیا قرار دارد»^۱.

حیوانات بازگشته به حالت وحش

در زمینه‌هایی که شرح آنها گذشت، تعادل بین اهلی و وحشی، بی‌ثبات بوده و گاه اتفاق بسیار ناچیزی کافی است تا شاهین ترازو را به این سو یا آن سو متمایل کند. به‌خصوص کافی است انسان کنترل وضعیت را از دست بدهد، یا فشار او به‌طور ارادی یا غیرارادی از بین برود و حیوانات اهلی و گاهی نیز تمام گونه‌ها از اختیارش خارج شوند و به زندگی وحش برگردند. در زبان فرانسه به این نوع حیوانات مارون^۲ می‌گویند که به معنی «برده‌ی سیاه پوست فراری» است. این واژه از واژه‌ی اسپانیولی-امریکایی سیمارون^۳ گرفته شده که دارای همان معنی است و ریشه‌ی آن نیز در واژه قدیمی

۱. همان مأخذ. p. 76.

2. marron

3. cimarron

سیمارو^۱ اسپانیولی به معنی «جای انبوه در جنگل» است. شاید این واژه ابتدا به حیواناتی اطلاق می‌شده که به جنگل می‌گریخته‌اند و سپس به بردگان فراری و شاید هم این امر قبل از انطباق جدید آن، از طریق قیاس، به حیوانات گریخته یا رها شده و بازگشته به حالت وحش گفته می‌شده است.

پرنده‌ای به نام مرغ‌فرعون یا دُجاج‌بری حالت مشترکی از این دو نوع فراری را ارائه می‌دهد که شایان ذکر است. در *دائرةالمعارف فرانسه* آمده است در یانوردان ژنو که در سال ۱۵۰۸ «مسئول آوردن اولین گروه سیاهان به کاستیلان‌ها^۲ بوده‌اند» این پرندگان را نیز از گینه به جزایر آنتیل، کوبا و جامائیکا آوردند. این پرندگان که شمار آنها فراوان بود به همه‌جا گریختند و در اکثر جاها تبدیل به یک مصیبت واقعی شدند. بردگانی که به کوه‌های هیسپانیولا^۳ پناهنده شده بودند، احساس غریبی نسبت به این پرندگان داشتند و برادران خود را «مرغ‌فرعون برگشته به وحش» می‌نامیدند که نشانه‌ی آزادی است، و آنها را دعوت به شورش می‌کردند. به همین علت تصویر این مرغ که فریاد تند و نافذی دارد و دویدن آن بسیار سریع است، به یادبود استقلال، هنوز هم علامت جمهوری هایتی است.^۴

بنابراین بازگشت به حالت وحش نشانگر مسئله‌ای گسترده و پیچیده است که به‌تنهایی می‌تواند موضوع یک کتاب باشد^۵ و سرگذشت عجیب

1. *cimarro*

۲. Castellans ناحیه‌ای در مرکز اسپانیا.

۳. Hispaniola که یک واژه‌ی لاتینی به معنی اسپانیا است. دومین جزیره از جزایر بزرگ آنتیل (بعد از جزیره‌ی کوبا) و شامل دولت‌های هایتی و دومینکن است.

4. LAMBARD, 1975, "Les étapes de la domestication de la pintade", p. 429.

۵. تنها کوششی که در این راستا به عمل آمده، البته تا جایی که من اطلاع دارم، مربوط به

مرغ‌فرعون هم می‌تواند حدس آن را کامل کند. بنابراین در اینجا فقط می‌توان آن را به‌طور خفیفی احساس کرد. این پدیده دارای چنان وسعتی است که به تصور نمی‌گنجد - زیرا کم و بیش به تمام گونه‌های اهلی و تمام قسمت‌های جهان مربوط می‌شود - مسائل ناشی از آن نیز برای شناخت روندها و زمینه‌های اهلی‌کردن اهمیت زیادی دارد.

دیدیم که گوزن قطبی، خوک و یا زنبور عسل چقدر ساده و آسان به حالت وحش باز می‌گردند و این بازگشت چنان است که اهلی کردنشان آنها را هرگز از این حالت دور نمی‌کند. بسیاری از گونه‌ها نیز شامل همین موضوع می‌شوند^۱. در دوره‌ای که انسان گربه‌ها را به‌طور ارادی در نقش شکارچی و یغماگر نگه می‌داشت، تعدادی از این گربه‌ها که شکار را به موش ترجیح می‌دادند، حیوانات جرگه‌ای شدند یعنی گربه‌هایی که شکارها را جرگه و خسته و کوفته می‌کنند^۲. اسب‌های وحشی معروفی که ذخائر سرخ‌پوستان امریکا را تشکیل می‌دادند^۳، و گاوهای «وحشی» پارکهای جنگلی شیلینگهام^۴ یا وُبورن^۵ انگلیس^۶، از جمله نمونه‌های بارز حیوانات بازگشته به حالت وحش هستند. هم‌چنین نمونه‌ای از گاوهای انگلیسی شباهت غیرمنتظره‌ای را با نمونه‌ی گربه‌ها القاء می‌کنند. در انگلیس، در اواخر قرون وسطی و اوائل

→ نویسنده‌ی زیر است:

MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock in Anglo-America*.

که موارد مربوط به ایالات متحده و کانادا را در مقایسه با استرالیا مطرح می‌کند.

۱. برای داشتن فهرستی از این حیوانات مراجعه شود به:

RUDGE, 1986, "A Role for Feral Mammals"...

۲. جهت اطلاع از ریشه‌ی کلمه‌ی haarasser به معنای جرگه کردن مراجعه شود به:

ROBERT, 1981, *Dictionnaire...*; vol.III, p. 430.

3. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*

4. Chillingham

5. Woburn

6. VAN DEN BROCK, 1967, *Guide des mammifères sauvages...*

دوره‌ی جدید، گاونر را برای مصرف گوشت آن نجس می‌دانستند و توصیه می‌شد که برای «روشن کردن رنگ خون» و «ترد و نرم کردن گوشت» این حیوان، آنها را با سگ‌ها «به ستوه آورند»^۱.

سگ‌ها نیز، که انحراف و تمایلشان به توحش به دلیل ولگردی کاملاً شناخته شده است، اغلب به حالتی بر می‌گردند که می‌تواند خطرناک باشد. چرا که در حال حاضر فقط در فرانسه، هرز شدن سگ‌ها (به‌خصوص سگ‌هایی که صاحبان آنها موقع نزدیک شدن تعطیلات آنها را رها می‌کنند) هر ساله موجب «ده‌ها هزار» قربانی در بین گله‌های حیوانات اهلی در بیلاق می‌شوند. نویسنده‌ای که این مسئله را نقل می‌کند، دلیل کافی برای رواج و رونق مجدد استفاده از سگ پاسبان (مثل سگ بزرگ مونتاین پیرنه) در کنار سگ‌های هدایت کننده گله می‌بیند^۲.

برخی از موارد موجود درباره‌ی توحش مجدد، به‌خصوص به دلیل نتایج بلندمدت و یا گسترش استثنایی، قابل توجه هستند. به‌تازگی نشان داده شده است که بعضی از گونه‌هایی که آنها را «طبیعی» تلقی می‌کردند، در واقع اهلی‌هایی بوده‌اند که انسان آنها را به سکونتگاه کنونی‌شان وارد کرده و آنها در همان‌جا دوباره به حالت وحش برگشته‌اند. قوچ کوهی جزیره‌ی گرس^۳، که از برگشت به حالت وحش گوسفندهای اهلی به وجود آمده، از این قبیل است (که در آن زمان نیز به قوچ آسیای صغیر نزدیک‌تر بوده است). این قوچ‌ها از قرن هفتم قبل از میلاد و از طریق راه‌های دریایی به این جزیره منتقل شده‌اند^۴. مورد سگ دینگو نیز می‌تواند به همین نحو باشد که «بر روی رد پای انسان‌ها» توسط «پُلّی» که در زمان یخبندان، استرالیا را به قاره جوش

1. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 122.

2. CHAROY, 1979, *Chiens de berger...*, p. 104.

3. *Ovis musimon*

4. POPLIN, 1979, "Origine du mouflon de Corse"...

می‌داده، به آنجا رسیده است^۱. حیوانات بازگشته به حالت وحش، با پایان دادن به وابستگی‌شان به انسان می‌توانند ویژگی‌هایی را که از طریق اهلی‌کردن تحصیل کرده بودند از دست بدهند و از طریق انتخاب اصلح طبیعی، حالت جسمانی‌ای را بازیابند که نزدیک به گونه‌های وحشی همگون و مشابه آنهاست. خوک‌های وحشی کنونی زلاندنو نمونه‌ی گویایی از جمعیت به حالت وحش برگشته‌ای را ارائه می‌دهند که پس از یک دوره‌ی نسبتاً کوتاه، مجموعه‌ای از حالات ارثی همگونی را ارائه می‌دهند که بیش‌تر به گراز وحشی نزدیکند تا به اجدادشان که به بالاترین حد اهلی شده بوده‌اند^۲.

بازگشت به حالت وحش در بعضی از نواحی چنان متعدد و گسترده می‌شود (و این گستردگی گاهی مقیاس قاره‌ای به خود می‌گیرد) که هم منجر به بحث درباره‌ی حوزه‌های بازگشت به حالت وحش و هم از حوزه‌های اهلی‌کردن می‌شود. امریکا بدون تردید یکی از این نواحی است. ماجرای مرغ‌فرعون، که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، به دلیل عجیب بودنش همچون یک افسانه در کنار یک حماسه‌ی واقعی، هر دو معرف ورود حیوانات بزرگ توسط اسپانیولی‌ها به این قاره هستند. همین عمل در طول سه قرن، کم و بیش موجب دگرگونی بدون سابقه‌ی قبلی بر روی این قاره شده است^۳. بنابراین، تاریخ دام در امریکا (حتی می‌توان گفت که: تاریخ امریکا) بدون تاریخ

1. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*. p. 356.

2. CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*, p. 22.

۳. درباره‌ی این موضوع، منابع و مآخذ فراوان است. از بین کارهایی که در زمینه‌ی جمع‌بندی به عمل آمده به منابع زیر اشاره می‌کنیم:

NORDENSKIÖLD, 1922, *Deductions suggested by the Geographical Distribution Some Post-Columbian Words...* pp. 47-53 (chap. III: "The Introduction of Horses Cattle into South American") et pp. 154-176.

DEFFONTAINES, 1955, "L'Introduction du bétail"...;

DENHART, 1975, *The Horse of the Americas*.

بازگشت به حالت وحش وجود نخواهد داشت (و این عمل کم‌تر شناخته شده و یا دست‌کم، کم‌تر روی آن تأکید شده است). چون قادر به ورود به جزئیات این تاریخ نیستم بنابراین به گفتن برجسته‌ترین مشخصه‌های مسئله‌ی مورد توجه در این مبحث، اکتفا می‌کنم.

اولین مشخصه: در تمام جاهایی که از شرایط قابل قبولی برخوردارند پرورش گیاهخواران بزرگ با سرعت غیرقابل باوری انتشار می‌یابد. در طی چند دهه، نوع مزرعه‌های گله‌داری امریکای لاتین (که به آن استانیسیاس^۱ می‌گویند) تقریباً در تمام امریکای جنوبی به وجود می‌آید. در اواسط قرن شانزدهم، دامپروری بزرگ گاو امریکایی در شمال و شمال غربی مکزیک حضور دارد. این امر در سال ۱۵۹۸ به مکزیک و در قرن هجدهم به تگزاس می‌رسد.^۲ به موازات آن، پرورش اسب در بین سرخ‌پوستان دشت‌ها شیوع پیدا می‌کند که روند آن به شرح زیر است:

- قبل از ۱۶۵۰ در بین آپاچی‌ها^۳؛

- اندکی بعد در بین ناواجوها^۴؛

- در حدود سال ۱۶۶۰ در بین اوت‌ها^۵؛

- در سال‌های ۱۷۰۰-۱۷۰۵ در بین پونکاها^۶ و پاونه‌ها^۷؛

- در سال ۱۷۱۴ در بین کامانچی‌ها^۸؛

- در سال ۱۷۳۸ در بین کری‌ها^۹ و اریکاراها^{۱۰}؛

- در سال ۱۷۵۰ در بین بلاکفوت‌ها^{۱۱} و شین‌ها^{۱۲}؛

1. estancierias

2. BRAND, 1960. "The Early History of the Range Cattle Industry"...

3. Apaches

4. Navajos

5. Utes

6. Ponca

7. Pawnees

8. Camanches

9. Crees

10. Arikaras

11. Blackfoots

12. Cheyennes

- در سال ۱۷۵۵ در بین داکوتاهای^۱؛

- در سال ۱۷۸۴ در بین گروس وانترها^۲ و سارسی‌ها^۳؛

مشخصه‌ی دوم، حاصل از مشخصه‌ی اول، چنین است: بیش‌تر وقت‌ها این دامپروری شکوفا شونده به خوبی کنترل نمی‌شود. فاتحان به محض استقرار چنین وانمود می‌کنند که از زیادی گله‌ها و دام‌های آنها به ستوه آمده‌اند تا جایی که مدت‌ها قبل از ظاهرشدن یک مؤسسه اروپایی، میلیون‌ها حیوان در دشت‌های گسترده‌ی آرژانتینی به نام پامپا و در ایالت کامپوس برزیل و در ناحیه‌ای مرتفع و فلات مانند ایالات متحده در غرب تگزاس و شرق نیومکزیکو به نام لانو در کنار رود اورنوک وجود داشته است: بیش‌تر وقت‌ها اولین تصرف را توسط گله‌ها و دام‌ها محقق می‌شده [...] در ضمن برای مشخص کردن این حیوانات کم و بیش وحشی، تنوع نامگذاری نیز وجود داشته است. - حیوانات بدون صاحب و علامت را سیمارون^۵ یا شیمارآو^۶ می‌نامیده‌اند.

- حیواناتی که اهلی بودن خود را از دست داده ولی هنوز هم علامتی بر روی خود داشتند آلزادو^۷ یا آلسادو^۸ می‌گفتند.

- حیواناتی که اهلی شده و علامت خورده بودند ولی صاحبانشان معلوم نبود، تی‌تینو^۹ می‌گفتند.

1. Dakota

2. Gros Ventre

3. Sarsi

۴. اطلاعات قابل مقایسه را می‌توان در منابع زیر دید:

EWERS, 1955, *The Horse in Blackfoot Indian Culture...*;

ROE, 1955, *The Indian and The Horse*;

DENHART, 1975, *The Horse of Americas*.

5. cimarrón

6. chimarrao

7. alzado

8. alçado

9. teatino

- حیواناتی را که هرگز اهلی نشده بودند شوکرو^۱ می‌نامیدند.
 - حیواناتی نیز که کاملاً به حالت وحش زندگی و در جنگل‌ها مخفی بودند برابر^۲ یا بگوآس^۳ و در شمال شرقی برزیل بارباتا^۴ می‌نامیدند.^۵
 شورش‌های بزرگ سرخپوستان در آخر قرن شانزدهم منجر به سرقت‌ها و مفقود شدن حیوانات بیش‌تری می‌شود. صاحبان تعداد زیادی از مزارع بزرگ دامپروی امریکا [که استانسیا نامیده می‌شدند]، آنها را رها کرده و تمام گله‌های اسب و گاو به زندگی وحش باز می‌گردند.^۶ در قرن هجدهم، در شمال مکزیک، تعداد اسب‌های دسته‌های اسپانیایی که برای جنگ با سرخپوستان سونورا^۷ چنان زیاد بود (شش تا ده رأس اسب برای هر نفر) که به زحمت قابل کنترل بودند و بنابراین تحرک و کارآیی خود را از دست دادند.^۸ در امریکای شمالی نیز پدیده‌های مشابهی بعد از سال ۱۵۹۸ مشاهده می‌شود؛ تاریخی که اولین بازگشت‌های همگانی اسب‌ها به زندگی وحش انجام می‌گیرد.^۹

سرخپوستان که در وهله‌ی نخست مبهوت این حیوانات عظیم‌الجثه‌ی دونده شده بودند، به سرعت چگونگی استفاده از این حیوان را یاد گرفتند. بعضی از سرخپوستان، مثل سرخپوستان شاکو و پاتاگونی^{۱۰}، یا سرخپوستان

1. *chucro*

2. *brabeza*

3. *baguas*

4. *barabatao*

5. DEFFONTAINES, 1959, "Contribution à une géographie pastorale de l'Amérique latine"...pp. 479, 482.

6. PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*, pp. 230-231.

7. Sonora

8. MIRAFUENTES GALVAN, 1984, *La Province du Sonora au XVIIIe siècle*, pp. 100-102.

9. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*

۱۰. یکی از میسیونرهای آلمانی همان زمان توصیف فوق‌العاده‌ای درباره‌ی فنون شکار اسب

شیشی‌مک‌های پرو^۱ شروع به شکار اسب‌ها برای استفاده از چرم یا گوشت آنها می‌کنند، یا این‌که مثل سرخپوستان کوراکای پرو (رؤسای قدیمی اینکاها) «به منظور اسپانیایی کردن خود» و یا مثل آروکان‌های شیلی به منظور مقاومت و جنگ با اسپانیایی‌ها شروع به فراگیری سوارکاری می‌کنند.^۲ گاجیروهای کلمبیا، در نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، به‌طور مستقیم وارد مرحله‌ی پرورش گاو می‌شوند.^۳ عده‌ای دیگر همچون سرخپوستان پلین، به تدریج فنون حمل‌ونقل و پرورش حیوانات را که روی سگ اعمال می‌کردند، و اولین حیوان آنها قبل از کلمب است، به اسب منتقل می‌کنند.^۴ ولی مهم‌ترین موضوعی که باید دوباره مورد بررسی قرار گیرد این است که انگیزه‌ها و راه‌های دنبال شده، تبدیل و تحول شکار به دامپروری در بین سرخپوستان امریکای بعد از قرن شانزدهم کم و بیش همیشه بر مبنای اهلی کردن مجدد حیواناتی بود که دوباره به حالت وحش برگشته‌اند.^۵

→ به صورت پیاده و شکار اسب با اسب را که سرخپوستان موکوبی آرژانتین تا قرن ششم به کار می‌بردند باقی گذاشته است. نگاه کنید به :

PAUCKE, 1943, *Hacia allà y para acá...*, vol. II.

1. WACHTEL, 1971, *La Vision des vaicus...*, p.286.

۲. این تمایزگذاری را از مأخذ قبلی اقتباس کرده‌ام. WACHTEL. p. 299.

۳. برای اطلاع از همه‌ی جزئیات آن مراجعه شود به:

PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*

4. WISSLER, 1914, "The Influence of the Horse in the Development of Plains Culture";

HAINSE, 1938, "Where did the Plains Indians get their Horses";

ROE, 1939, "From Dogs to Horses among the Western Indian Tribes".

۵. در این مورد نمونه‌ها و مثال‌های قابل توجهی در منابع زیر وجود دارد:

ROE, 1939, "From Dogs to Horses among The Western Indian Tribes".

PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*

بازگشت به حالت وحش در قاره‌ی امریکا چندان هم از بین نرفت. این امر در ایالات متحده، (تنها سرزمینی است که درباره‌ی بازگشت به حالت وحش مطالبی می‌دانیم) تا آخر قرن نوزدهم به صورت یک مرض بومی باقی ماند. تعداد اسب‌های وحشی امریکایی که در سال ۱۸۰۰ به چندین میلیون می‌رسید، در سال ۱۹۰۰ به دو میلیون و در سال ۱۹۷۱ به ۱۷۰۰۰ رأس اسب وحشی رسید. در این تاریخ قانونی تصویب شد که بر اساس آن «این نمادهای زنده‌ی روح پیشگام تاریخ غرب» تحت حمایت قرار می‌گیرند. به همین دلیل امروزه تعداد آنها به ۴۰۰۰۰ رأس رسیده است و سالانه مبلغ ۱۷ میلیون دلار برای حفاظت پارک‌های ایالتی این حیوانات و جبران خساراتی که آنها به بار می‌آورند، هزینه می‌شود.^۱ باید تعداد گاو و خر (حدود ده‌هزار رأس در غرب)، گوسفند و بز (در جزایر کالیفرنیا) و به‌خصوص خوک را، که تعداد آن بسیار زیاد است (یک و نیم میلیون رأس) در گنداب‌ها، دلتاها و جنگل‌های ایالات جنوب شرقی ویرجینیا در تگزاس، که دوباره به حالت وحش برگشته‌اند، به تعداد این اسب‌های وحشی اضافه کرد.^۲

در حوزه‌ی بزرگ بازگشت به حالت وحش حیوانات، یعنی استرالیا، به نظر می‌رسد وضعیت حادث‌تر باشد. دلیل آن هم بسیار ساده است. این سرزمین عظیم و گسترده که در زمان مستعمره بودنش خالی از حیوانات اهلی بوده، در قرن نوزدهم تبدیل به قهرمان تلاش‌های گرانبهای اقلیمی کردن شده است. از آخر قرن هجدهم سگ، اسب، خر، خوک، گاو و به‌خصوص گوسفند وارد این سرزمین شد. این درست همان زمانی است که در سال ۱۸۵۹ اولین تبعیدشدگان در پی خرگوش‌ها آمدند (که نتایج آن را می‌دانیم). شتر در سال بعد و گاویش هم پس از آن وارد این سرزمین شد. این حیوانات بدون هیچ نوع توجهی به حال خود رها شده بودند (مثل خرگوش‌ها) و یا وقتی دیگر به

1. *Le Monde* du 10 février 1988.

2. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*

کار نمی‌آمدند. رها می‌شدند (مثل خر و اسب و شتر و گاو میش). می‌توان کانگوروها را نیز به این حیوانات رها شده اضافه کرد که در حالت وحش رو به ازدیاد گذاشتند. این تکاثر به حدی رسید که این حیوانات بر روی مراتعی که به دلیل خشکسالی فقیر بودند، شروع به رقابت غذایی با حیوانات اهلی کردند. استرالیایی‌ها برای جبران نتایج حاصله از غفلت‌هایشان، توسل به هر وسیله‌ای را جایز دانستند - دیروز با اشاعه‌ی بیماری مسری میکروماتوز برای خرگوش‌ها و امروز با استفاده از هلیکوپتر و تفنگ برای علفخواران بزرگ - و دوره‌ای از صحنه‌های اسفناک و رقت‌بار از قتل عامی وحشتناک به وجود آوردند.^۱

این پدیده‌ی بازگشت به حالت وحش را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ تفسیرهای رده‌ی اول به حیوانات بر می‌گردد. بدیهی است حیواناتی که نمی‌توانند بدون وجود انسان زندگی کنند در زمره‌ی بازگشت به حالت وحش قرار نمی‌گیرند (که نمونه‌ی خاص آن پروانه‌ی کرم‌ابریشم و نمونه‌های عام‌ترش حیواناتی هستند که از مدت‌ها قبل در شرایط تصنعی نگهداری می‌شوند). در مقابل، دیدیم حیواناتی که فقط در محیطی نزدیک به محیط طبیعی خود پرورش می‌یابند (مثل گونه‌های گوزن قطبی) یا حیواناتی که رژیم غذایی آنها تفاوت بسیار کمی دارد (مثل خوک) یا حیواناتی که اهلی کردن آنها نمی‌تواند تا حد زیادی پیش برود (مثل زنبور عسل) به راحتی به زندگی وحش باز می‌گردند.

تفسیرهای رده‌ی دوم اساساً در ارتباط با انسان است. توم مک‌نایت^۲ در مقایسه‌ای که بین امریکای شمالی و استرالیا انجام داده، نشان می‌دهد که حالت بازگشت به وحش یک پدیده‌ی سنخی و نمونه‌ای از مستعمراتی کردن شبانی دنیاهاست. بازگشت به حالت وحش را دوره‌های ناپایدار

1. *Le Monde* du 2 mars 1988.

2. MAC NIGHT, 1974, *Feral Livestock...* pp. 60-61

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تسهیل می‌کند، یعنی رخدادهای کشورگشایی در امریکای اسپانیایی، بی‌ثباتی‌های استعمار غرب امریکا، نبردهای مستمر بین قبایل سرخپوست یا با قبایل سرخپوست، جنگ تجزیه‌طلبانه در ایالات متحده، بی‌تردید در فراسوی قرن هجدهم با استمرار بازگشت به حالت وحش نیز بیگانه نیستند.

فنون دامپروری نیز مطرح بوده و یکی از دلایل بازگشت به حالت وحش نیز همین فنون دامپروری است. نظام‌های گسترده‌ای که بنیاد آنها بر رسیدن به تعداد زیادی از نژادهای بزرگ حیوانی و بهره‌برداری از آنهاست و حیوانات را برای یافتن غذا مجبور به برداشتن گام‌های بزرگ و داشتن قوه‌ی ابتکار می‌کند (که نمونه‌ی آن را در استپ‌های آرژانتین و استرالیا می‌بینیم) و هم‌چنین نظام‌هایی که در آنها اهلی کردن حیوانات به‌طور ارادی محدود است (نمونه‌ی آن را در بین سرخپوستان پلین می‌بینیم که فقط نیمی از اسب‌های خود را تربیت می‌کنند تا سرقت آنها مشکل‌تر شود)، این نوع نظام‌ها ناپایدارترند و در صورت بروز حوادث، انسان را به‌طور مداوم در معرض از دست‌دادن کنترل سریع روی حیوانات قرار می‌دهد. در پایان و به منظور یادآوری، به اهلی کردن‌هایی اشاره می‌کنیم که هدف آنها استفاده از حیوانات نیست و در نهایت منجر به بازگشت حیوان به طبیعت و یا رهاکردن ارادی آن توسط انسان در طبیعت می‌شود.

تفکیک عوامل ناشی از انسان و حیوان همیشه آسان نیست. بدیهی است که سطوح اهلی کردن به همان میزان که به انسان مربوط می‌شود به حیوان نیز ارتباط دارد. با این همه غیر از پاره‌ای موارد استثنایی، «هرگز نمی‌توان یک نژاد حیوانی را به‌مثابه حیوانی ارزیابی کرد که کاملاً اهلی شده است.» زیرا از همان موقعی که این نژاد حیوانی اهلی شود، عوامل تعیین‌کننده‌ی این اهلی شدن هرچه باشد، حفظ حالت اهلی بودن این حیوان بستگی به انسان و اعمال او دارد.

اهلی‌کردن‌های اخیر: موفقیت یا شکست؟

در پی تلاش‌هایی که در نیمه دوم قرن نوزدهم برای اقلیمی کردن حیوانات به عمل آمد، کوشش‌هایی نیز در بخش‌هایی از جهان برای اهلی‌کردن‌های جدید انجام شد^۱. روش این نوع اهلی‌کردن‌ها، حتی اگر در پی همان کنجکاو‌ی‌ها و استفاده از حیوانات باشد، نمی‌تواند با روش اقلیمی کردن اشتباه شود. زیرا هدف مورد اول، یعنی اقلیمی کردن حیوانات، مستقر کردن حیواناتی در اروپا (یا در مستعمرات اروپایی) بود که در جای دیگری اهلی شده بودند. هدف مورد دوم، اهلی‌کردن حیوانات بومی در محل خودشان است، یعنی حیواناتی که هرگز اهلی نشده و یا از مدت‌ها قبل مبادرت به اهلی‌کردن آنها نشده بود. جذابیت آنها برای هدفی که ما دنبال می‌کنیم، اغلب معاصر بودن آنهاست. و چون متأخر هستند، بنابراین اسناد و مدارک و منابع فراوانی برای این اهلی‌کردن‌های اخیر وجود دارد که برای درک علل شکست‌ها، پیروزی‌های مربوط به اهلی‌کردن حیوانات، می‌توانند مورد استفاده قرارگیرند.

به همین دلیل، اهلی‌کردن‌های جدید با سایر اهلی‌کردن‌ها فرق دارند و دقیقاً مثل آنها نیستند. این اهلی‌کردن‌های جدید به‌خصوص به دلیل در اختیار داشتن مجموعه‌ای از وسایل، شناخت‌ها و تجربه‌ها، یعنی انباشتی از

۱. به‌طور کلی درباره‌ی این موضوع و برای این که فهرستی از تجربه‌های به عمل آمده در آن روزها به دست آید، مراجعه شود به:

DOWNS, 1960, "Domestication)...

JEWELL, 1969, "Wild Mammals and their Potential"...

KYLE, 1972, *Meat Production in Africa*...

GARREL, 1975, "Les dernières expériences d'élevage"...

CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*, pp. 175-187.

اطلاعات و وسائلی که به یقین انسان ماقبل تاریخی فاقد آن بوده است، با اهلی کردن‌هایی که در ابتدا صورت می‌گرفته، تفاوت دارد. به علاوه، اهلی‌کنندگان جدید قبل از عمل، به کار خود در مفهوم «بهره‌برداری بالقوه» می‌اندیشند که امر بسیار مهمی است (فلان حیوان را با این هدف اهلی می‌کنم که فلان کار را انجام دهد و یا فلان محصول را از آن به دست آورم) در حالی که پیش از این چنین موضوعی همیشه مد نظر نبوده و از آن بسیار دور بوده‌اند نه به این دلیل که انسان عصر نوسنگی دارای قابلیت‌های ذهنی برای چنین استدلالی نبوده، بلکه فقط به این خاطر که وی قبل از عمل نمی‌دانسته است که عمل اهلی کردن چه چیزی را برای او به ارمغان خواهد آورد...

نتیجه‌ی آگاهانه‌ی اهلی کردن‌های معاصر دو چیز است: تولید انرژی و غذا. این هدف نهایی منجر به دو نوع اهلی کردن شده است، اهلی کردن گورخر و اهلی کردن فیل افریقایی (تنها موردی که در کنگوی بلژیک قدیم پاره‌ای تداوم‌ها را به خود دیده است). سایر اهلی کردن‌ها بیش‌تر به منظور دستیابی به دومین هدف نهایی بوده است. پس از تلاش‌هایی که اواخر قرن نوزدهم در کانادا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شروع شد، گوزن‌بزرگ با شاخ‌های پهن در پارک‌های وحش حفاظت‌شده‌ی پچرو-ایلچ و کوسترومای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و هم‌چنین پس از جنگ جهانی دوم در تعداد زیادی از مزارع سیبری، به مقیاس فراوانی پرورش داده شد. در سیبری از نرهای اخته شده‌ی این حیوان برای کشیدن وسایل نیز استفاده می‌شود. مورد مربوط به اهلی کردن این نوع گوزن بی‌تردید یکی از موفق‌ترین موارد اهلی کردن جدید است.^۱ نمونه‌ی دیگر با برخی گستردگی‌هایش اهلی کردن گوزن‌های بزرگ است - گوزن‌های نوع الان^۲ کاپ،

1. YAZAN & KNORRE, 1964, "Domesticating Elk"...

۲. élan، نوعی گوزن‌بزرگ با شاخ‌های پهن که به ناحیه‌ی کاپ مربوط می‌شود.

اوریکس^۱، ایمپالا^۲ - که از آن پس پرورش آنها به‌طور کامل در بیش‌تر کشورهای جنوب این قاره متداول گردید^۳. پرورش گوزن نر و نوعی گوزن دیگر که پوست خوبی هم دارد «یک فعالیت اقتصادی جالب» در زلاندنو است، آن هم نه فقط به خاطر گوشت آن، که کیفیت و راندمان فوق‌العاده‌ای دارد، بلکه به خاطر خزهای است که در روی شاخ‌های درخت‌گونه‌اش می‌بندد و سرجوش‌های شاخ‌های آن، که می‌توان سالی دو تا چهار بار آنها را «گردآوری» کرد. این ماده به دلیل جنبه‌ی دارویی و قوه‌ی بیه‌نندرت مورد توجه اهالی مشرق‌زمین است^۴. از سایر موارد اهلی‌شده که به صورت محدودی باقی مانده‌اند به‌خصوص می‌توان به گاوهای مُشک‌دار آلاسکا، کبک، نروژ و سبیری^۵ و گاو میش‌های افریقا^۶ اشاره کرد. پرورش خرس‌آبی^۷ و نوعی پستاندار دریایی خاص افریقا^۸ در حال حاضر فقط جنبه‌ی تجربی داشته ولی از هم اکنون مدافعان پُر شور و پُر حرارتی دارد^۹.

آیا این تلاش‌ها برای غضب و تصاحب حیوانات جدید، دربردارنده‌ی تمام کامیابی‌هایی بوده که انسان به خود وعده داده بود؟ تردیدی نیست که بعضی از این موارد با موفقیت همراه بوده‌اند. در شوروی مورد مربوط به گوزن‌های بزرگ شاخ‌پهن و در جنوب افریقا مورد مربوط به خانواده‌ی آنتیلوپ‌ها (انواع گوزن‌ها و آهوان) که ذکر کردیم، از نوع این موفقیت‌ها تحقق

۱. oryx، غزال بزرگ افریقا.

۲. impala، نوعی بزکوهی بزرگ افریقایی به رنگ قهوه‌ای.

3. POSSELT, 1963, "The Domestiation of the Eland".

۴. *The Financial Times*, که در رونامه *Le Monde*, des 24-25 juillet 1977 نقل شده است.

5. WILKINSON, 1972, "The history of Musk-Ox Domestication";

6. JEWELL, 1969, "Wild Mammals"...; pp. 105-107.

CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History...*; 7. dugong

8. lamantin

9. BERTRAM & BERTRAM, 1963, (The Status of Manatees"...

یافته بود. در ابعاد کوچک تر ولی بارزتر کاری است که بلژیکی ها روی فیل افریقایی انجام داده اند^۱. ابتکار چنین عملی به لئوپولد دوم پادشاه بلژیک مربوط می شود که می خواست حیواناتی را در کنگو برای حمل و نقل گردآوری کند که از نیش مگس تسه تسه در امان باشند. به این منظور چهار رأس فیل را در سال ۱۹۰۰ از هند وارد کردند که همگی اندکی بعد مردند، اما سرانجام موفق شدند سه فیل افریقایی را اسیر و تربیت کنند. ایستگاه گانگالا-نا-بودیو^۲ در سال ۱۹۰۷ دارای ۵۵ فیل تربیت شده بود. حکومت بلژیک پس از سال ۱۹۲۷ که تاریخ افتتاح رسمی این ایستگاه بود، شروع به اجاره دادن فیل های تربیت شده کرد. در اوایل سال ۱۹۴۰ تعداد فیل های تحت کنترل به حدود ۷۰ عدد می رسید که ۱۵ عدد حیوانات رهبر، ۲۰ عدد در حال تربیت شدن و ۳۰ عدد نیز آماده برای اجاره دادن بودند. همین ایستگاه بی درنگ پس از جنگ یک دوره ی کوتاه مدت جهشی به خود دید (در سال ۱۹۴۵ تعداد ۲۵ فیل جوان، در سال ۱۹۴۶ تعداد ۴۰ فیل جوان و در سال ۱۹۴۷ تعداد ۳۵ فیل جوان اسیر شدند). این کار قبل از افول سریع آن به دلایل اضافه شدن سریع ادوات مکانیکی و استقلال کنگوی بلژیک در سال ۱۹۶۰ بود.

در مجموع، ترازنامه ی این اقدامات رو به کاهش گذاشت. بیش تر این حیوانات به حال خود رها شدند و تعداد زیادی نیز به طور فشرده در همان نواحی طبیعی خودشان محبوس ماندند. در کلیه ی موارد، هیچ یک از این اقدامات منجر به نوعی دامپروری از نوع دامپروری دام های کلاسیک نشدند. چرا؟ اهلی کردن های جدید با دشواری هایی مواجه شدند که نباید آنها را از نظر دور داشت. بعضی از این دشواری ها ناشی از بی حوصلگی و آماده نبودن انسان است که در بهترین حالت ها جای خود را به قضایای فرعی روکامبول مانند داستان ها، یعنی قضایای فرعی جنون آمیز و پرت و پلا می دهد. در این

1. WAGNER, 1954, "Training the African Elephant".

2. Gangala-na-Bodio

مورد اوون لاتی‌مور^۱ نقل می‌کند که «ایالات متحده‌ی امریکا چند رأس گاو^۲ را که از گروئنلند آورده بودند، بر روی جزیره‌ای به پهنای آلاسکا مستقر می‌کند. اهلی کردن آنها به روش زیر انجام می‌گیرد: یکی از گاوها را درون حصاری نگه می‌دارند و یک نفر که توسط دستگاهی در جای بلندی قرار گرفته است، بر پشت حیوان سوار می‌شود، درست مثل گاوچران‌های (کابوی‌های) غرب وحشی که روی اسب‌های چموش و سرکش سوار می‌شوند. گاو بی‌درنگ سوارکار خود را به زمین می‌زند و استخوان‌های او را خرد می‌کند. گزارشی به واشنگتن ارسال می‌شود که: "حیوان نمی‌تواند اهلی شود". پایان تجربه».

مشکلات جدی‌تر دیگری نیز رخ می‌دهد که ناشی از خود حیوان است. با آزمایش این حیوانات در می‌یابیم چرا آنها که اکنون اهلی هستند، پیش از این اهلی نشده‌اند. یکی از عللی که تا همین اواخر برای اهلی‌نشدن گوزن‌های سرزمین کاپ بر شمرده می‌شد شگفت‌آور و در عین حال ساده بود. دلیل این بود که: این حیوان می‌تواند از حصارهایی به ارتفاع ۲/۵ متر بپرد!^۳ جمس دان^۴ با ارزیابی مشابهی تصور می‌کند اگر سرخپوستان پلین با سیم‌خاردار آشنا بودند، بی‌تردید گاوهای وحشی نوع بیزون را اهلی می‌کردند.

از طرف دیگر، موضوع مربوط به فیل دشواری بعضی انتخاب‌ها را به تصویر می‌کشد. می‌دانیم که این حیوان در اسارت می‌تواند تولیدمثل کند ولی دوره‌ی آن بسیار کند است (هر ماده‌ای به‌طور متوسط در چهار سال یک نوزاد به وجود می‌آورد) و در نتیجه بسیار هزینه‌بردار است (به دلیل مواظبت از نرها و به‌خصوص ماده‌ها و فیل‌های جوان در طول دوره‌هایی که در دسترس نیستند). یکی از راه‌حل‌های پایین‌آوردن هزینه، بردن ماده‌های اهلی شده به

1. LATIMORE, 1962, "La civilisation, mère de barbarie?". p. 101.

STEFANSSON, 1945, *The Arctic in fact and Fable*. به نقل از:

2. *Ovibus*

3. SIMMONS, 1979, *Biogeography*., p. 272.

4. DOWNS, 1960, "Domestication"...p. 42

جنگل و جفت‌انداختن آنها با نرهای وحشی است. اسیرکردن فیل‌ها از طبیعت اقتصادی‌تر است ولی دارای تنگناهای و گرفتاری‌های بسیار جدی است. از هند تا مالزی با فنون مختلفی که برای به اسارت‌گرفتن این حیوان به کار می‌روند مواجه هستیم: یکی از فنون کندن گودال است (در تایلند)، فنون دیگر محصورکردن حیوان توسط «دیواره‌ای» متشکل از فیل‌های اهلی است (در هند و کامبوج)، فن دیگر هدایت و راندن فیل‌های وحشی به درون یک حصار است (در بیرمانی، کامبوج، مالزی، لائوس، ویتنام، هند جنوبی)، این کار هم‌چنین با استفاده از محوطه‌ای که توسط کمند تشکیل شده است (در کامبوج، ویتنام، لائوس، هند) و حتی استفاده از قلاب برای فیل‌هایی که در باطلاح‌ها هستند (در کامبوج) صورت می‌گیرد. این فنون که در بیش‌تر اوقات حالت خشونت‌باری نیز دارند، اغلب به فیل‌های اسیرشده ناراحتی روحی شدیدی وارد می‌کنند و گاهی نیز هر نوع بهره‌برداری از آنها را بی‌فایده می‌سازند^۱. بلژیکی‌ها برای فیل‌های افریقایی روشی را انتخاب کرده‌اند که از طریق اسارت آنها می‌توان این روش را پیاده کرد، چون این روش متداول‌تر بوده و به نظرشان باید بهترین روش باشد. اگر این روش متداول‌ترین روش بوده است، پس دلیل کاملاً موجهی وجود دارد که عکس آن را نیز مورد توجه قرار دهیم. یعنی این روش، علی‌رغم تنگناهایش، متداول‌ترین روش بوده، به‌خصوص نقشی که در سرزمین‌های آسیای جنوبی در روند دستیابی به قدرت پادشاهی ایفاء می‌کرده‌است، بنابراین از نظر اجتماعی نیز معتبرترین روش بوده است^۲.

سرانجام تعدادی از اهلی‌کردن‌های اخیر نیز که می‌توان آنها را از نظر فنی موفق دانست، با مشکلاتی مواجه می‌شوند که این بار در پایین‌دست سلسله

۱. سخنرانی ژان الول Jean Ellul در سمیناری که در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۸۶ در مدرسه‌ی عالی تحقیقات علوم انسانی EHESS برگزار کردم.

2. ELLUL, 1969, *Le Coutumier rituel des capteurs d'éléphants...*, p. 39

تشریفات قرار دارند. در مورد حیوانات کار، وسایل کامیابی یا وسایل غیرمطمئنی برای رقابت با موتوریزه کردن وجود دارد، یا در مورد حیواناتی که برای قصابی و کشتار هستند، بعضی از مصرف کنندگان، خوردن گوشت آنها را کتمان می‌کنند و از این قبیل.

یکی از جالب‌ترین جنبه‌های اهلی‌کردن‌های معاصر، توزیع جغرافیایی آنهاست. توزیعی که بخواهد به‌طور کامل اتفاقی باشد، بسیار نادر و خاص است. این اهلی‌کردن در عمل به‌ویژه در موارد زیر حالت بومی و محلی به‌خود می‌گیرد:

۱. در ناحیه‌هایی که به‌لحاظ طبیعی دارای فشارها و تنگناهای طبیعی هستند (افریقای حاره‌ای، کمربند اطراف شمالی) که اقلیمی کردن حیوان غیربومی در آنها دشوار و یا غیرممکن است، سعی در اهلی‌کردن گونه‌های محلی‌ای می‌شود که از قبل با این محیط انطباق یافته‌اند. چنان‌که چندین سال متمادی است که در صدد اهلی‌کردن دو نوع گراز افریقایی به نام‌های فاکوشر^۱ و پوتاموشر^۲ در مقیاس وسیعی هستند. این نوع گراز گرفتار تب خوکی افریقایی نمی‌شوند و از این نظر می‌توانند در این قاره معرف موجودات قابل قبول از نژاد خوگ باشند.^۳

۲. در قسمت‌هایی از جهان استعمار، به‌خصوص استعمار شبانی و پرجمعیت شدن آنها توسط مهاجرت‌ها تا حدودی دیر انجام شده است و یا هنوز هم در زمان ما پی‌گیری می‌شود. در این بخش‌ها ایدئولوژی پیشگام هنوز هم به صورت زنده‌ای وجود دارد (زلاند نو، افریقای جنوبی؛ شمال کانادا، سبیری).

۳. در حوزه‌هایی که مشخصه‌ی آنها فقدان اهلی‌کردن‌های قدیمی و یا تعداد بسیار ضعیف آن است (افریقای حاره‌ای و فوق حاره‌ای، نواحی شمالی) یا برعکس، ویژگی آنها بازگشت حیوانات به حالت وحش بومی

1. phacohère

2. potamochère

3. JEWELL, 1969, "Wild Mammals"..., p. 105.

است (امریکای شمالی، زلاند نو)، انسان از طریق اهلی کردن‌هایی که در جایی ثبت نشده‌اند، نوعی از وظیفه و یا تمنای تلافی روی طبیعت و تاریخ را به جا آورده است.

به خاطر می‌آوریم که موارد گوناگون بازگشت به حالت وحش نشان دادند که غیر از چند مورد استثنایی، یک نژاد حیوانی هرگز و به‌طور قطع اهلی نشده است. اهلی کردن‌های اخیر نیز، که سنخیتی با هم ندارند، نشان می‌دهند که «هیچ‌یک از گونه‌های وحشی هرگز به‌طور تام و تمام در پناه کوششی برای اهلی کردن نیست.» فقط اطمینان به موفقیت اقدامی است که به عمل می‌آید: یعنی کارکرد ویژگی‌های زیست‌شناختی و زیست-جغرافیایی آنها. ولی شاید در اینجا نیز کارکرد انسان و فرهنگ در یک مکان و زمان معین باشد، که این امر بستگی به عملی خواهد داشت که انسان می‌خواهد و یا می‌تواند اقدام به چنین عملی کند.

مفهوم نظام اهلی‌کننده

در این گذر سریع، ملاحظه می‌شود که متمایز کردن گونه‌های وحشی، یعنی همان کاری که جانورشناسان انجام می‌دهند، و یا تقسیم روندهای اهلی به مراحل پشت سرهم (مثل مقدماتی، ماقبل دامپروری و غیره)، یعنی همان کاری که متخصصان امور ماقبل تاریخ انجام می‌دهند، و یا تجزیه‌ی عمل اهلی کردن به عناصر مستقل (مثل رام کردن، مانوس کردن، بهره‌برداری کردن)، موضوعی که اشخاصی مثل جنی کوی، تیم انگولد و فرانسوا سیگو پیشنهاد کرده‌اند، هیچ‌کدام شایسته نیست. عمل اهلی کردن: «فی‌نفسه یک عمل است و غیر قابل تقسیم»، و فقط باید گفت که حیواناتی وجود دارند که کم و بیش خود را در اختیار می‌گذارند و انسان‌هایی نیز هستند که کم و بیش بر اساس زمینه‌ها در این کار موفق می‌شوند. با توجه به این که تنوع حیوانات اهلی شده، تحت این یا آن عنوان، و نیز تنوع شکل‌های اهلی کردن، تنگناهای

گمراه کردن را با خود دارد و حتی اگر تنوع دیگری را به حساب آوریم که اهمیت بیش‌تری دارد، یعنی تنوع عواملی که در موفقیت یا شکست این یا آن نوع اهلی کردن در فلان زمان و فلان مکان مدخلیت دارند، این نوع تنوع غیرقابل فهم خواهد بود.

اکنون مجموعه‌ی نخست عوامل برای ما آشنا تر است. آندره لوروا-گوران آن را به شرح زیر خلاصه می‌کند: « ظهور یا پذیرش دامپروری، به تلاقی شعاع‌های دو نظام ارزشی وابسته است. یکی از این نظام‌ها مشخصه‌های زیست‌شناختی و زیست‌جغرافیایی گونه‌ی پرورش‌یافته، و نظام دیگر، محیط فنی-اقتصادی پرورش‌دهنده است. مشخصه‌های زیست‌شناختی نشان می‌دهند که حیوانی چون سگ، که جرگه‌کننده و شکارچی ردیاب است، باید به حیواناتی از نوع گربه‌سانان، ترجیح داده شود و به مرحله‌ی اهلی کردن برسد. زیرا گربه‌سانان حیواناتی از نوع شکارچی کمین‌کننده هستند، و رفتارهای این‌چنینی سودی برای انسان ندارند. همین مشخصه‌ها در مورد تیره‌ی گوزن‌ها نیز صدق می‌کند، زیرا آنها در هنگام گریختن، که رفتار ویژه‌ی آنها در زمان بروز خطر است، از هم پراکنده می‌شوند. این رفتار درست عکس رفتار تیره‌ی گاوسانان است، زیرا این تیره در موقع خطر، به شکل گله و گروه باقی می‌مانند. بنابراین آمادگی دارند که به صورت گله اداره شوند. مشخصه‌های زیست‌جغرافیایی نیز به نحوی نقش مهمی را ایفا می‌کنند. مشاهده‌ی حرکت گله‌های گوزن‌های لاپون‌ها در مهاجرتی کوتاه در ارتفاعات و مقایسه‌ی آن با مهاجرت عظیم و طولانی گوزن‌های کانادایی امریکا در دشتی گسترده، نشانگر تأثیر مشخصه‌های زیست‌جغرافیایی است.

تداخل نظام فنی-اقتصادی، برای مثال درباره‌ی دو مورد زیر کاملاً ملموس‌اند: یک مورد، گوزن‌هایی توسط چوکچی‌ها، که در رده‌ی پیش از دامپروران واقعی قرار دارند، تربیت می‌شوند و مورد دیگر گوزن‌هایی هستند که تونگوزها یا لاپون‌های جنوب آنها را تربیت کرده‌اند. اینها تحت تأثیر

همجواری با کشاورزان-دامداران سیبری و اسکاندیناوی قرار گرفته و تبدیل به دامپروران واقعی شده‌اند^۱.

آیا اهلی کردن فقط یک کار زیستی (بیولوژی) است، یا یک کار فنی (تکنولوژی)؟ اوضاع و احوالی که در صفحات قبل دیدیم، نشان می‌دهند که نه این است و نه آن؛ بلکه سازمان اجتماعی، ایدئولوژی سیاسی و هم‌چنین عوامل طبیعی نیز در بیش‌تر موارد ایفاگر نوعی نقش محرکه هستند. به همین دلیل تمرکز درباره‌ی نوآوری‌های اهلی کردن در عصر نوستگی و نیز قرن نوزدهم از رقابتی نتیجه می‌گیرد که جهش‌های جمعیتی و شهری به شکلها و درجات متفاوت مشخص‌کننده‌ی این دو عصر هستند. برای مثال این واقعه که افریقا، از حوزه‌هایی که تا حدودی از اهلی کردن قدیمی تهی بوده است، و امریکا، بهشتی برای بازگشت به حالت وحش، هردو ولعی برای اهلی کردن مجدد و یا اهلی کردن نوین نشان داده‌اند که افراطی بودن آن در پاره‌ای از دوره‌های تاریخ این دو قاره، بر آن چیره شده است.

اعمال منفی، یعنی اعمالی که از نظر تئوری می‌توانستند در زمان و مکان معینی انجام شوند ولی نشده‌اند. جالب توجه‌تر آن‌که (فهرست و نقشه‌های توزیع آنها هنوز تهیه نشده و باید انجام شود. با این که انجام چنین کاری تا حدی مبهم خواهد بود ولی فوایدی نیز در بر خواهد داشت). یکی از این اعمال منفی اهلی نکردن نوعی حیوان افریقایی جنوبی به نام کوآگا^۲ است که آخرین نمونه‌ی آن در حدود سال ۱۸۵۸ از بین رفت^۳. این حیوان که شبیه به گورخر ولی بدون خطوط روی بدن بود، چندان مردم‌گریز و انس‌ناپذیر نمی‌شد و اغلب به گله‌های اسب‌های اهلی ملحق و همین که درندگان گوشتخوار به آنها نزدیک می‌شدند، با حرکات خود اعلام خطر می‌کرد. این

1. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. 1, p. 306, note 12.

2. *Equus quagga*

3. JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux...*, p. 30=31.

حیوان بسیار قوی و محکم، در مقابل اکثر بیماری‌هایی که گله‌های بومی اروپا را از بین برد، بسیار مقاوم بود. با این همه، ابویه‌ها و انگلیسی‌ها به این موضوع فکر نکردند که از کیفیت‌های این حیوان بهره‌برداری کنند و برعکس، آن را به‌مثابه یک «مخرب» و یک «انگل» برای گله‌ها به حساب آورده و از قتل عام آنها کوتاهی نمی‌کردند. علت این دشمنی را، طبق گفته‌ی جمس دان که گزارش این موضوع را می‌دهد^۱، باید در وابستگی مستعمره‌نشینان آن زمان به نظام ارزشی و ضوابط و معیارهای مزرعه‌داران اروپایی دانست. چنانچه کواگای «وحشی»، در چارچوب این نظام، شایستگی کوشش برای اهلی کردن نداشته است.

عمل منفی دیگری که کم و بیش حالت گسترده‌تری دارد، استفاده‌نکردن حیوانات کار در چین و آن هم در اوج رشد و توسعه‌ی این سرزمین است (قرن‌های هفتم تا نهم بعد از میلاد): «انسان‌ها خودشان را در طول ساحل کانال‌ها به قایق‌های بادبانی می‌بستند تا آنها را بارنج و مشقت فراوان برخلاف جریان سهمگین و سریع رودخانه‌ی یانگ-تسه بکشند. در دشت‌ها، انسان‌ها چرخ‌دستی‌ها را هل می‌دادند و در جنوب یانگ-تسه هیچ نوع وسیله‌ی چرخداری وجود نداشت و انسان‌ها بیش‌تر از حیوانات بار می‌بردند»^۲.

در اینجا نیز چنین استفاده‌ی بیش از حدی از نیروی انسانی و استفاده‌ی حداقل از چهارپایان بارکش، ناشی از یک نیروی ایدئولوژیکی، یعنی کنفوسیوسیم است که به یک تمدن مبتنی بر کشاورزی پهناگر مربوط می‌شود: «حیوانات نباید روی زمینی که می‌تواند توسط انسان کشت شود، تغذیه شوند»^۳. به همین دلیل است که دامپروری را به استپ‌های آسیای مرکزی و مردمانی که در آنجا زندگی می‌کردند، واگذار نمودند. «بربرها» نیز،

1. DOWNS, 1960, "Domestication"..., p. 30-31.

2. LATHIMORE, 1962, "La civilisation, mère de barbarie?", p. 105.

۳. همان مأخذ قبلی.

که با استفاده از تمام امکانات و وسایل آنها را مجبور به حفظ فاصله می‌کردند، به‌طور اجباری و تحت فشار در حواشی جهان چینی شیوه‌ی زندگی شبانی‌ای را توسعه دادند که از آن آگاه هستیم.

برای درک موضوعی که در ادامه می‌آید لازم نیست مثال‌های متعددی بیاوریم. هنگامی که عوامل متعددی با طبایع گوناگون و کم و بیش وابسته به یکدیگر، باهم ترکیب می‌شوند، این ترکیب برای هر مورد معینی معنای خاص خود را دارد و جهت ویژه‌ی خود را نشان می‌دهد و بنابراین علت موقعیت‌های گوناگون را نیز قابل درک و فهم می‌کند. «این ترکیب عوامل، نظام اهلی‌کننده را تشکیل می‌دهد». بنابراین به هر یک از موقعیت‌های مشخص و معین، یک نوع نظام اهلی‌کننده خاص مربوط می‌شود. این نظام متشکل از تمام چیزهایی است که انسان در تولید و بهره برداری از حیوانات فراهم کرده است، یعنی در عمل فنی، در نهادهای اجتماعی، در تفکر (خودآگاه یا ناخودآگاه)، در ارائه و بیان و غیره. بنابراین وقتی علت وجودی اسب نوع پوتوک را درک می‌کنیم که آن را در نظام اهلی‌کنندگی خود قرار دهیم. و اگر پوتوک و یابوی پروتاین و اسب «خون‌خالص» انگلیسی‌ها این چنین با هم تفاوت دارند، برای این است که هریک از آنها از نظام اهلی‌کنندگی ویژه‌ای نشأت گرفته‌اند. برای مردم‌شناس چندان اهمیتی ندارد که بداند کدام یک از سه مورد ذکر شده کم و بیش «اهلی»‌تر از دیگران است، برای وی همین قدر کافی است که بداند اینها با هم تفاوت دارند. بر همین اساس، او در جست‌وجوی عملی خواهد بود که اهالی باسک، اهالی پروتون و انگلیسی‌ها توانسته‌اند انجام دهند و یا در اندیشه‌ی چنین عملی با چنین نتیجه‌ای بوده‌اند...

بخش سوم

مصرف و تولید اهلی کردن

اگر گاوانر می فهمید،

اگر کر می شنید،

اگر موش کور می دید؛

انسان روی زمین زندگی نمی کرد.

ضرب المثل پروتاین

از کتاب Paul SÉBILLOT. *Le folklor de France*

فصل هشتم

حیوانات اهلی به چه کار می آیند؟

هدف و وسیله

اولین نمود قابل محاسبه از نظام اهلی‌کنندگی، «مصرف» حیوانات اهلی است، یعنی مجموع فرآورده‌ها و خدمات این حیوانات و هم‌چنین وسایلی که می‌توان با آنها این فرآورده‌ها و خدمات را، که به‌طور همزمان مورد نظر هستند، به دست آورد.

این سؤال به‌حق طرح می‌شود که چرا قبل از طرح مسئله‌ی تولید حیوانات اهلی به موضوع مصرف آنها پرداخته‌ام. دلیل آن بسیار ساده است. در مورد پرورش حیوانات، بین تحصیل فرآورده‌ها و یا خدمات از آنها و استفاده از این فرآورده‌ها و خدمات توسط انسان، تقریباً همان اختلافی وجود دارد که به‌طور مثال در مورد کشت گیاهان غذایی، بین گردآوری و آماده‌کردن آنها (از جمله مربوط به آشپزی) وجود دارد. ولی در حالت مربوط به حیوانات قسمت زیادی از حلقه‌های زنجیره‌ی عمل، مشروط به آخرین حلقه‌ها هستند و این امر بیش از حالت مربوط به گیاهان است (غیر از چند مورد استثنایی مثل مو، زیتون و غیره).

اساس این تفاوت ناشی از تخصصی‌شدن گیاهان است. در حالی که اکثر حیوانات چندارزشی و چندکاره هستند. از گندم در کل هرگز چیز دیگری جز کاه و دانه به دست نمی‌آید و از این دانه نیز آرد و بلغور حاصل می‌شود. به دنبال هر محصولی که از این دانه باشیم، آرد یا بلغور، برای کشت گندم راه‌های بی‌شماری وجود ندارد: باید زمین را آماده کرد، به آن بذر افشاند، آن را کلوخ‌کوبی کرد و ماله کشید و روی آن غلظک زد و سپس در انتظار گردآوری محصول ماند. می‌توان گونه‌های مختلف گندم و یا کودی را انتخاب کرد که میزان محصول در واحد سطح، افزایش پیدا کند و یا موادی از کشاورزی کارآمدتر را برگزید تا نیروی مولد و حاصل کار را بهتر کند، ولی زنجیره‌ی عمل به‌طور بنیادی همان است که بود. برعکس، نژاد گاوی می‌تواند هم کار کند و هم شیر و گوشت فراهم نماید. نژاد گوسفندی می‌تواند شیر، پشم و گوشت و غیره فراهم کند. ولی امکان وارد نمودن سریع تغییرات محسوس در فنون دامپروری و سازمان فضایی زراعی و کار دامپرور، امکان ترجیح یکی از این فرآورده‌ها بر دیگری وجود ندارد (در صورتی می‌توان در سازمان فضایی و کار دامپرور تغییرات سریع و محسوس به وجود آورد که گاوهای شیره را به دلیل نیاز روزانه بدوشند و حیوانات کار را علوفه دستی بدهند، در حالی که گاوهای چراگاهی به‌تنهایی در مراتع تعلیف می‌شوند)، بدون ایجاد تغییرات محسوس و در درازمدت در نژاد گونه‌های حیوان نیز این امر ممکن نیست. به همین دلیل به نظر من لازم است پیش از آن‌که در فکر دانستن علت نگهداری حیوانات توسط انسان باشیم، باید بدانیم که انسان چرا این حیوانات را در حالت اهلی نگاه می‌دارد.

اگر بر این عقیده باشیم که اهداف و نیازهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ی راه‌ها و وسایل هستند چندان هم دچار اشتباه نشده‌ایم. در اکثر مواقع حتی از قبل، شرایطی چنین، امکانات و وسایل را پیش بینی می‌کنند و برآورده می‌سازند که در خلاف جهت این موضوع هستند. چنان‌که یک جامعه می‌تواند بدون

دانستن مورد مصرف بسیاری از بهترین وسایل، آنها را داشته باشد. این امر تا وقتی ادامه دارد که همین وسایل از طریق برانگیخته شدن نیازهایی که عاملان حتی از قبل هم تصورش را نمی‌کردند، مورد مصرف خود را پیدا کنند. نظام‌های اهلی‌کننده از آیین‌ها و اسلوب‌ها گریزان نیستند، یعنی در اکثر این نظام‌ها نیازهای دامپروران به‌طور کلی روی چیزهایی منظم شده که می‌بایست از حیواناتشان گرفته شود و نه برعکس آن. فقط در جوامع صنعتی و با بررسی فنون جانورشناسی است که مفهوم انطباق تولید حیوانی با نیازهای انسانی گسترش می‌یابد (البته با تمام ابهامی که در اینجا مفهوم «نیاز» دارد و اغلب نیز با مفهوم «بازار» اشتباه می‌شود).

پیش‌تر نیز وقتی درباره‌ی اهلی‌کردن در دوره‌ی پیش‌ازتاریخ صحبت شد، این مشکل و تحمیل رفتار محافظه‌کارانه‌ی ناشی از آن ذکر گردید^۱. و دیدیم که اکثر انگیزه‌های سودمند و غیرسودمند (مربوط به مناسک، قربانی کردن و غیره) که امروزه توجیه‌کننده‌ی نگهداری حیوانات در حالت اهلی آنهاست، بسیار دور از مسائلی هستند که بر اولین اهلی‌کردن‌ها حاکم بوده‌اند. به همین دلیل فرانسوا سیگو با قراردادن یک «هیپوتز پوشاکی» یا «پوستی» در مقابل «هیپوتز خوراکی متداول» انسان‌های پیش‌ازتاریخ، می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این نظریه که نژادهای گاوی را به‌طورمثال برای شیر یا کارشان اهلی کرده‌اند، مردود است. زیرا وقتی انسان‌ها این حیوانات را فقط در حالت وحش می‌شناخته‌اند بنابراین امکان به دست آوردن شیر یا کار از آنها غیر قابل تصور بوده است. ابداع این فرآورده‌ها - زیرا ابداع است و نباید در آن تردید کرد - مستلزم یک سنت دیرینه‌ی دامپروری است [...]». به جز یک استثنای ممکن ولی نه مسلم، که همان سگ باشد... تقریباً نمی‌توان پذیرفت که اولین اهلی‌کردنها برای فرآورده‌هایی انجام گرفته باشند که حیوان فقط در

۱. مراجعه شود به فصل سوم همین کتاب.

حالت زنده بودن می‌تواند فراهم کند.[...] بدیهی است که حیوان اهلی در نهایت باید خورده شود ولی این که حیوان برای این اهلی شده که «خورده شود»، قطعی نیست. زیرا می‌توانسته شکار شود^۱». سیگو ادامه می‌دهد «بنابراین برای اهلی کردن یک حیوان ابتدا باید آن را به‌طور زنده اسیر کرد، که همین امر به فن شکار بر می‌گردد. هم‌چنین لازمی زنده نگهداشتن این حیوان، سودی است که باید در برداشته باشد^۲».

باز هم متذکر می‌شویم که در ابتدای امر، این سود همان سودی نبوده که فرهنگ غربی آن را از ابتدای قرن بیستم برای ما مجسم کرده است. بنابراین موضوع اهلی کردن را به‌طور شتابان به پایان نمی‌بریم و می‌گوییم اهلی کردن بیش از این که یک عمل «برای» انسان باشد یک عمل «روی» حیوان است.

پیش به سوی فراهم‌آوردن فهرستی از بهره‌برداری‌های حیوانی

فراهم‌آوردن فهرستی «ساده» از فرآورده‌های حیوانات اهلی و انواع بهره‌برداری از این حیوانات وظیفه‌ی آسانی نیست. عده‌ی کمی خود را درگیر چنین خطری کرده و گستاخ‌ترین و جسورترین آنها، دامی را که در اینجا مطرح می‌کنم یا ندیده‌اند و یا نتوانسته‌اند از آن برحذر باشند. آنها در دیدگاه انسان استفاده‌کننده و انطباق آن با حیوانات قرار گرفته‌اند و در نتیجه حیوانات اهلی و فرآورده‌هایشان را اساس «نیازهای» انسانی قرار داده‌اند، یعنی همان نیازهایی که این حیوانات بدون وقفه برآورده می‌سازند. بنابراین تحقیقات و نوشته‌های این افراد، از قدیمی‌ترین^۳ تا جدیدترین آنها، این فرآورده‌ها و یا حیوانات را بر اساس کارکردهای زیر، در رده‌هایی دسته‌بندی می‌کنند:

- حیواناتی که همراه انسان و یار او هستند؛

1. SIGAUT, 1980, "Un tableau des produit animaux"..., p. 25.

۲. همان مأخذ قبلی 7 p.

3. DARYLL FORDE, 1934, *Habita, Economy and Society*, p. 459.

- حیواناتی که نیروی محرکه هستند؛

- حیواناتی که خوراک انسان هستند؛

- حیواناتی که مصارف غیر خوراکی دارند (پوست، پشم و غیره می‌دهند) و حیواناتی که مصارف ویژه‌ای دارند (حیوانات آزمایشگاهی، حیوانات زینتی، حیواناتی که مصارف مناسبی^۱ دارند)؛

و یا حیوانات بر اساس کارکردهای زیر دسته بندی می‌شوند:

- حیواناتی که همراه انسان و مونس انسان هستند؛

- حیواناتی که نیروی محرکه هستند؛

- حیواناتی که جنبه‌ی خوراکی دارند؛

- حیواناتی که یک ماده‌ی اولیه را در اختیار انسان می‌گذارند؛

- حیواناتی که جنبه‌ی زینتی دارند؛

- حیواناتی که جنبه‌ی نظرقربانی دارند؛

- حیواناتی که در مناسک دینی مورد استفاده قرار می‌گیرند^۲.

برای پی بردن به نامعقولی و پوچی این نوع دسته‌بندی، به‌طور مثال کافی است بپرسیم در این دسته‌بندی‌ها، حیوانی مثل سگ را باید در کدام دسته قرار داد؟

به نظر من فقط کوشش فرانسوا سیگو^۳ که آنها را تحت عنوان «حیوانات فراهم‌کننده» دسته‌بندی کرده است، از نظر فن‌شناختی شایستگی طرح‌شدن را دارد. فرآورده‌ها و موارد مصرف سه‌گونه حیوان اهلی که به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند (سگ، خوک و مرغ) در جدولی که دارای دو ورودی است (شکل ۳) بر اساس مشخصه‌های کالبدشناسی و رفتاری حیوانات آورده شده‌اند. با چنین کاری، به یک رُفت و روب تمام عیار از موارد زیر می‌رسیم:

1. BALFET & JOISIEN, 1957, "Les techniques d'acquisition", pp. 10-12.

2. MICHÉA, 1968, "La technologie culturelle"..., pp. 847-848.

3. SIGAUT, 1980, "Un tableau des produits animaux"..., pp. 22-23.

۱. فرآورده‌های جسمی و کالبدی حیوان که آنها را اغلب معیارهای کالبدشناسی حیوان تعیین می‌کنند مثل گوشت، دل و جگر و کله و پاچه، خون، پوست، پشم و مو، پر، مدفوع، شیر، تخم.

۲. بهره‌برداری از حیوان به‌مثابه منبع انرژی: لگدمالی حیوانات، حمل، کشش و غیره که همه‌ی آنها بر طبق شیوه‌های مالبندی و زین و برگ تنظیم می‌شوند. بدیهی است که همه‌ی اینها نیز مبتنی بر توجه به مسائل کالبدی حیوان و رعایت آنهاست.

۳. بهره‌برداری‌هایی که مبتنی بر رفتارهای ویژه‌ی حیوان است، مثل رفتارهای تغذیه‌ای، رفتارهای شکارگری و یغماگری و تجاوز (پاک کردن محیط، شکار و غیره)، رفتارهایی که حیوان در مقابل قلمرو خود دارد (مثل بیدارباش، نگهبانی و غیره)، رفتارهای اجتماعی حیوان (مثل همراهی، هدایت، بازی و غیره).

۴. کاربردهای نشانه‌ای و رمزی حیوان (مثل نشانه‌گذاری و نشانه‌یابی موقتی، پیشگویی، علامت پایگاه اجتماعی، واحد پولی).

چرا نقطه‌نظر «حیوان-فرآهم‌آورنده»، از نظر فن‌شناختی دارای ارزش و شایستگی است؟ زیرا به این ترتیب درجه و میزان چندارزشی هریک از گونه‌ها و یا برعکس، جنبه‌ی تخصصی آنها را می‌بینیم و همچنین نسبت تولیدات حیوان زنده و حیوان مرده را در می‌یابیم. در ضمن و به‌ویژه با شناخت فرآورده‌ها و استفاده از حیوانات طبق ضوابط و معیارهای کالبدشناسی و رفتاری، نشان می‌دهیم که عمل انسان روی حیوان کجا و چگونه باید انجام شود (و همین امر موجب شایستگی فن‌شناختی نظری است که سیگو آن را پیاده کرده است). بنابراین نقطه‌نظر «حیوان-فرآهم‌آورنده» به‌طور مستقیم راه به نقطه‌نظر «انسان-تولیدکننده» باز می‌کند.

جدول شکل ۳ که سیگو آن را در بیش‌تر موارد (و با تواضع) به‌مثابه «ابزار

تداعی، [...] و یادداشت برداری^۱» در نظر گرفته است، به بهترین صورت ممکن روشی را به وجود می‌آورد که در تمام تحقیقات و تفحص‌های بعدی، در همه‌ی گونه‌های حیوانی و در تمام بهره‌برداری‌ها، با تکیه بر تهیه‌ی نقشه، قابل پی‌گیری است (در واقع، درباره‌ی حیوانات اهلی کار مشابهی را نداریم که قابل مقایسه با اطلس فرهنگ‌های آذوقه‌رسانی^۲ باشد).

بنابراین به این جدول استناد می‌کنیم ولی با احتیاط کامل. به نظر من، رده‌بندی «نشانه‌ها»، در حالتی که به انسان استفاده‌کننده احاله می‌شود و نه به حیوان فراهم‌کننده، مشکلی را مطرح می‌کند. برای حفظ جانب احتیاط تا انتهای کار و برحذر بودن از تغییر این نقطه نظر در طول راهی که در پیش داریم، لازم است موارد زیر را دخالت دهیم: «نشانه‌ی موقت (مهاجرت‌های فصلی)» در رفتارها، «پیشگویی» در همه جا (زیرا تعداد زیادی از عناصر حیوانی می‌توانند برای این منظور به کار گرفته شوند)، قربانی در پاره‌ای قسمت‌ها به طرف «گوشت». نظام‌هایی که خبر از «نشانه‌ی مقام و ثروت» و «واحد پولی» می‌دهند، همه‌ی اینها، موجب به‌وجود آمدن مقوله‌ی نوینی خواهد شد که می‌تواند عنوان: حالت خارجی و تعداد حیوانات را به خود بگیرد.

سپس می‌توان این جدول را علاوه بر سه گونه‌ی حیوانی که از قبل در آن جای داشته‌اند، به سایر گونه‌ها نیز گسترش داد. در اینجا به تأکید روی بعضی از قابل توجه‌ترین حالات استفاده از حیوانات اهلی اکتفا می‌کنیم. این کار از این جهت انجام می‌گیرد که مبدا خواننده را با فهرستی روبه‌رو کنیم که به دلیل نبودن جا، به صورت غیر قابل احترازی خالی و بدون گوشت و عضله بوده و کاملاً لاغر دیده شود. ترس دیگر ما از آن رو است که مبدا در آن صورت نیز نیاز به کتاب کاملی پیدا کنیم!

۱. همان مأخذ قبلی، p. 21.

2. BERTIN, HEMARDINQUER, KEUL & RANDLESS, 1969, *Atlas des cultures vivrières*.

سگ خوک مرغ

			انرژی
			لگدمالی
		خرمن کوبی شخم	
		آماده کردن مزرعه زیر خاک کردن بذر	
		پالان نخت روان زین	حمل
	+	دو چوب موازی مالبندی	کشش
	+	چرخ خرمن کوب خیش	
	+	گاری، سورتمه	
		محوطه‌ای	
	+	آبکشی چرخ آبکشی، سقا، و غیره آسیا و هصاری	قفس چرخدار و مشابه سایر چرخ‌ها
	+		
			رفتاری
		پاک کردن ضایعات انسانی سایر ضایعات	غذایی و هارت‌گری
+	+	مبارزه علیه جوندگان و طیره کمنک به شکار کمنک به گردآوری	
?	+	بیدارباش نگهبانی خبررسانی	قلمروی
	+	همراهی جانشین کودک آواز	اجتماعی
?		خبر کردن شکار هدایت گله جنگ	
+		مسابقه‌ی دویدن نمایش و طیره	
		نشانه‌گذاری موقتی (مهاجرت‌های فصلی) پیشگویی قریانی	نشانه‌ها
+			
+	+	نشانه‌ی منزلت و ثروت واحد پولی واقعی واحد پولی محاسباتی	
	+		

سگ خوک مرغ

			فراورده های کالبدی	
			لاشه	گوشت
+	+	+		دل، جگر، و کله و پاچه
+	+		غذا، چسب، و غیره	خون
+	+		غذا، روشنائی، و غیره	چربی
			مایعات، جامدات (پادزهر حیوانی، آب دهان)	نرشحات
	+			غشاهای تاندون ها (زردی ها)
			شاخ استخوان پهن استخوان های دراز استخوان های کوچک (قاب ها)	استخوان ها
				دندان ها، وسایل دفاعی شاخ ها، درختی فلس ها، لاک ها (لاک پست)
				پوست
	+	+		چرم
				موها
	+		موهای پال و دم ؟ کرک	
		+	نمد تغ	
				پرها
				پر نرم
				مدفوع ها
			ادرار مدفوع	
			لایه ی پوششی نفوذ ناپذیر مواد سوختنی کود	
+	+			
			خام، پخته تخمیر شده (ماست) کره ی خام کره ی ذوب شده دگمه شده پنیرها نوشیدنی ها نوشیدنی الکلی شده	شیر
				کامل
				خامه
				کازلین
				قندهای شیر
				غذا
+				تخم ها
				پوست تخم مرغ

پیش از این درباره‌ی چندکارگی تأکید شده است، منتها این مفهوم اغلب در معنای محدودکننده‌ای به کار رفته و فقط بیانگر فکر ضعیفی از پیچیدگی پدیده است. پس کافی نیست که تصور کنیم برای مثال گاو می‌تواند شیر، چرم، شاخ و گوشت فراهم کند. در ضمن (و شاید هم قبل از هرچیزی) باید بگوییم که: «گاو دروگر خودکاری است که دارای یک ماشین درو و یک خردکننده‌ی نوک‌تیز و یک کودپاش است. بین این دو نقطه، کارخانه‌ی فوق‌العاده پیچیده‌ای قرار دارد که مواد اولیه (علوفه) را تبدیل به شیر می‌کند^۱». این جمله را گفتیم تا جنبه‌ی اساسی گیاهخواران را (که همان علف‌چینی آنهاست) فراموش نکنیم و شناخت عمیقی از آنها داشته باشیم، چرا که همه ساله در فرانسه به دلیل چریده‌نشدن علف‌های جنگل‌ها و مراتع کوهستانی^۲، شاهد از بین رفتن ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ هکتار از جنگل‌ها (در سال ۱۹۸۹ حدود ۶۰۰۰۰ هکتار^۳) و تعداد زیادی از ایستگاه‌های ورزش‌های

1. NOVIKOV, 1975, *L'Élevage de demain...*, p. 186.

۲. در واقع می‌دانیم که علف‌های بلند در زیر برف روی هم می‌خوابند و همراه با رطوبت، سطح بسیار لغزنده‌ای را به وجود می‌آورند که می‌توانند موجب حرکت توده‌های برف و سقوط بهمین باشند.

۳. موقعی که مشغول نوشتن این خطوط بودم (ژوئیه ۱۹۸۹)، وسایل ارتباط جمعی درباره‌ی تجربه‌ی علف‌کنی لاماها در ایالت پرووانس خبر وسیعی را منعکس کردند! ویژگی‌ها و منافع این حیوان هرچه باشد، دلایل چنین انتخابی جای شگفتی دارد. زیرا تجربه نشان داده است که گوسفند و بز و حتی اسب (که تا قبل از انقلاب در جنگل‌ها پرورش می‌یافتند) در طول قرن‌ها کار علف‌کنی را به بهترین وجهی انجام داده‌اند، تا جایی که شهردار شهر سلستا Sélestat در سال ۱۸۰۵، در حالی که ابراز تأسف می‌کرده، گفته است که: «آنها [اسب‌ها] با دندان خود همه چیز را از بین می‌برند و دانسته‌ایم که یک رأس اسب در یک روز خسارت بیش‌تری می‌تواند وارد کند تا تبر پانزده نفر تبرزن».

نقل از: (BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 78)

در حقیقت، در آستانه‌ی قرن بیست و یکم برای موردتوجه قرارگرفتن موضوع، در صورت لزوم، باید «فن‌شناختی» غیربومی (لاما) را پیشنهاد کرد: ستودن بز نیز به‌یقین «جدی» نخواهد بود!

زمستانی هستیم که از عدم ثبات برف بر روی شیب‌هایی حاصل می‌شوند که علوفه‌ی آنها چریده نشده‌اند. بنابراین در نتیجه‌ی این خرابی‌ها، حالت یأس‌آوری ایجاد شده است.

فهرست گونه‌ها نشان می‌دهد که انسان تمام حیواناتی را که می‌توانسته‌اند اهلی شوند، اهلی کرده یا سعی در اهلی کردن آنها نموده و یا در نظر دارد آنها را اهلی کند. از فهرست فرآورده‌های این حیوانات نیز دیده می‌شود که انسان به هر طریق ممکن از تمام چیزهایی که آنها می‌توانسته‌اند به وی بدهند، استفاده کرده و یا سعی به استفاده از آنها کرده است (دست‌کم به صورت گرایش). در دنیا نمونه‌ای از حیوان یا قسمتی از حیوان وجود ندارد که خوردنی باشد ولی خورده نشده باشد (سگ از جمله در اروپا^۱، دل و جگر و کله و پاچه و هر نوع دورانداختنی دیگر، خون)، حیوانی نداریم که انسان می‌توانسته از نیروی کشش آن استفاده کند ولی به وسیله‌ای برای کشیدن آن چیز بسته نشده باشد (سگ، گوزن، شتر)، حیوانی نداریم که بتوان روی آن پالان گذاشت ولی روی آن پالان گذاشته نشده باشد (سگ، گوسفند در نپال^۲، گاو در آسیا و افریقای شمالی^۳)، حیوانی نداریم که قابل سوارشدن باشد ولی روی آن سوار نشده باشند (نژاد گاوی در آسیا^۴، گوزن ایلان در اسکاندیناوی^۵، و حتی لاما در پرو^۶)، حیوانی را سراغ نداریم که دارای الیاف

1. POPLIN, 1988, "Essai sur l'anthropocentrisme"..., p. 167.

۲. مشاهده‌های شخصی کورنی جس CORNEILLE JEST.

3. PLANHOL, 1969, "Le beuf porteur"...

۴. مشاهده‌های شخصی رومی دور Rémi Dor در مورد نوع گاو یاک در آسیای مرکزی و لوسی بن برونو Lucien Bernot در مورد گاومیش در آسیای جنوب شرقی. من در حوالی شط‌العرب کودکانی را دیدم که سوار گاومیش شده بودند تا آنها را به مرتع ببرند.

5. NOVIKOV, 1975, *L'Élevage de demain*..., p. 62.

۶. مشاهده‌های شخصی کارمن برنان Carmen Bernard.

قابل ریسندگی باشد ولی الیاف آن ریسیده نشده باشد (ابریشم کرم‌ابریشم، موی سگ در بین سرخ‌پوستان کواکیتول سواحل غربی کانادا^۱ و پیرنه)، هر نوع مدفوعی که استفاده نشده باشد (پادزهر حیوانات به عنوان پادزهر، ادرار به عنوان عامل پاک‌کننده، سرگین و پهن گاو به مثابه کود، مواد سوختنی و زخم‌بندی) و غیره. این فهرست را باز هم به‌طور قابل توجهی می‌توان امتداد داد.^۲

«اعمال و اثرات منفی» و «جاهای خالی» که روی نقشه باقی می‌مانند فقط فراگیرترین آنها هستند. پیش‌تر درباره‌ی عدم استفاده از حیوانات در چین قرون وسطی توضیح داده شد. در اینجا نیز می‌توان نمونه‌های زیادی را به آن اضافه کرد از جمله کوچ‌نشینی بدون استفاده از حیوانات بارکش در بین پول‌ها^۳، نخوردن خوک در بین یهودی‌ها و مسلمانان، نخوردن گاو در بین هندوها، نخوردن سگ یا اسب در بیشتر جاهای دنیا، نخوردن شیر در خاور دور و غیره. تفسیرهای کلاسیک این پدیده‌ها بین دو قطب در نوسان است. قطب «اکولوژیست‌ها» و قطب «نمادهای مذهبی»^۴ که هر دو نیز چندان راضی‌کننده نیستند. اولی پیش از هر نوع استدلالی، اعمال فرهنگی را عقلانی می‌داند که به‌طور اعم دربرگیرنده‌ی توضیح آنهاست. دومی نیز، هرچند که به‌طور ضعیفی توضیحات مذهبی را شامل می‌شود - اغلب

۱. مشاهده‌های شخصی ماری موزه Marie Mauzé.

2. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 97-130.

۳. Peuls. مردم مسلمان افریقای غربی. شبانان نیمه کوچ‌نشینی که تعداد آنها در گینه و مالی زیاد است.

۴. از این نوع بحث‌ها اشاره‌های خوبی در نوشته‌هایی می‌بینیم که به عدم مصرف گاو در هند، خوک در اسلام، شیر در خاور دور اختصاص دارند. در این مورد مراجعه شود به آخرین جمع‌بندی‌های و طرح‌های منبع زیر:

DIENER, NONINI & ROBKIN, 1978, "The Dialectics of the Sacred Cow"...

HENNINGER, 1982, "Nouveaux débats sur l'interdiction du porc dans l'Islam";

BERNOT, 1988, "Buveurs et non-buveurs de lait".

به مثابه «وسیله یا بهانه‌ای برای رهایی از دشواری» ظاهر می شود که «می تواند بیانگر هر چیزی و عکس آن باشد^۱». در مقابل اگر به جای در نظر گرفتن این پدیده و پدیده‌های دیگر به صورت مجرد، دوباره آنها را در چارچوب نظام اهلی‌کنندگی مشخصی که به هریک از آنها مربوط می شوند جای دهیم، نور دیگری بر آنها تابیده خواهد شد.

از بهره‌برداری‌ها تا نظام‌های بهره‌برداری

تمام جوامع در باب مصرف حیوانات اهلی میزانی از «اعمال منفی» خود دارند. به عبارت دیگر هیچ جامعه‌ای هرگز نه خودش به تنهایی از تمام گونه‌های موجود بهره‌برداری می‌کند و نه از تمام فرآورده‌ها و خدماتی که این حیوانات آمادگی عرضه‌ی آن را دارند. هر جامعه‌ای تعدادی از آنها را که خودش جفت و جور کرده است، بر اساس نیاز و نه وسایل، بر می‌گزیند. منظور از وسایل راهبردهای (استراتژی‌های) متفاوتی است که در اختیار دامپروران قرار می‌گیرد - برتری دادن به بهره‌برداری از حیوانات زنده یا برتری دادن به بهره‌برداری از حیوانات مرده، بازی کردن روی مکمل بودن گونه‌ها یا چندارزشی بودن آنها، یا تخصصی کردن تولید یا متمایز کردن آن و غیره - یعنی راهبردهای (استراتژی‌های) متفاوتی که بخش عظیمی از این راهبردها (استراتژی‌ها) نیز از طریق سایر انتخاب‌ها تعین شده‌اند مثل بوم‌شناختی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. این اصول کلی را در جدولی (شکل شماره ۴) به تصویر می‌کشیم که این بار نه تنها حاوی تمام بهره‌برداری‌های ممکن از حیوانات اهلی است بلکه دربرگیرنده‌ی بهره‌برداری‌هایی است که در یک جامعه‌ی معین^۲ به تحقق رسیده‌اند.

1. SIGAU, 1980, "Un tableau des produits animaux"..., p. 21.

۲. استخراج مطالب این جدول از منابع زیر:

خواندن این جدول مستلزم توضیحات و تفسیرهای متعدد زیر است:
 الف) بختیاری‌ها برای حیوانات زنده امتیاز مشخصی قائلند ولی در این امتیاز دو مقطع مهم وجود دارد: مقطع عمودی بین دو گروه بزرگ بهره‌برداری از آنها (فرآورده‌ها/ کار) و مقطع افقی بین دو رده‌بندی بزرگ حیوانات (حیوانات مورد استفاده برای فرآورده‌هایشان/ حیوانات مورد بهره‌برداری برای کارشان) و در نتیجه، این مقاطع نشانگر روابط مکمل بین سنخ‌های متفاوت حیوانات است.

ب) از بین گونه‌های حیوانات پرورش یافته دو سنخ^۱ «خالص» و یک سنخ میانی یا واسطه‌ای ظاهر می‌شوند که عبارتند از: نشخوارکنندگان کوچک (گوسفند و بز)؛ چهارپایان؛ نژاد گاوی.

نشخوارکنندگان کوچک و چهارپایان کارکردهای کاملاً متفاوتی دارند. گروه اول که فراهم‌کننده‌ی فرآورده‌هاست هیچ نوع کاری را نمی‌تواند انجام دهند، اما گروه دوم که فراهم‌کننده‌ی کار است هیچ‌نوع فرآورده‌ای ندارند مگر مدفوعشان که کارکردهای متفاوتی دارد (مواد سوختی) که با فضولات حیوانات کوچک، کارکرد متفاوت دیگری پیدا می‌کند (کود).

→ DIGARD, 1981, *Techniques des nomades Baxtyari d'Iran*.

- , 1982, "Le territoire comme résultat du procès de travail pastoral".

و بر گفته‌های: HOLTZ, 1984, "Reponse"... و مکاتبه‌ای است که با همین مؤلف داشته‌ام. بیان این جدول و جدولی که در ادامه می‌آید از روش‌های قالب‌های متداولی الهام گرفته که مؤلف زیر آن را مطرح کرده است:

BERTON, 1947, *Sémiologie graphique*.

- , 1977, *La Graphique...*

و بازهم از همین نویسنده:
 بدیهی است که روش و علم انفورماتیک امروزی امکان چنین کاری را بیشتر و بهتر فراهم می‌کند که تاکنون وقت و وسایل لازم را برای تجربه آن نداشته‌ایم.

نژاد گاوی که سنخ میانی را تشکیل می‌دهد، مشخصه‌ای چندارزشی را بیان می‌کند، زیرا از آن هم توقع فرآورده‌ها را دارند و هم توقع کار را. با وارد شدن به جزییات بیشتر، مقاطع دیگری را در درون این سنخ‌ها کشف می‌کنیم:

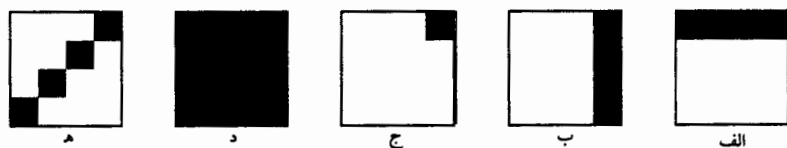
۱. تمام نشخوارکنندگان کوچک فرآورده‌هایی فراهم می‌کنند که می‌توان از روی بدن آنها برداشت کرد (پشم، مو). لازمی آن زنده‌نگه‌داشتن این حیوانات است. هم‌چنین تمایز بین نژاد بز و نژاد گوسفند، شیر بیشتر بز نسبت به میش و گوشت بیشتر گوسفند نسبت به بز است. پس بین بز و گوسفند حالتی مکمل وجود دارد.

۲. از بین چهارپایانی که در ارائه‌ی کار تخصص یافته‌اند، خر و اسب از نظر قد و قواره، ظرفیت، قابلیت و کارکردهای حمل و نقل، از یکدیگر متمایز می‌شوند، در ضمن مکمل یکدیگر نیز هستند. قاطر در این رده‌ی چهارپایان، برعکس اسب و خر دارای یک موقعیت چندارزشی است.

ج) این جدول ضمن ظاهر کردن دیدگاه حیوان-فراهم‌کننده، در عین حال هم دیدگاه انسان-بهره‌بردار (اهداف عمده‌ی این فرآورده‌ها و خدمات) و هم دیدگاه انسان-تولید کننده را آشکار می‌کند: یعنی با آزاد شدن برخی از گزینش‌های فنی انسان و ادار به اجرای آنها در چارچوب بهره‌برداری از حیوانات (چندبنیانی و یا مکمل گونه‌های پرورش یافته) شده است. یا از قبل طرح مبهمی از پاره‌ای تنگناها را مشاهده می‌کنیم که این گزینش‌ها در زمینه‌ی اجتماعی تحمیل کرده‌اند (نیاز به کار انسانی و تقسیم‌کار فزاینده به دلیل مشخصه‌ی ترکیبی مجموعه‌ی دام‌های منطقه).

وضعیت نسبتاً ویژه‌ای از بهره‌برداری مکمل از گونه‌های تخصصی شده و گونه‌های چندبنیادی، همراه با ترجیح به بهره‌برداری از حیوانات زنده، به شکل ظاهری نموداری مربوط می‌شود که حالت ویژه‌ای دارد. این عمل امکان این اندیشه را می‌دهد که سایر وضعیت‌ها می‌توانند از طریق نوعی

طرح مشابه جمع بندی و به توسط همان تعداد نمودار ویژه نشان داده شوند. اینها نیز به نوبه خود می توانند قابلیت گروه بندی مجدد را داشته باشند و به مجموعه ای کاملی از الگوهای سنخ کاهش یابند و بتوانند کم و بیش در مجموعه ای از عناصر همگون ثبت شوند (شکل ۵). سپس می توان تهیهی نقشه ای از این الگوها یا تهیهی نقشه ای از روابط منطقی آنها با سایر سطوح واقعیت های اجتماعی (یعنی نظام های عرضه حیوانات و غیره) را مد نظر گرفت.



- الف : بهره برداری چندشکلی از یک گونه ی چندبنيانی منزوی
 ب : بهره برداری تخصصی از گونه های متعدد تخصصی شده
 ج : بهره برداری تخصصی از یک گونه ی تخصصی شده ی منزوی
 د : بهره برداری چندشکلی از گونه های متعدد چندبنيانی
 هـ : بهره برداری تکمیلی از گونه های متعدد تخصصی شده

شکل ۵. نمونه هایی از ماتریس های مربوط به سیستم های مختلف بهره برداری از حیوانات اهلی

بهره برداری نظام یافته

اگر در مجموع، آترناتیوهای یک نظام اهلی کنندگی نسبت به نظام دیگر یکی باشند، می توانند با مفاهیم متفاوتی مطرح و راه حل های متغیر و ناپایداری را موجب شوند. ولی بازم برای هدایت به سوی نظام های ماندگار، باید بین گزینه های به عمل آمده و سایر عناصر نظام، «حساب و کتاب» لازم را نگهداشت. مثال زیر تا حدی روشنگر پیچیدگی این پیوستگی و تسلسل و حالت زنجیره ای آنها خواهد بود:

- در بعضی از نظام‌ها وسایل موجب تحمیل و تلقین نیازها هستند و در بعضی دیگر مسئله عکس چیزی است که پیش‌بینی شده بود (دست‌کم به صورت آرمانی پیش‌بینی شده بود). بین این دو نظام، نظام‌هایی را می‌یابیم - اغلب در اکثریت هستند - که در آنها وضع این‌چنین است: انسان‌ها در پی برآوردن نیازهای خود هستند ولی این کار را از طریق انطباق دام‌های خود با این نیازها انجام نمی‌دهند (در بیشتر مواقع نه وسایل فنی آن را دارند و نه حتی فکرش را) بلکه روی چندبنیانی بودن حیوان بازی می‌کنند.

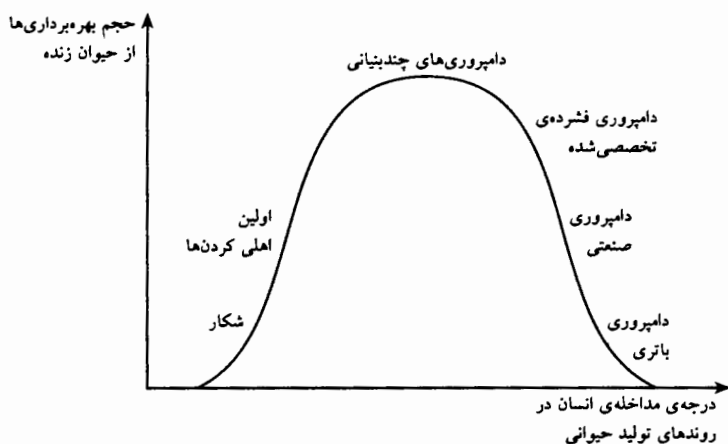
- برای بهره‌برداری از این ویژگی چندبنیانی، دست‌کم دو شیوه وجود دارد: الف) وقتی یک گونه‌ی چندبنیانی دارند (که شتر یک نمونه از سنخ آن است)، می‌توانند فقط با همین یک گونه بازی کنند. (مانند بدوهای شتردار، پرورش‌دهندگان گاو در افریقای شرقی، لاپون‌ها).

ب) وقتی چنین گونه‌ای ندارند و یا وقتی نمی‌خواهند و یا نمی‌دانند چگونه به آن اکتفا کنند، باید گونه‌های مختلف متعددی را با هم شرکت دهند تا بتوانند از آنها به صورت مکمل یکدیگر بهره‌برداری کنند (اسب + گوسفند، یا شتر + اسب + گوسفند، یا گاو + خر + اسب + بز و غیره. در ضمن می‌توان ترکیباتی نیز داشت که مبتنی بر دورگه‌ها باشند یعنی گاونر × یاک، یا شتریک کوهانه × شتر دوکوهانه، یا قاطر).

- از حالت چندبنیانی حیوان فقط در صورتی می‌توان بهره‌برداری کامل به عمل آورد که آن را زنده نگه‌دارند. در بین اکثر کوچ‌نشینان قاره‌های قدیم، به ندرت حیوانی را می‌کشند و از روی حیوان مرده نیز به هیچ وجه محصولی بر نمی‌دارند مگر این‌که کشتن، ناشی از ناتوانی و قصور حیوان باشد و یا بر اثر تصادف کشته شود، که این موارد نیز در صورت اقتضای رخ می‌دهد (شکل ۶). گذر از احتیاج به کشتن یک حیوان - مولد (مثل اتفاقی که در شکار می‌افتد) به امکان استفاده از این حیوان در حالت زنده، نشانگر مرحله‌ای قطعی از تحول روندهای اهلی‌کردن است.

- استفاده‌ی کامل از حالت چندبنیانی حیوانات مستلزم بهره‌برداری از آنها برای انجام کاری است که برای آن در نظر گرفته شده‌اند. بنابراین حیوان کاری نمی‌تواند خود به خود تغذیه شود؛ این حیوان نه تنها باید تغذیه شود بلکه تغذیه آن باید به نسبت نیرویی باشد که در موقع کار مصرف می‌کند. غذای آن را باید جمع‌آوری کرد و حتی گاهی نیز باید این غذا را کاشت. این غذا باید با شرایط حیوان منطبق و انبار شده باشد. بنابراین برای داشت عایدی، «حیوان کار باید بیش از علوفه‌ای که از انسان طلب می‌کند، کار کند».

- در اکثر جوامع دامپرور بهره‌برداری انحصاری از حیوان مرده و یا زنده وجود ندارد ولی بهره‌برداری همزمان و یا در عین حال بهره‌برداری متناوب از هردو وجود دارد. این امر کم و بیش بر اساس کاربری و موقعیت‌های گونه‌ای است که پرورش داده می‌شود. از همین رو پیداست که امکانات بازی روی این دو جدول بر اساس چندبنیادی حیوانات پرورش یافته و به ویژه بر اساس ویژگی ترکیب دام‌های یک منطقه افزایش می‌یابد.



شکل ۶. منحنی تغییرات بهره‌برداری‌ها از علفخواران بزرگ اهلی بر اساس سطح فنی دامپروران

- حتی در نظام‌هایی که در آنها برداشت از روی حیوانات مرده مهم‌تر است، توان نگهداری حیوان به صورت زنده اساس کار شمرده می‌شود. این قدرت وقتی قابل تشخیص است که بتواند بهترین زمان را بر اساس مواردی چون حالت‌های حیوان، تقاضاهای فصلی بازار، تقویم مذهبی (قربانی کردن حیوان)، استراتژی گزینش (حذف حیوانات مولدی که تمایلی برای نگهداشتن آنها وجود ندارد، یعنی یا خیلی مسن و یا تعداد آنها بیش از حد باشد و غیره تعیین کند).

نمونه‌ی ارائه‌شده در فوق و خلاصه‌شدن بیش از حد، مثال ساده‌ای بیش نیست. بدیهی است تعداد متغیرهایی که دامداران باید از آنها اطاعت و تبعیت کنند به‌طور قابل توجهی بیش از اینها هستند. از سوی دیگر، این نمونه تمام وضعیت‌های موجود را در نظر نمی‌گیرد و از خیلی از آنها چشم‌پوشی کرده است.

حیوانات بی‌فایده؟

بعضی از انواع بهره‌برداری از حیوانات اهلی مسائل بسیار مهمی را مطرح می‌کنند. این نوع بهره‌برداری‌ها در درجه‌ی اول به‌طورکلی توجیه اقتصادی ندارند. موضع مورد توجه من در این باب، موارد زیر است: استفاده‌ی نمادین یا مذهبی (که هدف از اهلی‌کردن آنها، قربانی‌کردن است)، استفاده‌ی بازیچه‌ای یا ورزشی (مثل جنگ‌انداختن حیوانات، نمایش حیوانات، مسابقات)، استفاده‌ی زینتی یا مونس‌ی (مثل پرندگان قفسی و حیوانات فراوانی که به آنها «مونس» گفته می‌شود).

همان‌طور که دیدیم، با آنکه مذهب در بعضی از اهلی‌کردن‌ها به احتمال زیاد نقش مهمی را ایفا کرده است، با این همه پرورش حیوانات با اهداف

مذهبی (مثل پرورش خرس در بین آینوها)^۱ به صورتی نادر و استثنایی باقی مانده است. در مقابل آن بهره‌برداری از حیوانات اهلی به صورت بازیچه‌ای و مونسی قرار دارد که حیوانات فراوانی را به صورتی گسترده و تخصصی شده تولید می‌کند مثل گاونرهایی که برای مسابقات گاوبازی به کار می‌روند، اسب‌های مسابقات، سگ‌ها و گربه‌هایی که دارای نژاد خاصی هستند و از این قبیل. ارزش بعضی از این حیوانات که قیمت آنها خود یک ثروت است، به نوع پرورش، که به‌ظاهر دارای هدف اقتصادی است، مربوط می‌شود. ظواهر آنها در برخوردها فریبنده است. یک گاونر جنگی و یا یک اسب مسابقه ارزش مصرفی ندارد و فقط دارای ارزش مبادله‌ای است. گرانی آنها فقط به دلیل «کلان‌آور» بودن آنهاست. اگر آنها می‌توانند مبالغ کلانی با خود بیاورند به این دلیل است که در مسابقات آنها شرط‌بندی و تماشاچی فراوان است و تعداد زیادی از آنها آمادگی خریدن جا و بلیط‌های بازی را به مبلغی گران دارند. انگیزه‌ی این افراد همه چیز غیر از انگیزه‌ی اقتصادی است. این افراد چه کسانی هستند؟ تمام مسئله در همین سؤال است.

دو پژوهش جدیدی که درباره‌ی مسابقات اسب دوانی به عمل آمده^۲ نشان می‌دهد که شور و شیفستگی مردمی مسابقات اسب‌دوانی را نه جاذبه‌ی بُرد و باخت آن تعیین می‌کند، که احتمال آن بیش از حد ضعیف و اتفاقی

۱. Aïnus، اسم عامی است که به قبایل مختلف شکارچی ماهیگیر که دارای منشاء کهن‌سنگی سبیری هستند داده شده است. اینها در حال حاضر در جزایر ساخالین، هوکایدو و کوریل زندگی می‌کنند. قدکوتاه و خپله هستند و صورتشان پراز کک و مک است. خط ندارند ولی در فولکلور و ادبیات شفاهی بسیار غنی هستند. تعداد آنها در حال حاضر ۱۰۰۰۰ نفر است. نسل آنها را خطر نابودی تهدید می‌کند. م.

۲. این پژوهش‌ها عبارتند از:

YONNET, 1985, *jeux, modes et masses...*, chap: 1, "Tiercé. Les nouveaux dimanches de la démocratie", pp. 15-90.

KONOPNICKI, 1986, *La France du tiercé...*

است، و نه جاذبه حیوان و تمایل خاص به آن. زیرا از نظر اکثر شرکت‌کنندگان در مسابقات اسب‌دوانی، اسب چیزی جز «یک وسیله‌ی فرعی مسابقه‌ی اسب‌دوانی نیست که یا در زیر پای سوارکار و یا در جلوی ارابه قرار گرفته» و مسابقه نیز چیزی جز «پرانتزی بین شرط‌بندی‌ها»^۱ نمی‌باشد. قوه محرکه این شور و شیفستگی، فقط لذت بازی و ذوقی است که نسبت به آن وجود دارد. طعم نوعی بازی و ذوق نسبت به آن که مشابه رسمی از فراغت در زمینه‌ی تاریخی وازگونی‌های جمعیتی و جامعه‌شناختی که به اصطلاح هانری ماندراس^۲ نشانگر «فرجام دهقان» در فرانسه‌ی سال‌های ۱۹۵۰ است. «شروع مسابقات اسب سواری [در سال ۱۹۵۴] با آغاز این حرکت‌ها تلافی می‌کند و گسترش آن با این حرکت‌ها همراه می‌شود»^۳. چون این توضیح با عقل صائب مطابقت ندارد بنابراین برای مسئله‌ی مورد نظر ما نیز کفایت نمی‌کند. این توضیح شیفتگی و شوری را که غیر حرفه‌ای‌های مسابقات اسب‌ها و یا مسابقات شترهای کشورهای مسلمان را به حرکت در می‌آورد دربر نمی‌گیرد. اینها همان کشورهایی هستند که شرط‌بندی در آنها ممنوع و حرام است.

این مسابقات همانند جشن مربوط به دوره‌کردن و علامت‌گذاری روی حیوانات در امریکا و یا گاو‌بازی اسپانیایی‌ها، و نیز همچون تعدد حیوانات جنگلی مثل شیر و ببر و پلنگ در سیرک‌ها، علی‌رغم ظواهر گوناگونشان، با همان نوع تعبیرها و تفسیرهای قابل محاکمه است که انسان و حیوان با همان اعمال پهلوانی یا ورزشی و بسته به روش‌های گوناگون، یا باهم متحد می‌شوند و یا در مقابل هم قرار می‌گیرند. زیرا تفاوت‌هایی از نظر مواجهه با خطر بین عمل سوارشدن روی یک اسب در میدان اسب‌سواری و روبه‌زوشدن با یک گاونر و حقیرکردن آن در میدان گاو‌بازی و یا تحقیر شیر در

1. KONOPNICKI, 1986, pp. 138-139.

2. Henri Mendras

3. YONNET, 1985, *Jeux...*, p. 67.

یک قفس وجود دارد ولی در طبیعت این اعمال، تفاوت بنیادی دیده نمی‌شود. تماشاچی نیز با همان انگیزه و آمیزه‌ای از طبیعت به تماشای یک رقابت سوارکاری، یک گاوبازی یا صحنه‌ی سیرک می‌رود که انسان را پیروز بر حیوان ببیند و در ضمن در انتظار موضوعی است که نمی‌شود آن را بر زبان آورد، یعنی یا نافرمانی حیوان و یا در انتظار یک ضربه‌ی کشنده‌ی شاخ...

به جنگ هم انداختن حیوانات نیز همانند اهلی کردن، قدیمی هستند و حتی بی‌هیچ تردیدی قدیمی‌تر از آن. این نوع جنگ‌انداختن‌ها حالت جهانی دارند مثل جنگ‌انداختن خروس‌ها باهم، که طرفداران خود را در پنج قاره‌ی جهان حفظ کرده است. اوج جنگ‌انداختن حیوانات در اروپا مربوط به قرن سوم قبل از میلاد است که با «وُناسیون‌ها»^۱ (گرفته شده از کلمه‌ی وُناسیو^۲ به معنی شکار) و «بازی‌های» میدان‌های گاوبازی رومی‌ها شروع می‌شود که در آنها مسابقات و نبردها به معنای واقعی با هم مخلوط می‌شدند^۳ که تا اوائل قرن نوزدهم نیز به‌طور فعالی ادامه داشته‌اند. انگلیسی‌ها، که قهرمانان مدرن ترحم به حیوانات هستند، پیش‌تر به خاطر وحشی‌گری در مقابل «حیوانات بدون تعلیم»، مشهور بودند. یکی از وقت‌گذرانی‌های آرمانی آنها تماشای گاوهای نرو خرس‌ها، میمون‌ها و گربه‌سانانی از خانواده‌ی سمورها بود که سگ‌ها «آنها را به ستوه می‌آوردند». شاهده‌ی در سال ۱۶۹۴ می‌نویسد که به‌ستوه آوردن و آزار دادن یک گاونر بسته یا آزاد «یکی از سرگرمی‌هایی [ورزش‌ها] است که انگلیسی‌ها از آن لذت فراوانی می‌برند، نه تنها انگلیسی‌های دون پایه و پست، بلکه عالی‌مقام‌ترین بانوان نیز از آن زمهراند»^۴.

فرانسوی‌ها نمی‌توانند خود را پالایش شده‌تر از آنها نشان دهند. در حدود

1. venationes

2. venatio

3. HUMPHREY, 1986, *Roman circuses...*

۴. به نقل از: THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 191

سال ۱۸۰۰، در مونتفوکن^۱، یکی از حصارهای پاریس، «جنگ گاونر» علیه سگ‌ها به‌طور منظمی جریان داشته است.^۲ از سال ۱۷۳۱ نیز قصاب‌ها در تمام روزهای یکشنبه و دوشنبه، در جاده پانتن^۳ خارج از حصار سن‌دنیس^۴، در میدان کُمبا^۵ (که در سال ۱۹۴۵ به نام میدان کلنل فابین^۶ نامیده شد) نبرد سگ‌ها علیه گاونرها، خرها، قاطرها، میمون‌ها، خرس‌ها یا گرگ‌ها برگزار می‌شد. در اینجا نیز شاهدهی نقل می‌کند که «بانوان عالی مقامی را می‌بینیم که مثل بانوان رومی از مشاهدهی جاری شدن خون و کشته شدن گاوهای نر در اثر خشم و جنون موقتی سگ‌ها، رضایت خاطر پیدا می‌کنند و لذت می‌برند»^۷. این نوع «ورزش‌ها و سرگرمی‌ها» از اواخر قرن هجدهم در انگلستان و در سال ۱۸۳۳ در فرانسه، دست‌کم در ملاء عام، ممنوع می‌شوند. امروزه در فرانسه دیگر این نوع سرگرمی‌ها وجود ندارند مگر به شکل‌های کاملاً قانونی. زیرا قانون مدنی این نوع سرگرمی‌ها را در ناحیه‌هایی که جنبه‌ی «سنت‌های محلی مستمر» دارد، مجاز دانسته است.^۸

1. Montfaucon

2. PELOSSE, 1981, "Imaginaire social et protection de l'animal"..., I parti, p.23.

3. Pantin

4. Saint-Denis

۵. Combat به معنی جنگ و نبرد.

6. Colonel-Fabien

۷. نقل از:

DELORT, 1984, *Les animaux ont une histoire*, p. 108.

هم‌چنین مراجعه شود به:

HACHET-SOUPLET, 1897, *Le Dressage des animaux et les combats de bêtes*.

BLUZET, 1913, *L'Enfer des bêtes...*

۸. ماده‌ی ۴۵۳ از قانون جزا.

مراجعه شود به:

LATTÉS, 1988, "Le droit de l'utilisation de l'animal dans les spectacles".

تمام تحلیل‌هایی که درباره‌ی انجام اعمال پهلوانی با حیوانات شده^۱ نشان می‌دهند که این اعمال، با عناوین متفاوت، از یک هویت قبلی عوامل اجتماعی دارای سرده‌ی و بانی، برخوردارند. به هر حال برای شناختن اعمالی که این حیوانات، تحت آنها، در مقابل هم قرار می‌گرفته‌اند باید تمایز ساده‌ای به شرح زیر بین این اعمال برقرار کنیم:

۱. این اعمال، حیوانات هم‌نوع را در مقابل هم قرار می‌داند (مثل جنگ خروس‌ها با یکدیگر).

۲. این اعمال، حیوانات غیرهم‌نوع را به مقابله با هم وامی‌داشتند (مثل به ستوه آوردن و آزار دادن گاونر توسط سگ‌ها).

۳. این اعمال موجب رویارویی انسان با حیوان می‌شود (مثل گاو‌بازی اسپانیایی‌ها و اسب‌تازی گاوچرانان آمریکا).

نوع سوم مذکور در فوق، چنان‌که الیزابت لارنس آن را به بهترین وجهی درباره‌ی اسب و گاو در آمریکا ارائه کرده^۲، استفاده از اهلی کردن را نشان می‌دهد. جذاب‌ترین حالت مورد دوم است که کم و بیش به‌طور ناگزیر حیوانات وحشی (یا وحشی کرده) و اهلی را در مقابل هم قرار می‌دهد، یعنی انسان حقوقی را که به نحوی از انحاء درباره‌ی حیوانات وحشی برای خود می‌داند، به این حیوانات اهلی تفویض کرده‌است. نمونه‌ی آن را امروزه در شکارهای ویژه‌ای می‌بینیم که با اسب‌دوانی و به همراه سگ انجام می‌شود.

۱. در این مورد، به‌خصوص مراجعه شود به:

BOUISSAC, 1977, "Perspectives ethnozoologiques"...

ELAM, 1972, "Fighting of Bulls"...

MARVIN, 1982, *La Carrida de toros*...

DOUGLAS, 1984, "Toro muerto, vaca es"...

MARVIN, "The Cock-Fight"...

2. LAWRENCE, 1982, *Rodeo*...

در اینجا می‌بینیم که حق و حقوق انسان به سگ تفویض شده است^۱. بنابراین، غیر از شماره ۱، تمام این اعمال عبارتند از تداوم عمل اولیه یا تولید مجدد آن (همراه با حیواناتی که پیش از این اهلی شده‌اند) و به صحنه آوردن یک شیوه‌ی کم و بیش خشن.

		عوامل جنگنده		
		از یک جنس	از جنس‌های مختلف	
			انسان/ حیوان	حیوان وحشی/ حیوان اهلی
جنگ	جنگ خروس‌ها	گاوبازی رام کردن (اسب و گاو) تربیت حیوانات وحشی	به ستوه آوردن گاو نر بسته توسط سگ‌ها	
	مسابقات، تعقیب	مسابقات اسب‌دوانی به صورت سوارکاری یا ازابهرانی	شکار در حال دویدن و تعقیب	

شکل ۷- جدول اجمالی سنخ‌های گوناگون اعمال پهلوانی با حیوانات.

مورد مربوط به حیوانات همدم و همراه، که جزییات آن در ادامه مورد مطالعه قرار می‌گیرد^۲ نشان می‌دهد که این حیوانات در مرکز صحنه‌ای که نشانه‌های آن مشابه همین‌هایی است که گفته شد، قرار دارند. با این همه، شما را چندان در انتظار نمی‌گذاریم و دو حالت بسیار گویا از این حیوانات همدم و همراه را نشان می‌دهیم.

با بررسی نظریه‌ای که بر اساس آن، علفخواران بزرگ اهلی که کار آنها اساساً مولد نبوده است (زیرا باید به آنها علوفه‌ی دستی می‌دادند)، باید غیر

1. ELLAS, 1986, "An Essay on Sport and Violence". p. 161.

۲. به ویژه مراجعه شود به فصل یازدهم.

از کار، نفع دیگری برای انسان می‌داشته‌اند، برای مثال دارای ارزش نشانه‌ای می‌بودند. سیگو می‌نویسد: «بیش از پیش از خود می‌پرسم آیا ارزش دادن به نشانه‌ها، که به نظر ما فوق‌العاده است، همانند ارزش نشانه‌ای که برای طلا یا دام (یا صدف‌های کوچکی که به جای پول متداول بوده، یا شمش‌های آهن و یا هر چیز دیگری) قابل هستیم، موجب نمی‌شود که کاربردهای دیگر این اشیاء، غیر از همین یک مورد، از بین بروند»^۱.

سیگو حق دارد. تعبیرهای وی را می‌توان بدون هیچ تردیدی به تمام حیواناتی که آنها را «مونس» می‌نامند تعمیم داد. چون این حیوانات قادر نیستند کار دیگری انجام دهند، نمی‌توانند به کارآیی‌های بالای حیوانات همراه انسان برسند. چنین موردی از قرن هجدهم به بعد درباره‌ی گربه صدق می‌کند، همین مورد از مدت‌ها پیش در رابطه با سگ نیز صادق است، یعنی از همان موقعی که «نژادهای سالنی» از «نژادهای کاری» متمایز شدند و شکل گرفتند. اسب نیز با محو شدنش از صحنه‌های جنگ و سایر صحنه‌ها و به‌زودی نیز - البته به‌کندی ولی با اطمینان - از گوشت فروشی‌ها، تبدیل به چنین حالتی می‌شود. انسان در مورد این نوع حیوانات تا حدی به روش یک عاشق نامشروع (ولی ثروتمند) که معشوق را با این تصور نگره می‌دارد که از وفاداری او مطمئن باشد، عمل می‌کند. در این رابطه نیز حیواناتی را تحت‌الحمايه قرار می‌دهد که احساس می‌کند این حیوانات برای اعطاء یک عمل اضافی رایگان به شیوه و میل خود، سر به‌راه‌ترند. این نوع خدمات و اعمال که درباره چنین حیواناتی اعمال می‌شود هیچ نوع بهره‌برداری به معنای واقعی را توجیه نمی‌کند.

بنابراین از هر دو طرف، توده‌ی عظیم حیوانات اهلی را می‌یابیم که انسان چه خوب و چه بد، موجودیت خودش را از آنها می‌گیرد؛ حیواناتی که برای

1. SIGAUT, 1980, "Un tableau"..., p. 35.

اهلی‌کردن آنها نمایش‌ها می‌دهد، خطراتی را متقبل می‌شود، مداخلاتی را روی آنها انجام می‌دهد، بعضی از آنها را از راه مصیبت‌بار و خشن و با تحقیرکردن آنها اهلی می‌کند و این عمل را تا حد مرگ نیز می‌رساند و بعضی دیگر را از طریق نقش‌آفرینی احساساتی به اهلی‌شدن بیش از حد می‌رساند. این‌که انسان حیوانات اهلی را به مصرف می‌رساند قابل انکار نیست. انسان از اهلی‌کردن نیز (و در بعضی از موارد، به‌خصوص) مصرف می‌کند، و همین موضوع تا حدودی مسلم است. حتی می‌توان از خود پرسید که آیا، از همان ابتدای امر و حتی امروزه نیز، دست کم بخشی از عمل اهلی‌کردن نباید به خودی خود یک هدف تلقی شود.

فصل نهم

چگونه باید اهلی کرد؟

«وسایل اولیه و بنیادی عمل» روی حیوان

دومین جنبه‌ی قابل توجه در نظام اهلی‌کنندگی، فرآورده‌های حیوانات است و بدیهی است چون این جنبه، مختص حیوانات اهلی است، جنبه‌ی اساسی به شمار می‌رود. آنچه حیوانات اهلی را از حیوانات شکار شده متمایز می‌کند این است که آنها دقیقاً محصول عمل انسان هستند (یا بخشی از آنها چنین‌اند). بنابراین، مسئله‌ی مورد توجه ما در این مبحث متمایز کردن ویژگی‌های فرآورده‌های حیوانات اهلی نسبت به فرآورده‌هایی است که از حیوانات وحش گرفته می‌شود. این تمایز باید به نحوی باشد که بتوان آن چه را که به مثابه مازاد ناشی از عمل انسان از حیوانات اهلی به دست می‌آید، در مقایسه با حیوانات وحشی، بشناسیم.

دست کم می‌توان گفت انسان در این زمینه در کوشش‌های خود صرفه‌جویی و مدارا نکرده است، تا جایی که تمام حیواناتی را که می‌توانسته‌اند اهلی شوند، اهلی کرده و یا سعی به اهلی کردن آنها نموده، و تمام چیزهایی را برایش قابل استفاده بوده از آنها گرفته و یا سعی به گرفتن آنها

کرده است. انسان تمام تلاش خود را برای رسیدن به اهدافش به کار برده و در مقابل هیچ تجربه‌ای، هرچند پرهزینه و غیرمعارف، عقب نشینی نکرده است. شاهد و مثال آن تجربه‌هایی است که «رنه آنتوان دو رامور»^۱ (۱۶۸۳-۱۷۵۷) فیزیکدان و طبیعی‌دان انجام داده است که خلاصه‌ی آن را از ماده‌ی «ابریشم»^۲ دائرةالمعارف^۳ استخراج کرده‌ایم:

«بنابراین تغذیه‌ی تعداد زیادی از عنکبوت‌ها [با پرهای پرندگان جوان] آسان خواهد بود ولی برای جادادن آنها مشکل زیادی خواهیم داشت. اگر آنها را به هنگام خارج شدنشان از تخم، در همان جعبه و در مجموعه‌های متعدد قرار دهیم، در ابتدای امر به نظر می‌رسد که آنها به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند. در روزهای اول به صورت مجموعه‌های متعدد برای تنیدن یک تار با هم کار می‌کنند، حتی تعداد زیادی از آنها را می‌بینیم که یک عدد پَر را با هم می‌خورند. ولی به‌زودی به یکدیگر حمله می‌کنند و عنکبوت‌های بزرگ‌تر عنکبوت‌های کوچک‌تر را می‌خورند تا جایی که در اندک مدتی از دویست یا سیصد عنکبوتی که در یک جعبه قرار داشتند، بیش از یک یا دو عنکبوت باقی نمی‌ماند. در مقایسه با تعداد زیاد تخم‌هایی که می‌گذارند تعدادشان اندک است [...]». بنابراین برای داشتن تار عنکبوت، باید هر عنکبوت را در جای مجزا قرار دهیم، یعنی جایی درست کنیم که هر عنکبوتی برای خود حجره‌ی جداگانه‌ای داشته باشد. بنابراین برای تغذیه اختصاصی و جداگانه‌ی آنها وقت زیادی لازم است که در مورد کرم‌ابریشم چنین احتیاط‌ها و پیش‌بینی‌هایی لازم نیست»^۴.

در مورد اهلی کردن، جای بسی خوشبختی است که تمام حیوانات چنین خود را تندخو نشان نداده‌اند. مسائلی که آنها برای انسان مطرح کرده‌اند چندان هم پیچیده نبوده است. انسان برای رسیدن به اهداف خود باید

1. René Antoine de Réaumur

2. Soie

3. *Encyclopédie*4. DIDEROT, 1764, *Encyclopedie*, t. XV, p. 304.

مجموعه‌ای از تجهیزات و وسایلی را فراهم کرده باشد که با هر مورد خاص منطبق باشد. چون در اینجا نمی‌توانیم فهرست دوگانه‌ای درست کنیم — فهرستی مبتنی بر انواع عمل، انواع گونه‌ها، انواع وسایلی که به کار برده می‌شود و فهرستی مبتنی بر انواع جوامع و مقایسه بین وسایل آن جوامع — که چنین فهرستی آرزوی ماست، بنابراین به طرح نشانه‌ها و آثار عمده‌ی آن بسنده می‌کنیم و این کار را به شیوه‌ای انجام می‌دهیم که بر گستره و سازمان درونی زمینه‌ی مورد نظر ما تأکید شود.

روشی که در اینجا مطرح است می‌تواند به‌طور خلاصه به عنوان مردم‌شناسی «وسایل اولیه‌ی عمل روی حیوان» تعریف شود. این روش با روش «وسایل اولیه‌ی عمل روی ماده» انطباق دارد، یعنی روشی که آندره لوروا-گوران برای مطالعه‌ی فنون ساخت، آن را تحسین و توصیف کرده است. نظر این مؤلف درباره‌ی مطلب فوق «یک فناوری مبتنی بر مواد اولیه^۱» بوده «با طرح این مطلب که ماده، تعیین‌کننده‌ی همه‌ی فنون است و نه وسایل یا نیروها^۲»، به این معنی که ضربه‌ی فشاری و یا پرتابی بر اساس تراکم ماده‌ی سختی که روی آن کار می‌شود، به وجود می‌آید و ضربه‌ی عمودی و یا مایل بر اساس طبیعت ماده و غیره حاصل می‌شود. با این همه می‌توان گفت که حیوانات «ماده‌ای» را تشکیل می‌دهند که اندکی تا حدی خاص هستند، یعنی ماده‌ای زنده، متحرک، با سازمانی پیچیده (فردی و جمعی) ناشی از هوشیاری، قادر به استقلال. بنابراین، عملی که انسان روی حیوان انجام می‌دهد باید با در نظر گرفتن روندهای زیست‌شناسی (متابولیسم، فیزیولوژیکی، تولید مثل و غیره) و روندهای عادت‌شناسی در سطح اجتماعات و افراد، انجام گیرد.

در ابتدای امر، این عمل مستلزم برآوردن چند خواسته‌ی بنیادی است تا

1. LEROI-GOURHAN, 1943, *L'Homme et la matière*, p. 13.

۲. همان مأخذ قبلی، p. 18.

حیوانات بتوانند هم به صورت افراد و هم به صورت گونه‌ها به زندگی خود ادامه دهند. تعداد این خواسته‌ها فقط سه تا است که عبارتند از: تولیدمثل، تغذیه، دفاع در مقابل هر نوع تهاجم^۱.

بدیهی است که تولیدمثل اصل است زیرا هم موجودیت گونه‌های حیوانی اهلی و هم تجدید و تکاثر ثروت انسان‌ها به آن بسته است. تحقق آن، که دغدغهی تمام دامپروران است، مجموعه‌ای از اعمال، راهبردها (استراتژی‌ها) و عرضه‌هایی را ایجاد کرده که غنای آنها غیرقابل مقایسه با سایر چیزهاست.

این امر در ابتدا مستلزم مهارت در عملیات دقیقی است که در زمان محدودی انجام می‌شود ولی این عملیات باید در فواصل منظم تکرار شود (در اکثر موارد: یک سال). این کار عمدتاً عبارت است از:

۱. آماده کردن ماده‌ها و به‌خصوص نرها به منظور تولید مثل: باید دانست بعضی از نرهایی را که می‌توانند در یک «فصل جفت‌گیری» برای بارورکردن ده‌ها ماده «به خدمت گرفته شوند» باید به صورت ویژه‌ای تغذیه و مراقبت شوند.

۲. بارورشدن ماده‌ها بر اساس فنونی می‌تواند از «جفت‌گیری آزاد» (توسط نرهایی که به درون گله رها می‌شوند) شروع و تالاق مصنوعی ادامه یابد. «جفت‌گیری دستی» نیز در همین طیف قرار می‌گیرد (بارورکردن یک ماده توسط یک نر معین، زیر نظر انسان و با کمک وی). گاهی تحقق این عملیات ساده مسائل دشواری را به وجود می‌آورد. برای مثال یکی از این دشواری‌ها عبارت است از توزیع عمل بارورکردن دام‌ها در زمان (این توزیع و تنظیم زمانی باید به نحوی باشد که بتوان حیوانات در حال زایمان را در یک گروه جمع کرد). برای رسیدن به چنین هدفی نرها را در دوره‌های غیر از

1. DIGARD, 1976, "L'enquête ethnologique sur l'élevage"....;

BARRAU, 1978, "Domesticamento".

دوره‌های تولید مثل، از ماده‌ها جدا می‌کنند و یا ماده‌ها و نرها را به وسایل جلوگیری‌کننده مجهز می‌نمایند. دشواری دیگر، آگاه‌شدن از ظهور آمادگی ماده‌ها برای بارورشدن است، که این کار نیز توسط نرهایی مشخص می‌شود که مجهز به پیش‌بندهای رنگ‌کننده هستند. در بین اسب‌ها نیز برای ممانعت از عمل جفت‌گیری و یا حتی برای تسهیل در امر جفت‌گیری از یک اسب اخته شده استفاده می‌شود. این اسب در تولید مثل نقشی ندارد ولی با نزدیک شدن خود به مادریان‌ها، اگر مادریانی به‌طور قطع غیرقابل دستیابی باشد، این اسب اخته عصبانیت او را تسکین می‌دهد و او را سرد می‌کند و زمینه را برای اسب‌های نری که برای تولید مثل در نظر گرفته شده‌اند، فراهم می‌نماید.

۳. بر حسب مورد، نظارت کم و بیش فعال گله‌داران به حاملگی و به‌خصوص به زایمان‌ها در این دوره‌ی «تب و تاب بیش از حد» غیرقابل اجتناب است. زایمان‌هایی که در یک محدوده‌ی یک‌ماهه و شب و روز در یک گله‌ی بزرگ واقع می‌شود، چنین مشکلی را برای دامپروران به وجود می‌آورد.

۴. پی‌گیری تغذیه‌ی نوزادان توسط مادرانشان. تغذیه‌ی نوزادانی که مادرشان را از دست داده‌اند، توسط مادرانی که نوزادشان مرده است (نباید گذاشت شیر این نوع دام‌ها دوشیده شود). هم‌چنین پی‌گیری تغذیه همین نوع نوزادان توسط زنانی که به کودکان خود شیر می‌دهند^۱. گستردگی فنون و واژگان مربوطه در دامپروری‌هایی که نسبت مرگ و میرشان در زمان زایمان بالاست، شاهدی برای اهمیت این مسئله است^۲.

۵. به سرانجام‌رساندن از شیرگرفتن نوزادان که همیشه کار حساسی است

1. SIMOONS & BALBWIN, "Breast-Feeding of Animals by women"...

MILLIET, 1987, "Un allaitement insolite".

2. BAROIN, 1975, "Techniques d'adoption en milieu animal"...

BERNUS, 1980, "Vocabulaire relatif aux techniques d'adoption par les animaux"...

(جداکردن نوزادان از مادران، استفاده از پوزه‌بندهای گوناگون، آلوده و متعفن کردن پستان مادران)^۱.

نتایج حاصله از این عملیات بلافاصله قابل رؤیت نیستند. بدیهی است که می‌توان بر اساس یک فصل یا یک دوره‌ی تولیدمثل درباره‌ی نرخ زایمان و حالت فرآورده‌ها و غیره قضاوت کرد. منتها بسیاری دیگر از نتایج این عملیات تنها پس از چندسال، که تعداد این سال‌ها بر اساس گونه‌ها متغیر است، به مفهوم یک عمل ممتد ظاهر می‌شوند. در واقع مهارت و تسلط بر روندهای تولیدمثل در مجموعه‌ی خودش، از طرف دامداران مستلزم انعکاسی در آینده، و راهبردهایی (استراتژی‌هایی) است که در یک پروژه ثبت می‌شوند (اولویت دادن به کمیت یا کیفیت، برتر شمردن این یا آن فرآورده و غیره)، شاید نیز عمده‌ترین مشخصه‌ی این استادی و تسلط در همین امر است. ابزار و وسایل عمده و اساسی این راهبردها (استراتژی‌ها) انتخاب اصلح تولیدمثل کننده‌ها است. بین اصلاح ساده حیوانات بسیار مسن و لقاح مصنوعی جدید، که امکان بارورکردن صدها ماده را توسط اسپرم‌های گرفته شده از یک نر فراهم می‌سازد، مجموعه‌ای از درجات انتخاب اصلح را می‌بینیم. در این مورد، اخته‌کردن به اشکال گوناگون دارای چنان نقش مهمی است که تقریباً در همه جا متداول است از جمله در کشورهای مسلمان، با آنکه [حضرت] محمد [ص] این عمل را محکوم کرده است^۲.

تنوع ضابطه‌های انتخاب اصلح زیادتر است. این ضابطه‌ها در درون طیفی قرار می‌گیرند که شامل «احساساتی»ترین (مثل ابعاد و شکل شاخ‌ها در افریقا و حتی تعدادشان در فرانسه^۳) آنها تا «سودآور»ترین آنها (مثل سرعت رشد یا

1. TANI, 1987, "Two types of Human Interventions into the Sheep Flock"..., pp. 5-13

2. VIRÉ, 1982, "Ghanam", p. 319 a;

EL-BOKHÂRI, 1977, *Les Tradition islamiques*, vol. IV, pp. 1-33.

۳. آشکار شدن دو یا سه جفت شاخ که در نژاد بزهای Saanen زیاد است، مورد توجه بعضی

نرخ باروری و تولید مثل) است. اگر کلیه‌ی فنون فزاینده‌ی (بین تنه‌های اصلی یا تبارهای مختلف)، اختلاط دو نژاد (بین نژاد یا گونه‌ها) و یا دو رگه‌بودن (بین گونه‌ها) را بر آنها اضافه کنیم، مجموعه‌ی بسیار گسترده‌ای را به دست می‌آوریم که انسان از زمان‌های بسیار دور تا امروز خود را از عمل کردن بر آنها محروم نکرده است.

موفقیت‌های ثبت شده در این حوزه‌ی دشوار، غیرقابل تصور و حتی تماشایی هستند. به‌خصوص به دورگه‌گیری‌های زیر می‌اندیشیم: از گاو و یاک در آسیای مرکزی^۱، از شتر یک کوهانه و دوکوهانه در بین ترک‌ها^۲ و از خر و مادیان تقریباً در همه‌جا. با توجه به پردردسر بودن این نوع جفت‌گیری که مستلزم تشویق و هدایت توسط موسیقی یا تماس و غیره است^۳، شکست‌های نسبی پیش‌آمده اغلب ناشی از خواسته‌های متضاد و دشواری سازش‌دادن این خواسته‌های متضاد است. به‌گونه‌ای که برای بهره‌برداری از نیروی کاری اسب در طول قرن‌ها در جاهای مختلف، بهترین اسب‌ها را اخته کرده و بنابراین از تولید مثل فاصله گرفته‌اند. در همخونی نیز برهانی دوجانبه از همین نوع مطرح می‌شود. دامداران گذشته چنان از خطراتشان وحشت کرده و غرق تاریکی شده بودند که حتی «اشباع»^۴ ماده‌ها توسط نرهای اول برایشان یک مسئله بود؛ آنها برای پرهیز از این امر، گرایش به جایگزینی

→ از دامپروران Savoie می‌باشد. مراجعه شود به:

DIGARD, 1975, *La Vie pastorale à Bonneval-sur-Arc...*, pp. 15-16.

1. NEUBERT, 1975, "Die Bedeutung des Yaks"...

2. PLANHOL. 1968, *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'Islam*, pp. 43-44.

TAPPER, 1985, "One Hump or Tow?"...

3. VALIÈRE, 1969, "L'acte de naissance du mulet"...

۴. تأثیر تخمه و ژن نر اول بر روی تمام بچه‌های بعدی همان ماده، که در نوبت‌های بعدی توسط نرهای دیگر بارور می‌شد.

نظام‌مند نرهای مولد جاهای دیگر به جای نرهای مولدی داشتند که از دامپروری خودشان حاصل می‌شد. به این ترتیب جفت‌گیری‌هایی را که همیشه تحت کنترلشان نبود، افزایش می‌دادند و این امر به ضرر کیفیت محصولات خودشان تمام می‌شد.^۱ امروزه، برعکس، عمل حاصل از «مشارکت بهترین با بهترین برای دستیابی به بهترین»^۲ که از طریق «تخم‌کشی از حیوانات هم‌تیره»^۳ در درون نژادهای موفق کاملاً ویژه، موجب هم‌خونی بسیار متراکمی می‌شود که به طور ادواری مستلزم بازگشت به ریشه‌های مختلف است (پیوند دو نژاد مختلف)^۴. برخوردهای شدید و خشن قلمی قرن نوزدهم را که خالی از اندیشه‌های نهایی ایدئولوژیکی نیز نبودند، به‌خاطر می‌آوریم^۵ که هواداران جفت‌گیری نژادهای مختلف و خالص را در مقابل هم قرار می‌دادند. این مرافعات قلمی به بهترین وجهی ابعاد تولید مثل را نشان می‌دهند که هم ابزار راهبردی (استراتژیک) است و هم «نقطه‌ی حساس».

تغذیه حیوانات دومین خواسته‌ی حیاتی است که باید برآورده شود. اغلب تنوع و گسترش فنون متشکل برای برآوردن این منظور، در تصور نمی‌گنجد. این مجموعه چیزی نیست جز پیوستگی‌های متعددی که باید با سایر مجموعه‌ها داشته باشد. در این مورد باید موارد زیر را در نظر داشت:

۱. نمونه‌ی خوبی از چنین رفتاری را در کتاب زیر می‌بینیم:

CHEVALLIER, 1986, *Le Temps des Villardes...*, pp. 34, 40.

2. NOVIKOV, 1978, *L'Élevage de demain...* 3. *inbreeding*

4. *outcrossing*

۵. درباره‌ی این مسئله به مقاله‌ی مربوط به آن در کتاب زیر مراجعه شود:

CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, article "Amélioration génétique (chez les animaux)", pp.55-65

۶. فصل دوم همین کتاب.

۱. طبیعت خود حیوانات. باید به سادگی باور کنیم که گوشت خواران فقط گوشت و مشتقات آن و علفخواران نیز علف و مشتقات ناشی از آن را می‌خورند. در ضمن باید برای این حیوانات آب (روزانه ۵ تا ۱۰ لیتر برای هر رأس دام کوچک و تا ۸۰ لیتر برای هر رأس گاو کاری)، نمک و غیره فراهم نمود. در عمان شترهای یک کوهانه به‌طور منظم ماهی خشک‌شده می‌خورند و حتی خبیر داریم که اسب‌هایی را در بین اعراب، ترک‌ها و ارتش فرانسه، دست‌کم به صورت مقطعی، با گوشت تغذیه می‌کنند^۱.

۲. شیوه‌های تولید این خوراکی‌ها و تغذیه گوشتخواران مستلزم دامپروری (یا شکار) و تغذیه گیاهخواران مستلزم کشاورزی با درجات مختلف است. این الزام وقتی است که بعضی از تشکیلات جدید دامپروری و شکل‌های دامپروری که «خارج زمین» نامیده می‌شوند، به صورت صنعت کشت و تغذیه نباشد. چریدن «ساده‌ی» دام بر روی مراتعی که اکثر آنها فقط به‌طور اسمی «طبیعی» هستند نیز مسائل پیچیده‌ای را مطرح می‌کند. این امر در درجه‌ی نخست مستلزم تأمین دستیابی دام به مرتع و آب مورد نیاز است. همین موضوع در بعضی از نواحی که خشکی آن موجب رقابت و نا امنی زمانی است، چندان ساده نبوده و بسیار ظریف و حساس و نیازمند نظارت و سرپرستی کم و بیش فعال بر منابع طبیعی است که برای مثال می‌توان از خارکنی (آتش‌های شبانی)، بذرپاشی، قرق مراتع، حصارکشی، تنظیم گذرگاه‌ها و ایل‌راه‌ها (در کوهستان) و نقاط آبشخور و غیره نام برد. برای تأمین نمک حیوانات یا می‌توان آنها را در فاصله‌های طولانی جابجا کرد و به نقاط نمک‌خیز رساند (مثل کاری که توارگ‌ها می‌کنند و دام‌های خود را به مناطق «نمک‌خیز» منطقه‌ی خودشان می‌رسانند) و یا از طریق مبادلات

1. EL ANDALUSY, 1934, *La Parure des cacaliers...*, pp. 363-364;

LIAS, 1956, *Kazak Exodus*;

LA QUERRIÈRE, 1894, *De l'alimentation du cheval par les substances animales...*

تجاری بسیار پیشرفته تأمین کرد (مثل موردی که در امریکای لاتین وجود دارد).

۳. شیوه‌های توزیع خوراک در بین حیوانات. علاوه بر مسئله‌ی بسیار خاص تغذیه و نگهداری دام‌های کوچک و جوان که به آن اشاره شد، هر رده از حیوانات دارای مشکلات ویژه‌ای از نظر انطباق خوراک با طبیعت حیوان و حفاظت و مواظبت از خوراک آن است. بخشی از آنها عبارتند از نوع خوراک (خشک شده یا تازه)، ظرف برای خوراک (انواع شبکه‌های روی آخور که گاه و یونجه را روی آن می‌ریزند، انواع آخورها، انواع لاوک‌ها، انواع توبره‌ها، انواع آبشخورها)، ترکیب و کمیت جیره‌ها و علیق‌ها و هم‌چنین ترکیب جاها و کمیت آنها (در مرغزارهای کوچک، به صورت آزاد یا بسته شده، در حجره‌ها یا در مکان‌های انفرادی). همه‌ی اینها مبتنی بر این هدف است که این حیوان را برای چه منظوری مواظبت و آماده می‌کنند، آیا برای استفاده‌ی کاری از آن است یا برای پرواربندی و تحویل به کشتارگاه (در این مورد روش سختی را برای پروار کردن غاز می‌شناسیم به این ترتیب که قیفی را که وسیله‌ای به شکل مارپیچ در داخل آن تعبیه شده است در درون منقار حیوان می‌گذارند، غذا را در درون قیف می‌ریزند و دسته‌ی این وسیله‌ی مارپیچ را می‌چرخانند تا خوراک درون قیف، با فشاری که از طریق شیارهای مارپیچی به آن وارد می‌شود، به‌زور وارد گلو و شکم حیوان گردد). حتی برای چراندن حیوان نیز الگوهای متنوعی وجود دارد که به سنخیت حیوان (علف‌چر به معنای واقعی کلمه، سرشاخه‌چر که به معنی چریدن سرشاخه‌های درختچه‌هاست)، به طبیعت مراتع و به «قابلیت‌های تعلیفی» آنها بستگی دارد. این الگوها از زدن سرشاخه‌ی گیاهان، که مبین گذر سریع گله است، شروع و تا بهره‌برداری متراکم از محوطه‌های باز ادامه می‌یابد.

خواستهای سومی که باید برآورده شود مربوط به حمایت حیوانات در

مقابل نامساعد شدن آب و هوا، هجوم انگل‌ها و غارتگران، تصادفات و تصادمات، بیماری‌ها و غیره است. در اینجا هریک از آنها به روش خود شرکت می‌کنند که عبارتند از:

۱. فضاها و ساختمان‌های دامپروری (انواع اصطبل، انواع طویله، انواع آغل، انواع لانه برای خرگوش، انواع کبوترخان، انواع تلمبار که محل پرورش کرم‌ابریشم است و غیره)، فضاهای محصور با انواع میله‌ها، انواع دیوارها، انواع گودال‌ها، انواع پرچین‌ها، انواع چپر‌ها و یا سیم‌های آهنی - که یکی از انقلاب‌های نیمه‌ی قرن نوزدهم است - (که افریقایی‌ها آن را کریل^۱، امریکایی‌ها کورال^۲، انگلیسی‌ها انکلوزور^۳ و... می‌نامند)، انواع وسایل بستن حیوان (انواع قلاوه، انواع بندهایی که به گردن حیوانات بارکش می‌بندند تا آنها را به طویله ببندند، انواع مچ‌بند، انواع پابند، انواع حلقه‌های بینی... که یا به یک جای ثابت و یا به بست‌هایی بسته شده‌اند که می‌توانند به صورت کشویی و لغزنده در درون چیز دیگری حرکت کنند)، انواع پابندها و نیمه پابندهایی که به یک پای حیوان و یا به چند پای آن بسته می‌شود و حیوان را وادار می‌کند که آهسته حرکت کند^۴.

۲. کلیه‌ی فنون مربوط به نگهبانی و هدایت گله‌ها، پای پیاده (چوپانان) یا سوار بر اسب (کابوها^۵ یا گوجوهای^۶ امریکایگانادروهای^۷ اسپانیایگاردیان‌های^۸

1. *craal*

2. *corralscorrals*

3. *enclosures*

۴. بدیهی است که منابع و مآخذ درباره‌ی تغذیه‌ی حیوانات اهلی فراوان است، بنابراین می‌توان به کتاب‌های گوناگونی که فناوران جانوری در این باره نوشته‌اند مراجعه کرد. درباره‌ی بهره‌برداری از مراتع طبیعی مراجعه شود به جمع‌بندی:

VEYRET, 1951, *Géographie de l'élevage*, pp 74-90.

DUVIGNEAUD, 1974, *La Synthèse écologique...*, pp. 104-119.

UNESCO, PNUE et FAO, 1981, *Ecosystèmes pâturés tropicaux...*

5. *cow-boy*

6. *gauchos*

7. *ganaderos*

8. *gardians*

کمرگ^۱)، مسلح یا بدون اسلحه، همراه با حیوان کمکی یا بدون حیوان کمکی (سگ هدایت کننده‌ی گله یا سگ نگهبان و مدافع، گاوها و یا فیل‌هایی که برای دوره‌کردن همجنس‌های خود تربیت شده‌اند، بز نر اخته شده یا قوچ اخته شده که در پیشاپیش گله می‌افتد و حیوانات دیگر را راهنمایی می‌کند^۲).

۳. نام‌ها، فریادها، نداها، انواع زنگوله‌ها، چیدن قسمتی از پشم که به عنوان ارزش نشانه‌ای و به ویژه علامت مالکیت است، که این عمل در تمام دامپروری‌های گسترده، توسعه زیادی یافته است^۳.

۴. قطع بعضی از اعضا مثل چیدن بال بعضی از پرندگان.

۵. قلمرو وسیع دامپزشکی، پیشگیری و درمان، سنتی و علمی.

هرچند فنون مربوط به مانوس کردن، رام کردن و تربیت کردن حیوانات پاسخی به نیازهای حیاتی حیوانات نمی‌دهند- و به یقین احتیاجی نیز ندارند زیرا بدون هیچ تردیدی از آن بیزارند!- منتها به خاطر یادآوری هم که شده (زیرا به طور مفصل درباره‌ی آن صحبت خواهد شد) این فهرست را بدون ذکر آنها به پایان نمی‌بریم.

۱. Camargue ناحیه‌ای در جنوب فرانسه بین دو شاخه رود رُن بزرگ و رُن کوچک.

۲. درباره‌ی فن شبانان، به عنوان نمونه می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

BRISEBARRE, 1978, *Bergers des Cévennes*.

DIGARD, 1981, *Technique des nomades Baxtyâri...*

(کتاب فوق را تحت عنوان «فنون کوچ‌نشینان بختیاری» مترجم همین کتاب به زبان فارسی برگردانده و انتشارات آستان قدس آن را منتشر کرده است).

TANI, 1987, "Two Types of Human Interventions"..., pp. 14-41.

که مطالعه‌ی بسیار جالبی درباره‌ی توزیع جغرافیایی تیپ‌های حیوانات رهبر گله‌هاست.
۳. در این باره به عنوان نمونه مراجعه شود به:

BAROIN, 1972, *Les Marques de bétail chez les Daza...*

HUMPHREY, 1974, "Horse Brands of the Mongolians"...

زنجیره‌های اجرایی اهلی کردن کردن حیوانات

در این کثرت فنونی که در ظاهر هم به لحاظ اهداف و هم به لحاظ زمینه‌ها و نحوه‌ی اجرایشان این چنین متفاوتند، چگونه راه خودمان را پیدا کنیم؟ همه‌ی اینها در مجموع بیانگر مشخصه‌های متعدد یا ویژگی‌های بسیار گویایی هستند.

این فنون از نظر ابزارهای مادی تا حدودی فقیرند و حتی می‌توان گفت که «فنون بدون شیء» هستند. آیا در موزه‌های مردم‌شناسی متوجه نشده‌ایم که ویرین‌های مربوط به دامداری یا خالی‌اند یا چنین ویتیرینی در این نوع موزه‌ها وجود ندارد؟ این ایراد ارتباطی به مردم‌شناسان یا موزه‌داران موزه‌ها ندارد بلکه مربوط به دامداران می‌شود. حقیقت این است که در دنیا، فراوانند دامپرورانی که در بین آنها هیچ نوع شیئی مرتبط با دامداری وجود ندارد، البته منهای چوبدستی جهانی چوپان و یک یا دو عدد زنگ و زنگوله. به خاطر می‌آوریم^۱ که امروزه موضوع «فقر فرهنگ مادی» کوچ‌نشینان از نو علم شده تا تکیه‌گاهی برای بینش نوین درباره جوامع شبانی باشد؛ و بازهم به خاطر می‌آوریم که تکامل‌گرایان قرن نوزدهم به منظور پشتیبانی از نظریه (غلط) تقدم دامپروری بر کشاورزی، این موضوع را در انحصار خود درآورده بودند. بر اساس این بینش نوین، جوامع شبانی به‌مثابه نظام‌های کاملاً «انگلی و غارتگر» هستند که به‌طور جداگانه قادر به متحول کردن شیوه‌های تولید مسلط بزرگ (نظریه‌ی کلاسیک مارکسیستی) و ایجاد تمایزهای اجتماعی و یا تشکل‌های دولتی نمی‌باشند (نظریه‌ی کارکردگرایان جدید انگلوساکسون، که قبایل کوچ‌نشین را جوامعی می‌دانند که به‌طور بنیادی مساوات‌طلب هستند). تمام این نظریه‌ها برگرفته از مفهوم فقیر و نارسای خود فنّ است. این مفهوم، فنّ را تنها به شواهد مادی آن، یعنی اشیاء، تقلیل می‌دهد. باری، اگر

۱. مراجعه شود به فصل سوم همین کتاب.

مارکسیست‌ها کتاب‌های مارکس را می‌خواندند، در می‌یافتند (از سال ۱۸۶۷ به بعد) که «روند کار به موارد زیر تفکیک می‌شود: ۱) فعالیت شخصی انسان یا نفس کار به مفهوم واقعی آن؛ ۲) شیئی که کار روی آن انجام می‌گیرد؛ ۳) وسیله‌ای که کار توسط آن انجام می‌شود [...]». روند در محصول متجلی می‌شود، یعنی در یک ارزش مصرف، در یک ماده‌ی طبیعی که از طریق تغییر شکل، با نیازهای انسانی منطبق شده است^۱. هم‌چنین دستگیرشان می‌شد که «آنچه از همان اولین برخوردها، بدترین معمار را از متخصص‌ترین زنبور عسل متمایز می‌کند، آن است که معمار حجره را قبل از این که در کندو بسازد، در مغز خود می‌سازد و بنابراین کار نهایی پیش‌تر به صورت آرمانی در ذهنیت کارگر وجود دارد^۲».

به همین دلیل اگر انسان‌شناسان انگلیسی و امریکایی کارهای فرانسویان را خوانده بودند (زیرا کارهای لوروا-گوران هرگز به زبان آنها ترجمه نشده است!)، در می‌یافتند که «فن هم حرکت است و هم ابزار، که به صورت زنجیره‌ای، به نحوی واقعی سازمان یافته‌اند، که همین فن هم ثبات رشته‌های اجرایی را به آنها می‌دهد و هم انعطاف و نرمی آنها را. نحوه‌ی اجرا توسط ذهن و خاطره پیشنهاد می‌شود و بین مغز و محیط طبیعی متولد می‌گردد^۳» و هم‌چنین متوجه می‌شدند که «فناوری‌ای که محدود به طبقه‌بندی شکل‌های ابزارها و تحلیل حالات یک ساخت می‌شود، در مقابل مردم‌شناسی همان رابطه‌ای را خواهد داشت که جانورشناسی نظام‌مند در مقابل زیست‌شناسی حیوانی دارد. ابزار فقط در دایره‌ی اجرا وجود دارد و برای آن شاهد خوبی است زیرا اغلب محمل نشانه‌های بارزی از آن است. متنها این محمل بودن مثل همان محمل بودن اسکلت اسب از نشانه‌های حیوان علفخواری است که

1. MARX, 150, *Le Capital*, livre I, t. I, pp. 181, 183.

۲. همان مأخذ قبلی، p. 181.

3. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. I, p. 164.

قدرت دوندگی سریعی دارد و این اسکلت چوب‌بست آن را تشکیل می‌دهد است.^۱

یک پژوهش دقیق با تأیید این دیدگاه نشان می‌دهد که، حتی در نظام‌های اجرایی به‌ظاهر بسیار ابتدایی، «فقر فرهنگ مادی» را مسائلی چون: مکان والای اشغال شده توسط غنای دانش‌های مبتنی بر یک مشاهده‌ی بسیار دقیق و ظریف رفتار حیوانی و محیط، و نیز پیچیدگی عملیات ذهنی (شمارش، دستکاری رشته‌ها، دستکاری مجموعه‌ها) بیان می‌کند. این مسئله‌ی آخر مستلزم سرپرستی یک ذخیره‌ی اغلب مهم از حیوانات در زمان و مکان است. برای مثال، «تمام قواعد فن» کوچ‌نشینی شبانی کارکردن روی گله‌ها، ابعاد آنها، ترکیب آنها (به صورت گونه، سن، جنس) و روی جابجایی آنها (بنابراین روی تغذیه آنها) با تصاحب آنها به منظور بازگرداندن گیاهخواران از قواعد طبیعی و رفتارهای گله‌ای‌شان در جهت منافع انسان است.^۲

تحقیقات اخیر نیز نشان می‌دهد که اکثر جوامع دامدار کوچ‌نشین قادر به پویایی فنی و اجتماعی کاملاً قابل توجهی هستند: حتی بدون این که حرفی از فتوحات رعدآسای «بربرها» بزنیم که بارها مرزهای چین را تا دروازه‌های مغرب‌زمین رساندند، امروزه دستگیرمان شده است که اکثر پیشرفت‌هایی که در زمینه‌های اهلی کردن، دامپروری، دورگه‌گیری، سوارکاری و غیره در دوره‌ی قرون وسطی ثبت شده و مسلمانان به این پیشرفت‌ها رسیده بودند، حاصل ره‌آوردهای ترکان کوچ‌نشینی است که از قرن یازدهم از آسیای مرکزی آمده‌اند.^۳

1. LEROI-GOURHAN, 1965, *Le Geste et la parole*, vol. II, p. 35.

2. BONTE, 1973, "La formule technique du pastoralisme nomade."

۳. جمع‌بندی در :

DIGARD, 1976, (La dynamique sociale et les facteurs de changement chez les

گذر از استدلال در قالب‌های فرهنگ مادی به استدلال در قالب‌های زنجیره‌های اجرایی موجب ظاهر شدن ویژگی‌های بنیادی دیگری از روندهای فنی اهلی‌کردن می‌شود. در امر دامپروری، یکی از ویژگی‌ها در اختلاطی نهفته است که به‌طور دائم بین شیء، به‌مثابه وسیله‌ی کار و محصول وجود دارد. در هر یک از مراحل این روندها که قرار گیریم، همیشه حیوان اهلی ضمن این که هم محصول کار انسان - که یک امر بدیهی است - و هم موضوع کار است - که این نیز بدیهی است - وسیله‌ای است که کار توسط آن انجام می‌گیرد، زیرا با بهره‌برداری از مشخصه‌های طبیعی حیوانات است که انسان روی آنها عمل می‌کند (مشخصه‌های طبیعی چون مشخصه‌های آناتومیک، فیزیولوژیک و رفتاری). این اختلاط در اثر فقدان ارتباط مستقیم، فوری، خودکار (اتوماتیک) و قابل پیش‌بینی که باید بین عمل انجام شده و اثری که حاصل می‌شود وجود داشته باشد، باز هم بیش‌تر می‌شود. با این‌که با استفاده از نمک یا قند، صدا یا سوت، دست‌کشیدن (خاراندن حیوان) یا چوب‌زدن (مجازات)، برای تربیت یک حیوان به حالات روانی همان حیوان مراجعه می‌کنیم (چشایی، شنوایی، لامسه و پوستی)، ولی

→ *pasteurs nomades*".

و نمود آن را در مقاله‌ی زیر می‌بینیم:

DIGARD, PLANHOL & BAZAIN, 1982, "Éléments turcs dans le vocabulaire pastoral baxtyâri".

[این مقاله تحت عنوان «عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری» توسط مترجم همین کتاب ترجمه و در «مجموعه مقالات مردم‌شناسی، دفتر دوم، ایلات و عشایر»، مرکز مردم‌شناسی، پاییز ۱۳۶۳، صص. ۲۰۳-۱۹۱ چاپ شده است.]
در مورد جمع‌بندی این مطالب برای نمونه مراجعه شود به:

AMOROSI & JEWELL, 1963, "The Exploitation of Milk Ejection Reflex".

CASIMIR, 1982, "The Biological Phenomenon of Imprinting"....;

BASKIN, 1974, "Management of Ungulate Herds"...

با این اعمال، رفتار وی را تغییر می‌دهیم. برعکس، برای تغییر دادن حالات روانی آن حیوان (شیردادن، تولید مثل)، گاهی مواقع باید روی رفتارهای او عمل کرد^۱.

بنابر این، در رفتاری که با حیوانات داریم، به جای کارکردن بر روی یکی از مشخصه‌های حیوان، باید روی تمامی مشخصه‌های آن کار کنیم، در غیر این صورت اهلی‌کردن حیوانات غیرممکن است. به مفهومی دیگر، دامپرور تازه‌واردی که فکر می‌کند با دادن گوشت به سگ و یا علف به اسب، یعنی فقط از راه تغذیه می‌تواند آن حیوان را اهلی کند، یا سخت در اشتباه است و یا قصد اهلی‌کردن ندارد.

ویژگی دیگری که همان جنبه‌ی چندمنظوره بودن حیوان است و به یقین مهم‌ترین ویژگی است، از همین جا ناشی می‌شود. این جنبه را با سه نمونه‌ای روشن می‌کنیم که از سه قلمرو گرفته‌ایم. اینها همان زمینه‌هایی هستند که پیش‌تر از طریق خواسته‌هایی تعریف شده‌اند که باید برای زنده ماندن حیوانات، هم به عنوان فردی از گونه و هم به مثابه گونه، برآورده شوند:

۱. اخته‌کردن حیوانات با خشی‌کردن نرهای اضافی، طریقی را برای انتخاب اصلح نرهای تولیدکننده تشکیل می‌دهد. این اخته‌کردن امکانات زیر را به وجود می‌آورد:

الف) با پروارکردن حیوانات، امکان بهره‌وری گوشتی حیوانات کشتارگاهی افزون می‌شود.

ب) با دوری‌کردن حیوانات نر از جنگ با یکدیگر (اسب و خرگوش نر در

۱. به عنوان نمونه، جمع‌بندی این مطالب در منابع زیر است:

AMOROSI & JEWELL, 1963, "The Exploitation of Milk Ejection Reflex".

CASIMIR, 1982, "The Biological Phenomenon of Imprinting"...;

BASKIN, 1974, "Management of Ungulate Herds"...

این نوع جنگ‌ها به بیضه‌های حریفان خود حمله می‌کنند^۱) امکان ایجاد نظم و امنیت در اجتماع حیوانات فراهم می‌شود.

ج) امکان به دست آوردن حیوانات کاری قوی و مطیع فراهم می‌شود.
۲. دادن خوراک‌های مکمل و اشتهاآور نشان‌دهنده‌ی یاری‌دهنده‌هایی است که در موارد زیر غیرقابل چشم‌پوشی هستند:

الف) در مورد تولیدمثل (تقویت مولدهای نر و ماده‌های مربوطه، در دوره‌های جفت‌گیری).

ب) در مورد هدایت گله‌ها و حتی اهلی‌کردن حیوانات وحشی. با این قرار مشاهده شده که پس از بازگشت به حالت وحش حیوانات امریکایی و اسپانیایی «نمک نشانگر اولین عامل وابستگی حیوان به انسان است. اولین مراکز تجمع و حصول مالکیت را بسته‌هایی ایجاد می‌کنند که چوپانان آنها را می‌گذارند. استقرار انسان در یک محل اغلب از طریق سنگ‌های نمکی یا لاوک‌های محتوی نمک شروع می‌شود که این امر حتی بر کورال^۲ تقدم دارد. استقرار تعداد زیادی از مزارع بزرگ^۳ یا یک مزرعه گله‌داری امریکا^۴ از همین جا شروع می‌شود»^۵.

۳. از هر دیدگاهی که به موضوع بنگریم، در هیچ مجموعه‌ای از فنون دیگر، عناصری پیدا نمی‌شوند که به اندازه‌ی مجموعه فنونی که به حمایت حیوانات مربوط می‌شود، ضمن چندارزشی بودن به صورت فردی، به صورت متقابل نیز مکمل هم شوند. اگر وسایلی مورد نظر ما باشند که به کار گرفته می‌شوند (برای مثال چوبدستی چوپان) خواهیم دید که همین وسیله می‌تواند هم جنبه‌ی «پیشگیری کننده» داشته باشد (این وسیله نقش منصرف

1. MARTIN, 1978, *La Basse-cour...*; pp. 152-153. 2. *curral*

3. *fezenda* 4. *estancia*

5. DEFFONTAINES, 1959, "Contribution à une géographie pastorale de l'Amérique latine"...

کننده را برای دزد محصول دارد، که می‌تواند انسان یا حیوان غارتگر باشد) و هم جنبه‌ی «شفابخش» (از این چوبدستی برای تنبیه دزد بی‌اعتنا استفاده می‌شود). اگر برعکس، اندیشه‌ی حمایت یا غایت آن را مد نظر داریم (یعنی می‌خواهیم در مقابل عمل دزدی امنیت داشته باشیم و خود را حفظ کنیم) درمی‌یابیم که انواع سگ و حصار و پابند و علامت و غیره در این قضیه به اندازه همان چوبدستی مشارکت دارند. متنها، همه‌ی این وسایل فنی، علاوه بر جنبه‌ی منفی و دافعه‌ای که دارند و علیه خطرات و زیان‌های خارجی جهت پیدا می‌کنند، در ضمن دارای یک عمل مثبت و جاذب با یک مصرف داخلی نیز هستند. در این باره می‌توانیم بگوییم چوبدستی یا سگی که دزدها را دور می‌کند، برای هدایت گله و اصلاح وضع آن نیز به کار می‌رود. حصارها که از پخش و پلا شدن حیوانات جلوگیری می‌کنند، برای آمارگیری، تفکیک و جدانگهداشتن آنها از یکدیگر نیز به کار می‌آیند.

خلاصه این که انسان با فراهم کردن غذا برای حیوانات، ایجاد تسهیلات برای تولیدمثل و تأمین امنیت و نگهداری از آنها، در بقای آنها مشارکت می‌کند. ولی در ضمن با بازی کردن روی حجم و ترکیب جیره‌ی غذایی آنها، بهره‌برداری از حیوانات جوان، کنترل جفت‌گیری آنها، انتخاب اصلح نژادهای نر مولد، اختلاط دو نژاد از آنها و دورگه‌گیری و با نگهداری آنها در جوار خودش، آنها را رام می‌کند، شرطی می‌کند، می‌سازد، «اصلاح می‌کند» (این واژه را به این دلیل به کار بردم که از اصطلاح فناوران جانوری استفاده کرده باشم) و همه این کارها را با این هدف انجام می‌دهد تا از آنها همان خدماتی را که انتظار دارد به دست آورد. می‌توان در یک کلام گفت که: آنها را اهلی می‌کند. آن‌طور که ژاک بارو می‌گوید، حتی: «به درجات دخالت انسان در سطح این سه خواسته‌ی حیاتی و بقای [...] حیوانات، و در درون هر یک از این سه خواسته‌ی حیاتی خواهیم توانست میزان اهلی کردن را تخمین بزنیم. به این ترتیب می‌توانیم تصور کنیم وقتی پیشرفته‌ترین مرحله‌ی این اهلی کردن

حاصل خواهد شد که هیچ یک از این سه توقع حیاتی نتوانند بدون مساعدت‌های انسانی و وساطت کار انسان برآورده شوند^۱».

بیش‌تر از این هم وجود دارد: چندمنظوره بودن فنون اهلی‌کنندگی مبتنی بر ارضای خواسته‌ی دیگری نیز که خواسته‌ای انسانی است و بر حسب مورد عبارت است از مانوس شدن، رام شدن و تربیت شدن حیوانات اهلی. تجهیزات واقعی روندهای تربیت‌کردن (که در اینجا از ذکر جزئیات آن صرف‌نظر می‌کنیم) و کار مکمل قابل توجهی که از جانب انسان ظاهر می‌شود بیش‌تر عبارت است از نواختن همزمان روی سه دکمه‌ی فنون تولید، فنون تغذیه و فنون حمایت و ارضای حیوانات. این نواختن باید مداوم و مستمر باشد (متخصصان می‌گویند: «همه تربیت‌نکردن‌ها، ضد تربیت کردن هستند»). در اینجا دکمه‌ی چهارمی نیز، با یک کاربری حساس و ظریف، به این دگمه‌ها اضافه می‌شود که همان «رضایت حیوانات از انقیاد خودشان»^۲ است. تربیت حیوان برای کار، برای مثال چون سگ و اسب، مستلزم حالت فعالی از طرف حیوان و رفتار ثابت و مستمر و جدال و حمایت از طرف انسان است (یک اندرز حکیمانه تربیتی می‌گوید: «فقط آنچه را طلب کنید که مطمئن هستید به دست خواهید آورد»^۳).

1. BARRAU, 1978, "Domesticamento", pp. 3-4.

۲. برای اطلاع از تعبیرات و توضیحات بیش‌تر مراجعه شود به :

GODELIER, 1985, *L'Idéal et le matériel...*, p. 205.

۳. آثار مکتوب درباره‌ی تربیت، ضمن غنای فراوان، بسیار هم فقیرند. غنی هستند زیرا، به ویژه در مغرب‌زمین، انبوهی از رساله‌های عملی مربوط به سگ و اسب وجود دارد (مراجعه شود به رساله‌های بی‌شماری که درباره‌ی اسب‌سواری نوشته شده است). بسیار فقیر است به این معنی که موضوع و مسئله‌ی تربیت‌کردن، که مستلزم صبر و استقامت است، به هیچ‌وجه جاذبه‌ای برای مردم‌شناسانی که در جوامع غیرغربی کار کرده‌اند، نداشته و حتی موجب افکار و اندیشه‌های نظری نیز نشده است. با این همه مراجعه شود به کار شگفت‌انگیزی که در قرن

حیوان وحشی	حیوان اهلی
وحشی	آزادی گرفتار شده اسارت ↓
حد میانی (نیمه وحشی نیمه رام)	انطباق حالت انطباق یافته رام شدگی ↓
رام شده	حالت رام شده مغلوب شده تربیت کردن حالت تربیت شده ↓
	اهلیت ← اهلی کردن ← اهلی شده { رام شده حالت تربیت شده اهلی شده

شکل ۸ دیاگرام درجات بندگی حیوانات به انسان (برگرفته از Hediger, 1953)

عباراتی چون مانوس کردن، رام کردن و تربیت کردن به درجات گوناگون پدیده‌ای مربوط می‌شود که این پدیده همان اطاعت و فرمانبرداری حیوان از انسان است.

در اکثر موارد، این انقیاد ضمن این که شرط اهلی کردن است، تأثیر اهلی کردن نیز می‌باشد. حیواناتی را که با انسان مانوس نشده‌اند، نمی‌توان در اسارت و ادار به تولیدمثل، تغذیه، وابستگی و هدایت کرد. نمی‌توان بدون تربیت خاص و فشرده‌ای از قبل بر حیوانات، از آنها بخواهیم که کاری برای ما انجام دهند. بر عکس، تغذیه و دستکاری حیوان توسط انسان، آنها را با انسان مانوس می‌کند. به همین دلیل کار عبارت است از تداوم بی چون و چرای تربیت حیوان.

در مقابل چند مورد مفرط را می‌یابیم که به نظر می‌رسد در آنها اهلی

→ نوزدهم یکی از صاحبان «سیرک‌های تجربی» نوشته است:

کردن و انقیاد با هم مطابقت ندارند (اهلی کردن به همان معنایی که بارو^۱ به کار برده است). به یقین حیواناتی وجود دارند که آنها را بدون این که چندان اهلی شده باشند، تربیت می‌کنند (در سیرک‌ها) یا رام می‌کنند (بعضی از حیوانات باغ وحش، و حیواناتی که آنها را به صورت زخمی پیدا می‌کنند، یا بچه حیواناتی که شکارچیان با خود می‌آورند)^۲. برعکس، مواردی از حیوانات نیز وجود دارند که در حد مفراطی اهلی شده‌اند. همین حیوانات این سؤال را برای انسان مطرح می‌کنند که آیا در مورد کاری که انسان روی آنها می‌کند و یا در وابستگی‌ای که به انسان پیدا می‌کند، آستانه و حدی وجود ندارد، که بر اساس آن عمل انسان و یا این وابستگی شروع به تمایز کند و یا حتی آغازی باشند برای تداخل با ارزش مصرف اقتصادی حیوانات و تضاد با آن. نمونه‌ی آن برای مثال می‌تواند یا حیوانی باشد که در اثر زیاده‌روی در تأثیرگذاری انسان، قادر به پیدا کردن جای خود در گله نباشد و در نتیجه از خود استعداد و لیاقتی برای تولیدمثل نشان ندهد که نمونه‌ی آن گوساله‌ی نری است که با پستانک و شیشه شیر می‌خورد و از گاوهای ماده می‌ترسد^۳، یا برعکس، حیوانی نیست که در مکان‌های ویژه به‌طور صنعتی پرورش یافته و انزوا منجر به آسیب‌پذیری، پریشانی، عذاب و یا وحشی‌گری‌هایی شده که این حالت‌ها برای افزایش دادن به بهره‌وری‌هایی که اساساً از او انتظار می‌رفته، مضر باشد^۴.

1. Barrau

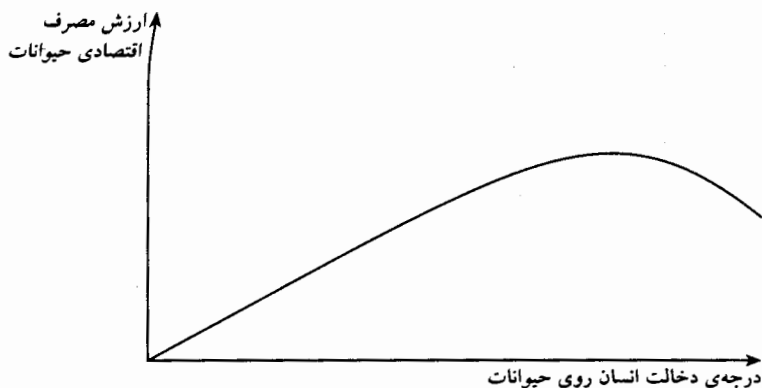
۲. نمونه‌ها و مباحث مربوط به این مسئله را می‌توان در کتاب زیر دید:

HEDIGER, 1953, *Les Animaux sauvages en captivité*.

3. SIGAUT, 1988, "Critique de la notion de domestication" p. 62.

4. BOYER, 1986, "Comment les animaux s'adaptent-ils aux changements techniques?";

DANTZER & MORMÉDE, 1979, *Le Stress en élevage intensif*.



شکل ۹. منحنی تغییرات ارزش مصرف اقتصادی حیوانات اهلی بر اثر درجه‌ی وابستگی آنها به انسان

خمیدگی انتهای راست منحنی بیانگر یک حرکت کامل نشده‌ی وسایل تولید در ارتباط با محصول یا در انتهای کار است. این حرکت به‌ویژه مشخصه‌ی نظام‌های اهلی‌کنندگی معاصر است؛ یعنی نظام‌هایی که به سوی تولید انحصاری کشیده می‌شوند. این تولیدات یا حیوانات همدم و زینتی هستند و یا حیواناتی هستند که با نیازهای واقعی یا انتظارات مصرف‌کنندگان و یا با نیازهای استفاده‌کنندگان از آنها انطباق نیافته‌اند. برای نمونه می‌توان به مرغ‌هایی با گوشت‌های بدون رنگ و مزه، گوساله‌هایی که موهای آنها در اثر هورمون‌ها ریخته و لک و پیس شده‌اند، گاونرهای پروراشده‌ای که قادر به جابجا کردن خود و به طریق اولی قادر به جفت‌گیری با گاوهای ماده نیستند، اسب‌های مسابقات و رقابت‌های اسب‌سواری و سوارکاری که پاهایشان دیگر قادر به تحمل توده‌ی ماهیچه‌ای نیست ...

چگونگی و چرایی اهلی‌کردن

با این همه، باید از وسوسه و اغوای گذشته‌گرایی که مبتنی بر پوشاندن لباس جلف تجددگرایی به تمام بیماری‌های ارثی و عیوب و نقص‌هاست، برحذر باشیم. برعکس، نگرشی کلی به اهلی‌کردن در زمان و مکان نشان می‌دهد که انسان‌های گذشته نیز همانند خود ما، در مورد زیاده‌روی در اهلی‌کردن‌ها و بحث‌های توجیهی برای افراط‌کاری‌ها، دست و دلباز بوده‌اند (امروزه «قانون بازار» و در قرن‌های هجدهم و نوزدهم «خیر بشریت»). آیا وقتی رُامور^۱ تجربه‌ی اهلی‌کردن عنکبوت را انجام می‌داد، امیدوار بود که ابریشم به دست آورد؟ آیا وقتی فلان نویسنده‌ی انگلیسی قرن هفدهم، دلباخته‌ی سوارشدن بر لاک‌پشت‌ها، فکر می‌کرده که لاک‌پشت می‌تواند «روزی تبدیل به یک وسیله‌ی حمل و نقل دوست‌داشتنی شود، که به‌یقین سریع‌تر نیز خواهد بود»^۲؟ لرد روتشیلد در قرن نوزدهم با مالبندی مشهورش برای گورخرها^۳، به دنبال چه بوده است؟ تکرار سؤالاتی که پاسخ آنها به‌طور اجتناب‌ناپذیری یکی خواهد بود، به هیچ کاری نمی‌آید. اولین دلیل ژرف تمام این تجربیات در همان طبیعت انسان نگاشته شده است: نیاز به مبارزه طلبی، رسیدن به موفقیتی که هرگز دیده نشده است، رسیدن به انتهای چیزی که از انسان می‌گریزد، حتی قبل از این که از خود بپرسد این کار به چه دردی خواهد خورد.

شاید همین دلیل در مورد تمام اهلی‌کردن‌ها صادق باشد. دیدیم که فنون تولید حیوانات موضوع دوگانه‌ای را مطمح نظر دارد: خدمت به انسان ضمن خدمت به حیوان، به خواسته‌های انسان از طریق ارضای خواسته‌های حیوان

1. Réaumur

۲. به نقل از :

THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 32.

3. ROTHSCHILD, 1983, *Dear Lord Rothschild...*

پاسخ می‌دهد. به مفهومی دیگر، ضمن تولید حیوانات، اهلی کردن، یعنی قدرت انسان روی حیوانات را نیز تولید می‌کنیم. برای مثال، هنگامی که مسئله‌ی تربیت کردن و یا قطع عضو حیوانات را بررسی و تجربه می‌کنیم، نمی‌توانیم از وفور و کثرت اعمال و رویه‌ها، مصارف و موارد مشهودی که در هم مخلوط شده‌اند و منجر به طرح این پرسش‌ها می‌شوند، شگفت‌زده نشویم. کثرتی فراتر از حدی که برای تسلط بر حیوان و به کارگرفتن آن لازم است، (مسئله‌ی تربیت و قطع عضو حیوانات نیز قلمرو وسیعی است که بررسی نظام‌مند آن هنوز باقی است) چرا دُم نوعی سگ به نام بَراک^۱ را قطع می‌کنیم ولی دُم سگ‌های دیگر، مثلاً دُم سگ پووانتر^۲ را قطع نمی‌کنیم؟ چرا دامداران انگلیسی و فرانسوی دُم اسب‌های بارکش را می‌برند ولی دامداران امریکایی چنین عملی را رد می‌کنند^۳؟). بنابراین غیرت و همت حیرت‌آور انسان در مورد اهلی کردن، از طریق دیگری قابل توجیه نیست مگر این‌که انسان عمل اهلی کردن را فقط به خاطر خود اهلی کردن انجام دهد و فقط به خاطر انگاره‌ای انجام دهد که بازتاب قدرت انسان روی زندگی و روی موجودات است. حتی هنگامی نیز که این عمل به کار دیگری می‌آید، عمل اهلی‌کنندگی باز هم دربرگیرنده‌ی هدف خاص خود است. این است نظریه‌ای که من آن را باور دارم.

1. braque

2. pointer

3. ARCHER, 1985, "A Fiendish Outrage?"...

بخش چهارم

جامعه و اهلی کردن حیوانات

همه‌ی حیوانات هم‌شان هستند
ولی شأن بعضی از حیوانات بیش‌تر است،

از: ژرژ اورول، مزرعه‌ی حیوانات
George ORWELL, *Animal farm*.

فصل دهم

سازمان اجتماعی اهلی کردن حیوان

آیا اهلی کردن، یک کار فنی است؟

اگر در اهلی کردن حیوان از ابزار استفاده نمی شود و یا از آن خیلی کم استفاده و از ماشین نیز بسیار کم تر، ولی دیدیم که این امر نه تنها نشانگر عدم استفاده از فن که عکس این قضیه نیز کاملاً صدق می کند. تملک، دامپروری، تولیدمثل و استفاده از حیوانات اهلی مستلزم تسلط کاملاً دقیق و گسترده به محیط طبیعی و به حیوانات و نیز به ترکیبات بسیار پیچیده ی وسایل و شیوه های عمل است. ویژگی های قوی این شناخت ها و این روش ها حتی در اکثر موارد مستلزم تخصص بعضی از افرادی است که در این حوزه کار می کنند (مثل چوپانان، گاوچرانان، مهتران و غیره) و حتی نیازمند تخصصی شدن تمام افراد این قلمرو است (مثل جوامع شبانی کوچ نشین). بنابراین، تمام نظام های اهلی کنندگی پیش از هر چیز، نظام های فنی ای هستند که توسط مفصل بندی ویژه ای از شکل های استفاده و شکل های تولید بعضی از حیوانات تعریف می شود.

با این همه، نظام اهلی کنندگی مثل سایر نظام ها نیست که صرفاً و به طور

کامل یک مجموعه‌ی فنی باشد. واقعیت این است که در این مورد عمل فنی‌ای که روی حیوان، یعنی موجود زنده‌ای که دارای استقلال، احساس و حتی قوه‌ی ادراک است، انجام می‌شود بدون این که نتایجی به بار آورد، راه به جایی نخواهد برد. بدیهی است که در این مورد مشخصه‌های ویژه با پدیده‌هایی که در روند اهلی‌کنندگی شرکت دارند، بیش از موارد دیگر موجب تسهیل تداخل مستقیم مرزهای اعمال فنی، اجتماعی و آرمانی و نظری می‌شوند. این مشخصه‌ها عبارتند از حضور سازوکارهای فیزیولوژیکی در همه جا که بخش اعظمی از این سازوکارها از دید مستقیم عامل‌ها دور می‌ماند؛ برتری اعمال انتزاعی و دستکاری‌ها در زنجیره‌های مدیریت؛ «معاشرتی بودن» حیوانات که در اهلی‌کردن حیوانات منجر به اعمال روش‌ها و توجه هیجان‌انگیزی از سوی انسان می‌شود که اعمال چنین روش‌ها و توجه‌ی به‌طور نمونه در مورد پرورش گیاهان دیده نمی‌شود.

در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تنوع گسترده‌ای از نظام‌های اهلی‌کنندگی وجود دارد. بعضی از این تنوع‌ها به راحتی در قالب‌های فنی بیان می‌شوند: برای مثال، بدیهی است که گوزن قطبی را نمی‌توان در عربستان و شتر یک‌کوهانه را در سرزمین لاپون‌ها پرورش داد و از گوزن قطبی نمی‌توان همان استفاده‌ای را کرد که از شتر می‌شود. در مقابل، تنوع‌های دیگر نه از پیوند درونی نظام فنی نشأت می‌گیرد و نه حتی از داده‌های محیط طبیعی و یا از مشخصه‌های زیست‌شناختی گونه‌های پرورش یافته. اگر مورها، توارگ‌ها، بدوهای سوریه و بدوهای عربستان جنوبی با روش مشابهی سوار حیوان مشخصی مثل شتر نمی‌شوند، این امر فقط می‌تواند بیانگر عوامل اجتماعی و فرهنگی‌ای باشد که از تاریخ و سرگذشت به وجود آمده‌اند. به همین دلیل مشاهده می‌شود که روش تولید گوزن قطبی و بهره‌برداری از آن توسط چوکچی‌ها، که از قبل به معنای واقعی دامپرور بوده‌اند، و توسط تونگوزها یا لاپون‌های جنوب، که دامپرورانی هستند که به دلیل مجاورت با

کشاورزان-دامپروران سبب سبب یا اسکاندیناوی، تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند، کاملاً متفاوت است. موضوع این است که «حتی ساده‌ترین فنون هر نوع جامعه‌ی ابتدایی، ویژگی نظامی را که قابل تحلیل در قالب‌های نظام کلی‌تر است، به خود می‌گیرد. روشی که پاره‌ای از عناصر، منهای سایر عناصر، از آن گرفته شده‌اند، امکان درک نظام‌های محلی را به مثابه مجموعه‌ای از گزینش بارز، قابل انطباق یا غیرقابل انطباق با سایر گزینش‌ها، فراهم می‌نماید و نیز به فهم این موضوع کمک می‌کند که هر جامعه‌ای در هر یک از دوره‌های توسعه‌اش، به سمت اجرای آن هدایت می‌شود»^۱.

بنابراین چون و چرا درباره روابط بین اهلی کردن حیوان و جامعه منجر به این امر می‌شود که کدام یک از گزینش‌های مربوط به اهلی کردن قابل انطباق یا غیرقابل انطباق با «گزینش‌های» جامعه هستند و چرا.

چه کسی چه چیزی را اهلی می‌کند؟

آندره ژرژ اودریکو^۲ اولین کسی است که برای کشف پاسخ این سؤال تلاشی جدی به عمل می‌آورد. در همین کتاب مؤلف دو نوع رفتار را با یکدیگر مقایسه می‌کند:

- بعضی از سنخ‌های رفتاری انسان را در مواجهه با محیط طبیعی (یعنی رفتارهایی که در فنون متجلی می‌شوند).

- رفتارهای انسانی بین انسان‌ها را (یعنی روابط اجتماعی).

اودریکو با این کار موفق می‌شود موضوعات زیر را به موازات هم قرار دهد:

- کشاورزی غلات و دامپروری از نوع مدیترانه‌ای را، که هر دوی آنها با

1. LEVI-STRAUSS, 1973, *Anthropologie structurale deux*, p. 20.

2. HAUDRICOURT, 1962, "Domestication des animaux..."

«عمل مستقیم و مثبت» روی محیط مشخص می‌شوند، به موازات «رفتار شبانی انسان در تمدن غربی» قرار دهد که مشخصه‌ی آن نقش رهبران است، و انسان این نقش را به عنوان شبان-هدایت‌کننده به خود تحمیل می‌کند.

- کشت و پرورش گیاهی به نام ایگنام^۱ را که ناشی از یک «عمل غیر مستقیم منفی» است، به موازات «رفتار گُل‌کاری انسان [...]»، که از ویژگی‌های تمدن چینی و به‌خصوص ایدئولوژی مسلط آن، یعنی مکتب کنفوسیوس^۲ است، قرار دهد.

به دنبال وی، پژوهشگران متعددی با موفقیت‌های گوناگون، چنین موضوعی را پی‌گیری کردند. کیت توماس در همین راستا نشان داده است که در فاصله‌ی اواخر قرون وسطی و اواخر عصر ویکتوریا، تحول روابط انسان و حیوان در انگلستان به‌طور مستقیم مربوط به تغییر شکل روابط اجتماعی و گذر جامعه‌ی تحت استیلای فئودالیسم روستایی به جامعه‌ی تحت استیلای بورژوازی بوده است. وی می‌نویسد: «اهلی‌کردن نمونه‌ی اولیه و سرمشق سایر گونه‌های تابعیت است»^۳.

و بالاخره ریچارد تاپر، انسان‌شناس انگلیسی، با پی‌گیری هرچه بیش‌تر این راه اکتشافی، توازن جسوارانه‌ای را در مقیاس تاریخی بین روابط انسان‌ها-حیوانات و شیوه‌های تولید مطرح می‌کند^۳. به نظر این مؤلف، میزان

۱. igname: لغت نام‌های فرانسوی روی Robert درباره این واژه نوشته است: گیاهی استوایی، دیرپا و بالا رونده، با غده‌ها یا دانه‌های بزرگ آردی؛ در آفریقا این غده‌ها مصرف غذایی دارد. لغت نام‌های لاروس Laruss آن را گیاهی می‌داند که در نواحی گرم برای دانه‌ها یا غده‌های آن کشت می‌کنند که سرشار از نشاسته است و آن را از خانواده‌ی dioscoréacées می‌داند (ایگنام، اغنام، سیب زمینی هندی، از فرهنگ کامل انگلیسی به فارسی دکتر عباس آریانپور کاشانی). فرهنگ فرانسه به فارسی نفیسی، آن را سیب‌زمینی هندی معنی کرده است. م.

2. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 55

3. TAPPER, 1988, "Animality, Humanity, Morality, Society".

مأنوس شدن انسان با حیوانات اهلی و اهمیتی که انسان در تمثال‌ها و بیان استعاره‌ی جامعه‌اش برای حیوان قایل می‌شود، به تبع تغییرات نظام اقتصادی تغییر می‌کند. به مفهومی دیگر، بین انسان‌ها و حیوانات نوعی روابط تولیدی^۱ وجود دارد که تداعی حالتی از روابط تولیدی است که انسان‌ها حفظ می‌کنند. تا بر پایه‌ی این مبانی، شیوه‌هایی از رابطه با حیوانات را شناسایی می‌کند که به نظر وی این شیوه‌ها دارای همان ویژگی‌های شیوه‌های تولید، از نوع گونه‌شناسی‌های مارکسیستی هستند:

۱. شیوه‌ی رابطه‌ی انسان با حیوان از گونه‌ی شکارچی-گردآورنده‌ی شکاری، منطبق با گونه‌ی شیوه‌ی تولید جمعی (اشتراکی) یا ژرمنی.
۲. گونه‌ی شکارچی-گردآورنده «رام‌کننده»، منطبق با شیوه‌ی تولید برده‌داری قدیم.

۳. گونه‌ی شبان کوچ‌نشین (حیوانات پرورش یافته ولی رام نشده)، منطبق با شیوه‌ی تولید فئودالی.

۴. گونه رنچینگ^۲ (که به عنوان شکل نوین شبانکاری^۳ تعریف شده است)، منطبق با گونه‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی.

۵. گونه‌ی صنعتی شهری، منطبق با گونه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری. خواننده متوجه می‌شود: همان‌قدر که عقیده‌ی آغازین تا بر جالب بوده و بر پایه‌های محرک ساخته شده است، به همان میزان نیز نتیجه‌ی نهایی‌ای که وی به آن می‌رسد و مبتنی بر کلمات قصار اندکی متظاهرانه است، از طریق افراط در فورمالیسم، اگر نخواهیم بگوییم که بر اثر افراط در جزم‌گرایی و خشک‌اندیشی، آلوده به گناه و خطا و کوتاهی می‌شود.

سایر مؤلفان نیز، به‌خصوص جغرافی‌دانان، سعی به تنظیم یک

1. *human-animal relations of production*

۲. *ranching* شیوه‌ی دامداری به روش مزارع بزرگ گله‌داری امریکایی.

3. *pastoralisme*

گونه‌شناسی از نظام‌های دامپروری کرده‌اند^۱، متها این نوع گونه‌شناسی‌ها تقریباً به‌طور انحصاری به ضابطه‌ها و معیارهایی روی آورده‌اند که خارج از حوزه‌ی مورد نظر ما است (رابطه با کشاورزی، شکل تجاری کردن و غیره). بنابراین تا حدی برای مسئله‌ی مورد نظر ما غیر قابل استفاده است.

فقط یک نوع طبقه‌بندی شامل دو نقد بالا نمی‌شود و آن طبقه‌بندی آندره لورو-گوران^۲ است. وی با ترکیب ضابطه‌ی رابطه با حیوان، که یک ضابطه‌ی درونی است، با ضابطه‌ی رابطه با کشاورزی، که یک ضابطه‌ی بیرونی است، موفق به متمایز کردن نظام‌های متعددی می‌شود که ضمن مربوط بودن به گونه‌ای از دامپروری، به گونه‌ای از سازمان اجتماعی نیز مربوط می‌شود:

۱. پیوستگی دامپرور به حیوانی که با همان رفتارهای طبیعی خود و در منطقه‌ای متناسب با خود نگهداری و حفظ شده است. این همان وضعیت «پیش از دامپروری» است که در آن گردآوری و شکار، نقش بسیار مهمی را بازی می‌کردند. این نوع دامپروری در حال حاضر محدود به چند گروه دامپروری می‌شود که در سیبری شرقی به دامپروری گوزن‌قطبی اشتغال دارند.

۲. پیوستگی حیوان به دامپرور کوچ‌نشین که با جامعه‌ی کشاورز یکجانشین همزیستی دارد. این پیوستگی منطبق با «دامپروری شبانی» است که حیوان مسلط آن شتر یا گاو یا گوسفند است و خرو اسب و بز نیز می‌توانند به آن ملحق شوند. شبانکارگی کوچ‌نشینی از ویژگی‌های گستره‌های گیاهی قاره‌های قدیم است (مغول‌ها، ترک‌ها، بدوهای عرب، توارگ‌ها، پول‌ها، ساراکات‌های یونان). این شبانکارگی کوچ‌نشینی مستلزم همزیستی دو گروه

۱. برای نمونه مراجعه شود به:

VEYERT, 1951, *Géographie de l'élevage*,

WOLKOWITSCH, 1966, *L'Élevage dans le monde*.

2. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Gest et la parole*, vol. I, p. 307, note 13.

مختلف دامپروران و کشاورزانی است که در دو قوم نسبتاً تخصصی شده و اغلب درون پیوند، توزیع شده‌اند.

۳. پیوستگی حیوان به کشاورز یکجانشین:

الف) نگهداری حیوان در اجتماع متراکم بزرگ (گله‌ها). این دو نشانه‌ای از ویژگی‌های «دامداری نیمه‌شبان» است که جامعه کشاورزی در این دیدگاه اختیاراتی را به صورت موقت یا دائم به بخشی از اعضای خود تفویض می‌کند (مثل چوپانان رمه‌گردان کوه‌های آلپ و پیرنه، کابوها و گوشوهای امریکا، طبقه‌ای از سنّ و سال که برای نظارت بر دام در بین ماساهای چاد، باراهای ماداگاسکار و اکثر جوامع دامپروری که در افریقای شرقی به پرورش گاو اشتغال دارند، در نظر گرفته می‌شود).

ب) - نگهداری حیوان به صورت مجموعه‌های کوچک. این همان «دامداری کشاورزی» است که متداول‌ترین شکل دامپروری اروپایی است و در تعدادی زیادی از جوامع غیرغربی نیز به صورت همگون رواج دارد. این نوع دامپروری در یک چارچوب خانوادگی و در محیط کشاورزی به عمل می‌آید. هر یک از خانواده‌ها به‌طور جداگانه بعضی از اعضای خود (مثل کودکان و سالخورده‌گان) را متخصص در امر نگهداری از دام می‌کنند.

ج) حیوان یکتا یا به تعداد بسیار اندک در مجموعه‌ای بسیار کوچک، که به وضعیت «اهلی کردن برای کشاورزی» مربوط می‌گردد (مثل گاونر، اسب و خر که در تعداد زیادی از جوامع اروپایی-آسیایی و افریقایی در شمال سرزمین صحرا متداول است و شتر یک کوهانه در عربستان و هند و گاومیش در آسیای جنوب شرقی).

بنابراین به هر یک از گونه‌های جوامع، مجموعه‌ی ویژه‌ای از حیوانات اهلی همان منطقه مربوط می‌شود که بر حسب اهداف و نحوه‌ی خاص مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. مجموعه‌ای از نشانه‌ها که تنوع‌شان از گونه‌ای اجتماع به گونه‌ای دیگر آشکارکنندگی بیش‌تری دارد، مجموعه‌ای است که به

سلوک با حیوانات مربوط می‌شود. بررسی این مجموعه نشان می‌دهد که در تمام این جوامع، سلوکی قیاسی از حیوانات و انسان‌ها وجود دارد. ولی در این مورد از یک سو بریدگی‌هایی بین جوامع شبانی و کشاورزی و از سوی دیگر بریدگی‌هایی بین جوامع اهلی‌کننده و بعضی از جوامع شکارچی-گردآورنده، که مشهور به «رام‌کننده» هستند دیده می‌شود. بررسی این بریدگی‌ها به ویژه آموزنده است.

جوامع شبانکاره علیه جوامع کشاورزی

در جوامع شبانکاره توازن بین گله و گروه خانگی امری ثابت و پایدار است (جوامع شبانکاره جوامعی با «ساختارهای ابتدایی» هستند که سازمان آنها را قواعد بسیار دقیق پدر فرزندی و اتحاد تعیین و اداره می‌کند). بدیهی است این توازن پاسخگوی نیازهای اقتصادی است و به‌خصوص امکان انطباق مداوم حجم نیروی انسانی موجود و اندازه گله‌ها را فراهم می‌کند. انطباق مسائل مربوط به دام و گروه انسانی مربوطه به نحوی است که هر نوع تغییر و تحول در اولی موجب تغییراتی در دومی می‌شود. به این ترتیب نشان دادیم که وارد شدن دام‌های کوچک (گوسفند یا بز) در بین کوچ‌نشینانی که دارای شتر هستند (مثل بدوهای روآلای^۱ صحرای سوریه، بدوهای عرب سیرناییک^۲ و سومالی) موجب دگرگونی‌هایی در تقسیم کار شبانی و حتی در ترکیب و ثبت قلمروی تبارها می‌شود.^۳ ولی توازن بین خانواده و گله در اینجا متوقف نمی‌گردد. ادوارد اوانس-پریچارد ضمن صحبت از همزیستی بین جهان حیوانی و جامعه‌ی نوثر^۴ متذکر می‌شود که به هر شخص یکی از

1. Rwalla

۲. Cyrénaïque, ناحیه شرقی لیبی.

3. RUBEL, 1969, "Herd Composition and Social Structure"...

۴. یکی از قبایل سودان که تقریباً در جنوب غربی این سرزمین زندگی می‌کنند و شغل

حیوانات گله مربوط می شود و این امر شامل سطح بررسی اسامی خاص نیز می شود، و همه ی گاوها همانند انسان ها دارای شجره‌النسب مربوط به خود هستند^۱. مشاهدات مشابهی را نیز مارگریت دو پیر^۲ در بین پول ها^۳ به عمل آورده است. آنجلو فیگلیولی این حالت را در بین پول های ووداب^۴ نیجریه به صورت دقیق تری دیده است: در بین اینها ارتباط کم و بیش دقیقی بین شجره‌النسب انسانی و شجره‌النسب حیوانی وجود دارد و این دو دسته شجره‌النسب به طور همزمان ساخته می شوند، همزمان توسعه می یابند و همزمان هم از بین می روند^۵. و بالاخره خود من در بین کوچ نشینان بختیاری ایران دیده ام که ظاهر رفتار سگ ها در قرارگاه ها^۶ با ساختار بخش بندی شده ی^۷ صاحبان شان انطباق دارد: حیوانات مربوط به یک چادر، در مقابل ساکنان چادر مجاور به سختی از آن دفاع می کنند ولی کافی است که بیگانه ای وارد قرارگاه شود، در این حالت سگ های چادرهای مختلف این قرارگاه همه با هم پارس

→ عمده ی آنها گاوداری و پرورش گاو است. شاخه رود نیل سفید از میان سرزمین آنها می گذرد.

1. EVANS-PRICHARD, 1940, *The Nuer...*

2. DUPIRE, 1962, *Peuls nomdes...*

۳. مردمان شبانکاره نیمه کوچ نشین که تعداد آنها در گینه و مالی زیاد است. اینها مسلمان هستند.

4. Peuls Wodaabe

5. BONFIGLIOLI, 1988, *Dudal...*

۶. در ایل بختیاری، مجموعه ای از چادرها که در کنار هم برپا می شوند تا یک واحد تولیدی را به وجود آورند، یک «مال (mâl)» نامیده می شود، که نویسنده، آن را به زبان فرانسه *campement* نوشته و من آن را قرارگاه ترجمه کرده ام. تعداد چادرهای هریک از این «مال ها» اغلب بین دو تا دوازده چادر در نوسان است. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب «فنون کوچ نشینان بختیاری» از همین مؤلف، که همین مترجم آن را به زبان فارسی برگردانده است. -م.

7. *segmentaire*

می‌کنند و در مقابل کسی که بدون داشتن صلاحیت وارد قرازگاه شده‌است، می‌ایستند.^۱

نشانه‌ی دیگری که در تعداد زیادی از جوامع شبانکاره مشترک است، در اختلاف و تباینی است که بین نوعی مساوات‌گرایی درونی و خشونت روابط اجتماعی بیرونی دیده می‌شود. این نوع تباین بارها مشاهده شده است. مساوات‌گرایی درونی، به نظر انسان‌شناسان انگلوساکسون، گرانبها است. خشونت و روابط اجتماعی بیرونی از ویژگی‌های نظام‌های بخش‌بندی شده است. بنابراین، این خشونت، با حفظ تمام نسبت‌ها، روی حیوانات اهلی نیز اعمال می‌شود (به جای «نیز» داشتم می‌نوشتیم «به نسبت مساوی»؛ به هر حال می‌توان گفت به شیوه‌ای نسبتاً همگون): دست‌کم می‌توان گفت که شبانان کوچ‌نشین با دام‌ها مهربان نیستند. رالف لیتون^۲، انسان‌شناس امریکایی متوجه شده است که کمانچی‌ها اسب‌های خود را به مثابه دوچرخه می‌انگارند. درباره‌ی این موضوع می‌توان هزارها شاهد و مثال ارائه داد. باید به نفع شبان تأکید کرد که اینها حیوانات زیادی را بر روی گستره‌های پهناور اداره کرده‌اند؛ بر اساس این امر قطعی، «حالت مادری» که در جاهای دیگر متداول است، بین آنها، به جز موارد بسیار نادر، مرسوم و مقبول نیست. این بدرفتاری انفرادی با حیوانات (نسبی، که لازم به گفتن آن نیست)، به هیچ وجه مبادی با ارزش بی‌حد‌دادن به حیوانات و حتی تا حد فetišیزم^۳ حیوانات در مجموعه خودش ندارد، که گاهی همین عمل موجب ارزیابی ناحق دامپروری

1. DIGARD, 1980, "Chien de campement et chien de troupeau"...

2. LINTON, 1936, *The Study of Man...*, pp. 428-429.

۳. Fétichisme, آیین مربوط به پرستش «فتیش‌ها» است. «فتیش» نامی است که سفیدپوستان به اشیاء و موجودات آیین و مذهب تمدن‌های به‌اصطلاح ابتدایی داده‌اند و شینی است که به آن قدرت جادویی و سودمند منتسب می‌کند و حتی برای آن جان و روان قائل می‌شوند.

شبانای به صورت «عاطفی» شده است (یعنی در واقع، غیر عقلانی). حیوان در بین اکثر شبانان منبع منحصر به فرد دارایی‌ها و نعمت‌ها و نیز اساس کارکرد تمامی جامعه است. برای مثال، در بین شبانان افریقای شرقی، فتیشیزم دام به‌طور تنگاتنگی در ارتباط با روابط اجتماعی ای می‌باشد که حیوان موجب به وجود آمدن آنها شده است.^۱ از طرف دیگر، حالت آرمان‌گرایانه دادن به حیوان با حالت شدید مناسکی کردن کوچ‌های فصلی، که هویت کوچ‌نشینان را نمایان می‌سازد، در کنار هم قرار دارند. مداوای با نمک در بین توارگ‌ها و صعود شبانان کوچ‌نشین کوهستان‌های خاورمیانه به ارتفاعات (این بلندی‌ها در مقابل دنیای اهریمنی دره‌ها است) از این زمره‌اند.^۲

جوامع کشاورزی - با «ساختارهای پیچیده»، یعنی با سازمانی که بیش‌تر مبتنی بر محل اقامت است تا تبار و اتحاد- جدول متفاوتی را ارائه می‌کنند. برجسته‌ترین نشانه‌ی این جوامع، به‌خصوص در اروپای غربی، سلسله‌مراتبی کردن حیوانات اهلی در قالب طبقه‌بندی‌های متعدد و تفکیک آنها از یکدیگر است، و همین امر موجب می‌شود که در تیمار و رسیدگی نیز نابرابری‌هایی به وجود آید. کلود لوی-استروس بر مبنای تجزیه و تحلیل نام‌های خاصی که به حیوانات داده شده است، این نوع طبقه‌بندی‌ها را تعریف و تبیین می‌کند: «اگر [...] پرندگان انسان‌های مجازی (استعاره‌ای) هستند و سگ‌ها انسان‌های کنایه‌ای، حیوان یک غیرانسان کنایه‌ای است و اسب‌های مسابقات غیرانسان‌های مجازی می‌باشند، زیرا حیوان فقط به دلیل فقدان تشابه مجاور است، اسب‌های مسابقات فقط به دلیل فقدان مجاورت، تشابه دارند. هر کدام از این دو رده تصویری "توخالی" از یکی از دو رده‌ی دیگر را عرضه می‌کند، که این دو رده‌ی دیگر نیز در یک رابطه‌ی تقارن معکوس قرار دارند»^۳.

1. BONT, 1975, "Cattle for God"...

2. PARKES, 1987, "Livestock Symbolism and Pastoral Ideology"...

3. LÉVI-SREAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, pp. 274-275

_____ اسب‌ها _____ پرندگان _____

_____ حیوان _____ سگ‌ها _____

شکل ۱۰. موقعیت حیوانات در نظام غربی نامگذاری (Lévi-Strauss, 1962)

نمایان‌ترین و چشمگیرترین تفاوت‌های عاطفی و تیماری از یک سو، در بین حیواناتی ملاحظه می‌شود که به عنوان کمک به کار می‌روند و یا به صورت انفرادی پیرامون خانه‌ها پرورش می‌یابند (مثل اسب، گاو کاری، سگ، خوک) و از سویی در بین حیواناتی دیده می‌شوند که به صورت گله، حتی به صورت محدود و معدود، نگهداری می‌شوند (مثل گاو ماده، گوسفند).

در چارچوب حیوانات اهلی (به معنای ریشه‌شناسی کلمه)، حیوانات دسته‌ی اول «بخشی از جامعه‌ی انسانی هستند»^۱. سگ حیوانی است صمیمی که در همه‌جا به دنبال صاحب خود است، حتی در خانه‌ی او. اسب که در کار همراه هر روزهی انسان است، بیش از همه مورد توجه دقیق و حتی مهربانانه‌ی روزانه قرار می‌گیرد. در قرن نوزدهم در بروتاین «مواردی دیده شده [...] که بزرگ‌ترین ظرف غذای روی میز مربوط به اسب بوده است. [...]». و همین امر نشان می‌دهد که اسب برای صرف غذا به سر میز می‌آمده است.

سوپ را وقتی در ظرف اسب می‌ریخته‌اند که خوب جا افتاده باشد. همین حضور سوپ خوری اسب شاهد آن است که تاچه حد برای اسب اهمیت قایل بوده‌اند [...] . مقام بلند خادم بزرگوار خانه در بعضی از نواحی ناشی از مسؤولیتی بوده که در قبال اسب یا اسب‌ها بر عهده داشته است^۱. حتی امروزه (مربوط به سال ۱۹۸۷ در ناحیه‌ی اوت-ساووا^۲) نیز بسیاری از روستاییان، وقتی اسبشان می‌میرد - هرگز در مورد اسب نمی‌گویند «سقط می‌شود» - یا این که باید آن را به علت از کارافتادگی بکشند، گریه سر می‌دهند و از این بابت خجالت هم نمی‌کشند. حتی اگر زندگی اسب در کشتارگاه تمام شود، گوشت آن هرگز در خارج شهر و مناطق روستایی مصرف نمی‌شود^۳.

خوک در ظاهر موقعیت حد وسطی دارد ولی فقط در ظاهر. زیرا علی‌رغم پرورش این حیوان برای مصرف غذایی، یکی از نزدیکان خانواده به شمار می‌رود، در کنار آنها مسکن دارد و تقریباً از بازمانده‌ی خانواده و مثل آنها غذا می‌خورد. چون باید کشته شود، کشتن آن نیز حالتی کاملاً آیینی دارد^۴ و بیش‌تر شبیه به قربانی کردن است تا نوعی کشتن سهل و ساده. به علاوه، کشتن خوک ماجرابی است که جنگاورترین و شقی‌ترین آدم‌ها نیز به‌ندرت در مقابل آن بی‌تفاوت می‌مانند: آیا هنوز هم در پروتاین که به آن «اسب مغرور» می‌گویند، موقع کشتن یک خوک ماده، پدر بزرگ (لو گوف^۵) خودش را از

1. HÉLIAS, 1975, *Le Cheval d'oguil*, p. 25.

2. Haute-Savoie

۳. درباره‌ی اسب در محیط روستایی مراجعه شود به:

ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*.

و در مورد گاوکاری مراجعه شود به:

ASTRUC & NESPOULOS, 1985, "Profession : paysan".

۴. به‌طور نمونه مراجعه شود به:

FABERE & FABER, 1975, "Le testament du cochon".

۵. Le Goff, به نظر می‌رسد پدر بزرگ نمادین است؟

صحنه خارج نمی‌کند، «زیرا او همین‌کار را همیشه باید زمانی که از یک حیوان اهلی جدا شد، انجام دهد»^۱؟ با خواندن این خطوط نمی‌توان به قربانی کردن خرس در بین اینوها نیندیشید... اگر «دامپروری عاطفی» وجود دارد، بی‌تردید می‌توان آن را در دشت‌ها و روستاها و مزارع اروپا یافت - و یا یافت می‌شده است - و نه در استپ‌های آسیا و آفریقا و امریکا...

در مقابل، سایر گیاهخواران چیزی جز احشام نیستند^۲. برعکس سگ‌ها و اسب‌ها که به مثابه تابع محسوب می‌شوند، «دام، آشکارا به مثابه موضوع و شیء مطرح است»^۳. با به شهادت گرفتن نام عمومی که این حیوانات به آن نام نامیده می‌شوند، نامی که در ضمن به شیوه‌ای تحقیرآمیز و گویا، به توده‌های انسان‌هایی اطلاق می‌شود که به نظر بیش از حد مطیع و منفعل می‌آیند و یا این‌طور مطرح شده‌اند. بنابراین دام، جز در چارچوب گله‌های بسیار کوچک، دارای هویت فردی نیست. هم‌چنین همین دام جز ارزش اقتصادی، که بازار برایش تعیین می‌کند، دارای ارزش دیگری نمی‌باشد. گوا این‌که در روستا و صحرا و مزرعه، یک رأس گاو ماده باید بیماری سختی داشته باشد تا برایش دامپزشک بیاورند؛ در ضمن باید این اطمینان وجود داشته باشد که هزینه‌ی معالجه آن بیش‌تر از ارزش خود گاو نخواهد بود... آیا می‌توان این نوع دامپروری را دامپروری عاطفی نامید؟ بلی، متها به صورت‌گزینش شده!

1. HÉLIAS, 1975, *Le Cheval d'orgueil*, p. 375.

۲. به منظور داشتن نمونه‌هایی از رسیدگی‌های نابرابر به حیوانات اهلی در فولکلور فرانسه مراجعه شود به:

SÉBILLOT, 1984, *Le Folklor de France...*, vol. V, pp. 112-113, 118 et suiv.:

و در یک جامعه مشخص دیگر (اوت-دیو و Haut-Diois) مراجعه شود به:

CHEVALIER, 1987, *L'Homme, le porc, l'abeille et le chien...*

3. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La pensée sauvage*, p. 272.

در فرهنگ سنتی اروپایی، توجه کم به دام به تدریج به سوی کسانی گسترش می‌یابد که با دام زندگی و با آن کار می‌کنند. حتی برنان برودل می‌نویسد: «آیا این امر را باور می‌کنید؟ تحقیر دامداران و چوپان توسط کشاورزان، از بستر تاریخ کشور ما عبور کرده و تا عصر حاضر رسیده است. در سال ۱۹۲۰، در پریگورد^۱، دانیل هالوی^۲ به یک دهاتی برخورد می‌کند که از محل تولد خود، کورز^۳، به آنجا آمده و زمین و تاکستانی را با لجاجت و سرسختی فوق‌العاده‌ای روبه‌راه کرده، ولی به سن کهولت رسیده بود. بنابراین آیا او باید به پرورش دادن گوسفندان اکتفا کند؟ "به روییدن علف و چریدن آن توسط گوسفند اشاره خواهم کرد... او می‌گوید «چوپان»، و این کلمه را با لحنی تحقیرآمیز به زبان می‌آورد. او کارهای کشت گندم، کشت کنان، کشت درخت‌مو را کارهای طاقت‌فرسا و دشوار تلقی می‌کند و ارزش و اعتبار خاصی برای آن قائل است و آن را علم فلاحت حاکی از دانش می‌داند... به نظر وی دامپروری شغلی نیست که شایسته یک انسان باشد. «چوپان!» وقتی او این کلمه را تکرار می‌نماید، با چنان تحقیری آن را ادا می‌کند که یک‌جانشین، یک فرد کوچ‌نشین را تحقیر می‌کند یا یک فرد متمدن از یک وحشی سخن می‌گوید." اغلب چنین اندیشیده‌ام که اگر اروپا برای مدتی طولانی گرفتار تحقیرکردن یهودیان نبود، شاید در صورت لزوم چوپان را به عنوان یک غیرانسان از خود می‌راند^۴».

مقایسه‌ی نظام‌های اهلی‌کنندگی شبانی و کشاورزی به‌خوبی نشان می‌دهد که سازمان اجتماعی لازم برای اهلی کردن حیوان وجود ندارد. در این

1. Périgord

2. Daniel Halévy

3. Corrèz

4. BRAUDEL, 1986, *L'identité de la France*, vol. III, p. 94.

در ضمن برای آشنایی با موضوع احتراز از سلاخ‌ها و قصاب‌ها و کسانی که پوست حیوانات را می‌کنند، در فرهنگ عامه فرانسه، مراجعه شود به:

SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 127-128.

مورد حداکثر می‌توانیم از سنخ‌های مختلف جامعه‌ای صحبت کنیم که هر کدام به شکل ویژه‌ای از اهلی‌کردن مربوط می‌شوند. چنین یا چنان شکل از اهلی‌کردن، به صورت متقابل فقط در سنخ جامعه‌ی خودش می‌تواند توسعه یابد و شکوفا شود.

آیا جوامع «رام‌کننده» و «اهلی‌کننده» از هم متمایزند؟

سؤال دیگری، که مکمل سؤال قبلی است و باید مورد بررسی قرار گیرد، این است: آیا نظام‌های اجتماعی سازش‌ناپذیری با اهلی‌کردن وجود دارند تا حدی که بتوان آنها را با عنوان «غیراهلی‌کننده» ارزیابی کرد؟ این سؤال هنگام ملاحظه‌ی محل‌های «سفید» بر روی نقشه‌های مربوط به اهلی‌کردن، به ذهن می‌رسد^۱. این محل‌های خالی به بعضی از جوامع آفریقای حاره‌ای، استرالیا (قبل از اهلی‌کردن یا واردکردن حیوانات جدید)، یا امریکا (قبل از اینکه اسپانیایی‌ها آن را فتح کنند و حتی بعد از آن، برای مثال در بین سرخپوستان آمازون) است.

به نظر می‌رسد که این گروه‌ها دست‌کم دارای یک مشخصه‌ی مشترک هستند: اینها شکارچیان-گردآورندگان هستند که حیوانات را تک‌تک از محیط طبیعی‌شان گرفته، رام‌کرده ولی هرگز به مرحله‌ی اهلی‌کردن گونه‌ی کامل حیوان نرسیده‌اند (تنها به استثنای سگ، که قابل ذکر است، و گاهی نیز خوک).

اولین مؤلفی که از این تلاقی شگفت‌زده شد، جمس دان است. ولی به نظر او «اهلی‌کردن» و «مانوس‌کردن» دو پدیده‌ای هستند که هم از طریق توزیع آنها در جوامع انسانی، و هم از طریق طبیعت عملی که آنها ارائه می‌دهند، به‌طور بنیادی با هم متفاوتند. زیرا مانوس‌کردن حیوان یک حالت جهانی دارد در

۱. مراجعه شود به انتهای فصل ششم و نیز فصل هفتم.

صورتی که اهلی کردن این چنین نیست و با هم تفاوت دارند. بنابراین جسم‌دان تصور می‌کند که جوامعی وجود دارند که (منحصراً) «رام‌کننده» هستند و این نوع جوامع با جوامع «اهلی‌کننده» تمایز دارند.^۱

می‌دانید^۲ که من با این نوع شاخه شاخه کردن اهلی کردن مخالفم: به نظر من رام کردن و «اهلی کردن واقعی» از یکدیگر جدایی ناپذیرند و هر دو روی یک مجموعه از عناصر گوناگون قرار می‌گیرند. تنها چیز باقی مانده این است که در حالی که سایرین به صورت مقطعی پیشرفت خود را پی می‌گیرند تا از طریق شکار به اهلی کردن دست یابند (راهی که به‌طور مثال از طریق گوزن‌قطبی یا لاما تأیید شده است)، جوامع مطرح شده در فوق در نقطه‌ای از این مجموعه متوقف مانده‌اند. پاسخ دقیق‌ترین است که این جوامع فقط در مورد چند گونه حیوان در یک نقطه‌ی معین از این مجموعه متوقف شده‌اند زیرا آنها در مورد سایر حیوانات توانسته‌اند پیشرفت کنند (برای مثال در مورد سگ). بنابراین پرسش مشخص این است: به چه دلیل فقط در مورد آن چند گونه متوقف شده‌اند؟

پاسخ به این پرسش را باید در نظام‌های ارائه‌دهنده‌ی روابط انسان با حیوان، که خاص جوامع شکارچی-گردآورنده است، جست‌وجو کرد. در بین پیگمه‌ها، سرخپوستان امریکا، اسکیموها و اجتماعات سیبری و هم‌چنین در بین ابوریژن‌های^۳ استرالیا، «جهان حیوان، با تصویری ادراک می‌شود که انسان از جهان دارد که یک جهان سلسله مراتبی شده است»^۴ (البته در بین اقوام فوق، اساس این اندیشه تا حدی متفاوت است و در اینجا نمی‌توان وارد

1. DOWNS, 1960, "Domestication"..., p. 35, 39-40, 60, et note 11.

۲. مراجعه شود به خصوص به آخر فصل چهارم.

3. Aborigènes

4. TESTAR, 1987, "Deux modèles du rapport entre l'homme et l'animal"..., p. 186.

جزئیات آن شد). به عنوان مثال، آچوار، جیواروهای^۱ آمازون علیا، که فیلیپ دسکولا کتابی استادانه را به آنها اختصاص داده است، با طبیعت باهمان‌تصوری روبه‌رو می‌شوند که از جامعه‌ی خود دارند: برای آنها حیوانات جنگل یا خویشاوند آنها هستند، یا متحد یا دشمن که می‌بایست آنها را همانند شرکای انسانی‌شان مجذوب، مجبور و یادورشان نمود. بنابراین دسکولا نشان می‌دهد که اجتماعی‌کردن طبیعت، آن‌طور که اغلب آن را این چنین تصور می‌کنند، بازتابی ضعیف و اشتباه‌برانگیز از اجتماع نیست، زیرا بخشی از آن بیانگر و تعیین‌کننده‌ی انتخاب‌های فنی و تاریخی شدن آچوارهاست.^۲

جوامع شکارچی-گردآورنده، با حیواناتی که به ویژه شکار آنها را تشکیل می‌دهند «رابطه‌ای را [حفظ می‌کنند] که مبتنی بر مبادله‌ی با روشی خوب است تا جایی که از پاره‌ای فشارها برکنار نباشد»^۳. همه‌ی این جوامع در این هراس زندگی می‌کنند که حیواناتی که توسط همجنسان خود از رفتار بد انسان‌ها مطلع شده‌اند، دیگر خود را گرفتار انسان نکنند و یا با حمله به شکارچیان، از آنها انتقام بگیرند. بنابراین برای این که حیوانات کشته‌شده نتوانند مهاجمان خود را شناسایی کنند، با دقت بسیاری به مناسک و آیین‌های پیچیده (در سبیری پوزه خرس را قطع می‌کردند، یاروس‌ها را متهم به کشتن گرگ‌ها می‌کردند) یا برای این که حیوانات در مقابل رفتار تحمیل شده به آنها نرنجند، آیین‌هایی وجود دارد (در مقابل حیوانات حالت عذرخواهی به خود گرفته و تنقلات به آنها می‌دهند و با بقیه‌ی حیوانات نیز با احترام رفتار می‌شود)، و همچنین جشن‌های آشتی‌کنان بین انسان و حیوان تشکیل می‌شده است و از این قبیل.^۴

رام‌کردن حیواناتی که تنها مانده‌اند و گروه‌های شکارچی-گردآورنده آنها

1. Achuar, Jivaros

2. DESCOLA, 1986, *La Nature domestique...*

3. TESTAR, 1987, "Deux modèles"....., p. 187.

۴. مراجعه شود به مآخذ قبلی، و هم‌چنین زیرنویس شماره ۸ در مورد مراجع. و نیز مراجعه شود به:

SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, chap. X.

راز زندگی وحش برداشته و با خود آورده‌اند، در همین مقوله جای می‌گیرد و کاملاً معنای خود را دارد. برای مثال، در بین سرخپوستان آمازون، این رام کردن دقیق و آمیخته با مهربانی - که تنها کار زنان است - بیانگر طرف دیگر قضیه و نوعی جبران گناه و راضی کردن خاطر حیوانات کشته شده است. انسان‌ها که خود را به هنگام شکار مجرم می‌دانند، انجام این نوع اعمال را برای جبران مافات امری ضروری می‌شمارند. بدیهی است اگر حیوانی که این چنین مادرانه دست آموز و مأنوس شده است، کشته و یا خورده شود، دیگر این حرکت جبران گناه دارای هیچ گونه ارزشی نخواهد بود. ممنوعیت مشابهی نیز وجود دارد که توجیه آن داخل شدن حیوان دست‌آموز و مأنوس در یک نظام خویشاوندی طبقه‌بندی شده است که به صورت استعاری ظاهر خوردن این حیوان همانند آدم‌خواری تلقی می‌شود^۱ (از ذکر جزئیات می‌گذرم). در این معنی، رام کردن حیوانات وحشی به‌طور کامل به جهان شکار تعلق می‌گیرد. با اندکی تأمل و دقت در این موضوع، به درستی مشخص نیست این جامعه که تحت تأثیر ممنوعیت غذایی خوردن حیوانات است، از این که حیواناتی را در مقیاسی وسیع اهلی کند چه سودی عایدش خواهد شد (بنابراین در نهایت، رام کردن و شکار می‌توانند به عنوان دو مکمل از یک پدیده‌ی منحصر تصور شوند که همان تشابه حیوانات توسط جامعه انسانی است^۲).

با این همه، این رام کردن با هر نوع اهلی‌کردنی در تضاد نیست. مورد مربوط به سگ نمونه‌ی خوبی از آن است. این حیوان اهلی شده، در جامعه‌ی انسانی نیز حل و با آن همگون شده است منتها با روشی کاملاً متفاوت. این حیوان که به عنوان یاری‌رسان شکار کاملاً مورد توجه قرار گرفته است، به

۱. مراجعه شود به تفسیر و تحلیل فوق‌العاده‌ی:

ERIKSON, 1987, :De 'apprivoisement à l'approvisionnement'...

۲. همان مأخذ قبلی. p. 117.

دنیای مذکر تعلق دارد. در ضمن، سگ با زندگی کردن^۱ در یک حالت آمیختگی جنسی با همجنسان خود، زنای با محارم انجام می‌دهد و بنابراین خلافکاری و هنجارشکنی را مجسم می‌نماید^۱. در نتیجه این حیوان اهلی، خود را به صورت دوگانه‌ای از حیوانات رام و دست‌آموز متمایز می‌کند. این امر به ویژه بیانگر این معنا است که خوردن سگ، برخلاف حیوانات رام‌شده، توسط تعداد زیادی از جوامع سرخپوستان امریکا یا افریقا حلال باشد. بنابراین، پیش از آنکه بحث درباره‌ی تقابل جوامع رام‌کننده و اهلی‌کننده و این‌که جوامع اهلی‌کننده به‌طور بنیادی متفاوتند، باید درباره‌ی جداسازی بین رام‌کردن وابسته به شکار و اهلی‌کردن صحبت شود. که در بعضی از جوامع این جداسازی درونی است. بدون تردید این موضوع نیز زمینه‌ی مشابهی است که باید پیگیری شود، یعنی تشریح این امر که چرا سرخپوستان پلین با وجود تجربه‌ی لازم درباره‌ی اهلی‌کردن سگ و سپس اسب - که در ضمن تعداد زیادی همگونی نیز در بین آنها برقرار کرده‌اند- به فکر اهلی‌کردن بیزون^۲ و کاریبو^۳ نیفتاده‌اند.

1. DESCOLA, 1986, *La nature domestique*, pp. 284-290, 400.

ERIKSON, 1987, "De L'approvisionnement à l'approvisionnement"..., p. 106.

TESTAR, 1987, "Deux modèles"..., p. 177.

۳. caribou. گوزن کانادایی.

۲. bison گاو وحشی کوهان دار امریکا و اروپا.

فصل یازدهم

موردی از سایر موارد: نظام اهلی‌کنندگی غربی

پدیده‌ی «حیوان مونس»

آیا جامعه‌ی ما همانند جامعه‌ی «ابتدایی» سازماندهی می‌شود، فکر می‌کند و می‌تواند عمل کند که درباره‌ی او نیز به همان گونه فکر شود؟ مدت زمانی است که مردم‌شناسان به این سؤال پاسخ مثبت و قاطع داده‌اند. بنابراین روابطی که ما با حیوانات اهلی و هم‌چنین با اهلی‌کردن حیوانات حفظ می‌کنیم فقط تأییدی است افزون بر آن.

فراوانی حیوانات مأنوس، که در اروپا بلافاصله قابل رؤیت است، نه متأخر و نه فقط مختص مغرب‌زمین است. تعداد جوامع اولیه‌ای که به توله‌های حیوانات وحشی عشق می‌ورزند (خوک، میمون، پرندگان)، فراوان است، اینها همان توله‌هایی هستند که شکارچیان آنها را به صورت زنده به دهکده یا قرارگاهشان می‌آورند. دیدیم که این حیوانات در جامعه انسانی پذیرفته شده و در آن حل می‌شوند.^۱ اینها همان حیواناتی هستند که زن‌ها آنها را همانند

۱. فصل قبل.

کودکان ناز و نوازش و تغذیه می‌کنند (با غذاهایی که پیش‌تر جویده شده و یا حتی از شیر سینه خودشان). هدف از رام‌کردن این حیوانات که از زندگی وحش گرفته شده‌اند، فقط سرگرمی و بازیچه برای کودکان بوده که می‌توانسته منشأ بسیاری از اهلی‌کردن‌ها باشد.^۱ می‌دانیم که بهره‌برداری از محصولات و خدمات حیوانات اهلی که اهلی‌کردن آنها را توجیه می‌کند (به جز قصابی)، در حالتی نیز که آنها فقط در حالت وحش بوده‌اند، قابل تصور بوده است.^۲

در مغرب‌زمین، تمایل به داشتن حیوانات مونس و همدم پدیده‌ی جدیدی نیست. این امر از عصر عتیق روم وجود داشته است به‌گونه‌ای که ژول سزار هنگام مراجعت از سرزمین گل‌ها فریاد برآورده است که «آیا زن‌های رومی دیگر مثل گذشته دارای فرزندی نیستند که آنها را در آغوش بکشند و غذا دهند؟ من در همه جا جز سگ و میمون چیزی نمی‌بینم»^۳

در قرون وسطی، تقریباً همه دارای حیوانات مونس و همدم بوده‌اند که بارزترین آنها سگ بوده است - متها نه هر نوع سگی، بلکه برای مردها سگ‌های تازی و اپانول^۴، و برای زن‌ها نوعی سگ بی‌شون^۵. از قرن سیزدهم به بعد نیز حیوانات مشرق‌زمین (مثل میمون و انواع طوطی) مونس و همدم آنها بودند با بهایی معادل بهای زر. خطیبان انگلیسی قرن هفدهم نیز به

1. SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 58.

۲. فصل‌های سوم و هشتم.

۳. نقل از:

BADINTER, 1980, *L'Amour en plus...*, p. 180.

و هم‌چنین مراجعه شود به:

SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 176;

HALLIDAY, 1922, "Animal Pets in Ancient Greece".

۴. epagneul, نوعی سگ که پشم بلند و گوش‌های درازی دارد.

۵. bichon, نوعی سگ کوچک با پشم‌های بلند و مجعد و نرم.

شیوهی سزار «از این امر گله و شکایت دارند که بانوان عالی‌مقام جامعه ترجیح می‌دهند توله سگی شکاری یا یک سگ کوچک را در آغوش بگیرند اما کودکان خود را فراموش می‌کنند»^۱. این شیفتگی، از قرن هجدهم، کم‌کم طبقات متوسط را نیز دربرمی‌گیرد و هم‌چنین به سایر حیوانات نیز که دارای قد و قواره‌ای کوچک و قیمت نازل‌تری هستند، مثل قناری، گربه، سگ‌های کوچک و غیره سرایت می‌نماید^۲. چنان که در اوائل قرن نوزدهم، زاد و ولد سگ‌ها تبدیل به یک سلسله تبار واقعی می‌شود: «در شهرهایی که گسترشی زیادی پیدا کرده‌اند، در این مراکز عظیم فساد و تباهی و پایتخت‌هایی مثل پاریس، دیدگان بصیر فیلسوف در تمامی لحظه‌ها چه می‌بیند؟ افزایش وحشتناک سگ‌ها را [...] هر خانواده‌ای یکی از آنها را و گاهی نیز دو یا سه عدد از این حیوانات را غذا می‌دهد. در هر خیابانی صدها سگ می‌بینی که تنها مانده‌اند، گرسنه هستند، خطرناک هستند و ولگردان و کودکان آنها را عصبی کرده و برای جنون موقت و جنگ تحریکشان کرده‌اند»^۳.

با رسیدن به سال ۱۸۰۲، این گواهی که اندکی پرطمطراق است، دست‌کم امکان سنجیدن راهی را که باید در دهه‌های بعد طی شود، فراهم می‌کند. در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم تا حدی بر اوضاع مسلط می‌شوند که بخشی از آن (البته بخش ضعیفی از آن) در سایه‌ی قوانین و مقررات قاطع‌تر و مشخص‌تر عملی می‌شود - چنان‌که، در سال ۱۷۹۶ در انگلستان و در سال ۱۸۵۵ در فرانسه برای داشتن سگ مالیات می‌بندند^۴ - منتها این امر از یک‌سو، بیش‌تر

1. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141

۲. همان مأخذ قبلی، pp. 144-151, 360.

۳. به نقل از :

PELOSSE, 1982, "Imaginaire social et protection de l'animal"...(2e partie), p. 37.

4. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 137.

ناشی از به وجود آمدن باشگاه‌ها و نمایشگاه‌های مربوط به سگ و از سوی دیگر با ایجاد انجمن‌های حمایت از حیوانات^۱ عملی می‌شود که تمام حرکات مربوط به گسترش آن را جهت می‌دهند و به این ترتیب بنیادهای «پتیشیزم»^۲ معاصر را دور می‌ریزند.

عناصری که اوضاع کنونی را شکل می‌دهند، کدامند؟ عنصر جدید و بنیادی آن ناشی از مشخصه‌ی کلی پدیده‌ی «حیوان مونس» است. از این پس، چنین پدیده‌ای، به‌طور کم و بیش، تمام رده‌بندی‌های جامعه را متأثر کرده و آنها را در بر خواهد گرفت. بر اساس پژوهشی که در سال ۱۹۸۳ توسط مؤسسه‌ی ملی آمار و مطالعات اقتصادی فرانسه^۳ به عمل آمد^۴، ۵۲ درصد از ۲۰ میلیون خانواری که جمعیت فرانسه را تشکیل می‌دهند، دارای یک یا چند عدد از این حیوانات هستند، که تعداد آنها به ۳۴ میلیون می‌رسد (در سال ۱۹۷۹، این رقم ۳۷ میلیون بوده است)،— که از میان ۲/۳۰۰/۰۰۰ مورد آن در پاریس است. از این رقم، تعداد ۸/۸ میلیون آن سگ (۹/۲ میلیون در سال ۱۹۷۹) و تعداد ۵/۸ میلیون آن گربه است (۶/۷ میلیون در سال ۱۹۷۹). همین حیوانات به‌تنهایی به اندازه‌ی تمام همسایگان اسپانیایی فرانسه گوشت مصرف می‌کنند و یک درصد از کل بودجه‌ی خانوار را که حدود ۲۲/۵ میلیارد فرانک در سال می‌شود، به خود اختصاص می‌دهند. بنابراین، کشور

→ و نامه‌ای با عنوان زیر در روزنامه لوموند:

J.-J. HEMARDINQUER, *Le Monde* du 16 octobre 1983.

۱. مراجعه شود به فصل سوم.

۲. *pétichisme* من این واژه جدید بسیار رسا را از مأخذ زیر اقتباس کرده‌ام که مؤلف آن نیز این واژه را بر مبنای واژه‌ی پت *pet* انگلیسی، به معنی «حیوان مأنوس و دست آموز» ساخته است.

HÉRAN, 1989, "Chats contre chien"...

3. Institut National de la Statistique et des Études Économiques. : I.N.S.E.E.

۴. به نقل از: HÉRAN, 1989, "Chats contre chiens"...

فرانسه در این قلمرو قابل غبطه و حسد، دومین جایگاه را در جهان به خود اختصاص داده است. ردیف اول از آن ایالات متحده‌ی امریکا است که دارای ۲۲۰ میلیون حیوان مونس است که در بین ۵۶ درصد از خانواده‌ها توزیع شده‌اند^۱. به نظر جامعه اقتصادی اروپا، اعداد فوق به ۲۶ میلیون سگ، ۲۳ میلیون گربه و ۴۲ میلیون سایر حیوانات کوچک می‌رسد^۲.

گسترده‌گی این پدیده موجب تحلیل و تفسیرهای گوناگون و گاهی نیز دور از هم شده است. اعداد به دست آمده، جاری‌ترین این تحلیل‌ها را (که در ارتباط با کم شدن زاد و ولد پس از جنگ، و با شدت و فزونی انزوای اجتماعی و نیز با ناامنی در محیط شهری است) رد کرده‌اند. زیرا اکثر خانواده‌هایی که حیوانات مونس دارند، خانواده‌هایی هستند که بیش از دو فرزند دارند^۳ و هنگامی که از قلمرو روستایی به قلمرو شهری و از خانه‌های فردی به مجتمع‌های بزرگ مسکونی گذر می‌کنیم^۴، نرخ مالکیت به طور نظام‌یافته کاهش می‌یابد.

حالت عمده‌ی پدیده در رابطه‌ی کیفی‌ای نهفته است که انسان با حیوان بر قرار می‌کند - بهترین تحقیقات آماری بیانگر آن هستند ولی آن را تجزیه و تحلیل نمی‌کنند. بنابراین آنچه به‌خصوص شگفت‌انگیز است، ادغام حیوانات «مونس» در خانواده است که در آنجا هم تربیت و هم دارای مادر می‌شوند و مختصر این که «در نهایت به آنها به چشم کودک می‌نگرند»^۵. گویایی حکایت

۱. به نقل از:

Pets Business d'août 1988, cité dans *Anthropozoös*, vol. II, n. 2, 1988, p. 133.

۲. به نقل از:

SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 11.

۳. به نقل از:

MESSENT & HORAFIELD, 1983, "Pets population"... et "Animaux de compagnie et solitude?", *Le Monde* du 24 octobre 1987.

4. BECK & KATCHER, 1983, *Between Pets and People*, p. 25.

5. MOSCOVICI, 1984, "Une vie d'objet d'art", p. 57.

در اینجاست: من زوج‌های هم‌جنس‌باز متعددی را می‌شناسم که شیفته‌ی پرورش سگ و گربه هستند. یکی از آنها می‌گوید نباید «به خاطر حیوانات» از هم جدا شویم و این حرف را به همان معنایی می‌زنند که دیگران می‌گویند «به خاطر بچه‌ها» از هم جدا نشویم. رونق صنایع غذایی، مغازه‌های آرایش، کلینیک‌های دامپزشکی، خدمات نگهداری (که شامل نگهداری حیوانات در خانه نیز می‌شود)، بیمه‌ها، آژانس‌های مادرانه، گورستان‌ها یا مراکز تبدیل جسد حیوانات به خاکستر^۱، همه‌ی اینها بیانگر مواظبت‌های تجملی و توجهی است که به حیوانات می‌شود. در مورد حیوانات هزینه‌ی اهمیتی ندارد: فلان مالک یک ماهی‌قرمز - که در ضمن با قلاب صید شده است - برای احضار یک دامپزشک برای معالجه‌ی ماهی‌قرمز خود که دچار عارضه‌ی کپک شده است، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد، زیرا می‌گوید «این یک حیوان مونس و همدم است».

اگر در بین فرانسویان، حیوانات مونس و همدم به مثابه‌ی جانشین کودک آنها ظاهر شده‌اند، نه به معنای جمعیتی، بلکه به معنای تربیتی آن است، می‌توان گفت: «انسان، در پروردن یک حیوان مأنوس و همدم، استعداد آموزشی خود را به روشی مشابه با روشی که وی پایگاه مربی خویشاوندی خود را در خلال عکس‌العمل‌های یک کودک و از دیدگاه او بررسی می‌کند به بوته‌ی آزمایش می‌گذارد»^۲. به عبارت دیگر، آنچه ما در حیوانات مأنوس مان دوست داریم وابستگی آنها به ما است و این بازتابی از تصویر موجودات مافوق و برتر و قدرتمندی است که خود ما هستیم.

هم‌چنین ما همه‌ی این حیوانات را به یک روش دوست نداریم. داشتن این نژاد یا آن نژاد با هم متفاوت است. سگ (که در ۳۵ درصد از خانواده حضور

^۱ Autrement, 1984, *Animal, mon amour*.

^۲ EVINE, 1985, "The Pet Business".

YONNET, 1985, *Jeux, modes et masses...*, p. 217

دارد) در رأس حیواناتی است که فرانسوی‌ها در اولویت قرار می‌دهند. گربه بعد از آن است (۲۳ درصد) و پس از آن به ترتیب پرندگان (۹ درصد)، ماهی‌ها (۳ درصد)، جوندگان (۲/۵ درصد) و خزندگان (یک درصد) قرار می‌گیرند. در حالی که «این مالکیت به معنای دقیق کلمه، تشکیل یک نظام ساختاری تقابل‌ها و تضادها را می‌دهد^۱»، اگر مالکیت‌های چنین یا چنان‌گونه به صورت جداگانه مطرح شود، اشتباه خواهد بود. به این ترتیب «در مقابل سگ دوستی کاملاً "ضدگربه‌ای" مشاغلی که در رابطه با حفظ میراث اقتصادی هستند (اریاب داد و ستد یا هنرهای دستی، کامیون‌داران) یا مأموران دفاع از نظم (پلیس‌ها، نظامیان، سرکارگران)، "گربه دوستی" به شدت ضدسگی روشنفکران، هنرمندان و به دنبال آن معلمان، کارکنان خدمات اجتماعی و کارمندان روزمزد یا رسمی، قرار می‌گیرد^۲».

ولی ناشناخته‌ترین و بدون تردید، جالب‌ترین وجه پدیده‌ی «حیوانات مونس» به قرار زیر است: این حیوانات برای رسیدن کامل به مقام صمیمیت با انسان باید کاملاً در اختیار و در دسترس انسان باشند و به غیر از صاحب و مونس خود به کس دیگری خدمت نکنند. از قرن هفدهم در انگلستان برای حیوانات «بی‌مصرف، به‌خصوص برای سگ‌های شکاری و سگ‌های سالنی محبتی واقعی و مقام والاتری قایل شدند^۳»، برعکس، در مورد سگ‌های نگهبان و سگ‌های چوپان «چون از مفید بودن خود باز می‌ماندند، یا به دار آویخته می‌شدند یا آنها را غرق می‌کردند^۴».

سرگذشت گربه رساتر و پرمعناتر است. به خاطر داریم^۵ که این گربه‌ی کوچک، که خیلی دیر به اروپای غربی وارد شد، عناوین پر جلال و جبروت

1. HÉRAN, 1989, "Chats contre chiens"..., p. 377.

۲. همان مأخذ قبلی، P. 387.

3. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 134.

۴. همان مأخذ قبلی، ۵. فصل پنجم

خود را با آرام کردن موش سیاه، که تاریخ نسل آن به قرن یازدهم می‌رسد، به دست آورد. کارکرد شکارگری آن ایجاب می‌کرد که گریه‌ی آن عصر نزدیک‌تر به حیوانات وحش باشد تا به گریه‌های نر خُر خُر کننده‌ای که ما امروزه آنها را می‌شناسیم. انسان با آن گریه‌ها فاصله بیش‌تری را حفظ کرده و حتی با تربیت بد آنها، اندکی خود را سرگرم می‌کرده است. باید در انتظار حمله‌ی گسترده‌ی موش‌های درشتی باشیم که در سال ۱۷۲۷ این گریه‌ها در مقابل چنین هماوردهای موحشی عاجز ماندند و بالاخره برای سکونت آمیخته با مهربانی، در محل زندگی صاحبانشان پذیرفته شدند. در مورد اسب نیز خواهیم دید^۱ که این حیوان نیز در گذر زمان وضع مشابهی داشته است. این حیوانات، از موقعی که دیگر به درد جنگ، مزارع و جاده نمی‌خورند، هرگز تا این حد مورد مراقبت و ستایش و لوس شدن قرار نگرفته‌اند. در سایر فرهنگ‌ها نیز با درجات متفاوتی چنین تفاوت‌هایی در امر رسیدگی به حیوانات دیده می‌شود. برای مثال در بین اسکیموهای کانادا بارها پیش آمده است که زن و شوهرهای بدون فرزند، سگ‌هایی را به فرزندی قبول کرده‌اند. این سگ‌ها کار نمی‌کنند و از آنها خیلی بهتر از سگ‌های سورت‌مکش پذیرایی می‌شود.^۲

خروج حیوانات از مزرعه

در جامعه‌ی غربی، نتیجه‌ی مستقیم بی‌کاری آرایش‌شده‌ی حیوان مونس، که جزء لاینفک عملکرد این حیوان است، ثانوی کردن حیوانات «مفید» یا تحقیر بیش‌تر آنهاست (و در غالب موارد، شامل مشاغل مربوط به آنها نیز می‌شود). دیدیم^۳ که در فرهنگ سنتی اروپایی نوعی سلسله‌مراتبی کردن

۱. در آخر همین فصل.

2. BRIGGS, 1970, *Never in Anger...*, p. 70.

۳. فصل قبل.

حیوانات وجود داشته است. طرد نوین حیوانات نیز فقط تجدید چنین وضعی و تشدید آن است. بنابراین تمام قربانیان این طرد نوین حیواناتی هستند که، از قبل در مزارع کلاسیک، از یک موقعیت فردی بهره‌مند نبوده‌اند. این حیوانات، دام‌ها و مرغان خانگی هستند. در بین حیوانات «مونس» عصر خودمان بیش‌تر به کروکدیل، خرگوش وحشی یا مار برمی‌خوریم و به ندرت مرغان خانگی و ماکیان جزو حیوانات «مونس» به شمار می‌روند.

حیوانات مربوط به مزرعه، که پیش‌تر جزء لاینفک تمام زندگی روستا بوده‌اند، امروزه فقط حیواناتی سودآور بوده و برای غذای انسان تولید می‌شوند. این حیوانات، به‌جز در نواحی پرورش سنتی (با رابطه‌ای ضعیف)، یا جای خود را به کشت غلات داده‌اند یا به‌طور کلی از منظر عمومی آن نواحی محو شده‌اند.

پس از دهه‌ی ۱۹۵۰، خوک، ماکیان و حتی گاو (به‌خصوص گوساله‌ها) بیش از پیش به استقرارگاه‌های پرورش صنعتی «خارج زمین» تبعید شده و در آنجا گردآوری شده‌اند. عملیاتی که برای پروراندن حیوانات انجام می‌شود، ابتکارهای قرن بیستم نیستند: از مدت‌های بسیار دور، کم و بیش در همه جای قاره‌های قدیم جهان (اروپا، خاور دور، اقیانوسیه)، مواردی مثل منزوی کردن حیوان، زندانی کردن در حجره‌های انفرادی (که اصطبل خوک ملایم‌ترین تعبیر آن است)، پابند زدن، اخته کردن، بستن چشم حیوان و غیره وجود داشته و شواهد آن دیده می‌شود^۱. این عملیات هرگز به اندازه‌ی امروز نه این چنین گسترده بوده و نه این که خطاهایی چنین در پی داشته است. حیواناتی که این عملیات بر آنها تحمیل می‌شود از مسائلی چون مسائل دردآلود بیولوژیک (کاهش اشتها و فعالیت‌های تولیدمثل، زخم معده‌های مزمن، ورم مری) و رفتارهای تند (نوک زنی و پرکنی طیور که نوعی بیماری است، دُم‌کنی در بین

1. THOMAS. 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 123.

خوک‌ها، تظاهرات تهاجمی) رنج می‌برند. برای «علاج» این نوع بیماری‌ها نیز یا اعضای حیوانات را قطع می‌کنند (قطع کردن نوک مرغان) یا بعضی از اعضا را از کار می‌اندازند (گذاشتن چشم بند به چشم حیوانات). فشار روانی در دامپروری متمرکز و فشرده، از نظر فناوری جانوری، تنگناهایی را به منصفی ظهور می‌رساند^۱، تا جایی که این سوال مطرح می‌شود که آیا امروزه منطق اقرارنشده‌ی این نوع دامپروری با منطقی که علت وجودی خود را به‌طور رسمی شکل می‌دهد، تفاوت ندارد، یعنی با منطق مکتب بهره‌وری متفاوت نیست.

در بهترین مواردی که از این دامپروری نوین دیده می‌شود، گاوهای پرواری (و گاوهایی که هدف از نگهداری آنها شیردوشی است، و در معرض مقررات اروپایی مربوط به سهمیه هستند) به حال چرای آزاد رها شده‌اند یا در حال توقف آزاد در آغل هستند. دیگر هیچ نوع رسیدگی وجود ندارد و ارتباط و تماس بسیار کمی با انسان دارند، بنابراین حالت وحش پیدا می‌کنند. دامداران نیز به سهم خود دیگر نمی‌توانند دام را دستکاری کنند و حتی بعضی از دامداران از آنها می‌ترسند. شرایط جدید معیشت و انتقال دانش فنی موجب می‌شود که از این پس از «حیوانات لوکس» دور باشند، که آن را ژان روبینه بعد از جنگ توصیف کرده است: «وضع برای تمام نوجوانان کشاورز نیز چنین است: روزی اینها بزرگ می‌شوند و قادر به انجام هرکاری هستند بدون این که آن کارها را یاد گرفته باشند، همه‌ی اینها، همان‌طور که ریش این نوجوانان می‌روید، به‌طور کاملاً طبیعی اتفاق می‌افتد. این جوانان چنین مواردی را در خونشان دارند^۲».

نتایج این تحول بر چگونگی تولید و حتی تجاری کردن دام غیر قابل محاسبه است. سوانح ناشی از کار در بین دامداران، علی‌رغم عمل

1. DANTZER & MORMÈDE, 1979, *Le Stress en élevage intensif*.

2. ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*, p. 16.

نظام یافته‌ی بریدن شاخ و رونق لوازم ضروری، در تزیید دائمی است. دامداران بیش از پیش حیوانات خود را به بازارهای محلی، هفتگی و مکاره می‌آورند (که موفقیت‌های بازارهای بزرگ نیز از همین بازارها ناشی می‌شود) و حتی اعلان انجام تخم‌کشی مصنوعی می‌کنند (که بازگشت قطعی به جنگ آزاد یک گاو نر رها شده در میان گاوهای ماده از همین جاست^۱). خلاصه، شکاف بین دامداران و دام‌هایشان از طریق نوعی مدار ناقص و فاسد، روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود. در امر اهلی کردن افراطی، حمایت و ارج‌گذاری بیش از اندازه به حیوانات مأنوس، اساساً در تقابل و تضاد با اهلی کردن بد و طرد حیواناتی قرار می‌گیرد که بهره‌ور هستند. بدیهی است که این شکاف، در برنامه‌ی اهلی کردن حیوان، بیان‌کننده‌ی تحول جامعه‌ی انسانی مربوطه است که بیش‌تر با موارد زیر مشخص می‌شود صنعتی کردن و شهری کردن، و به‌خصوص بعد از سال‌های ۱۹۵۰، از طریق «فرجام دهقانان» (در سال ۱۹۸۷، این امر فقط نشان‌دهنده‌ی ۷ درصد از جمعیت فرانسه بود). با کمال تعجب، سلسله مراتبی کردن حیوانات و اولویت دادن به بعضی از آنها در همان زمانی صورت می‌گیرد که آرمان جدید حمایت از حیوانات، به‌طور عمده در محیط شهری، توسعه می‌یابد.

می‌توانیم منتظر تضاد و تقابل این دو حرکت باشیم (سلسله‌مراتبی کردن و حمایت از حیوانات). پس در عمق این حقیقت چه چیزی را مشاهده می‌کنیم؟ به نظر می‌رسد که مدافعان حیوانات که اکثر آنها شهرنشین هستند (یا گاهی روستاییان نوپا) نسبت به طرد حیوانات مزرعه‌ای و فرجام روستاییان بی‌تفاوت هستند. مباحثات و کارهای آنها به‌طور عجیبی متوجه حیوانات شکارچی و صاحبان ددمنش آنها است و بنابراین به نفع حیوانات «بی‌مصرف» (شکارها و حیوانات مأنوس) قد علم کرده و به ندرت به نفع

۱. این گفتار بر اساس نتایج حاصله از یک تحقیق ناحیه‌ای است که تی‌یری پیک Thierry Picqu آن را در نی‌پور Nièvre انجام داده است.

حیواناتی سخن می‌گویند که به سلاخی سپرده می‌شوند تا در مغازه‌های قصابی به فروش برسند (به استثنای اسب). وقتی آنها افراطی‌ترین عملیات کماندویی را برای «آزاد کردن حیواناتی که مصائب فراوانی را متحمل شده‌اند» سازماندهی می‌کنند؛ عملی که اخیراً رواج یافته است، چنین عملیاتی را همیشه در مورد سگ‌ها، گربه‌ها و میمون‌ها انجام می‌دهند و هرگز در مورد مرغ و خروس‌ها، خوک‌ها یا گوساله‌ها چنین کارهایی صورت نمی‌گیرد. خلاصه «دوستان حیوانات» یا شکاف را نمی‌بینند یا این شکاف را خودشان به وجود می‌آورند و حتی موجب شتاب در افزایش این شکاف می‌شوند.

بنابراین، این دو حرکت - سلسله‌مراتبی کردن حیوانات و حمایت از حیوانات - به جای تقابل با یکدیگر، از یکدیگر تغذیه می‌کنند و یک نظام را شکل می‌دهند. هم این و هم آن حرکت، قسمتی از وسایلی هستند که فرهنگ غربی معاصر، آنها را برای حل «کراهت برهان ذوحدین اخلاقی^۱» پرورش حیوانات برای کشتن آنها به کار می‌برد. این کار همان روشی است که سرخپوستان آمازون باید از طریق انجام مناسک، خودشان را مورد لطف و مرحمت حیواناتی قرار دهند که آنها را شکار می‌کنند و بعضی از آنها را نیز برای جبران کارهایی که به سایر حیوانات تحمیل می‌کنند، به فرزندی بپذیرند. ما نیز احساس می‌کنیم که فقط تحت شرایطی حق خوردن حیواناتی را داریم که خودمان آنها را پرورش می‌دهیم: این شرایط دو نوع هستند:

۱. باید از خوردن همه‌ی حیوانات پرهیز کنیم و آن را نشان دهیم و با صدایی رسا به گوش همه‌ی جهانیان برسانیم. اگر به حیوانات «مانوس» حق می‌دهیم که کار نکنند، در ناز و نعمت پرستاری شوند، شامل محبت نمایشی ما باشند و جایی درخور یک فرزند در خانه‌ی خود ما داشته باشند، از

۱. "hideux diemme moral" این اصطلاح را از مؤلف زیر گرفته‌ام:

همین جا ناشی می‌شود. اگر هم گاهی آنها را بخوریم، این عمل همانند یک عمل غیرقابل تحمل کودک خواری ظاهر خواهد شد (آیا کودکان خود را خواهیم خورد؟)^۱.

۲. برعکس، حیواناتی که ما می‌خوریم - زیرا «حتماً باید خورد!» - برای این که احساسات ما را جریحه‌دار نکنند و از خوردن آنها آسوده خاطر باشیم، باید در گله‌های مشابه هم و قابل دوری جستن، حل شده و از ما دور باشند و جدا از ما و ضمیر و وجدان ما باشند. این حیوان، همان «دام» یا «ماکیان» است که در مقابل سگ، گربه و اسب قرار دارد. و این همان ترتیبی است که در بین بریتانیایی‌ها، حیوانات مودی در مقابل حیوانات دست‌آموز قرار دارند. حیواناتی که قابل خوردن هستند، به‌طور همگانی و گسترده در دامپروری‌های صنعتی حبس شده‌اند، در کشتارگاه‌های خودکار کشته می‌شوند، ضد عفونی شده، عمرشان تمام می‌شود، و حالت مجرمیت کم‌تری به انسان دست می‌دهد. آنها از همان جا به صورت قطعاتی خارج می‌شوند که «به آنها عادت کرده‌ایم» - اجساد بدون خون، بدون جان و حرکت، اجسادی که چیزی جز یک ماده نیستند^۲ - تا این که بالاخره در بشقاب‌های ما به حالت‌های گوناگونی تبدیل می‌شوند (کباب تابه‌ای، کباب دنده، گوشت ران، قرمه، چرخ‌کرده، قیمه و غیره) و گاه نیز تحت نام‌هایی که خوشبختانه برای ما غیر قابل شناسایی هستند (مثل نام‌های انگلیسی و فرانسوی: پورک/پیگ^۳، موتون/شیپ^۴، ویل/کلو^۵، بیف/اُکس^۶).

۱. درباره‌ی انسان‌خواری مراجعه شود به :

LEACH, 1964, "Anthrologiale Aspects of Language"...

SAHLINS, *Au coeur des sociétés...*, p. 220.

۲. مراجعه شود به تحلیل بی‌نظیر از کشتارگاه‌ها توسط:

VIALLES, 1987, *Le Sang et le chair...*

3. *pork.pig*

4. *mutton.sheep*

کوچک زیباست^۷

شکاف دیگری که بین حیوانات مفید و حیوانات مونس وجود دارد و قابل ذکر است، گرایش مستمر به افزودن به هیکل و قد و قواره‌ی حیوانات مفید و کاستن از قد و قواره‌ی حیوانات مونس است. به مفهومی دیگر گرایش به تأکید روی تفاوت آنها با افراط در تغذیه درشت‌ترها و ریزترکردن کوچک‌ترهاست. این گرایش مستمر در مورد بعضی از حیوانات قرن‌ها و حتی هزارها سال است که استمرار دارد.

آنچه به حیوانات بزرگ مربوط می‌شود، برای مثال مطالعات مربوط به تغییرات تاریخی بلندای بدن در شانهای گاوهای اروپای غربی و وزن بدن آنها نشان می‌دهد که اهلی‌کردن در ابتدای امر موجب کاهش شده است:

- در عصر نئولیتیک (حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد)، ارتفاع شان ۱/۲۵ متر و وزن آن ۲۰۰ کیلوگرم است.

- در عصر آهن، ارتفاع شان ۱/۲۰ متر است.

- در عصر گُل‌ها، ارتفاع شان به ۹۰ سانتی‌متر کاهش می‌یابد.

- در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی، ارتفاع شان به ۱/۳۰ متر می‌رسد.

- در قرون وسطی قد و وزن این حیوان دوباره کاهش می‌یابد.

- پس از قرون وسطی افزایش قد و وزن شروع می‌شود.

- در قرن هفدهم ارتفاع شان دوباره افزایش می‌یابد و به ۱/۲۰ متر و وزن

آن به ۲۰۰ کیلوگرم می‌رسد.

- در قرن هجدهم، وزن آن به ۵۷۵ کیلوگرم افزایش پیدا می‌کند.

5. veal.calf,

6. beef.ox

۷. SAML IS BEAUTIFUL اسم اصلی کتاب انگلیسی که تحت عنوان زیر به فرانسه ترجمه شده است:

SCHUNMACHER, 1978, *A la mesure de l'homme*.

(این کتاب با عنوان کوچک زیباست، اقتصاد با ابعاد انسانی توسط علی رامین به زبان

فارسی برگردانده شده است، انتشارات سروش .م.)

- در اواخر قرن نوزدهم، قد آن به ۱/۴۰ متر و وزن آن به ۷۰۰ کیلوگرم می‌رسد.

- امروزه قد آن ۱/۴۰ متر و وزن آن ۸۰۰ کیلوگرم است.^۱

قرن نوزدهم به‌طور کلی قرن اوج‌گیری وزن و قد در بین گونه‌های اهلی است، یعنی از این پس باید در مورد حیواناتی چون گاو، خوک، گوسفند، ماکیان و حتی اسب «بزرگ کرد، سنگین کرد، فربه کرد». بدیهی است که شهری کردن گوشت و افزایش تقاضای آن با این حکم صریح حرکت تغذیه‌ای، بیگانه نیست. ولی می‌توان اندیشید که عظیم کردن بعضی از حیوانات بیش از این که به ضرورت‌های اقتصادی مربوط شود، به راهبردهای (استراتژی‌های) همگون کننده‌ای که در چارچوب تضادها و تقابل‌های ناحیه‌ای و اجتماعی-فرهنگی ثبت شده‌اند، مربوط می‌شود. اخیراً برنادت لیزه^۲ این موضوع را به نحو جالبی در مورد اسب بارکش سیاه نیوونه^۳ توصیف کرده است.

بنابراین اگر فرض کنیم که تحول معکوس، یعنی کوچک کردن، در مورد حیوانات مانوس صدق می‌کند و بر آن مسلط است، چنین فرضی غافلگیرکننده و شگفت‌آور نخواهد بود. از سگ‌ها، در قرن شانزدهم سگ نوع بیشون^۴ رواج پیدا می‌کند؛ در قرن هفدهم^۵ سگ نوع کارلن^۶؛ در قرن

1. ARBOGAST, MÉNIL & YVINEC, 1987, *Une histoire de l'élevage...*, pp. 24-25.

و مطالعات یک نفر سوئدی که بدون ذکر منبع در مأخذ زیر نقل شده است:

REBEYROL, 1987, "Entre chien et loup", p. 20.

2. LIZET, 1989, *La Bête noire...*

۳. Nivenais ناحیه‌ای در بورگون فرانسه.م.

۴. bichon, سگ کوچک آپارتمانی، ریش دار، بینی کوتاه، موهای بلند و ابریشمین.م.

5. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141

۶. carlin, سگ کوچکی با موهای تراشیده، با پوزه‌ی سیاه و دارای حالت شکسته.م.

نوزدهم سگ نوع پکی‌نوا^۱ و سگ نوع ویپه (سگ تازی کوتاه قد) و بسیاری از انواع دیگر متداول می‌شوند. متنها بسیار بعید است که کوچک‌کردن فقط محدود به سگ‌ها شود. باز هم در قرن نوزدهم، در انگلستان مرغ‌های قدکوتاه مد روز می‌شوند و از همان‌جا تمام اروپا را در بر می‌گیرد. خاستگاه این کار در جنگ خروس و در حالت ته‌اجمی قابل توجه نرهای این گونه یا از گونه‌های غیر بومی است. این نژادهای غیربومی کوچک‌تر از نژادهای اروپایی هستند و آنها را مسافران با خود آورده‌اند (برای مثال نوع بانکیوا از هند و بانتام از جزایر سوند^۲ آورده شده‌اند (کلمه‌ی انگلیسی بانتام^۳، که نشانگر تمام مرغ‌های قدکوتاه است، از نام همین مرغ گرفته شده است). به دنبال این قضیه و تحت تأثیر مد، اکثر نژادهای اروپایی گرفتار «کوچ‌کردن» می‌شوند. بدیهی است که در این باره نیز باید به مواردی اشاره کنیم از آن جمله خرگوش‌های کوتاه قد، اسب‌های کوتاه‌قد فالابلا، که مُدشدن این نوع اسب در حال تجدید حیات است (ارتفاع آنها در شانۀ ۶۰ سانتی‌متر است. این اسب‌ها نام خود را از «ابداع‌کننده» خودشان گرفته‌اند که یک دامپرور آرژانتینی بوده و در اواخر قرن گذشته زندگی می‌کرده است)، و خوک‌های کوتاه قد که آخرین بوالهوسی امریکایی است و باید منتظر باشیم که فرانسه را نیز دربربگیرد.

اغلب برای توجیه عمل کوتاه کردن، متوسل به دلایلی چون سهولت در امر استفاده از آنها و یا حتی بازدهی متوسط آنها می‌شوند. فایده‌ی سگ‌های کوچک، که به آنها «سگ‌های سالنی» گفته می‌شود، برای کسی که در آپارتمان زندگی می‌کند، به‌ظاهر غیرقابل بحث است. به همین دلیل عده کمی از انگلیسی‌ها که مشتاق شرکت در مسابقات تازی دوانی بوده‌اند، چون

۱. pékinois، سگ چینی، کوچک، تجملی، با کله‌ای گرد، گوش‌های آویخته، موهای بلند، صورت کوتاه و پهن. م.
 ۲. Sonde، جزایری که اندونزی را شکل می‌دهند.

پرداخت هزینه‌های نگهداری تازی‌های عظیم‌الجثه اشرافیت را نداشته‌اند، بنابراین تازی‌های کوتاه‌قد را به وجود آورده‌اند. همین موضوع درباره‌ی خروس جنگی‌های کوتاه‌قد نیز صدق می‌کند. در حال حاضر یکی از متخصصان با تکیه بر آمار و ارقام اطمینان می‌دهد که مرغ‌های کوتاه‌قد «به عنوان مرغ‌های تخمی، به هیچ وجه چیزی از بهترین نوع مرغ‌های خانگی کم ندارند» و «تعداد زیادی از غیر حرفه‌ای‌ها، سودی واقعی از آن می‌برند»^۱.

هرچند که این دلایل و قیاس‌ها و مقولات معتبر باشند، با این همه علی‌الظاهر کفایت نمی‌کنند: در حقیقت، اینها نشانگر گرایش مستمر انسان مدرن به توجیه اعمال خود - به‌خصوص در امر اهلی‌کردن است. اینها اعمالی هستند که انسان جنبه‌ی عقلایی آنها را «بعدها» ساخته و پرداخته می‌کند. واقعیت این است که در ابتدای امر، کوچک کردن حیوانات کار یک دوره و طبقاتی از اجتماع است که در آنها به‌هیچ‌وجه مسائلی از نوع فضا و نگهداری مطرح نبوده است. عکس این قضیه نیز وجود دارد، یعنی تنگی و کوچکی خانه‌های عصر حاضر هرگز تا موقعی که اینها مد روز بوده‌اند عامل بازدارنده‌ای برای نگهداری از بوقلمون، از سگ پاکوتاه ولی درازقامت و یا از سگ‌های بسیار درشت، نبوده است. وانگهی، کوچک‌کردن اسب یا خوک، هر قدر هم که فشرده باشد، نمی‌تواند از این دو حیوان، حیوانی همراه و «اجرای» بسازد. بنابراین بدیهی است که انگیزه‌های دیگری نیز در این امور دخالت داشته‌اند.

اولین انگیزه ضمن این که روشنگر حد نهایت بزرگ و کوچک‌کردن حیوانات است، در ضمن روشنگر اکثر اعمال مربوط به اهلی‌کردن نیز می‌باشد. این انگیزه عبارت از میل بی‌اختیار انسان به استیلا بر طبیعت، تأثیر بر آن و ایجاد تغییرات قابل رؤیت و خودنمایانه در آن است. این تمایل تا

1. BESSELLIÈVRE, 1966, Poules naines...

حدی نیز با جنون خودبزرگ‌بینی آمیخته است. بدیهی است که در قرن نوزدهم، و آن هم در حوزه‌ی جانورشناسی، این چنین تمایلی به شدیدترین وجه ممکن خودش را نشان داده است. یکی از زمینه‌ها در آن دوره، علمی است در زمینه‌ی تاریخ طبیعی که از موجودات عجیب‌الخلقه بحث می‌کند^۱ و آن را اتی‌ین ژوفرای سنت-هیلر مطرح کرده است. زمینه‌ی دیگر آن در حوزه‌ی فن جانوری با انفجار نژادهای اهلی است که بعضی از آنها به گونه‌های مختلف و متفاوتی در آمده‌اند.^۲ به یقین عطش قدرت انسان بیش‌تر در کوچک‌کردن حیوانات مشهود و مورد تأکید است تا در بزرگ کردن آنها. در مورد حیوانات، سگ‌های سالی و خرگوش‌های کوتاه قد، درست همانند همان گیاهان کوچکی هستند که مشابه درختان بزرگ می‌باشند^۳: اینها ارگانیزم‌های زنده‌ای هستند که تصویری از طبیعت می‌سازند که به‌طور مفروطی اهلی شده‌اند و اگر نخواهیم بگوییم تمام آنها زیر سلطه‌ی بوالهوسی‌های انسان‌ها در آمده‌اند، می‌گوییم تمامی آنها تحت اختیار و میل آنها قرار گرفته‌اند.

ولی باز هم گفتنی داریم و چیز دیگری نیز برای گفتن وجود دارد. کوچک‌کردن حیوانات مأنوس (یا حیواناتی که استعداد مأنوس شدن را دارند، مثل اسب‌های کوتاه‌قد)، تبدیل آنها به حالت کودکی نیز هست. پیش‌تر آبراهام فلمینگ در سال ۱۵۷۵ درباره‌ی سگ‌های مأنوس و همدم نوشته است «هرچقدر که کوچک‌تر باشد، موجب لذت بیش‌تری می‌شوند، اینها به‌مثابه مونس تفریحاتی هستند که با معشوقه‌های طناز سازگاری بیش‌تری یافته‌اند، به این منظور که این طنازان بتوانند آنها را در دامان خود جای دهند،

1. tératologie

۲. مراجعه شود به فصل دوم.

۳. درختانی که با اجرای یک فن ژاپنی، بدون آن که کوچک‌ترین تغییری در شکل کلی آنها داده شود، قد و اندازه‌ی اعضای آن بسیار کوچک شده‌اند.

و در اتاق خوابشان نیز مونسشان باشند، برای این که ناظر خواب آنها در رختخواب باشند، برای این که (این طنزآن) در سر میز به آنها غذای گوشتی بدهند، برای این که در روی زانوهای آنها بنشینند و لبهای آنها را در هنگام سفر با اتومبیل لیس بزنند^۱».

از آن زمان تاکنون نه تنها هیچ تغییری در اوضاع به وجود نیامده، که برعکس هم شده است. نژادهای سگ-کودک فزون تر شده اند. دسموند موریس فهرستی به شرح زیر از آنها فراهم کرده است:

- سگهایی که وزن آنها به اندازه وزن یک نوزاد انسان است: سگهای نوع شی هوهو به وزن ۱/۸ کیلوگرم؛ بیشون به وزن ۲/۲ کیلوگرم؛ لولو به وزن ۲/۷ کیلوگرم، یورکشایر زمین کن به وزن ۳ کیلوگرم؛ گریفون به وزن ۴ کیلوگرم.

- سگهایی که وزن آنها به اندازهی وزن کودک ۵ ماهه است: پکی نووا به وزن ۵/۵ کیلوگرم؛ شی تزو به وزن ۶ کیلوگرم، کینگ چارلز اسپانیایی به وزن ۶/۵ کیلوگرم؛ کارلن به وزن ۷ کیلوگرم.

- سگهایی که وزن آنها به اندازه وزن یک کودک ده ماهه است: تیکل به وزن ۹/۵ کیلوگرم؛ کورژی به وزن ۱۰ کیلوگرم^۲.

علاوه بر مسئلهی وزن، این نژادها بر اساس ضابطهی دیگری نیز گزینش می شوند. این سگها علی رغم بلوغشان باید رفتار و هنجار سگهای کوچک و جوان را حفظ کنند^۳، به این معنا که یادآور رفتارهای کودکان شیرخوار و تازه پا گرفته باشند و رشد جسمی آنها نسبت به رشدهای دیگرشان تأخیر

۱. به نقل از:

THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141.

تأکید بر روی جملهها از من است (ژان-پییر دیگرار).

2. MORRIS, 1987, *Le Chien révéle...*, p. 139.

3. SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, pp. 66-67.

داشته باشد. به‌طور مثال صورت صاف داشته باشند، چشم‌های‌شان تا حد افراط بزرگ باشد، دست و پای‌شان کوتاه و خمیده باشد، رفتارهای ناشیانه داشته باشند، صدای‌شان بلند و شکسته باشد. به این ترتیب، « [این سگ‌ها] برخلاف میل خود، علائم بسیار قوی کودکانه‌ای را برای بانوانی ارسال می‌کنند که صاحبان آنها هستند و عکس‌العمل مادرانه‌ی آنها نیز به‌طور خودکار به کار می‌افتد و این حیوانات را با محبت‌تر و حامی‌تر در می‌یابند و همین بانوان را در چارچوب رقت‌برانگیزی نسبت به این حیوان مأنوس وابسته‌تر می‌کند^۱».

حیوان حد وسط: اسب سوارکاری

همان‌طور که در بیش‌تر دوره‌های استحاله پیش می‌آید، در اینجا نیز مواردی دیده می‌شود که پیوستگی نظام اهلی‌کنندگی غربی را به‌ظاهر مورد تهدید قرار می‌دهد یا این که دست کم از طریق ظهور اعمال جدید، دست‌خورده می‌شود. این اعمال جدید ناشی از ظهور ناگهانی عمال جدید با ارزش‌های استعاره‌ای بسیار قوی در حوزه‌ی اعمال قدیمی است، مثل ظهور کارمندان و تجار در شکارهای بزرگی که به‌طور جمعی توسط سگ‌های تازی و میرشکاران انجام می‌شود^۲، ظهور افراد اداری و کادر در خروس‌بازی و به جنگ‌انداختن خروس‌ها^۳، ظهور شهرنشینان جدیدی که از اسب‌های سنگین بارکش استفاده می‌کنند^۴ و یا به پرورش بعضی از نژادهای محلی کاملاً ویژه می‌پردازند و غیره.

این تحرکات اجتماعی (یا لغزیدن‌های اجتماعی) منجر به جابه‌جاشدن

1. MORRIS, 1987, *Le Chien...*, pp. 139-140.

2. BUCHER, 1982, "Rites et stratégies d'adaptation"...

3. CEGARRA, 1988, "Les coqs combattants".

4. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 194-196.

مقارن بعضی از حیوانات به موقعیت‌هایی می‌شود که در حد وسط بین دنیای حیوانات مفید و حیوانات مونس قرار دارد. مورد مربوط به اسب - که بر اساس یک نظر خواهی عمومی متأخر^۱ پس از گربه و سگ به ردیف سوم حیوانات اهلی مورد توجه مردم می‌رسد - به‌طور خاصی بیانگر این نوع پدیده است.

از زمانی که سوارکاری دیگر در جنگ مورد استفاده‌ای ندارد، در مغرب‌زمین به‌مثابه یک ورزش تلقی می‌شود. ولی این ورزش همانند سایر ورزش‌ها نیست، زیرا با ارتباط دادن عملکردهای انسان به عملکردهای حیوان، این ورزش دارای ویژگی و اصالت خاصی می‌شود که نظیر آن در سایر ورزش‌ها وجود ندارد. در واقع یک رأس اسب پس از مسابقه همانند یک دوچرخه عمل نمی‌کند و مثل آن هم کنار گذاشته نمی‌شود: از یک سو، سوارکار هرچقدر که با تجربه باشد و اسب نیز هرچقدر که مطیع و رام باشد، هرگز خودش اقدام به تمرین دادن و تربیت اسب خود نمی‌کند و در این زمینه فقط دارای اختیارات محدودی است که با پاره‌ای از رخدادها و بخت‌هایی همراه است. از سوی دیگر، به محض این که از مرکب خود به زیر آمد، مواظبت از اسب و شرایط فیزیکی و حفظ آن، سوارکار را ملزم به مواظبت‌های مستمر از اسب و هم‌چنین مشارکت در مورد اطلاعات کاملاً تخصصی شده، با مہتر، نعلبند، دامپزشک می‌کند. به همین دلیل است که جامعه‌شناسان، سوارکاری را به‌مثابه «ورزشی» می‌دانند که «به‌طور اجتماعی، ورزشی بسته است»، یعنی ورزشی است «با صلاحیت فنی فوق‌تخصصی [که در آن] زمان طولانی آموزش‌ها و پیچیدگی آن [کمیش‌ترین زمان را می‌طلبد]. بنابراین، نیاز به پیش‌رسی این آموزش‌ها مطمئن‌ترین تضمین برای ذخیره‌ی آن هستند»^۲.

ولی باز هم موارد بیش‌تری وجود دارد: جایی که سوارکار دغدغه‌ی اسب

1. MILLIET & DIGARD, 1989, "Une enquête sur les nouvelles sensibilités"....p. 46.

2. POCIELLO, 1983, "La force, l'énergie, la grâce et les reflexes"...., p. 197.

را دارد، از طریق تمام داربست کاربردها و پندارهایی بیان می‌شود. این پندار مافوق چیزی قرار می‌گیرد که می‌تواند به صورت عقلانی به امری لازم و کافی برای مواظبت و استفاده صحیح از حیوان تلقی شود. در حالی که چنین حالتی، با اختصاص کم و بیش کامل زمینه‌ی فعالیت ورزشی سوارکاری به خود، در بین سوارکاران غیر حرفه‌ای و حرفه‌ای حالتی مسلط دارد، با این وجود جای شگفتی است که این حالت از دید جامعه‌شناسان ورزش به دور مانده است. این چنین ویژگی‌هایی مانع از آن نشد که سوارکاری پس از جنگ دوم جهانی، تحول سریعی را به خود ببیند و این راه را چهارنعل طی نکند. تعداد لیسانسیه‌های فدراسیون سوارکاری فرانسه که در سال ۱۹۴۹ حدود ۲۳۰۰۰ نفر بود، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ به ۱۲۰۰۰۰ نفر رسید و در این آخرین دهه دوبرابر شد (در حالی که تعداد سوارکاران سه برابر شده است). در همین زمان اشکال مختلفی از سوارکاری و تخصص‌های جدیدی متداول شد که تا این زمان سابقه نداشت. اکثر اینها نیز در چارچوب‌های نوینی انجام می‌شوند که به صورت مؤسسه یا نهاد هستند (مثل توریسم سوارکاری، باشگاه اسب‌های کوتاه‌قد، مجامع سوارکاری امریکایی و غیره) (از تخصص‌های نوین نیز می‌توان از دوزدن و حرکت طولانی و لاینقطع، استقامت، و غیره نام برد که بعضی از اینها نیز دارای خاستگاه «غیر بومی» هستند مثل حرکت «پاتو» که مربوط به آرژانتین می‌شود). همه‌ی این رشته‌ها و تخصص‌ها به رشته‌های رسمی (مثل تربیت اسب، پرش از مانع، مسابقات کامل) اضافه می‌شود.

فنون سوارکاری نیز به‌طور قابل توجهی متحول شده‌اند: تمام نوآوری‌های قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، در همان زمانی که سوارکاری فراغت گسترش یافت، تعمیم یافتند - سوارکاری «طبیعی» مبتنی بر تحریک و «جلو انداختن» اسب، که آن را کنتِ اور^۱ (۱۸۶۳-۱۷۹۹) توصیف و تحسین کرده

۱. Aure، دره‌ای در کوه‌های پیرنهی مرکزی.

است؛ یورتمه‌ی برخاسته که در آن زمان آن را «یورتمه‌ی انگلیسی» می‌نامیدند، این فن را کاپیتان رآب^۱ (۱۸۸۹-۱۸۱۱) به این قاره آورد و ژنرال لواوت^۲ (۱۹۰۴-۱۸۲۵) آن را وارد ارتش فرانسه کرد، که پیش‌تر این عمل در ارتش ممنوع بود؛ سوار شدن «از جلو»؛ بند رکاب‌های کوتاه برای مانع و خارج، که یک کاپیتان ایتالیایی به نام کاپریلی^۳ (۱۹۰۷-۱۸۶۸) آن را ابداع و کلنل دانلوکس^۴ (۱۹۴۵-۱۸۷۸) آن را تکمیل نمود. مسابقات چهارنعل به صورت تعلیق بلند، که از سال ۱۹۰۰ متداول شد و غیره.

حساسیت تحولی که در رابطه‌ی انسان با اسب به وجود آمد، به دلیل ظرافت این رابطه و نمایش‌هایی که انسان از اسب به منصفه‌ی ظهور می‌رساند، کمتر از قبلی نیست. از این پس در تمام رشته‌های سوارکاری، تکیه بر روی کیفیت روابطی است که سوارکار با اسبش ایجاد می‌کند که این روابط همانند روابط بین یک زوج است.^۵ این اسب، که قبل از این با به کاربردن فنونی از نوع سوارکار به حالت تعلیق اسب به حالت کشیده، تا حدی از نظر جسمی آزاد شده بود، این بار اختیار جدیدی را به دست آورده است: «اسب دیگر یک وسیله یا ابزار نیست، بلکه موجود زنده‌ی تمام‌عیاری است، با میل روحی و روانی خاص خود است. انسان دیگر نمی‌تواند به عنوان یک ماده روی آن کار کند و یا به آن از دیدگاه یک ماده بنگرد، بلکه به او می‌نگرد و به او گوش فرامی‌دهد»^۶.

1. Raabe

2. L'Hott

3. Caprilli

4. Danloux

۵. در ضمن و به صورت کاملاً صحیح، عبارتی که از این پس برای بیان مسابقات رسمی به کار می‌رود چنین است: از این پس نمی‌گوییم «M سوار X شده است» و یا نمی‌گوییم «X مرکب M است» بلکه خواهیم گفت «M وابسته و شریک X است» و یا خواهیم گفت «زوج M-X». (جام جهانی برسی Bercy، آوریل ۱۹۸۷).

6. LIZET, 1975, "La relation homme-cheval", p. 344

آنتروپومورفیسم^۱، که در بازنمایی‌های اسب ثابت قدم است - می‌دانیم که اسب نه پوزه دارد و نه چهار دست و پای حیوانی، بلکه دارای یک دهان و چند پا است - از این پس به قله‌ها صعود می‌کند. ادبیات متداول مربوط به سوارکاری دیگر از رفتارشناسی و عادات‌شناسی اسب صحبت نمی‌کند بلکه راجع به روان‌شناسی اسب سخن می‌راند. هم‌چنین همین آنتروپومورفیسم بازنمایی‌های اسب، با لغزشی که در کل طبیعی است، از قبل شروع به واگذاشتن زمینه به ژنومورفیسم^۲ بازنمایی‌های سوارکار کرده است. یکی از نویسندگان «مجله‌ی اسب^۳»، بارزترین مجله‌ی سوارکاری که دارای گرایشی ژنومورفیسم است، با استناد به تصویر موجود خیالی که نیمی از آن اسب و نیم دیگر آن (سروگردن) انسان است، می‌نویسد این است «انسان که به صورت اسب خود امتداد می‌یابد^۴». بنابراین، اسب موضوع تمام مراقبت‌ها، توجه و ترحم‌ها است. ضرب‌المثلی می‌گوید: «پوزه‌ی خودتان را خُرد کنید، ولی اسب‌ها را خُرد نکنید!».

درحالی که دامپزشکی اسب‌های ورزش، از مدت‌ها قبل تبدیل به رشته‌ی کاملاً جداگانه‌ای شده است، ولی مدت زمانی نیست که پزشکی ورزشی انسان شروع به الحاق خود به جراحات‌شناسی مختص سوارکاران کرده است. شرایط «غیر انسانی» حمل و نقل اسب‌های کشتارگاهی گاه موجب اردوکنشی خشن اتهام و شکایت می‌شود. گوشت اسب‌خواری حال «انسان‌های اسب» را به هم می‌زند و آنها را منزجر می‌کند، از جمله این «انسان‌های اسب» کسانی هستند که مأموریت گسترش آن را دارند (افسران، ایلخچی‌ها). تعداد تأسیسات برای «بازنشستگی» اسب‌ها و پذیرش «چهارپایان رنج‌دیده»

۱. anthropomorphisme، مکتب مربوط به اندیشه‌ای که هرچیزی را تصویر و تشبیهی از انسان می‌داند.م.

۲. zoomorphisme، مکتبی که هرچیزی را شبیه به حیوان می‌کند.م.

3. Cheval-Magazin

4. BIGO, 1986, "Le cheval, mythe ou réalité?", p. 28.

افزایش می‌یابد. کوچک‌ترین «رسیدگی‌بد» موجب خشم و انزجار تماشاچیان سوارکاری می‌شود. اینها که به‌طور سنتی نگران شایستگی و خویشن‌داری خودشان هستند، امروزه دیگر برای بیرون راندن فلان سوارکاری که به خاطر اشتباه مرکبش، از شلاق استفاده می‌کند، یا سوارکارانی که اقدام به حرکات محیرالعقول می‌کنند و برای اسب‌هایشان ایجاد خطر می‌نمایند، به هیچ وجه تردیدی به خود راه نمی‌دهند و آنها را با هو و جنجال بیرون می‌کنند (نمایش ماریو لوراشی^۱، به هنگام جام جهانی پرش با اسب در ماه مارس سال ۱۹۸۵، موجب سوت زدن و اعتراض مردم در بررسی شد)...

برای بررسی راهی که این چنین طی شده است، باید اوضاع قرن‌های قبل را به خاطر آورد: نجیب‌زادگی مدعی تیولداری انحصاری سوارکاری میراث جنگ و ابزار سلطه‌ی سنت قهرمانی بود^۲. سوارکاری سبک، در سال ۱۵۲۵ میلادی در شهر پاریس^۳ با خلع سوارکاران سنگین که حاصل قرون وسطی بودند، شروع به پدیدآوردن یک «هنر» با استادان و آکادمی مربوطه‌اش کرد. در قرن هفدهم، بر اثر چنین کار عجیبی، سوارکاران کم‌تر به عمل سوارکاری می‌پردازند و بیش‌تر در سان و رژه خودنمایی می‌کنند. و دقیقاً در یک عصر است که در آن فقط اسب را یورتمه می‌برند و تعداد آکادمی‌های سوارکاری به وجود آمده در ایتالیا، در تمام اروپا فراوان می‌شود: «همه جوان‌ها باید این آکادمی را بگذرانند. این امر معادل همان چیزی است که در حال حاضر آن را فراگیری حقوق خود می‌نامند و می‌توان گفت که این کار را مردان بزرگی نیز با این یا آن روش به انجام رسانده‌اند»^۴. در قرن هجدهم برای اسب‌هایی که

1. Mario Luraschi

2. LIZET, 1984, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, p. 49.

۳. Pavié, یکی از شهرهای ایتالیا در لومباردی.

۴. این موضوع مربوط به کتاب زیر است:

هنوز قوی هستند مهمیز و لگام‌های بزرگ اهرم‌دار به کار می‌برند. رابطه اسب و انسان خشن است زیرا انسان بر روی آن کاملاً عمودی می‌نشیند و ترجیح می‌دهد که دست‌هایش روی ران‌هایش قرار گیرد^۱. در قرن بعد، از سوارکاری، درک یک عمل مکانیکی را دارند. لاگری‌نی‌یر^۲ کبیر (۱۶۸۸-۱۷۵۱) و دیگران، کار سوارکاری را با عمودی نشستن در روی زین و درگیرکردن قسمت‌های پشت بدن توسط ساق‌ها (با جمع کردن آنها) کامل می‌کنند. در همان زمان که بایل^۳ (۱۶۴۷-۱۷۰۷) می‌نویسد: «چهارپایان حالتی دارند که مجبورشان می‌کند به زمین نگاه کنند»، در حالی که انسان «به‌طور طبیعی به سوی خالق خود برگشته است»، چابک سواران با پی‌گیری مستمر «روش برافراشته» خودنمایی می‌کنند و توجه مردم را جلب می‌نمایند: اسب باید تحت انقیاد صاحبش باشد و با بلندشدن روی دو پا نشان دهد که اسب یک استاد است...

در زمان انقلاب فرانسه، سواره‌نظام، که پیاده‌نظام بدون زیرشلواری آن را به‌مثابه یک کنام قبلی تلقی می‌کرد، به محک زده شد. در مقابل، از بناپارت به بعد، فضای نوینی از اسب-آدمی‌کردن جامعه و نوآوری سوارکاری به وجود آمد که در زمان ناپلئون سوم به اوج خود رسید. از آن پس سواره‌نظام دیگر وقت خود را صرف یورتمه رفتن نمی‌کنند بلکه مهمیزها در تهیگاه اسب و شمشیر بر بالای سر، چهار نعل می‌تازند. در موقع گردش نیز دیگر به صورت

→ HOUËL, 1848, *Histoire du cheval...*

که مؤلف زیر آن را نقل کرده است:

LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, p. 46.

۱. در قسمت‌های بعدی کتاب از رساله‌ی بسیار عالی (ولی متأسفانه چاپ‌نشده‌ی) زیر استفاده فراوانی کرده‌ام:

GRANGE, 1981, *Le Cheval oublié...*

2. La Guérinière

3. Bayle

یورتمه نمی روند مگر به صورت برخاسته و «به شیوه‌ی انگلیسی» و غیره. از مشخصات این دوره، به‌خصوص منازعه‌ی بین هواداران عمودی نشستن بر روی اسب و هواداران افقی نشستن روی آن است: دسته‌ی اول، که سردسته‌ی آنها بوشر^۱ است (۱۸۷۳-۱۷۹۷)، طرفدار «خمیدگی‌ها» (روی دست) «اثرات مجموعه» (دست و پاها)، خلاصه، «مقاومت» برای حیوان بودند. دسته‌ی دوم، علیه دسته‌ی اول، و در پشت سر او، خواستار یک «سوارکاری طبیعی» مبتنی بر تحریک حیوان و جلوانداختن آن بود. در نهایت، از لحظه‌ای که سواره‌نظام اولین شکست بزرگ خود را در سال ۱۸۷۰ در شهر سدان^۲ می‌بیند و در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ به تجربه درمی‌یابد که در جنگ‌های آینده قادر به اجرای نقش قاطع خود نخواهد بود، سواره‌نظام اروپایی به کامل‌شده‌ترین شکل خود می‌رسد. تحولات بعدی آن چیزی جز ادامه‌ی همین قضایا نیست.

بحث‌های مربوط به سوارکاری گویاترند: ابتدا «هنر» است و سپس «علم مکانیک» که سعی دارد به صورتی فزاینده به عنوان «روان‌شناسی» تلقی گردد.^۳ دو نقل از دو استاد برای نشان دادن این تحول کفایت می‌کند. به نظر

1. Baucher

۲. Sedan مرکز فرمانداری آردن Ardenes در شمال شرقی فرانسه که شمال آن محدود به بلژیک می‌شود. شکست بزرگ ناپلئون سوم در دوم سپتامبر ۱۸۷۰ در مقابل ارتش سدان موجب سقوط امپراطوری دوم و اعلان جمهوری سوم شد.م.

۳. به عنوان حکایت، اشاره به نقشی کنیم که گوستاو لوبون Gustave Le Bon (۱۸۴۱-۱۹۳۱)، بنیان‌گذار روان‌شناسی ... توده‌ها در فرانسه، در گسترش سوارکاری به عنوان روان‌شناس داشته است. وی پزشک و مشاور کلمانسو Clemeceau بود (خود کلمانسو نیز متخصص در سیاست و سوارکاری بود). لوبون سوارکار فوق‌العاده‌ای بوده است. در یک رساله‌ی سوارکاری که در سال ۱۸۹۱ منتشر و سه بار نیز تجدید چاپ شد (۱۸۹۵، ۱۹۱۳ و ... ۱۹۸۹!) وی به‌خصوص دو خط موازی بین «روان‌شناسی» اسب («حیل‌گر، ترسو، کینه‌توز،

ویلیام گوندیش^۱ که دوک نیوکاسل بوده (۱۶۷۶-۱۵۹۲)، «یک پادشاه، اگر سوارکار خوبی باشد، بهتر خواهد توانست به مردم خود حکومت کند و آن موقعی است که لازم باشد مردم خود را تشویق یا تنبیه کند، دست آنها را محکم بگیرد، و یا آن را رها کند، به آنها کمک کند، یا برای این که بدانند چه موقعی برای به هیجان آوردن آنها مناسب است^۲». بوش را تشبیه کردن قسمت جلوی اسب، یعنی سر و سینه و دوپای جلویی اسب، به طبقه‌ی رهبر و قسمت پشت آن به مردم، می‌نویسد: «اسب از دو شقه‌بودن بدن خود استفاده می‌کند، یعنی از نجابت و اصالت خود که در قسمت پیشین بدن قرار دارد، و از قدرت خود که در قسمت پسین بدن اوست. قسمت پیشین بدن به تنهایی قادر به انجام کارهای بزرگ نیست، ولی اگر همین قسمت از بدن، برای هدایت و به نظم آوردن نیروهایی که در قسمت پسین بدن قرار دارند، وجود نداشت، چنین نیروهایی فقط منتهی به حرکاتی آشفته و لجام گسیخته می‌شد. به این ترتیب، برای این که به حرکت، نظم و نیرو داده شود، اتحاد قسمت پیشین و پسین بدن بی‌تردید لازم است^۳». اینها دو نقل قولی هستند که بین آنها دو قرن - و چندین دگرگونی - فاصله است...

بنابراین، دگرگونی‌های بازنمایی‌ها و اعمال اسبی که مخصوص سوارشدن است، در مقایسه با دگرگونی مربوط به سایر حیوانات اهلی، عاری از اصالت نیست. این اصالت بیشتر حاصل ویژگی برخی از مقاطعی است که شامل

→ تأثیرپذیر و زودرنج» و روان‌شناسی توده «با سطح اندیشه‌ی متوسط، حالت تحریک شدن بیش از حد، گریزهای ناگهانی، نابدبار، اطاعت کامل از رهبر و رییس) و بین تربیت اسب و حکومت بر انسان‌ها ترسیم می‌کند. مراجعه شود به GRANGE, 1981, *Le Cheval* oublié, pp. 292-297.

1. William Cavendish

۲. نقل قول از گرانژ GRANGE, همان مأخذ قبلی، p. 45.

۳. همان مأخذ قبلی، p. 179.

اسب شده‌اند؛ ویژگی‌ای که در عین دراماتیک بودن، تماشایی نیز هست. در واقع هیچ یک از حیوانات اهلی موجب این همه مجادلات قلمی گسترده و تلخی نشده‌اند که قابل مقایسه با مجادلاتی باشد که، به‌خصوص در قرن نوزدهم، یعنی آخرین دوره‌ی رویارویی نجیب‌زادگی و بورژوازی، بین اور و بوشر درباره‌ی گوشت اسب‌خواری و یا درباره‌ی موضوع مأموریت سازمان ایلخی‌ها پیش آمده است. اسب (همراه با سگ و گربه، متها به روشی کاملاً متفاوت) با موقعیت والایی که در سلسله‌مراتب حیوانات اهلی در مغرب‌زمین و نیز در اکثر فرهنگ‌های دیگر، با همهی تفاوت‌ها، اشغال کرده است، برخوردار از این توان عجیب «به جوش و خروش آوردن سوداها و شیفتگی‌ها» است^۱. اسب این پایگاه فرهنگی ممتاز خود را مدیون همجواری‌اش با انسان است، به مفهوم دقیق‌تر، مدیون طبیعت کاملاً ویژه‌ی خدماتی است که در اختیار انسان می‌گذارد؛ خدماتی که در فرهنگ غربی معادل دیگری ندارد. انسان به دلیل دستیابی به چنین خدماتی است که مجبور به ایجاد روابطی خاص با این حیوان می‌شود. برنادت لیزه روی این موضوع به شرح زیر تأکید می‌کند: «اسب، به‌مثابه نخجیر، حیوان پرورشی، مرکب برای بازی، شکار، حمل، جنگ، بسته‌شده به هرنوع ارابه و خیش، هدایت شده برای دستیابی به نتایج شگفت‌آور مسابقات ورزشی عصر حاضر، با هبه کردن سرعت، قدرت و طاقت به صاحب خود، به منظور تحقق بخشیدن به اقدامات جسورانه‌ای که انسان بدون همکاری اسب به هیچ‌وجه نمی‌توانسته به این آرزوها جامه عمل بپوشاند، صاحب خود را به اوج قدرت و به سکوی افتخار نشانده است. در مقابل، انسان برای او شناختی حاکی از احترام قائل شده است و نسبت به او احساس مبهمی دارد که بین دو چیز در نوسان است: از یک‌سو افتخار به زیر سلطه درآوردن موجودی این‌چنین سحرآمیز، و از

1. BARCLAY, 1980, *The Role of the Horse...*

DIGARD, 1988, *Des chevaux et des hommes...*

سوی دیگر، نوعی نگرانی در برابر نیرو و خشونت‌ی که گاهی از مواقع از ید قدرت او خارج می‌شود. علی‌رغم تمام زنجیرها و اسارت‌ها، این رعیت می‌داند چگونه آزاد زندگی کند. او تسلیم و مطیع شده و تمکین می‌کند، با فرامینی که به او ابلاغ شده سازگار می‌شود، ولی با وجود سخت‌ترین اجبار، از بروز انرژی‌های وحشی جاری، که اقدامات فاتح را باطل می‌کند و او را متحیر و مشوش می‌سازد، باز نمی‌ماند^۱.

اسب که نماد ممتاز قدرت انسان بر حیوان است، به‌مثابه نشانه و ابزار نوع دیگری از قدرت نیز تلقی شده است، یعنی قدرت انسان روی انسان. درضمن این دو قدرت در اکثر موارد در ذهن عاملان، به هم وابسته شده و حتی با هم در آمیخته‌اند، به نحوی که نمونه‌های بی‌شمار اختلاط و امتزاج بین تربیت‌کردن اسب‌ها، آموزش و تعلیم کودکان، مدیریت و حکومت مردها و حتی روابط مردها و زن‌ها شاهدهی بر این در آمیختگی هستند. بنابراین، اسب مخصوص سواری، یعنی اعلی‌ترین سکوی افتخار انسان، تبدیل به یک تکیه‌گاه برای طراحی و تدارک ایدئولوژیک شده است که اهمیت آن، بر اثر فقدان ظاهری‌اش، فقط وقتی فزونی می‌یابد که کاربری ورزشی و فراغتی آن به تدریج به کاربری مفید بودن اولیه‌ی آن چیره شود. به دلیل صداهای خفه‌ای که از خارج ظاهر می‌شوند، («تفاوت»^۲ چنین الزام می‌کند: دستداران ورزش سوارکاری نمی‌توانند همانند جمعیت فوتبال خود را در اختیار شیفتگی‌هایشان بگذارند و مثل آنها این حالت خود را ظاهر سازند، هرچند که حالاتشان جنبه‌ی «آیینی» نیز داشته باشد^۳) مباحثه‌هایی که امروزه محیط‌های اسب‌سواری را منقلب و متلاطم می‌کنند (درباره‌ی پرورش و

1. LIZET, 1975, "La relation homme-cheval". p. 344.

2. distinction به همان معنی که مؤلف زیر به کار برده است:

BOURDIEU, 1997, *La Distintion...*

3. BROMBERGER, Sport et "ritualisation" de la violence

الگوهای اسب‌های سواری، درباره‌ی روش‌ها، اهداف تربیت، ساختارها و فن‌تعلیم سوارکاری، «تضمینی‌کردن» مسابقات و غیره)، مثل گذشته کم‌تر از جدال‌های واقعی ردیف‌شده‌ای نیستند که حالت نمادین داشتند و به‌طور ناخودآگاه چیزی را که قابل برد و باخت بود، و همچنین رقابت‌های اجتماعی-فرهنگی عمیقی را به صحنه در می‌آوردند.

علت گسترش یافتن سوارکاری تفریحی از سال ۱۹۶۰، فراهم شدن زمینه‌ی این اعمال خاص توسط آن دسته از طبقات اجتماعی است که پیش از این خود را از آن محروم می‌دیدند. عبور تدریجی ورزش‌های سوارکاری از نخب‌گرایی به عام‌گرایی و زنانه‌کردن آن از طریق وارد شدن اعمال و عقاید جدید در فعالیت‌هایی که پیش‌تر حالت «بسته» داشته‌اند، بیان می‌شود. این اعمال و اندیشه‌های جدید با افزوده شدن به اعمال عقاید قدیم، تنوع و تضادهایی را برای سوارکاری عصر حاضر به ارمغان می‌آورند. همه‌ی آنها نیز از ویژگی‌های اوضاعی است که در حال استحاله و تبدیل است. این اعمال و عقاید نوین که در قلمروهایی این چنین متفاوت ظاهر می‌شوند و برگرفته از سوار و رابطه‌ی او با اسب، از فرم‌ها و سبک‌های سوارکاری و از «ادبیات» سوارکاری است، در بیش‌تر موارد به بیان کتمان‌شده‌ی تمایلات اجتماعی و فرهنگی و در عین حال به «علامت‌گذاری» حوزه‌ای مربوط می‌شود که به‌تازگی فراهم شده است. (جنب و جوش و شدت و حدّت انتقادهایی که اغلب از طرف قدیمی‌های «فرانسه‌پیر» می‌شود ناشی از همین است).

حوزه‌ی پوشاک، مثل همیشه، در این مورد بیانگرتر از همه چیز است. این حوزه، در بین «سوارکاران جدید»، درجه ظریف و زیرکانه‌ای از گذشته‌گرایی ملایم (که برای مشروعیت آنها ضروری است) و یک ابداع جلف را آشکار می‌کند: آنها ضمن این که به بهانه‌ی حفاظت، استفاده از مخمل سیاه را باقی

می‌گذارند (که کاملاً حالت فریفتن دارد) به گسترش روزافزون شپ‌ها^۱، یا ظاهر شدن چکمه‌ها و زین‌های فوق‌العاده‌ی سبک آبی یا قرمز کمک می‌کنند؛ بدون سخن گفتن از سایر غرابت‌ها، سوار شدن بدون کلاه و در دست داشتن آن، آخرین «باید»^۲ را تشکیل می‌دهد، که نشانه‌ی گسستگی در مقابل خطر (و استیلای اسب) و نشانه‌ی بی‌تفاوتی در مقابل هنجارها و بی‌تفاوت بودن برای «طبیعی» است. امریکایی‌کردن بسیار «فاخر و جدید» سبک و فضای مسابقات رسمی بزرگ، جایگزین‌کردن موسیقی پاپ به جای موزیک قبلی در بعضی از نمایش‌های مدرسه‌ی عالی سوارکاری، در پی همین گرایش است. «سوارکار جدید» ضمن این که به‌لحاظ جسمی قدرت خود را روی مرکب خود و روی طبیعت و چیزهای مشابه دیگری که تاکنون فاقد آن بوده است، اعمال می‌کند، هم‌چنین در همین مرکب در جست‌وجوی یک مونس راه و تاحدی در جست‌وجوی یک متحد و متفق طبقاتی است. هجوم و ظهور بیش از پیش یکپارچه‌ی — تا حد تاریک‌اندیشی — احساس حیوان‌دوستی در سوارکاری، که حیوان را انسانی می‌کند، و اعمال مربوط به آن از همین جا نشأت می‌گیرد و در نتیجه در وهله‌ی اول موجب این باور می‌شود که اسب، سوارکار را اهلی می‌کند. بنابراین سوارکار مدرن و اسب او به‌مثابه همان حیوان اسطوره‌های عهد عتیق [سر و گردن انسان و بقیه اسب] ظاهر می‌شود، یعنی دیگر به‌خوبی نمی‌دانیم کی، کی است و کی چکار می‌کند.

تحولی که وصف آن گذشت به‌خوبی نشانگر ورود بیش از پیش اسب به یک پایگاه جدید فرهنگی است که دیگر هیچ نوع ارتباطی با یک حیوان مفید ندارد و در ضمن چندان هم یک حیوان مأنوس نیست. این پایگاه جدید نیز به نوبه‌ی خود نتایجی را به‌بار می‌آورد که بعضی از آنها از قبل قابل پیش‌بینی

۱. برگرفته شده از کلمه‌ی شپَرَجوس *chaparajos*، پوشش ران، که بعضی از سوارکاران روی شلوار خود می‌پوشند.

هستند. به عنوان مثال، موضوع گوشت اسب‌خواری را کاملاً محکوم می‌کند (که در فرانسه یک قرن طول خواهد کشید): بنابراین در تولید و ساختار باید در انتظار دگرگونی یکپارچه‌ی بخش عمومی (ایلخی‌ها) و خصوصی باشیم. در حوزه‌ی سوارکاری نیز موجب شتاب در راستای تفکیک رشته‌های سوارکاری می‌شود و نسل‌های جدیدی از سوارکاران را به وجود می‌آورد که در مقابل افلاس کنونی، یعنی آموزش و آزمون‌های بیش از حد آکادمیک و تخصصی، اسب‌هایی با تعالیم ناسازگار، ساختار غیر کافی پذیرش، شکاف غیر قابل گذر بین سوارکاری اصلی و مسابقات و غیره است. بنابراین سرگذشت و تاریخ اسب به‌خوبی نشانگر تغییر شکل‌هایی است که در بطن یک نظام اهلی‌کننده می‌توان به آنها عمل نمود و نشانگر روابطی است که این نظام به‌طور غیرقابل احترازی با کل جامعه برقرار می‌کند.

فصل دوازدهم

پیوندها و منظرها

الگوی از روابط انسان‌ها و حیوانات اهلی

از تاخت و تاز یک مردم شناس به حوزه‌ای که به‌طور سنتی به باستان‌شناسان و فناوری‌ان‌ها اختصاص دارد، چه اطلاعاتی می‌توان به دست آورد؟

از خلاصه‌کردن مطالب عمده‌ای شروع می‌کنیم که کسب کرده‌ایم: اهلی‌کردن فقط یک حالت (نقطه نظر جانورشناسی) یا یک روند تمام شده (نقطه نظر باستان‌شناسی) نیست که منظور از آن فقط بهترکردن و اصلاح‌کردن باشد (نقطه نظر فن‌جانوری). از کلمه‌ی اهلی‌کردن باید استنباطی عملی داشت که انسان به‌طور مستمر بر حیواناتی که دارد، انجام می‌دهد، و این عمل با پرورش و گاه با بهره‌برداری از آنها صورت می‌گیرد. - حیوانات فقط به صورت اهلی و غیراهلی وجود ندارند بلکه حیواناتی نیز هستند که تعدادشان به نسبت زیاد است (حدود دویست گونه‌ی حیوانی) که انسان در بعضی از زمان‌ها روی آنها کار کرده و یا هنوز هم برای اهلی‌کردن آنها کار می‌کند.

- اگر انسان کمابیش روی موضوع اهلی‌کردن حیوان کار کرده است، این کار

چندان هم به‌طور اتفاقی و باری و به هر جهت نبوده است، بلکه تمام کاری که روی حیوان می‌شود در چارچوب نظام اهلی‌کنندگی ویژه‌ای به عمل می‌آید که مجموعه‌ی آنها ادغامی از فنون و بازنمایی‌ها را شامل می‌شود، که خود همین مجموعه نیز به یک محیط طبیعی و اجتماعی معینی وابسته است.

- عمل اهلی‌کردن، علی‌رغم چگونگی‌ها و شدت‌های گوناگون، همیشه یک عمل واحد و تقسیم‌ناپذیر است: یعنی از یک منطبق ناخودآگاه نشأت می‌گیرد که همان لذت رام‌کردن و استیلا بر طبیعت و موجودات است و تنها همین موضوع علل ژرف و پایدار آن را تشکیل می‌دهد (اولین و آخرین مسئله‌ی مورد نظر و در عین حال، هر دو). در این میان محصولات و خدماتی که انسان با گرفتن حیوانات به دست می‌آورد تا اهلی‌شان کند، هر چه باشد فرقی نمی‌کند.

آیا می‌توان تجزیه و تحلیل بیش‌تری در این موضوع به عمل آورد؟ بدون داشتن نخعی به محکمی نخ آریان^۱، نمی‌توانیم در این لایبرنت پر پیچ‌وخم قدم بگذاریم. چنین نخعی را از یکی از مکاتب اقتصادی به عاریت می‌گیریم: انسان با تولید و مصرف لوازم مادی، ضمن به وجود آوردن روابط اجتماعی، بازنمایی‌ها و تجسم‌هایی را به وجود آورده و بیان نیز می‌کند، که آنها نیز به نوبه‌ی خود در تعیین عملشان سهیم می‌شوند. در ضمن با بهره‌برداری از این راه نشان داده‌ام «انتخاب‌هایی» که همه‌ی جامعه و ادار به انجام آن شده‌اند، در درون «یک» حاشیه کاراندازی^۲ جای می‌گیرند که این حاشیه در بین امکانات عرضه شده [عزم مثبت] و تنگناها و محدودیت‌های تحمیل شده [عزم منفی] قرار گرفته است» و عامل این امکانات و تنگناها،

۱. Arias، دختر مینوس (Minos). (اساطیر یونان). وقتی تزه (Thésée)، معروف‌ترین قهرمان آنتیک به کرت (Crète) می‌آید، آریان کلاف نخعی به او می‌دهد تا به دنبال خود در لایبرنت بگسترد. تزه و همراهان او در لایبرنت، مقر مینوتور (Minotaure)، زندانی می‌شوند و توسط همین نخ راه خود را پیدا می‌کنند. م.

زیربناها و روبناهای آن هستند که به طور متقابل عمل می‌کنند.^۱

در مورد تأثیر زیربناها بر روبناها، می‌توان به طور کاملاً متمایزی امکانات این عمل را دید و آنچه را که این امکانات موجب آن می‌شود، ملاحظه کرد. مثلاً از نقش والای فنون تولید و استفاده از حیوانات حمل و نقل و سواری (مثل گاو، شتر، اسب، لاما) در استعمار بیابان‌ها و کوهستان‌ها، در تشکیل جوامع کوچ‌نشین افریقا و مشرق‌زمین، در فتوحات باستانی و قرون وسطی (مثل آریایی‌ها، مسلمانان، مغول‌ها) باخبر هستیم.

در مقابل، مسئله‌ی «عزم منفی» شایستگی بیشتری را برای بحث دارد. بدیهی است که در این مورد سرگردانی و گمراهی نئوفونکسیونالیست‌های بوم‌شناسی فرهنگی عجیب نیست، زیرا آنها به هر قیمتی و در همه جا، از جمله در پدیده‌های مذهبی^۲، برای یافتن پاسخی عقلایی برای تنگناهای محیطی سماجت می‌ورزند. منتها افراط کاری عکس آن، که سعی به بی‌خبر بودن و یا به حداقل رساندن سنگینی چنین تنگنایی دارد، آن هم پوچ و بی‌معنی است. این تنگناها بر دو نوع است:

- تنگنایی که محیط از طریق بُردار خود حیوانات و توسط روان‌شناسی رفتارهای تغذیه‌ای آنها و غیره، بر روندها و فرم‌های اهلی کردن اعمال می‌کند: بعضی از آنها به گونه‌ای مستقیم به مثابه چفت‌های واقعی (مگس تسه‌تسه در افریقای حاره‌ای)، بعضی دیگر نیز به طور غیرمستقیم عمل می‌کنند (محیط‌های انسانی شده‌ای که به یک میزان هم نتیجه‌ی تخصصی شدن شبانکارگی هستند و هم علت آن).

- تنگنایی که ناشی از خود عمل اهلی کردن هستند و از طریق سازمان

1. DIGARD, 1979, "La technologie en anthropologie"..., p. 93.

۲. مراجعه شود به: HARRIS, 1985, *The Scared Cow and the Abominable pig*. که سعی دارد نشان دهد حیواناتی که از جمله تابوهای غذایی درآمده‌اند، حیواناتی هستند که مصرفشان برای جوامع مربوطه، به بهای خیلی‌گرانی تمام می‌شده است.

کار، بر سازمان اجتماعی عمل می‌کنند: در یکی از ترانه‌ها آمده است باشد که شهرنشینان - که شکوه دارند از این که مجبورند حیوانی را دو یا سه بار برای قضای حاجت بیرون ببرند - فقط سعی به تصور آن چیزی کنند که می‌تواند بیانگر مواظبت روزانه از صدها رأس گاو ماده یا شتر باشد!

بنابراین، آنچه قابل ایراد و اعتراض است، کم‌تر به مفهوم خود تنگناست بلکه بیش‌تر انطباقی است که از آن به‌مثابه نیروی مشترکی یاد می‌شود که همیشه در جهت محدودکردن عمل می‌کند. برعکس، سرگذشت حیوانات اهلی نشان می‌دهد که کانون‌های عمده‌ی اولین اهل‌کردن‌ها در محیط‌هایی قرار دارند که به ناچارکننده معروف هستند (خاورمیانه‌ی خشک، استپ‌های سرد، آسیای مرکزی و معتدله، کوه‌های بلند امریکای جنوبی). مارکس پیش‌تر نوشته است «طبیعتی که بیش از حد ولخرج است، "انسان را چنان در دست خود نگه می‌دارد که کودکی را در روی یک لبه نگه داشته باشند". چنین طبیعتی مانع رشد انسان می‌شود و این کار را نیز با جلوگیری از رشد یک نیاز طبیعی انجام می‌دهد [...]». نیاز به هدایت اجتماعی یک نیروی طبیعی، نیاز به استفاده از آن، نیاز به صرفه‌جویی در آن، نیاز به اختصاص‌دادن آن به خود از طریق کارهای هنری، در یک کلام، نیاز به مغلوب‌کردن و رام‌کردن آن که در تاریخ صنایع نقش تعیین‌کننده و قطعی ایفا می‌کند^۱.

این دیدگاه‌ها را کارهای مردم‌شناختی جدید تأیید می‌کنند. برای مثال لوسی‌ین برنو نشان می‌دهد که در بین روستاییان آراکان^۲ پاکستان شرقی «غنا‌ی جهان گیاهی مسئول رکود فن است»^۳. به همین دلیل شاید فراوانی شکار در بعضی از نواحی، در بلندمدت، موجب تغییر جهت اهلی‌کردن اجتماعات بسیاری از شکارچیان شده است^۴.

1. MARX, 1867, *Le Capital*, livre I, t. II, p. 187. 2. Ararkan

3. BERNOT, 1967, *Les Paysans arakanais...*, vol. II, p. 754.

4. SERPELL, 1966, *In the Company of Animals...*, pp. 172-173.

تأثیر مثبت یا منفی‌ای که روبنای در موقع بازگشت، بر روی زیر بناها می‌گذارند ظریف‌تر و دقیق‌تر و هم‌چنین غیر قابل تردید است. به این ترتیب، شاه بلوط، که برخلاف گندم، با عرق جبین و کد یمین کشت نمی‌شده و هم‌چنین جامعه نیز آن را به عنوان یک غذای انسان و دام قبول نداشته است، این «نان چوب»، این «غذای خوک»، در فرانسه‌ی قرن هجدهم، نشانه فقر و نکبت و بدبختی و نفرین خدایی بوده است و مصرف‌کنندگان آن به‌مثابه تنبلان و کاهلان غیرقابل اغماض به‌شمار می‌آمده‌اند و جزو طبقه‌ی پایین اجتماع بودند که باید از آنها احتراز کرد^۱. تحقیر دامپرور توسط کشاورز، تحقیر کوچ‌نشین توسط یکجانشین با چنین استدلالی صورت می‌گرفته است - یکی کار می‌کند و دیگری «چشم به رویدن علف و چریدن آن توسط دام‌هایش» می‌شود - و همین امر موجب به وجود آمدن نتایج مشابه می‌شود: راندن دامپروران توسط کشاورزان روی فقیرترین زمین‌ها، متخصص کردن اجباری آنها، به حاشیه راندن آنها (دست‌کم به صورت ایدئولوژیکی). با این همه باید به خاطر آورد که بسیاری از شبانان که رشدشان «یک نیاز طبیعت» بوده است و می‌دانسته‌اند که از تخصصشان به‌مثابه یک اسلحه استفاده کنند، موفق شده‌اند این اعمال کشاورزان را به صورتی درخشان و شدید تلافی کنند و انتقام بگیرند...

با این که یک سازمان اجتماعی لازم برای اهلی کردن، به معنای واقعی وجود ندارد، می‌توان تصور کرد که بعضی از محیط‌های اجتماعی و فرهنگی (برای مثال در زمینه‌های گسترش جمعیتی یا سرزمینی نئولیتیک یا قرون وسطای شرقی) خودشان را در مورد اهلی کردن ممتازتر از دیگران نشان داده‌اند، ضمن این که، برعکس، با بعضی از گونه‌ها یا فرآورده‌های حیوانی (خاوردور).

اغلب اوضاع مسدود و ثابت، به علت دست گذاشتن یک گروه اجتماعی روی یک «وظیفه‌ی راهبردی (استراتژیکی)» است: «وقتی به عملیاتی راهبردی (استراتژیک) گفته می‌شود که انجام و اتمام آن برای پیگیری یک روند ضرورت داشته باشد و این به شرطی است که بدون مبالغه جدی روی نتیجه‌ی مورد نظر، این عملیات نتواند به تعویق افتد، منتفی شود یا عملیات دیگری جایگزین آن شود. بنابراین کافی است که درباره‌ی «کنترل اجتماعی» این لحظه‌ها یا وظایف راهبردی (استراتژیک) مطالعه و بررسی شود^۱». بارزترین مثال برای حوزه‌ی مطالعه ما درباره‌ی چنین دست‌گذاشتنی، به یقین و بدون هیچ تردیدی ایلخی‌های شاهی هستند که دولت در سایه‌ی آنها توانست انحصاری کردن اسب‌های نری را که «اجازه‌ی جفت‌گیری دارند» برای خود تأمین کند و اسب را در عصری که این تولید نقش اقتصادی و نظامی عمده‌ای داشت برای خود نگهدارد^۲.

ولی بی‌تردید بارزترین حالت نظام‌های اهلی‌کنندگی در غنا و پیچیدگی بازنمایی‌های حیوانات و در تأثیری جبری - و حتی می‌توان گفت در اقتدار و نفوذی - است که این بازنمایی‌ها روی فرم و کیفیات اهلی‌کردن، عمل می‌کنند. در واقع تمام نظام‌های اهلی‌کنندگی حیوانات اهلی، به مثابه یار انسان ظاهر می‌شوند. انسان نیز باید همان‌طور که با یاران خود عمل می‌کند، باید با این حیوانات نیز فاصله را حفظ کند، از کنار آنها بگذرد، مجذوبشان نکند، یا مجبور و مقیدشان کند. این نوع اجتماعی‌کردن واقعی حیوانات، دست‌کم به همان میزان، مستلزم الزامات بوم‌شناختی، فنی یا اقتصادی است که موجب جهت‌گیری در گزینش‌هایی است که وضعیت چهره و حالت و نیز سبک خاص خود را به هر یک از نظام‌های اهلی‌کننده می‌بخشد. انسان چون خودش را در حیوانات اهلی می‌شناسد، بدون تردید نمی‌تواند در این حوزه،

1. LEMONNIER, 1983, "L'étud des systèmes techniques"..., p. 17.

۲. مراجعه شود به فصل سوم.

بیش از سایر حوزه‌ها، مانع پی‌گیری این استحاله‌ی «روابط قدرت» به «روابط»^۱ تا آن حد مهم است و یا مانع پی‌گیری این استحاله‌ی «زنجیره‌ی فنی» به «زنجیره‌ی نمادها» شود که آندره آن را «کارِ بازنمایی»^۲ نامیده است.

از فن اهلی‌کردن تا فن عام

گاو، به خاطر نام و گاوها، تخریب می‌کنند یا همین همسایه‌ی سرسرای ماکه سگ کوچکش را در آغوش می‌گیرد و «دهان» آن را می‌بوسد و آن را «بچه‌ام» می‌خواند، سازش ناپذیران اصیل یا دیوانه‌های خطرناک، و به هر حال، حاشیه‌ای هستند؟ به عبارتی دیگر، آیا تجزیه و تحلیل‌هایی که تاکنون انجام دادیم فقط شامل حال دامپروران اولیه یا دامپروران احساساتی می‌شود؟ چون ممکن است که خواننده را نگران کنم، بدون هیچ تردیدی می‌گویم: نه! حتی باید از این هم فراتر رفت و گفت: اغلب بخش‌های اصلی تولید حیوانی جدید نیز، مثل ابتدایی‌ترین دامپروری‌ها، خود را علی‌رغم میل‌شان مطیع اقتدار بازنمایی‌های اجتماعی و هنجارهای فرهنگی می‌بینند.

در صفحه‌های قبل مثال‌های متعددی در این مورد ارائه شد، در اینجا به یادآوری دو مثال از مثال‌های قبلی، که موضوع آنها را کتاب‌های جدید تأکید کرده‌اند، اکتفا می‌کنیم.^۳ یکی از آنها سازمان کشتارگاه‌های جدید^۴ و دیگری اسب آرمانی^۵ است. در هر دو حالت لازمه‌ی ترتیبات منظم‌شده‌ی کشتار دام و تصور کشتارگاه‌های صنعتی و نیز شناخت‌ها و

1. Pierre Bourdieu

2. LEROI-GOURHAN, 1965, *Le Geste et la parole*, vol. II, p. 21.

۳. به‌خصوص مراجعه شود به فصول دوم و سوم.

4. VIALLES, 1987, *Le Sang et la chair...*

5. LIZET, 1989, *La Bête noire...*

تولیدات فنون جانوری، بازنمایی‌های خون حیوانات است. در اولی خونی که از او می‌رود، و در دومی خون مجازی که از طریق ارث پدر به دیگری تفویض شده است.

وقتی می‌دانیم در فعالیتی که به اندازه هوانوردی مشکوک و ترفنی است، «کارِ بازنمایی» و دعاوی اجتماعی نیز نقشی قاطع دارند، چرا از این که همین‌ها نیز در حوزه‌ی اهلی‌کردن، به «عقلانی» بودن فن جانوری و «الزامات» اقتصادی فایق آیند، تعجب کنیم. این نتیجه‌ی غیرقابل انتظار^۱ نتایج آن را منتشر کرده است. این مردم‌شناس، که به‌طور غیرحرفه‌ای در امور مربوط به هواپیما نیز سررشته دارد، با مقایسه‌ی شنل‌های ساخته‌شده از پوست درخت و نوک پیکان‌ها در ، متوجه شده است که در هر دو حوزه، تعیین‌کننده‌ی بعضی از انتخاب‌های فنی، قبل از هر چیزی، بازنمایی‌های عادت‌مبشران و عاملان اجتماعی به این فنون است. به‌طور مثال، حتی در صنعت هواپیماسازی «که از همان گام‌های اولیه در دست مهندسان ماهر و لایق بوده و فنون آن فقط با سنجیدگی و پختگی انتخاب و روی آنها فکر شده است»^۲، ادواتی که نیروی فعال و امنیت و اطمینان آنها بارها مورد آزمایش قرار گرفته است^۳، متحمل شکست‌های تجاری شدیدی شده‌اند، زیرا «طرحی غیرمعمول داشتند» و «امنیت آن با تصور "مردانه‌ای" که یک خلبان، طبق عادت، از یک دو موتوره دارد، انطباق نداشته است»^۴. اکثر مهندسان نیز درک نمی‌کنند که الگوها با بازنمایی‌های چیزی که باید یک هواپیما باشد، مطابقت ندارد. مشکلاتی که برای بهینه‌سازی و اصلاح هواپیمای کنکورده به وجود آمد، به بهترین وجهی بیانگر همین پدیده است: دیدیم که اولین پروژه‌ها که بر اساس آنها می‌خواستند بال‌ها را در ساختمان هواپیما حل و

1. LEMONNIER, 1989, "Bark Capes, Arrow heards and Concorde"...

۲. همان مأخذ قبلی، p. 161.

۳. مثل Cessna C137 Skymaster و Mitsubishi MU-2. ۴. همان مأخذ قبلی، p. 167.

ادغام کنند، رد شدند، زیرا این پروژه‌ها «با یکی از اصول عمده‌ی هوانوردی (۱۸۶۵-۱۷۹۶) آنها را وضع کرده بود، کارکردهای عمده‌ی پرواز را باید قسمت‌های متمایز هواپیما انجام دهند^۱». بنابراین «بازنمایی‌های این فن در رشد و توسعه‌ی هوانوردی [سنگینی می‌کند چرا که] هیچ نوع رابطه‌ای با اصول فیزیکی یا مکانیکی مورد استفاده در هوانوردی، و هم‌چنین هیچ نوع رابطه‌ای با هر نوع ملاحظات و علل اقتصادی ندارد^۲».

از کسانی که شکاک و دیرباور هستند و سعی می‌کنند که در این تصورات مردم‌شناسان از کشتارگاه‌ها و فنون جانوری یا هوانوردی فقط نوعی^۳ بیندازند. زیر قلم این شخص که فناور است - یک فناور واقعی! - همین دیده است، زیرا این مشاهدات مبتنی بر نمونه‌های فراوانی است که از تجربه‌ی دفورژ در این کتاب به مطالعه و بررسی تبارهای اشیاء محسوس و موجود می‌پردازد. منظور از تبار، مجموعه‌ای از اشیاء موجود و محسوس است که یک نوع کاربری را با استفاده از اصول معین برآورده می‌کنند، ولی در زمان‌های بعدی نظامی از پیدایش را پی‌گیری می‌کنند که این نظام از نظر تئوریک «در راستای رشد و توسعه» گام بر می‌دارد («گرایش بطئی و سنگین»). بنابراین، مطالعات دقیق نشان می‌دهد که تبارها متحمل تغییر شکل‌های متعددی هستند: بعضی از تبارها با هم می‌آمیزند (ماشین × قایق = ماشین آبی خاکی)، بعضی از تبارها نیز با گسترش یافتن در محیط‌های مختلف، به دو رشته منشعب می‌شوند، بعضی از تبارها نیز متوقف می‌شوند و سپس ناگهان به صورت دیگری ظاهر می‌شوند (موتورسیکلت‌های اسکوتر، که ظهور آنها در سال ۱۹۶۰ و دوباره در سال ۱۹۸۵ مربوط به تغییر قوانین در مورد گواهینامه‌ی رانندگی موتور است). بالاخره تبارهای جالب توجه از بین می‌روند در حالی که سایر تبارها، که

۲. همان مأخذ قبلی، p. 166.

۱. همان مأخذ قبلی، p. 168.

چندان هم خوب نیستند، باقی می‌مانند («تمام قایق‌های بد غرق نمی‌شوند»).^۱ بنابراین، موجودیت‌های بالقوه یک نظام، بر اساس ضوابطی بیش‌تر در فلان شیء تحقق می‌یابد تا در فلان شیئی دیگر، در حالی که این ضوابط در اغلب موارد هیچ نوع رابطه‌ای با کارآیی فنی، یا حتی ارزش مصرفی آن شیء ندارند. درک کنندگان این اشیاء و استفاده‌کنندگان از آنها، انسان‌هایی هستند که در ارتباط با انسان‌های دیگر ناخودآگاه تحت تأثیر گرایش‌های انفعالی جزئی و ناخودآگاه، امیال، احساسات متضاد، مدها، اسطوره‌ها و تنگناهای فرهنگی و اجتماعی قرار می‌گیرند. همه‌ی اینها منجر به جهت‌دادن به انتخاب‌های فنی می‌شوند و تقریباً همان کاری را می‌کنند که مجموعه‌ی سوزن‌های راه‌آهن انجام می‌دهند. حتی در تکامل‌یافته‌ترین و متحول‌ترین نظام‌های فنی «قوانین تحول از نوع قوانین روان‌شناسی هستند»^۲.

به‌خصوص برای این‌که نتیجه‌ای گرفته نشود...

بنابراین، باگشت و گذار مختصری که از طریق فناوری صنعتی زدیم، تأیید می‌شود که: مطالعه اهلی‌کردن حیوانات با پرده‌برداری از بعضی از پنهانی‌ترین محرک‌های عمل انسانی، درس جدی تواضع را که حالت دوگانه‌ای نیز دارد، بر ما تحمیل می‌کند. این درس از ما می‌خواهد که ضمن نگاهی نقادانه بر اعمال خودمان، نگاهی نقادانه نیز روی اهداف بلند پروازانه‌ی بحث‌های فن‌گرایانه‌مان بیفکنیم. این درس آنچنان سودمند است که تجزیه و تحلیل آن آنها را انسانی شده می‌خواند - اندکی از خود ما هستند و رابطه‌ای که با آنها ایجاد می‌کنیم به این مسئله‌ی غیر قابل وصف که از ضمیر ناخود آگاه ما سخن می‌گوید، مربوط می‌شود.

اهلی‌کردن حیوانات، نیازهایی که این اهلی‌کردن برطرف می‌کنند، لذذی

۲. همان مأخذ قبلی، p. 127.

۱. همان مأخذ قبلی، p. 117.

که به انسان می‌دهد، بازهم روزهای خوبی در پیش روی دارد. با این همه، باید در مقابل خطراتی که در کمین حیوانات اهلی و در نتیجه، در کمین ما نشسته‌اند، هشیار و دقیق بود. یک نکته اصلی که تا حدودی در همه جا و مغرب‌زمین در حال جوانه زدن است (مغرب‌زمینی که همیشه در نوک پیکان «پیشرفت» قرار دارد)، در گرایش به پرورش‌هایی است که در نهایت چیزی جز آسیب و زیان به بار نمی‌آورد و یا موجب به وجود آمدن نمادهایی خواهد شد. هنوز چیزی نشده، تنش‌های شدیدی در شهرها بین هواداران و مخالفان زیادشدن حیوانات مونس شروع شده است (به‌خصوص، که مخالفان، این سگ‌ها را به‌مثابه رقیبان مستقیم کودکان می‌دانند). از همین جا می‌توان پیش‌بینی کرد که هواداری از جنبش‌های حمایت حیوانات، پس از این که در مورد تشریح یک موجود زنده و آزمایش گاونرها و غیره، روزی نیز این جنبش‌ها به سوی مغازه‌های قصابی رو خواهد گرداند. ویژگی‌های اغلب مضحک یا افراطی اشکال و علل این مبارزات نباید نشانه‌های آن را از ما بپوشاند. درگیری امروزی تعداد زیادی از ما در امر دفاع از حیوانات مشابه درگیری مدافعان کارگران، زندانیان سیاسی، قربانیان نژادپرستی یا گرسنگی در جهان است. این تقلیدهای مدرن و تمسخرآمیزی که از «نبرد طبقاتی» قدیمی به عمل می‌آید، نباید سبک انگاشته شود زیرا اینها نیز فراهم‌کننده‌ی همان اندازه نشانه (از بین سایر نشانه‌ها) از یک دغدغه‌ی عمیق هستند و حتی نشانه‌هایی را فراهم می‌کنند که بیانگر بحرانی هستند که آستان حوادث است. آیا پس از هزاران سال، از این که یا انسان‌ها به‌مثابه حیوانات مطرح شده‌اند و یا حیوانات به‌مثابه انسان‌ها، وقت آن نرسیده است به مسئله به صورت عقلایی‌تر نگاه کنیم و در صدد طرح آنها به همان صورتی که هستند، باشیم و در آنها زندگی و موجودیت یک موجود زنده را رعایت کنیم؟

منابع و مأخذ

Notes

AVANT-PROPOS

1. LEROI-GOURHAN, 1949, « Note sur l'étude historique des animaux domestiques », p. 388.
2. *Critique*, 1978, n° spécial *L'Animalité*.
3. *Le Débat*, 1983, n° spécial *L'Animal, son histoire et ses droits*.
4. *Autrement*, 1984, n° spécial *Animal, mon amour*.
5. *Terrain*, 1988, n° spécial *Des hommes et des bêtes*.
6. *L'Homme*, 1988, n° spécial *Les Animaux : domestication et représentations*.
7. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*.
8. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*
9. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication des animaux utiles*; rééd. en fac-similé : Paris, Flammarion, 1986.
10. BODSON, 1988, *L'Animal dans l'alimentation humaine...*
11. *Homme, animal, société*, 1988, *Animal et biologie*; -, 1988, *Animal et droit*; -, 1989, *Animal et histoire*, 2 vol.
12. HAINARD & KAEHR, 1987, *Des Animaux et des hommes*.

PREMIÈRE PARTIE

LES IDÉES SUR LA DOMESTICATION

CHAPITRE PREMIER : Heurts et malheurs de la notion de domestication

1. Ce dernier état des datations est emprunté à VIGNE, 1989, « Origine des principaux Mammifères domestiques »...
2. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, p. 23.
3. Voir SILVA CASTILLO, 1974, « El ganado ovino en los textos de Mari »; BRIANT, 1979, « L'élevage ovin dans l'empire achéménide »; DURAND & CHARPIN, 1980, « Remarques sur l'élevage intensif dans l'Iraq ancien ».
4. WHITE, 1970, *Roman Farming*; LOUIS, 1970, « La domestication des animaux à l'époque d'Aristote ».

5. Références dans BODSON, 1982, « La notion de race animale chez les zoologistes et les agronomes de l'Antiquité ».
6. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, pp. 20-21.
7. Références dans VIGNERON, 1968, *Le Cheval dans l'Antiquité gréco-romaine...*, vol. I, pp. 323 et suiv.
8. WATSON, 1983, *Agricultural Innovation in the Early Islamic World*.
9. FRANKLIN, 1897, *La Vie privée d'autrefois...*, p. 23.
10. THUILLIER, 1982, « La "révolution scientifique" du XII^e siècle », pp. 1023-1024.
11. DELORT, 1984, « Zoologie et histoire des animaux à la fin du Moyen Âge et au XVI^e siècle ». Voir également le tableau commode des principaux auteurs médiévaux sur les animaux que donne FRANKLIN, 1897, *La Vie privée...*, pp. 14-67.
12. FRONZAROLI, 1969, « Studi sul lessico comune semitico »..., pp. 13-17 et tableau comparatif pp. 28-29.
13. BENVENISTE, 1969, *Le Vocabulaire des institutions indo-européennes*, vol. I, pp. 37-61.
14. BLOCH & WARTBURG, 1964, *Dictionnaire étymologique...*, p. 201.
15. ALBERT LE GRAND, *De vegetabilibus*, lib. VII, tract. I, éd. in-folio de Lyon, t. V, pp. 488 et suiv., cité par GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication des animaux utiles*, p. 141.
16. BLOCH & WARTBURG, 1964, *Dictionnaire étymologique...*, p. 32.
17. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, pp. 140-141.
18. *Ibid.*, note 3.
19. Les idées qui suivent et la citation de Buffon qui les illustre sont extraites de PELOSSE, 1989, « Un discours savant des Lumières »... Pour une réflexion épistémologique sur les classifications naturalistes, voir ATRAN, 1986, *Fondements de l'histoire naturelle...*
20. BUFFON, 1749, *Histoire naturelle... Premier discours...*
21. Voir en dernier lieu POPLIN, 1984, « Les encyclopédistes et le renouveau de la relation homme-animal »...
22. Sur la rivalité qui opposait les deux savants, ROSTAND, 1978, *Esquisse d'une histoire de la biologie*, p. 50, rapporte l'anecdote suivante : « Dans le Jardin botanique du Muséum, Buffon ne laissa inscrire les noms donnés par Linné aux espèces végétales qu'au-dessous de la tablette servant à étiqueter les plantes. Linné, paraît-il, se vengea de ce procédé en donnant à une plante disgracieuse le nom de *Bufonia* »!
23. BUFFON, 1753, *Histoire naturelle...* : III. *L'asne*.
24. ROSTAND, 1978, *Esquisse d'une histoire de la biologie*, p. 43.
25. Telle serait notamment l'origine des fameux manuels Roret (communication personnelle de Lucien Bernot).
26. L'édition la plus ancienne qu'il m'ait été donné d'avoir entre les mains (LIGER, 1767) est présentée comme la huitième et s'intitule déjà *La nouvelle maison rustique...* Voir aussi BIXIO, 1887, *Maison rustique du XIX^e siècle*, vol. II, et MALEPEYRE, 1886, *id.*, vol. I. L'entreprise était tellement florissante qu'elle a donné lieu à la création de la maison d'édition du même nom (rachetée récemment par Flammarion).
27. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*
28. *Ibid.*, pp. 143-144.
29. *Ibid.*, p. 147.

30. *Ibid.*, pp. 149-150.
31. *Ibid.*, p. 156.
32. *Ibid.*, pp. 154-157.
33. *Ibid.*, p. 154.
34. *Ibid.*, p. 155.
35. *Ibid.*
36. *Ibid.*, p. 157.
37. CUVIER, 1825, *De la sociabilité des animaux*, p. 19.
38. Voir les notes 43 à 45 du présent chapitre et la deuxième partie du livre.
39. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p. VIII.
40. Voir chapitre suivant.
41. Pour le compte rendu détaillé de ces expériences, voir GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, pp. 275-368. Sur la chèvre d'Angora et l'introduction du dromadaire en Australie, on ajoutera les travaux plus récents de PLANHOL, 1977, « Rayonnement urbain et sélection animale »... et de CIGLER, 1986, *The Afghans in Australia*.
42. RICHARD DU CANTAL, 1854, « Animaux domestiques », p. 118.
43. DECROIX, 1898, « Projet de langage phonétique universel »...
44. GUERRIER DE DUMAST, 1855, « Mémoire sur la nécessité d'en arriver [...] à imposer aux nouveaux animaux [...] des noms commodes »...
45. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, pp. 267-274.
46. Voir plus loin, deuxième partie.
47. L'exemple le plus significatif et le plus achevé de cette littérature est certainement RINGELMAN, 1930, *Génie rural appliqué aux colonies* (1^{re} éd. 1908), somme inégalée de 727 pages, qui fourmille de données techniques chiffrées sur l'élevage et l'utilisation des animaux domestiques dans les pays non occidentaux.
48. Voir par exemple FAO, 1984, *Animal Energy in Agriculture...*; FIELDING, 1987, « Donkey Power »...; GOE, 1982, « Current Status of Research on Animal Traction »; GOE & HAILU, 1983, *Animal Traction...*; SMITH, 1981, « Draught Animal Research »...
49. Par exemple: JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*.
50. Par exemple: TETRY, 1974, *Zoologie...*
51. Remarque de Jean-Denis Vigne dans *Anthropozoologica*, n° 1, 1984, p. 56.
52. BELL, 1969, *The Use of the Herb-Layer by Grazing Ungulates...*; PETRIDES, 1974, « The Overgrazing Cycle »...; MAC NAUGHTON, 1976, « Serengeti Migratory Wild Beasts »... Voir aussi GILLET, 1982, « Exploitation comparée des pâturages »...
53. HAFEZ, 1969, *The Behaviour of Domestic Animals*; FRASER, 1980, *Farm Animal Behaviour*. Pour un résumé des principales « applications » de l'éthologie à la connaissance des animaux domestiques, voir CHAUVIN, 1989, *Des animaux et des hommes*, pp. 167-197: ce résumé et son intitulé confirment que les animaux domestiques représentent bien, pour les éthologues, une préoccupation secondaire.
54. Voir plus loin, deuxième partie.
55. Cette notion revient à maintes reprises dans l'œuvre de Lorenz; voir par exemple LORENZ, 1954, *Evolution et modification du comportement...*

56. MORRIS, 1968, *Le singe nu*, p. 273 et dernier chapitre.
57. Wilson, 1975, *Sociobiology...* Voir notamment la réfutation de SAHLINS, 1977, *The Use and Abuse of Biology...*
58. POPLIN, 1984, « Les Encyclopédistes »...

CHAPITRE II : Les champs classiques de l'étude des animaux

1. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, pp. 64-65.
2. LICART, 1930, *Le Cheval barbe...*, p. 5.
3. Cités par MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 71.
4. GAYOT, 1848-1850, *La France chevaline*, 1^{re} partie, vol. I.
5. MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 81.
6. *Ibid.*, pp. 150-151, pour une discussion de ces chiffres.
7. KHAZANOV, 1984, *Nomads and the Outside World*, pp. 205-206.
8. BRAUDEL, *La Méditerranée et le monde méditerranéen...*, vol. I, p. 367.
9. PANZAC, 1986, *Quarantaines et lazarets...*
10. CHERCHEVE, s.d., *Le Cheval dans la vie médiévale*, p. 60.
11. BRAUDEL, 1985, *La Méditerranée et le monde méditerranéen...*, vol. I, p. 368.
12. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 75-76.
13. ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 202.
14. MULLIEZ, 1982, *Les Chevaux du royaume...*, auquel j'emprunte l'essentiel du développement qui suit.
15. *Ibid.*, p. 75.
16. *Ibid.*, p. 76.
17. *Ibid.*, p. 90.
18. *Ibid.*
19. *Ibid.*, p. 94.
20. *Ibid.*, p. 95.
21. *Ibid.*, p. 143.
22. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 65.
23. *Ibid.*, pp. 74-75.
24. Du nom de William Cavendish, duc de Newcastle (1593-1676), célèbre écuyer anglais dont la *Méthode nouvelle et invention extraordinaire de dresser les chevaux* (1667), maintes fois rééditée et adaptée en plusieurs langues, fit longtemps autorité.
25. Voir, ci-dessous, l'exemple très éclairant de la « mérinisation ».
26. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 75.
27. *Ibid.*, pp. 69-73, rapporte des anecdotes, qui valent leur pesant d'or, sur les conditions de la préparation de cette pièce anatomique sans équivalent, sur les amours de son auteur avec une jeune fille d'Alfort et sur les démêlés qui s'ensuivirent avec Bourgelat.
28. BLANC & LAURANS, 1964, « Les débuts de la mérinisation », p. 2.
29. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 75.
30. GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, pp. 309 et 338.
31. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 446.
32. GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, p. 338.
33. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 319.
34. *Ibid.*, p. 368.
35. Sur ce sujet, voir les très intéressantes études réunies dans les *Actes de la Recherche en Sciences Sociales*, n^{os} 17-18, novembre 1977.

36. FLAUBERT, 1884, *Bouvard et Pécuchet*, pp. 105-106.
37. ZOLA, 1876, *Son Excellence Eugène Rougon*, pp. 41-42.
38. GACHON, 1970, *La Vie rurale en France*, p. 96.
39. Voir SIGAUT, 1984, « La répartition géographique des animaux de bât en France ».
40. GACHON, 1970, *La Vie rurale en France*, p. 96.
41. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 445.
42. GACHON, 1970, *La Vie rurale en France*, p. 89; GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, p. 338.
43. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 75.
44. Pour tout le paragraphe : BLANC & LAURANS, 1964, « Les débuts de la mérinisation ».
45. MENNESSIER DE LA LANCE, 1915, *Essai de bibliographie hippique...*, vol. I, p. 486.
46. Pour les références, *ibid.*, pp. 486-490.
47. GOUBERT, 1984, *Initiation à l'histoire de France*, pp. 338-339. Voir, sur ce dernier point, le numéro spécial d'*Ethnozootechnie*, 1981, *Les Concours de bétail*.
48. *Ibid.*, p. 317.
49. BLOCH, 1960, *Seigneurerie française et manoir anglais*.
50. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 328-329.
51. ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre, passim*; O'BRIEN, 1987, « Quelle a été exactement la contribution de l'aristocratie britannique au progrès de l'agriculture »...
52. Voir leur biographie et le détail de leur œuvre dans ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, pp. 165-227. Arthur Young est surtout connu en France pour le voyage qu'il effectua en France dans les années 1787 et 1789 et pour le témoignage qu'il en a tiré sur l'état de la France rurale à la veille de la Révolution : voir YOUNG, 1860, *Voyages en France...*
53. ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 239.
54. *Ibid.*, p. 204.
55. *Ibid.*
56. *Ibid.*, p. 200. Rappelons que James Watt (1736-1819) apporta à la machine à vapeur des perfectionnements décisifs et que Richard Arkwright (1732-1792) inventa une machine semi-mécanique à filer le coton qui contribua à fonder l'industrie cotonnière anglaise.
57. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 406. Cas rapporté par MULLIEZ, 1982, *Les Chevaux du royaume*, p. 331.
58. *Ibid.*, pp. 203-207.
59. *Ibid.*, p. 400.
60. *Ibid.*, en particulier note 2.
61. BUFFON, 1754, *Histoire naturelle...*, IV : *Du cheval*, p. 197.
62. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, p. 50. Voir aussi BLOMAC, 1988, « L'introduction en France du concept de cheval de sang = cheval d'élite ».
63. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 405.
64. BOUGLER, 1982, « La race et les livres généalogiques », p. 72.
65. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 1094.
66. Voir, ci-dessous, note 71.
67. QUITTET, 1963, *Races bovines françaises*, p. 72.
68. BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 89.

69. QUITTET, 1965, *Races ovines françaises*, p. 53.
70. THERET, 1983, « L'introduction des races britanniques »..., p. 167.
71. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 60.
72. THERET, 1983, « L'introduction des races britanniques »..., pp. 166-167.
73. J'emprunte cette distinction (plus commode qu'exacte) entre « grandes races » et « petites races » à PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 405.
74. BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 89.
75. LIZET, 1989, *La Bête noire...*
76. BRESSOU, 1970, *Histoire de la médecine vétérinaire*, p. 98.
77. Cf. en dernier lieu TODOROV, 1988, *Nous et les autres...*
78. MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 347.
79. BOUGLER, 1982, « La race et les livres généalogiques », p. 72.
80. Voir, ci-dessus, chap. 1.
81. SANSON, 1867, *Economie du bétail*; BARON, 1888, *Méthodes de reproduction en zootechnie*.
82. THERET, 1983, « L'introduction des races britanniques »...
83. PLANHOL, 1988, *Géographie historique de la France*, p. 408.
84. Instruction de 1717, citée par MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*, p. 143.
85. THIRSK, 1978, *Horses in Early Modern England...*, cité par THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 75.
86. Bradley, cité par ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre*, p. 202.
87. DENIS, 1982, « A propos de la notion de race »..., p. 65. Voir aussi DENIS & SEEGER, 1988, « Tableau général de l'évolution des races bovines en France ».
88. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 51-52.
89. MULLIEZ, 1983, *Les Chevaux du royaume...*
90. OUDINOT, 1842, *Des Remontes de l'armée...*; voir MENESSION DE LA LANCE, 1915, *Essai de bibliographie hippique*, vol. II, pp. 275-276.
91. ERNLE, 1952, *Histoire rurale de l'Angleterre, passim*.
92. Conclusion de LIZET, 1989, *La Bête noire...*; voir aussi ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*, p. 11.
93. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 76.
94. LIZET, 1989, *La Bête noire...*, pp. 90-91.
95. GOYAU, *Une conférence sur le commerce des chevaux. Maquignonage et maquignons*, Paris, Payrault, s.d. (1885?), cité par LIZET, 1989, *ibid*.
96. Voir en dernier lieu, pour les Pyrénées : BESCHE-COMMENGÉ, 1982, « Le concept de race »..., et -, 1989, « La mère du bétail n'est pas encore morte », ainsi que, pour les Alpes : CHEVALLIER, 1986, *Le Temps des Villardes...*
97. MULLIEZ, 1984, « Pratiques populaires et science bourgeoise : l'élevage des gros bestiaux en France de 1750 à 1850 ».
98. DIGARD, 1984, « Techniques d'équitation et antagonismes sociaux », et -, 1987, « Le creuset moyen-oriental des techniques d'équitation ».
99. TAUSSIG, « La notion de race dans la zootechnie moderne », *Bulletin mensuel de renseignements techniques*, n° 5, 1937, cité par DENIS, 1982, « A propos de la notion de race »..., pp. 66-67.
100. LAGOUTTE, 1988, « L'usage des sciences dans les milieux équestres français », p. 151.
101. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 56.
102. BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 90.

103. *Ethnozootechnie*, 1984, n° spécial *Races domestiques en péril*; LAURANS, 1988, « Evolution et protection des races animales domestiques ».
104. OLLIVIER, 1982, « La notion de race »..., p. 42.
105. Voir, pour un exemple particulièrement représentatif, le dossier « Nature : la fin de la diversité », *L'Express aujourd'hui*, supplément n° 18, 13 mai-9 juin 1988, pp. 16-34.
106. Voir DIGARD, 1989, « Du nouveau en technologie? ».
107. Pour un bon exemple récent d'analyse concernant le domaine zootechnique, voir FLAMANT, 1988, « La dimension humaine des schémas d'amélioration génétique des races ovines ».
108. Les plus notables sont HAUDRICOURT & HEDIN, 1987, *L'Homme et les plantes cultivées*, et REBOUL, 1977, « Déterminants sociaux de la fertilité des sols », etc.

CHAPITRE III : Quand les sciences de l'homme s'en mêlent...

1. Bon exemple de ce déséquilibre dans UCKO & DIMBLEBY, ed., 1969, *The Domestication and Exploitation of Plants and Animals*.
2. Voir ci-dessus, chap. 1.
3. MORGAN, 1877, *La Société archaïque*, p. 26.
4. *Ibid.*, p. 27.
5. ENGELS, 1884, *L'Origine de la famille...*, p. 126; voir aussi pp. 88-89.
6. HAHN, 1896, *Die Haustierte...*
7. Voir en dernier lieu, pour l'Afrique : MUZZOLINI, 1989, « Les débuts de la domestication en Afrique »..., et pour l'Amérique : LAVALLÉE, JULIEN, WHEELER & KARLIN, 1985, *Telarmachay...*, et DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck...*
8. Cf., par exemple, les tableaux donnés par RICHARD, 1968, « Domestication », p. 749, BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », p. 1159, et VIGNE, 1989, « Origine des principaux Mammifères »..., pp. 2-3.
9. LEROI-GOURHAN, 1966, « Chronologie zoologique », p. 303.
10. Voir notamment DUCOS, 1969, *L'Origine des animaux domestiques en Palestine*.
11. Voir par exemple HESSE, 1980, « Slaughter Patterns and Domestication »...
12. LEROI-GOURHAN, 1966, « Chronologie zoologique », p. 305.
13. POPLIN, 1983, « La faune et l'os devant l'archéologie », et, même date, « Préambule sur les relations de la faune et de l'homme préhistorique »...
14. Il est évidemment impossible de les citer tous. Voir, par exemple, BÖKÖNYI, 1974, *History of Domestic Mammals...*; CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Animals*; EPSTEIN, 1971, *The Origin of the Domestic Animals of Africa*; FÖLDES, 1969, *Viehwirtschaft und Hirtenkultur*; MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*; ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animals*, et, pour la France, DUCOS, 1969, *L'Origine des animaux domestiques en Palestine*; POPLIN, 1983, travaux cités, note précédente, et VIGNE, 1989, « Origine des principaux Mammifères »...
15. Voir le chap. VIII.
16. HAHN, 1896, *Die Haustierte...* – idées reprises en grande partie et développées par LAUFER, 1927, « Methods in the Study of Domestications »; SAUER, 1962, *Agricultural Origins and Dispersals...*, et ISAAC, 1970, *Geogra-*

phy of Domestication. L'engouement des géographes pour les causes religieuses de la domestication ne peut manquer de surprendre...

17. LECLERC & TARRETE, 1988, « Domestication », p. 312.
18. CHILDE, 1961, *De la préhistoire à l'histoire*, pp. 71 et suiv.
19. Dans certaines limites : voir plus loin, ainsi que les doutes émis à ce sujet par DOWNS, 1960, « Domestication »..., pp. 20-21.
20. *Ibid.*, p. 37, ainsi que pp. 35-38 pour une typologie des techniques de chasse utilisées dans la domestication. Voir enfin l'irremplaçable LOT-FALK, 1953, *Les Rites de chasse*...
21. LAVALLÉE, JULIEN & WHEELER, 1985, « Préhistoire des Andes »..., p. 17.
22. Voir DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes*..., pp. 155-162.
23. HAUDRICOURT, 1977, « Note d'ethnozoologie »...
24. MOURANT & ZEUNER, 1963, *Man and Cattle*, p. 15.
25. PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les Zones tropicales*..., pp. 256-258.
26. BULLIET, 1975, *The Camel and the Wheel*.
27. ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animals*, pp. 59-63.
28. BARRAU, 1978, « Domesticamento », pp. 10-12.
29. LAVALLÉE, JULIEN, WHEELER & KARLIN, 1985, *Telarmachay*...
30. CAUVIN, 1978, *Les Premiers villages de Syrie-Palestine*..., p. 140. Pour l'Europe, voir GUILAINE, 1976, *Premiers bergers et paysans*...
31. LECLERC & TARRETE, 1988, « Domestication »..., p. 39. et note 11, p. 60.
32. BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », pp. 1166-1168.
33. Photographie dans DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, p. 31.
34. Cf. MASON, 1951, *A World Dictionary of Breeds*... Sur le problème général des modifications consécutives à la domestication, voir DENIS, 1989, « Conséquences génétiques de la domestication »...; HAFEZ, 1968, *Adaptation of Domestic Animals*; MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*, et, bien sûr, DARWIN, 1868, *The Variation of Animals and Plants under Domestication*.
35. BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », pp. 1164-1165; RICHARD, 1968, « Domestication », pp. 750-752; DOWNS, 1960, « Domestication »..., pp. 53-54.
36. DOWNS, 1960, « Domestication »..., pp. 20-21.
37. HIGGS, 1976, « Les origines de la domestication », pp. 310-311.
38. *Ibid.*, pp. 311-312.
39. Deuxième partie : « Qui sont les animaux domestiques? »
40. DAVIS & DENT, 1966, *Animals that Changed the World*.
41. Description et analyse de ce processus dans LEROI-GOURHAN, 1965, *Le Geste et la parole*, vol. II, chap. v.
42. *Ibid.*, p. 222.
43. SAUER, 1969, *Seeds, Spades, Hearths, and Herds*..., pp. 84-104.
44. WISSMAN, 1960, « Badw »..., p. 905.
45. Voir la synthèse et les références de PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les Zones tropicales*..., pp. 258-264.
46. LEFEBVRE DES NOËTTES, 1931, *L'Attelage et le cheval de selle*...
47. WHITE, 1969, *Technologie médiévale*..., pp. 1-53.
48. DEFFONTAINES, 1957, « L'introduction du bétail en Amérique latine »; BLISHKO, 1952, « The Peninsular Background of Latin America Cattle Ranching »; FOSTER, 1960, *Culture and Conquest*...
49. WISSLER, 1914, « The Influence of Horse in the Development of Plain Culture »; ROE, 1955, *The Indian and the Horse*.

50. RAWSON, 1977, *Animals in Art*; LEROI-GOURHAN, 1964, *Les Religions de la préhistoire*.

51. BOUSQUET, 1958, « Des animaux et de leur traitement »...; BORGEAUD, 1984, « L'animal comme opérateur symbolique »; ARMENGAUD, 1988, « Les animaux dans les religions ».

52. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*

53. MONTAIGNE, 1580, *Essais*, livre II, chap. xii.

54. FRANKLIN, 1897, *La Vie privée d'autrefois...*, p. 258.

55. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 148. Voir aussi SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 94 et 121.

56. DIETRICH, 1961, *Les Procès d'animaux...*; EVANS, 1987, *The Criminal Prosecution...*

57. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 23.

58. Rapporté par CHAUVIN, 1988, *Des animaux et des hommes*, p. 10.

59. Voir les chap. I et II.

60. PELOSSE, 1981 et 1982, « Imaginaire social et protection de l'animal »...; AGULHON, 1981, « Le sang des bêtes »...; NOUET, 1986, « Emergence de la déclaration universelle des droits de l'animal ».

61. Voir GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, pp. 126-138.

62. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 167-172.

63. MORRIS, 1988, *Le Cheval révélé*, p. 159.

64. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 167-172.

65. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 237.

66. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*.

67. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*

68. DIGARD, 1979, « La technologie en anthropologie »..., pp. 77-80.

69. SHANKLIN, 1985, « Sustenance and Symbol »... Le fait qu'aucune publication en français ou en allemand ne figure dans ce bilan qui se veut planétaire confère en outre à l'article d'Eugenia Shanklin un caractère représentatif certain de l'insularité et du provincialisme croissants de l'anthropologie américaine...

70. Voir l'excellente synthèse de BONTE, 1975, « Les civilisations nomades ».

71. Par exemple : MUSIL, 1928, *The Manners and Customs of the Rwala Bedouins*; DUPIRE, 1962, *Peuls nomades*; DIGARD, 1981, *Techniques des nomades Baxtyâri d'Iran*; DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*

72. EVANS-PRITCHARD, 1968, *Les Nuer*.

73. Pour un bilan critique, voir BONTE, 1979, « Segmentarité et pouvoir »...

74. Travail fondateur de CAPOT-REY, 1942, « Le nomadisme pastoral dans le Sahara français ». Sur l'ensemble de ce champ de recherche, voir synthèse et références dans PLANHOL & ROGNON, 1970, *Les Zones tropicales...*, pp. 264-290.

75. JOHNSON, 1969, *The Nature of Nomadism* offre un exemple typique de cet excès.

76. DARYLL FORDE, 1934, *Habitat, Economy and Society*.

77. Voir, par exemple, RUBEL, 1969, « Herd Composition and Social Structure »...; LEEDS, 1965, « Reindeer Herding and Chukchi Social Institutions »; SWEET, 1965, « Camel Raiding among the North Arabian Bedouin »...; SPOONER, 1973, *The Cultural Ecology of Pastoral Nomads*. Sur tous ces points,

bonne mise au point de BONTE, 1981, « Ecological and Economic Factors in the Determination of Pastoral Specialization ».

78. Des exemples particulièrement représentatifs de cette démarche sont réunis dans LEEDS & VAYDA, ed., 1965, *Man, Culture, and Animals*, et dans BERLEANT-SCHILLER & SHANKLIN, 1983, *The Keeping of Animals*.

79. DIGARD, 1983, « Problèmes de terminologie et de typologie des déplacements de nomades ».

80. *Production pastorale et société*, 1987, « Quatorze années de recherches sur les sociétés pastorales », p. 5.

81. Voir chap. 1.

82. PLANHOL, 1968, *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'islam*, p. 199.

83. J. HENDERSON & J.P. HARRINGTON, *The Ethnozoology of the Tewa Indians*, 1914, cité par BAHUCHET, 1980, « Ethnozoologie », p. 566.

84. FRIEDBERG, 1987, « Les études d'ethnoscience », p. 19. Rappelons que les abréviations « émique » et « étique » trouvent leur origine dans la distinction qu'opère la linguistique descriptive entre l'analyse phonémique (à partir des phonèmes reconnus par les informateurs) et l'analyse phonétique (à partir des sons perçus par l'observateur).

85. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, pp. 272-273.

86. HAUDRICOURT, 1962, « Domestication des animaux, culture des plantes et traitement d'autrui ».

87. *Ibid.*, p. 45.

88. *Ibid.*, pp. 43-44.

89. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 55.

90. TAMBIAH, 1969, « Animals are Good to Think and Good to Prohibit », n'est que le premier d'une longue série, dont on trouvera les références dans SHANKLIN, 1985, « Sustenance and Symbol »..., pp. 392-398.

91. Voir à la fin du chap. 1.

92. SIGAUT, 1981, « Un tableau des produits animaux »..., 1982, « Les débuts du cheval de labour en Europe », et 1984, « La répartition géographique des animaux de bât en France ».

93. PLANHOL, 1969, « Le bœuf porteur »..., 1969, « Le chien de berger »..., et 1977, « Rayonnement urbain et sélection animale »...

94. DARRÉ, 1985, *La Parole et la technique...*; YONNET, 1985, *Jeux, modes et masses...*; HÉRAN, 1989, « Chats contre chiens »...

95. SALMONA & DE VRIES, 1974, « Résultats d'une enquête psychologique de l'éleveur ovine ».

96. BOUSQUET, 1958, « Des animaux et de leur traitement »...; VIRÉ, 1973, « A propos des chiens de chasse »...

97. DARYLL FORDE, 1934, *Habitat, Economy and Society*, chap. XXII.

98. Voir SHANKLIN, 1985, « Sustenance and Symbol »...

99. BERNARD & DIGARD, 1986, « De Téhéran à Tehuantepec »...

100. LEROI-GOURHAN, 1949, « Note sur l'étude historique des animaux domestiques », p. 388.

DEUXIÈME PARTIE
QUI SONT LES ANIMAUX DOMESTIQUES ?

CHAPITRE IV : Les difficultés d'une définition

1. BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », p. 1157.
2. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p. 157.
3. BOURLIÈRE, 1974, *art. cit.*, p. 1158.
4. THÉVENIN, 1960, *L'Origine des animaux domestiques*, p. 7.
5. Le cas de ces animaux sera repris, pour être examiné plus en détail, dans les deux chapitres suivants.
6. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p. 155.
7. HERRE & RÖHRS, 1973, *Haustiere...*
8. La restriction de l'application de la loi au caractère public des mauvais traitements ne fut levée que par le décret 59-1051 du 7 septembre 1959; voir PELOSSE, 1982, « Imaginaire social et protection de l'animal »..., p. 45, note 8.
9. PERRIN, 1985, « Corridas ». Ce célèbre arrêt fait toujours autorité (voir note 1 sous l'article 1385 du *Code civil* Dalloz, édition 1982-1983, p. 735).
10. THOMAS, 1985, *Au Nom de la loi...* Sur les abeilles, voir aussi l'arrêt de la Cour d'appel de Paris en date du 4 mai 1944.
11. *Journal officiel*, 1984, *Protection de l'animal, passim*.
12. PLANIEL, 1928, *Droit civil*, p. 713.
13. *Ibid.*, p. 723.
14. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, pp. 71-72.
15. PLANIEL, 1928, *Droit civil*, pp. 910-911.
16. DRESZER, 1988, « L'exercice du droit de propriété sur l'animal ». Voir aussi la synthèse de COURET et DAIGUEPERSE, 1987, *Le Tribunal des animaux...*
17. « Un éleveur n'est pas propriétaire de ses animaux », *Le Monde* du 10 mars 1987. Un agriculteur de mes amis, à qui j'avais fait lire cet article, eut cette remarque de bon sens : « Alors, à qui appartiennent-ils ? »
18. *Bantam Revue* (revue du Bantam Club français), n° 96, 1986.
19. *Anthropozoös*, vol. II, n° 2, p. 133.
20. Voir chap. III.
21. BOURLIÈRE, 1974, « Les animaux domestiques », pp. 1164-1165.
22. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, p. 356.
23. FOX, 1975, *The Behaviour of Wolves...*
24. BOURLIÈRE, 1974, « Les animaux domestiques », p. 1165.
25. HALE, 1969, « Domestication and Evolution of Behaviour ».
26. BOURLIÈRE, 1974, « Les animaux domestiques », p. 1165.
27. GRIFFIN, 1988, *La Pensée animale*, p. 22.
28. HEDIGER, 1968, *The Psychology of Animals...*
29. CUVIER, 1965, *De la Sociabilité des animaux*.
30. GEOFFROY SAINT-HILAIRE, 1861, *Acclimatation et domestication...*, p. 154.
31. GALTON, 1865, « The First Steps Towards the Domestication »..., p. 131.

32. INGOLD, 1988, *What is an Animal?*, introduction.
33. COY, 1986, « Animal's Attitudes to Domestication ».
34. HAUDRICOURT, 1986, « Note d'ethnozoologie »..., p. 125.
35. *Ibid.*, p. 126.
36. GOLDBERG, 1972, *L'Animal et l'homme*, pp. 146-153.
37. PELOSSE, 1982, *État sauvage, état domestique...*, p. 10.
38. MARAIS, 1939, *My Friends the Baboons*, p. 85, cité par SIGAUT, 1988, « Critique de la notion de domestication », pp. 67-69. Sur le jeu chez les animaux, voir GOLDBERG, 1972, *L'Animal et l'homme*, pp. 157-163.
39. Information communiquée par l'AFIRAC (Association française d'information et de recherche sur l'animal de compagnie) dans son bulletin de presse n° 196 du 11 octobre 1988.
40. En dépit de ce que suggérait un opusculé, plus curieux que sérieux, de GIRARD, 1877, *La Domestication des blattes!*
41. PALLAS, 1793, *Voyages en différentes provinces [...] de Russie*, pp. 420-421, cité par SIGAUT, 1988, « Critique de la notion de domestication », p. 62.
42. Cité par MORRIS, 1988, *Le Cheval révélé*, p. 95.
43. Voir en dernier lieu GRIFFIN, 1988, *La Pensée animale*.
44. HEDIGER, 1934, « Zur Biologie und Psychologie der Flucht bei Tieren ».
45. Voir HAFEZ, 1969, *The Behaviour of Domestic Animals*, et, sous une forme résumée, RICHARD, 1968, « Domestication ».
46. Voir, par exemple, BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », pp. 38-39, et RUFFIÉ, 1982, *Traité du vivant*, vol. II p. 263-264.
47. LORENZ, 1935, « Der Kumpan in der Umwelt des Vogels »...
48. Notamment, pour l'empreinte, LORENZ, 1970, *Essais sur le comportement animal et humain*.
49. ALLYN, 1974, « Mammalian socialization »...
50. Voir les synthèses de HESS, 1973, *Imprinting...*, et surtout, en dernier lieu, de MONTAGNER, 1988, *L'Attachement...*, et de CHAUVIN, 1989, *Des animaux et des hommes*.
51. BOURLIÈRE, 1974, « Les Mammifères domestiques », pp. 1167-1168.
52. Voir notamment CASIMIR, 1982, « The Biological Phenomenon of Imprinting »...
53. HAUDRICOURT, 1986, « Note sur le statut familial des animaux »; MILLET, 1987, « Un allaitement insolite »...
54. Chap. IX. On dispose sur le sujet d'une bonne synthèse : DORE, 1983, *L'Apprentissage...*
55. Sur les incidences du phénomène dans l'évolution, voir par exemple MORRIS, 1968 *Le Singe nu*, pp. 33-36.
56. LORENZ, 1970, *Essais...*
57. Ainsi, « l'homme n'a pas domestiqué le cheval », ne craint pas d'assurer par exemple BARREY, 1986, « Le cheval : animal domestique », p. 79, dans une revue qui, il est vrai, n'en est pas à une bévée près!
58. HAUDRICOURT & DIBIE, 1988, « Que savons-nous des animaux domestiques? »
59. HEDIGER, 1934, « Zur Biologie und Psychologie »...
60. INGOLD, 1988, *What is an Animal?* introduction.
61. COY, 1986, « Animal's Attitudes to Domestication ».
62. DIGARD, 1988, « Jalons pour une anthropologie de la domestication animale ».
63. SIGAUT, 1988, « Critique de la notion de domestication ».

64. Ces exemples seront repris plus en détail dans les deux chapitres qui suivent.
65. SIGAUT, 1988, « Critique »..., p. 64.
66. *Ibid.*, p. 65.
67. Voir chap. VIII.
68. LÉVI-STRAUSS, 1977, *L'Identité*, p. 232.
69. MONTANDON, 1934, *L'Ologenèse culturelle...*

CHAPITRE V : Essai d'inventaire : les Mammifères

1. Celle dont je m'inspire, pour la prendre à rebours, est due à HARRISON, MATTHEWS & CARRINGTON, 1971, *Le Monde [...] des animaux*, et à HONACKI, KINMAN & KOEPL, 1982, *Mammal Species of the World*.
2. Sur le bœuf et le zébu, voir : BÖKÖNYI, 1974, *History of Domestic Mammals...*; DEFFONTAINES, 1957, « L'introduction du bétail »...; DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 292-298; DUCOS, 1969, *L'Origine des animaux domestiques en Palestine*; EPSTEIN, 1971, *The Origin of the Domestic Animals of Africa*, vol. I; FORD, 1973, *The Role of Trypanosomiasis in African Ecology...*; LYDDEKER, 1912, *The Ox and its Kindred*; MASON, 1985, *Evolution of Domesticated Animals*; MOURANT & ZEUNER, 1963, *Man and Cattle*; POPLIN, 1983, « Paléontologie des Bovinae »...; SIMOONS & SIMOONS, 1968, *A Ceremonial Ox of India...*; ZEUNER, 1963, *A History of Domesticated Animals*.
3. Aux titres de la note précédente, ajouter, pour le buffle : COCKRILL, 1974, *The Husbandry and Health of the Domestic Buffalo*; HOFFPAUIR, 1982, « The Water Buffalo »...; WESTPHAL-HELLSBUCH & WESTPHAL, 1968, *Zur Geschichte und Kultur der Jat*.
4. DUPLAN, 1986, « Le gayal »...; SIMOONS & SIMOONS, 1968, *A Ceremonial Ox of India...*
5. BONNEMAIRE, 1986, « Le yak domestique »; EKVAL, 1968, *Fields on the Hoof...*; Ethnozootecnie, 1976, *Le Yak*.
6. GESSAIN, 1981, *Ovibos...*
7. Aux titres généraux de la note 2, ajouter : HILZEIMER, 1936, « Sheep »; LYDDEKER, 1912, *The Sheep and its Cousins*; PERPILLOU, 1964, *L'Élevage du mouton*; RYDER, 1982, *Sheep and Man*.
8. Voir l'excellente synthèse sur la domestication et la diffusion de la chèvre par VIGNE, 1988, « Les grandes étapes de la domestication de la chèvre ». Ajouter aussi KOLARS, 1966, « Locational Aspects in Cultural Ecology »... et FRENCH, 1971, *Observations sur la chèvre*.
9. BRENTJES, 1962, « Gazellen und Antilopen »...; GARREL, 1975, « Les dernières expériences d'élevage »...; JEWELL, 1969, « Wild Mammals and their Potential for New Domestication ». Sur les essais récents de domestication, voir chap. VII.
10. La bibliographie sur le renne est immense. Voir surtout LEROI-GOURHAN, 1936, *La Civilisation du renne*; DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*; ROUÉ, 1983, *L'Élevage du renne...* Voir aussi au chap. VII.
11. 'ALLĀMI, 1873, *The Ā'in-i akbarī*, pp. 301-304; HIGGS, 1976, « Les origines de la domestication »; JEWELL, 1969, « Wild Mammals and their Potential »... et chap. VII.

12. Bibliographie également immense sur le dromadaire et, à un degré moindre, sur le chameau. Voir notamment : BULLIET, 1975, *The Camel and the Wheel*; CHAPMAN, 1987, « Bactrians and dromedaries »; CIGLER, 1986, *The Afghans in Australia*; LHOÏTE, 1987, *Chameau et dromadaire...*; PLANHOL, 1962, « Caractères généraux de la vie montagnarde dans le Proche-Orient et dans l'Afrique du Nord »; ROUX, 1959, « Le chameau en Asie centrale »...; TAPPER, 1985, « One Hump or Two? »...

13. FLORES OCHOA, 1978, « Classification et dénomination des Camélidés sud-américains »; WING, 1978, « Animal Domestication in the Andes »; WHEELER, 1984, « On the Origin and Early Development of Camelid Pastoralism in the Andes »; MURRA, 1965, « Herds and Herders in the Inca State ». Voir aussi le chap. VII.

14. POPLIN, 1976, « Origine du porc », p. 9. Voir aussi BENVENISTE, 1969, *Vocabulaire des institutions indo-européennes*, vol. I, pp. 27-36; LEGAULT, 1976, « Particularités zootechniques des porcs élevés en République populaire de Chine »; DONKIN, 1985, *The Peccary...*; MORTON, 1984, « The Domestication of the Savage Pig »...; BALDWIN, 1973, « Pig Rearing and the Domestication Process »...; GROVES, 1983, « Pigs : East of the Wallace Line ».

15. DENT, 1972, *Donkey...*; NOBLE, 1969, « The Mesopotamian Onager »...

16. La bibliographie sur le cheval est immense : cf. MENNESSIER DE LA LANCE, 1915-1921, *Essai de bibliographie hippique*. Pour des travaux plus récents, se reporter à : EISENMANN, 1980, *Les Chevaux [...] fossiles et actuels...*; BÖKÖNYI, 1987, « History of Horse Domestication »; HANČAR, 1955, *Das Pferd in prähistorischer und früher historischer Zeit*; LEFEBVRE DES NOËTTES, 1931, *L'Attelage et le cheval de selle à travers les âges*; SPRUYTTE, 1979, *Études expérimentales sur l'attelage...*; AZZAROLI, 1985, *An Early History of Horsemanship*; VIGNERON, 1968, *Le Cheval dans l'Antiquité gréco-romaine...*; WHITE, 1969, *Technologie médiévale...* pp. 1-53; BARCLAY, 1980, *The Role of the Horse in Man's Culture*.

17. Voir la synthèse, malheureusement sans bibliographie, de DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 273-286. Ajouter : ELLUL, 1983, *Le Coutumier rituel des capteurs d'éléphants de l'ouest du Cambodge*; ALLAMT, 1873, *The Ā'in-i Akbari*, pp. 123-141, 223 et 295-296; DIGBY, 1971, *War Horse and Elephant...*; SCULLARD, 1974, *The Elephant in Greek and Roman World*; CHARLESWORTH, 1981, « The Elephant in the Ancient World »; WAGNER, 1954, « Training the African Elephant ». Voir aussi chap. VII.

18. SACHS, 1974, « Environnement et styles de développement », pp. 564-565.

19. GASTOU, 1987, *Sur les traces des montreurs d'ours...*; HALLOWELL, 1926, « Bear Ceremonialism in the Northern Hemisphere »; MATHIEU, 1984, « La patte de l'ours »; LEROI-GOURHAN & LEROI-GOURHAN, 1989, *Un voyage chez les Aïnous...*, pp. 115-118; MILLIET, 1987, « Un allaitement insolite »...

20. M. MILNE-EDWARDS, cité (sans plus d'indications) par FRANKLIN, 1897, *La Vie privée d'autrefois...*, p. 122; CABRERA, 1930, *La patria de Putorius furo*; OWEN, 1969, « The Domestication of the Ferret »; LIGER, 1767, *La Nouvelle maison rustique*, vol. II.

21. JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*, p. 314.

22. Cuvier, cité par DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, p. 353.

23. MONTEILHET, 1981, *Les Queues de Kallinaos*, p. 231.

24. Le chien a donné lieu à d'innombrables travaux. Voir la synthèse et les principales références données par DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 353-372 et 383. Parmi les travaux récents les plus originaux, retenir

également : POPLIN, 1986, « Le problème des fonctions du chien au Néolithique »; FRANK, 1965, *Die Rolle des Hundes...*; MAHLER & DENIS, 1989, « Le chien, animal de boucherie »; VIRÉ, 1973, « A propos des chiens de chasse »...; EKVALL, 1963, « Role of the Dog in Tibetan Nomadic Society »; PLANHOL, 1969, « Le chien de berger »...; HOLLYMAN, 1972, « La patte du chien »...

25. LABOULAYE, 1877, *Dictionnaire...*, vol. I, article « Civette », cité par SIGAUT, 1988, « Critique »... p. 63; ('ALLÂMI, 1873, *The A'in-i Akbari*, pp. 84-85; CLUTTON-BROCK, 1981, *Domesticated Animals...*; CORNISH, s.d., *Les Animaux vivants du monde*, vol. I, pp. 75-76; LODRICK, 1982, « Man and Mongoose »...

26. HILL, 1983, « Hyaenas and Early Hominids »; PATON, 1925, *Animals of Ancient Egypt*; SMITH, 1969, « Animal Domestication and Animal Cult in Dynastic Egypt ».

27. MAUSS, 1967, *Manuel d'ethnographie*, p. 63.

28. Comparée à celle du chien, la bibliographie du chat comporte plus d'hymnes à cet animal que de véritables travaux scientifiques. Voir la synthèse et les références des principaux dans DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 321-352 et 383. Ajouter : BALDWIN, 1975, « Notes and Speculations on the Domestication of the Cat in Egypt »; POPLIN, 1987, « Domestication du chat? »; BODSON, 1987, « Les débuts en Europe du chat domestique »; BOBIS, 1987, « Le chat au Moyen Âge »; SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 135-137; TURNER & BATESON, 1987, *The Behaviour and Ecology of the Domestic Cat*.

29. IBN MANGLI, 1984, *De la chasse*, pp. 107-108; LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 67.

30. IBN MANGLI, 1984, *op. cit.*, pp. 92-106; ('ALLÂMI, 1873, *The A'in-i Akbari*, pp. 296-300 (le nom persan du guépard, *yuz-palang*, est ici incorrectement traduit en anglais par *leopard*); LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 66-67.

31. GADE, 1967, « The Guinea Pig »...; HUSS, 1982, « Small Animals for Small Farms »...

32. *Ethnozootechnie*, 1980, *Le Lapin...*; DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 299-320 et 384; BROCHIER, 1987, *Anthologie du lapin*.

33. ERIKSON, 1988, « Apprivoisement et habitat chez les Indiens matis »...; LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, p. 61.

34. *Ibid.*, p. 60; PELLETIER, 1975, « Symbiose entre l'Amrig et le dauphin »...; DOWNS, 1960, « Domestication »... pp. 28-29.

35. ERIKSON, 1988, « Apprivoisement et habitat »...; VANDIER D'ABBADIE, 1964-1966, « Les singes familiers dans l'ancienne Égypte ».

36. Communications personnelles de Jean-Luc Jamard et de Valérie Courtot.

37. VIGNE, 1988, « Biogéographie insulaire et anthropozoologie des sociétés néolithiques méditerranéennes »...; REYNIERS, 1988, « Les "compagnons du buisson" »...

38. *L'Illustration ou Qui? Pourquoi? Comment?*.

CHAPITRE VI : Essai d'inventaire : des Oiseaux aux Invertébrés

I. Peu d'auteurs ont fait l'effort d'aller chercher jusque chez les Mollusques des traces de domestication. Parmi les plus intrépides, citons : Balfet

& JOSIEN, 1957, « Les techniques d'acquisition », pp. 9-10, et surtout THÉVENIN, 1960, *L'Origine des animaux domestiques*, pp. 96-124, auquel j'emprunte beaucoup. Les autres sont mentionnés ci-dessous, au fur et à mesure de leur utilisation.

2. MÉNÉGAUX, 1912, *Élevage de l'autruche*; OUDOT, 1880, *Le Fermage des autruches en Algérie*; MONTIÈRE, 1908, « L'élevage de l'autruche »...

3. L'origine et la diffusion du canard de Barbarie viennent d'être éclairées par un livre dont on ne possède d'équivalent pour aucun autre oiseau de basse-cour : DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck*... Pour les autres Anatidés et Anséridés, se reporter au numéro spécial d'*Ethnozootecnie*, 1987, *Les Palmipèdes*... Sur leur élevage et celui des autres animaux de basse-cour, voir le bon petit manuel de MARTIN, 1978, *La Basse-cour simplifiée*.

4. BALVALETTE, 1903, *Traité de fauconnerie et d'atourserie suivi d'une étude sur la pêche au cormoran*; LAUFER, 1931, *The Domestication of the Cormorant*...; MASON, 1987, « Notes on Cormorant Fishing »...; LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 65-66; CORNISH, s. d., *Les Animaux vivants du monde*..., vol. II, p. 67.

5. JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux*, p. 264.

6. La bibliographie sur l'histoire des Gallinacés est pauvre. Voir principalement : WANG, 1981, « Aperçu historique de l'élevage des poulets »; LAMBLARD, 1975, « Les étapes de la domestication de la pintade » (cet auteur a également produit, sur la pintade, une thèse soutenue en 1979 mais que je n'ai pas encore réussi à me procurer). On trouvera des informations éparses sur le dindon dans DONKIN, 1989, *The Muscovy Duck*... Sur les « usages non utilitaires », voir CEGARRA, 1988, « Les coqs combattants », et HAHN, 1896, *Die Haustierte*..., ainsi que le chap. VIII.

7. CHAUVIN, 1988, *Des animaux et des hommes*, pp. 49-56; JÄHIZ, 1988, *Le cadi et la mouche*... pp. 318-327; BERTRAM, 1969, « Pigeon Towers of Isfahan »; FRISCH & LOUCHET, 1961, *La Colombophilie chez les mineurs du Nord*; MÉTAILIÉ, 1988, « Les animaux d'agrément en Chine », pp. 56-57.

8. PRESTWICH, 1950-1952, *Records of Parrots Bred in Captivity*.

9. La bibliographie sur la fauconnerie, immense, est composée principalement de traités pratiques. Voir surtout BOYER & PLANIOL; 1948, *Traité de fauconnerie et atourserie*; BALVALETTE, 1903, *Traité de fauconnerie et atourserie*...; CERVON, 1827, *De la bonne volerie*...; IBN MANGLI, 1984, *De la chasse*..., pp. 116-186; VIRÉ, 1977, « Essai de détermination des oiseaux-de-voil »...

10. MOREAU, 1891, *L'Amateur d'oiseaux de volière*; FRANKLIN, 1897, *La Vie privée d'autrefois*..., passim; HERVIEUX, 1734, *Nouveau traité des serins de Canarie*; MÉTAILIÉ, 1988, « Les animaux d'agrément en Chine », pp. 58-59.

11. BUFFRÉNIL, 1985, « Un aperçu sur l'élevage industriel des crocodiles ».

12. LEROI-GOURHAN & LEROI-GOURHAN, 1989, *Un Voyage chez les Aïnous*..., p. 47.

13. LEROI-GOURHAN, 1950-1952, *Cours de géographie humaine*, p. 23; MÉTAILIÉ, 1988, « Les animaux d'agrément en Chine »; LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 71 et 111; SACHS, 1974, « Environnement et styles de développement »; BARDACH, RYTHY & McLARNEY, 1972, *Aquaculture*...

14. LARIVIÈRE, 1980, *Les Animaux et l'homme*, pp. 68-69; GUYENOT, 1961, *L'Origine des espèces*, pp. 72-74.

15. LAUFER, 1919, *Sino-Iranica*...; SIRA-KAWA, 1868, *Yô-san-sin-sets*...; DUPAIGNE, 1984, « L'élevage du ver à soie au Cambodge »; PARIZET, 1880, *La*

Soie dans le monde; GROFFIER, 1900, « La production de la soie dans le monde »; BÉRAUD, 1976, « Quand l'élevage du ver à soie nous est conté... »; DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 99 et 125-127; et, ci-dessous, chap. vii.

16. Importante bibliographie sur les abeilles. Voir notamment : CRANE, 1983, *The Archaeology of Beekeeping*; LEFÉBURE, 1905, « Les abeilles dans l'Afrique du Nord »; GESSAIN & KINZLER, 1975, « Miel et insectes à miel chez les Bassari »...; VELLARD, 1939, *Une civilisation du miel...*; MARCHENAY, 1979, *L'Homme et l'abeille*; DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 187-214 et 382; ASTRUC, 1984, « Bergers d'abeilles »...; CHEVALLIER, 1987, *L'Homme, le porc, l'abeille et le chien...*; ALBERT-LORCA, 1988, « Les "servantes du seigneur" »..., et ci-dessous, chap. vii.

17. DONKIN, 1977, « Spanish Red »...

18. LAUFER, 1927, *Insect Musicians...*; MÉTAILIÉ, 1988, « Les animaux d'agrément en Chine », pp. 53-55.

19. CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, p. 98.

20. Cité par CADART, 1955, *Les Escargots...*, p. 34. Voir aussi EVANS, 1969, « The Exploitation of Molluscs ».

21. EVANS, 1969, *art. cit.*, LEROI-GOURHAN, 1950-1952, *Cours de géographie humaine*, p. 24; CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, pp. 96-97; CALLON, 1986, « Éléments pour une sociologie de la traduction. La domestication des coquilles Saint-Jacques »...

22. CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*, édition augmentée de CLUTTON-BROCK, 1981, *Domesticated Animals from Early Times*, qui m'arrive d'Angleterre au moment où j'écris ces lignes, n'est pas fait pour apaiser mes inquiétudes...

CHAPITRE VII : Entre nostalgie de la nature et tentation de la culture : les cas limites et leurs enseignements

1. PELOSSE, 1982, *État sauvage, état d'appropriation...*, p. 14.

2. Les quatre sources fondamentales pour l'étude comparative des systèmes d'élevage du renne sont : LEROI-GOURHAN, 1936, *La Civilisation du renne*; VAJDA, 1968, *Untersuchungen zur Geschichte der Hirtenkultur* (qui, comme son titre ne l'indique pas, est presque entièrement consacré à la domestication du renne et aux civilisations pastorales de l'Eurasie septentrionale); VAINSHTEIN, 1980, *Nomads of South Siberia...*, et INGOLD, 1980, *Hunters, Pastoralists and Ranchers*.

3. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. 1, p. 307.

4. DELAPORTE & ROUÉ, 1986, *Une Communauté d'éleveurs de rennes...*, pp. 175-179.

5. Cité par POPLIN, 1976, « Origine du porc », p. 8.

6. Exposé de Pierre Lemonnier à mon séminaire de l'EHESS le 24 mars 1987 et COOPER, 1976, « Ethnologie du porc en Mélanésie »... Voir aussi GROVES, 1984, « Of Mice and Men and Pigs »..., ainsi, plus généralement, que le volume spécial de *Canberra Anthropology*, 1984, *Pigs*.

7. Sur l'évolution des techniques de l'apiculture, voir MARCHENAY, 1984, *L'Homme et l'abeille*, pp. 85-110, et FRASER, 1958, *History of Beekeeping in Britain*, pp. 77-78.

8. Cité par THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 25.

9. MARCHENAY, 1984, *L'Homme et l'abeille*, pp. 92-99, et DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 188-198.

10. Exposé de Philippe Marchenay à mon séminaire de l'EHESS le 14 avril 1986.

11. *Ibid.*

12. *Le Monde* des 14-15 mai 1989.

13. Pour plus de détails, voir par exemple MALEPEYRE, 1836, *Maison rustique...*, pp. 120-156.

14. *Ibid.*, p. 130.

15. Ces informations sont tirées d'une note anonyme intitulée « La vicuña. Ficha antropológica n° 59. Fauna argentina. 1984 » (5 p. dactylographiées), note qui m'a été obligeamment communiquée par Raymond Pujol.

16. *Ibid.*

17. Exposé de Danièle Lavallée à mon séminaire de l'EHESS le 26 mai 1987.

18. RYDER, 1969, « Changes in the Fleece of Sheep »...; ROUGEOT, 1978, « L'évolution des caractères de la toison du mouton ».

19. PLANHOL, 1969, « Le chien de berger »... Pour des matériaux complémentaires, voir : FRANK, 1965, *Die Rolle des Hundes...*; LAURANS, 1975, « Chiens de garde et chiens de conduite »...; LUTZ, « Techniques pastorales d'hier et d'aujourd'hui »...

20. EKVALL, 1963, « Role of the dog »...; DIGARD, 1980, « Chiens de campement et chiens de troupeau »...

21. LIZET, 1986, « C'est la montagne qui le donne »...

22. *Ibid.*, p. 82.

23. *Ibid.*, p. 84.

24. *Ibid.*, p. 76.

25. BLOCH & WARTBURG, 1964, *Dictionnaire étymologique...*, p. 394.

26. LAMBLARD, 1975, « Les étapes de la domestication de la pintade », p. 429.

27. La seule tentative dans ce sens est, à ma connaissance, celle de MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock in Anglo-America*, qui traite des États-Unis et du Canada, avec une ébauche de comparaison avec l'Australie.

28. Pour une liste de ces animaux, voir RUDGE, 1986, « A Role for Feral Mammals »...

29. ROBERT, 1981, *Dictionnaire...*, vol. III, p. 430.

30. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*

31. VAN DEN BRICK, 1967, *Guide des mammifères sauvages...*

32. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 122.

33. CHAROY, 1976, *Chiens de berger...*, p. 104.

34. POPLIN, 1979, « Origine du mouflon de Corse »...

35. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, p. 356.

36. CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*, p. 22.

37. La bibliographie sur le sujet est immense. Parmi les rares travaux de synthèse, signalons surtout : NORDENSKIÖLD, 1922, *Deductions Suggested by the Geographical Distribution of Some Post-Columbian Words...* pp. 47-53 (chap. III : « The Introduction of Horses and Cattle into South America ») et pp. 154-176 (importante bibliographie); DEFFONTAINES, 1955, « L'introduction du bétail »...; DENHART, 1975, *The Horse of the Americas*.

38. BRAND, 1960, « The Early History of the Range Cattle Industry »...

39. Données comparatives dans EWERS, 1955, *The Horse in Blackfoot Indian Culture...*; ROE, 1955, *The Indian and the Horse*; DENHART, 1975, *The Horse of Americas*.
40. DEFFONTAINES, 1959, « Contribution à une géographie pastorale de l'Amérique latine »..., pp. 479 et 482.
41. PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*, pp. 230-231.
42. MIRAFUENTES GALVAN, 1984, *La Province du Sonora au XVIII^e siècle*, pp. 100-102.
43. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*
44. Un missionnaire allemand de l'époque a laissé d'excellentes descriptions des techniques de chasse au cheval à pied et au cheval à cheval que les Indiens Mocobies d'Argentine utilisèrent jusqu'au XVIII^e siècle : PAUCKE, 1943, *Hacia allá y para acá...*, vol. II.
45. WACHTEL, 1971, *La Vision des vaincus...*, p. 286.
46. J'emprunte cette distinction à WACHTEL, *op. cit.*, p. 299.
47. Étude détaillée dans PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*
48. Voir : WISSLER, 1914, « The Influence of the Horse in the Development of Plains Culture »; HAINES, 1938, « Where did the Plains Indians get their Horses »; ROE, 1939, « From Dogs to Horses among the Western Indian Tribes ».
49. Bons exemples dans ROE, 1939, *art. cit.*, et dans PICON, 1983, *Pasteurs du Nouveau Monde...*
50. *Le Monde* du 10 février 1988.
51. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*
52. *Le Monde* du 2 mars 1988.
53. MAC KNIGHT, 1964, *Feral Livestock...*, pp. 60-61.
54. Sur cette question en général et pour des listes des expériences réalisées à ce jour, voir : DOWNS, 1960, « Domestication »..., *passim*; JEWELL, 1969, « Wild Mammals and their Potential »...; KYLE, 1972, *Meat Production in Africa...*, GARREL, 1975, « Les dernières expériences d'élevage »...; CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History of Domesticated Mammals*, pp. 175-187.
55. YAZAN & KNORRE, 1964, « Domesticating Elk »...
56. POSSELT, 1963, « The Domestication of the Eland ».
57. *The Financial Times*, cité par *Le Monde* des 24-25 juillet 1977.
58. WILKINSON, 1972, « The History of Musk-Ox Domestication »; GESAIN, 1981, *Ovibos*, pp. 249-276 et 294-299.
59. JEWELL, 1969, « Wild Mammals »..., pp. 105-107; CLUTTON-BROCK, 1987, *A Natural History...*, p. 185.
60. BERTRAM & BERTRAM, 1963, « The Status of Manatees »...
61. WAGNER, 1954, « Training the African Elephant ».
62. LATTIMORE, 1962, « La civilisation, mère de barbarie? », p. 101, d'après STEFANSSON, 1945, *The Arctic in Fact and Fable*.
63. SIMMONS, 1979, *Biogeography...*, p. 262.
64. DOWNS, 1960, « Domestication »..., p. 42.
65. Exposé de Jean Ellul à mon séminaire de l'EHESS le 24 mars 1986.
66. ELLUL, 1983, *Le Coutumier rituel des capteurs d'éléphants...*, p. 39 et *passim*.
67. JEWELL, 1969, « Wild Mammals »..., p. 105.
68. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. I, p. 306, note 12.
69. JOUBIN & ROBIN, 1923, *Les Animaux...*, p. 285.

70. DOWNS, 1960, « Domestication »..., pp. 30-31.
71. LATTIMORE, 1962, « La civilisation, mère de barbarie? », p. 105.
72. *Ibid.*

TROISIÈME PARTIE
CONSOMMER ET PRODUIRE DE LA DOMESTICATION

CHAPITRE VIII : Des animaux domestiques, pour quoi faire?

1. Voir ci-dessus, chap. III.
2. SIGAUT, 1980, « Un tableau des produits animaux »..., p. 25.
3. *Ibid.*, p. 27.
4. DARYLL FORDE, 1934, *Habitat, Economy and Society*, p. 459.
5. BALFET & JOSIEN, 1957, « Les techniques d'acquisition », pp. 10-12.
6. MICHÉA, 1968, « La technologie culturelle »..., pp. 847-848.
7. SIGAUT, 1980, « Un tableau des produits animaux »..., pp. 22-23.
8. *Ibid.*, p. 21.
9. BERTIN, HEMARDINQUER, KEUL & RANDLESS, 1969, *Atlas des cultures vivrières*.
10. NOVIKOV, 1975, *L'Élevage de demain...*, p. 186.
11. Au moment où je rédige ces lignes (juillet 1989), les media donnent un large écho à une expérience de débroussaillage tentée en Provence avec des... lamas! Quels que soient les qualités et l'intérêt de cet animal, on ne peut manquer de s'interroger sur les raisons de ce choix pour le moins étrange, alors que moutons, chèvres et même chevaux (élevés en forêt jusqu'à la veille de la Révolution) ont prouvé durant des siècles qu'ils faisaient très bien l'affaire : « Ils [les chevaux] détruisent tout par les pieds et par la dent, et il est connu qu'un cheval dans une coupe y fait plus de mal dans un jour que ne pourrait y faire la hache meurtrière de quinze bûcherons », déplorait en 1805 le maire de Sélestat (cité par BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 78)... La vérité est que, pour être pris en considération, en cette veille de XXI^e siècle, il faut proposer du « technologique » (Canadair) ou, à la rigueur, de l'exotique (lama) : prôner la chèvre ne fait décidément pas « sérieux »!
12. On sait en effet que l'herbe longue se couche sous le poids de la neige, formant, avec l'humidité, des surfaces très glissantes qui peuvent être la cause d'avalanches.
13. POPLIN, 1988, « Essai sur l'anthropocentrisme »..., p. 167.
14. Communication personnelle de Corneille Jest.
15. PLANHOL, 1969, « Le bœuf porteur »...
16. Communications personnelles de Rémy Dor pour le yak en Asie centrale et de Lucien Bernot pour le buffle en Asie du Sud-Est. J'ai moi-même vu, à l'est du Chatt el-Arab, des enfants monter sur des buffles pour les conduire au pâturage.
17. NOVIKOV, 1975, *L'Élevage de demain...*, p. 62.
18. Communication personnelle de Carmen Bernard.
19. Communication personnelle de Marie Mauzé.
20. Cf. DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, pp. 97-130.
21. On trouvera une bonne illustration de ces débats dans l'abondante littérature qui a été consacrée à la non-consommation du bœuf en Inde, du porc

en Islam et du lait en Extrême-Orient. Voir les synthèses et les dernières mises au point de : DIENER, NONINI & ROBNIK, 1978, « The Dialectics of the Sacred Cow »...; HENNINGER, 1982, « Nouveaux débats sur l'interdiction du porc dans l'Islam »; BERNOT, 1988, « Buveurs et non-buveurs de lait ».

22. SIGAUT, 1980, « Un tableau des produits animaux »..., p. 21.

23. Exemple extrait de DIGARD, 1981, *Techniques des nomades Baxtyâri d'Iran*, et 1982, « Le territoire comme résultat du procès de travail pastoral », revu d'après les indications de HOLTZ, 1984, « Réponse »... et d'une correspondance personnelle avec cet auteur. La présentation de ce tableau et de celui qui suit s'inspirent de la méthode des matrices ordonnelles mise au point par BERTIN, 1974, *Sémiologie graphique*, et 1977, *La Graphique*... Nul doute que l'informatique permettrait aujourd'hui de faire plus et mieux, mais le temps et les moyens ont manqué jusqu'à présent pour en faire l'expérience.

24. SIGAUT, 1980, « Un tableau »..., p. 32.

25. YONNET, 1985, *Jeux, modes et masses*..., chap. 1, « Tiercé. Les nouveaux dimanches de la démocratie », pp. 15-90; KONOPNICKI, 1986, *La France du tiercé*...

26. KONOPNICKI, 1986, pp. 138-139.

27. YONNET, 1985, *Jeux*..., p. 67.

28. HUMPHREY, 1986, *Roman Circuses*...

29. Cité par THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature*..., p. 191.

30. PELOSSE, 1981, « Imaginaire social et protection de l'animal »..., 1^e partie, p. 23.

31. Cité par DELORT, 1984, *Les Animaux ont une histoire*, p. 108. Voir aussi HACHET-SOUPLET, 1897, *Le Dressage des animaux et les combats de bêtes*, et BLUZET, 1913, *L'Enfer des bêtes*...

32. Article 453 du Code pénal. Voir LATTÈS, 1988, « Le droit de l'utilisation de l'animal dans les spectacles ».

33. Voir notamment BOUISSAC, 1972, « Perspectives ethnozoologiques »...; ELAM, 1974, « Fighting of Bulls »...; MARVIN, 1982, *La Corrida de toros*...; DOUGLAS, 1984, « Toro muerto, vaca es »...; MARVIN, « The Cock-Fight »...

34. LAWRENCE, 1982, *Rodeo*...

35. ELIAS, 1986, « An Essay on Sport and Violence », p. 161.

36. Voir notamment chap. XI.

37. SIGAUT, 1980, « Un tableau »..., p. 35.

CHAPITRE IX : Domestiquer, comment ?

1. DIDEROT, 1764, *Encyclopédie*, t. XV, p. 304.

2. LEROI-GOURHAN, 1943, *L'Homme et la matière*, p. 13.

3. *Ibid.*, p. 18.

4. DIGARD, 1976, « L'enquête ethnographique sur l'élevage »...; BARRAU, 1978, « Domesticamento ».

5. SIMOONS & BALDWIN, « Breast-Feeding of Animals by Women »...; MILLIET, 1987, « Un allaitement insolite ».

6. BAROIN, 1975, « Techniques d'adoption en milieu animal »...; BERNUS, 1980, « Vocabulaire relatif aux techniques d'adoption par les animaux »...

7. TANI, 1987, « Two Types of Human Interventions into the Sheep Flock »..., pp. 5-13.

8. VIRÉ, 1982, « Ghanam », p. 319 a; EL-BOKHÂRI, 1977, *Les Traditions islamiques*, vol. IV, pp. 1-33.

9. L'apparition de deux ou trois paires de cornes, fréquente dans la race caprine Saanen, est recherchée par certains éleveurs de Savoie. Voir DIGARD, 1975, *La Vie pastorale à Bonneval-sur-Arc...*, pp. 15-16.
10. NEUBERT, 1975, « Die Bedeutung des Yaks »...
11. PLANHOL, 1968, *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'islam*, pp. 43-44; TAPPER, 1985, « One Hump or Two? »...
12. VALIÈRE, 1969, « L'acte de naissance du mulet »...
13. On trouvera un bon exemple d'une telle attitude dans CHEVALLIER, 1986, *Le Temps des Villardes...*, pp. 34 et 40.
14. NOVIKOV, 1978, *L'Élevage de demain...*, p. 104.
15. Voir le point sur cette question dans CLÉMENT, 1981, *Larousse agricole*, article « Amélioration génétique (chez les animaux) », pp. 55-66.
16. Ci-dessus, chap. II.
17. EL ANDALUSY, 1934, *La Parure des cavaliers...*, pp. 363-364; LIAS, 1956, *Kazak Exodus*; LA QUERRIÈRE, 1894, *De l'alimentation du cheval par les substances animales...*
18. La bibliographie sur l'alimentation des animaux domestiques est évidemment immense. On se reportera donc aux différents ouvrages de zootechnie spécialisés. Sur l'exploitation des prairies naturelles, voir les synthèses de VEYRET, 1951, *Géographie de l'élevage*, pp. 74-90; DUVIGNEAUD, 1974, *La Synthèse écologique...*, pp. 104-119, et UNESCO, PNUE et FAO, 1981, *Ecosystèmes pâturés tropicaux...*
19. Sur les techniques des bergers, voir par exemple : BRISEBARRE, 1978, *Bergers des Cévennes*, et DIGARD, 1981, *Techniques des nomades Baxtyâri...* Voir aussi l'intéressante étude de TANI, 1987, « Two Types of Human Interventions »..., pp. 14-41, sur la distribution géographique des types d'animaux leaders de troupeaux.
20. Voir par exemple BAROIN, 1972, *Les Marques de bétail chez les Daza...* et HUMPHREY, 1974, « Horse Brands of the Mongolians »...
21. Voir ci-dessus, chap. III.
22. MARX, 1950, *Le Capital*, livre I, t. I, pp. 181 et 183.
23. *Ibid.*, p. 181.
24. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. I, p. 164.
25. *Ibid.*, 1965, vol. II, p. 35.
26. BONTE, 1973, « La "formule technique" du pastoralisme nomade. »
27. Synthèse dans DIGARD, 1976, « La dynamique sociale et les facteurs de changement chez les pasteurs nomades », et exemple dans DIGARD, PLANHOL & BAZIN, 1982, « Éléments turcs dans le vocabulaire pastoral baxtyâri ».
28. Voir par exemple : AMOROSO & JEWELL, 1963, « The Exploitation of Milk Ejection Reflex »...; CASIMIR, 1982, « The Biological Phenomenon of Imprinting »...; BASKIN, 1974, « Management of Ungulate Herds »...
29. MARTIN, 1978, *La Basse-cour...*, pp. 152-153.
30. DEFFONTAINES, 1959, « Contribution à une géographie pastorale de l'Amérique latine »...
31. BARRAU, 1978, « Domesticamento », pp. 3-4.
32. Pour paraphraser GODELIER, 1985, *L'Idéal et le matériel...*, p. 205.
33. La littérature sur le dressage est à la fois très riche et très pauvre. Très riche parce qu'il existe, notamment en Occident, une foule de traités pratiques concernant le chien et surtout le cheval (voir les innombrables traités d'équitation). Elle est aussi très pauvre en ce sens que la question, pourtant passionnante, du dressage n'a guère suscité l'intérêt des ethnologues travail-

lant dans des sociétés non occidentales, ni même de réflexion théorique d'ensemble. Voir cependant le curieux ouvrage écrit au XIX^e siècle par le propriétaire d'un « cirque expérimental » : HACHET-SOUPLET, 1897, *Le Dressage des animaux...*

34. Exemples et discussion de cette question dans HEDIGER, 1953, *Les Animaux sauvages en captivité, passim*.

35. SIGAUT, 1988, « Critique de la notion de domestication », p. 62.

36. BOYER, 1986, « Comment les animaux s'adaptent-ils aux changements techniques? »; DANTZER & MORMÈDE, 1979, *Le Stress en élevage intensif*.

37. Cité par THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 32.

38. ROTHSCHILD, 1983, *Dear Lord Rothschild...*

39. Voir déjà ARCHER, 1985, « A Fiendish Outrage? »...

QUATRIÈME PARTIE DOMESTICATION ANIMALE ET SOCIÉTÉ

CHAPITRE X : L'organisation sociale de la domestication animale

1. LÉVI-STRAUSS, 1973, *Anthropologie structurale deux*, p. 20.

2. HAUDRICOURT, 1962, « Domestication des animaux »... Voir chap. III.

3. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 55.

4. TAPPER, 1988, « Animality, Humanity, Morality, Society ».

5. Voir par exemple VEYRET, 1951, *Géographie de l'élevage*, et WOLKOWITSCH, 1966, *L'Élevage dans le monde*.

6. LEROI-GOURHAN, 1964, *Le Geste et la parole*, vol. I, p. 307, note 13.

7. RUBEL, 1969, « Herd Composition and Social Structure »...

8. EVANS-PRITCHARD, 1940, *The Nuer...*

9. DUPIRE, 1962, *Peuls nomades...*

10. BONFIGLIOLI, 1988, *Dudal...*

11. DIGARD, 1980, « Chiens de campement et chiens de troupeau »...

12. LINTON, 1936, *The Study of Man...*, pp. 428-429.

13. BONTE, 1975, « Cattle for God »...

14. PARKES, 1987, « Livestock Symbolism and Pastoral Ideology »...

15. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La Pensée sauvage*, pp. 274-275.

16. *Ibid.*, p. 272.

17. HÉLIAS, 1975, *Le Cheval d'orgueil*, p. 25.

18. Sur le cheval en milieu rural, lire l'attachant témoignage vécu de ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*. Cf., pour les vaches de travail, ASTRUC & NESPOULOS, 1985, « Profession : paysan ».

19. Voir par exemple FABRE & FABRE, 1978, « Le testament du cochon ».

20. HÉLIAS, 1975, *Le Cheval d'orgueil*, p. 375.

21. Voir, pour des exemples de traitement inégalitaire des animaux domestiques, dans le folklore : SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, vol. V, pp. 112-113, 118 et suiv.; dans une société concrète (Haut-Diois) : CHEVALIER, 1987, *L'Homme, le porc, l'abeille et le chien...*

22. LÉVI-STRAUSS, 1962, *La pensée sauvage*, p. 272.

23. BRAUDEL, 1986, *L'Identité de la France*, vol. III, p. 94. Voir par ailleurs, sur le mépris des bouchers et des équarisseurs dans la culture populaire française : SÉBILLOT, 1984, *Le Folklore de France...*, pp. 127-128.

24. Voir la fin du chap. vi et le chap. vii.
25. DOWNS, 1960, « Domestication »..., p. 35, 39-40 et 60, note 11.
26. Voir notamment à la fin du chap. iv.
27. TESTART, 1987, « Deux modèles du rapport entre l'homme et l'animal »..., p. 186.
28. DESCOLA, 1986, *La Nature domestique...*
29. TESTART, 1987, « Deux modèles »..., p. 185.
30. *Ibid.*, et note 8 pour les références. Voir aussi SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, chap. x.
31. Voir l'excellente analyse d'ERIKSON, 1987, « De l'approvisionnement à l'approvisionnement »...
32. *Ibid.*, p. 117.
33. Voir DESCOLA, 1986, *La nature domestique*, pp. 284-290 et 400; ERIKSON, 1987, « De l'approvisionnement à l'approvisionnement »..., p. 106; TESTART, 1987, « Deux modèles »..., p. 177.

CHAPITRE XI : Un cas parmi d'autres, le système domesticatoire occidental.

1. Chapitre précédent.
2. Voir SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 58.
3. Chap. III et VIII.
4. Cité par BADINTER, 1980, *L'Amour en plus...*, p. 180. Voir aussi : SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 176; HALLIDAY, 1922, « Animal Pets in Ancient Greece ».
5. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141.
6. *Ibid.*, pp. 144-151 et 360.
7. Cité par PELOSSE, 1982, « Imaginaire social et protection de l'animal »... (2^e partie), p. 37.
8. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 137, et correspondance de J.-J. HEMARDINQUER, *Le Monde* du 16 octobre 1983.
9. Voir chap. III.
10. De l'anglais *pet*, « animal familier ». J'emprunte cet éloquent néologisme à SZASZ, 1968, *Petishism...*
11. Citée par HÉRAN, 1989, « Chats contre chiens »...
12. *Pets Business* d'août 1988, cité dans *Anthropozoös*, vol. II, n° 2, 1988, p. 133.
13. SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 11.
14. MESSENT & HORSFIELD, 1983, « Pets Population »... et « Animaux de compagnie et solitude? », *Le Monde* du 24 octobre 1987.
15. BECK & KATCHER, 1983, *Between Pets and People*, p. 25.
16. MOSCOVICI, 1984, « Une vie d'objet d'art », p. 57.
17. Voir *Autrement*, 1984, *Animal, mon amour*, et LEVINE, 1985, « The Pet Business ».
18. YONNET, 1985, *Jeux, modes et masses...*, p. 217.
19. HÉRAN, 1989, « Chats contre chiens »..., p. 377.
20. *Ibid.*, p. 378.
21. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 134.
22. *Ibid.*
23. Chap. v.
24. Dans la dernière partie du présent chapitre.

25. BRIGGS, 1970, *Never in Anger...*, p. 70.
26. Chapitre précédent.
27. Cf. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 123.
28. DANTZER & MORMÈDE, 1979, *Le Stress en élevage intensif*.
29. ROBINET, 1946, *Compagnons de labour*, p. 16.
30. D'après les premiers résultats d'une enquête menée actuellement dans la Nièvre par Thierry Picq.
31. L'expression est de SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, p. 169.
32. Sur ce parallèle avec l'anthropophagie, voir : LEACH, 1964, « Anthropological Aspects of Language »...; SAHLINS, 1980, *Au cœur des sociétés...*, p. 220.
33. Voir la remarquable analyse des abattoirs par VIALLES, 1987, *Le Sang et la chair...*
34. Titre original (1973) de SCHUMACHER, 1978, *A la mesure de l'homme*.
35. ARBOGAST, MÉNIEL & YVINEC, 1987, *Une histoire de l'élevage...*, pp. 24-25, et l'étude suédoise citée (sans références) par REBEYROL, 1987, « Entre chien et loup », p. 20.
36. LIZET, 1989, *La Bête noire...*
37. THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141.
38. BESSELIÈVRE, 1966, *Poules naines...*, pp. 11-12.
39. Voir ci-dessus, chap. II.
40. Arbres miniaturisés par taille et ligature, selon une technique japonaise.
41. Cité par THOMAS, 1985, *Dans le jardin de la nature...*, p. 141. Phrase soulignée par moi, J.-P. D.
42. MORRIS, 1987, *Le Chien révélé...*, p. 139.
43. SERPELL, 1986, *In the Company of Animals...*, pp. 66-67.
44. MORRIS, 1987, *Le Chien...*, pp. 139-140.
45. BUCHER, 1982, « Rites et stratégies d'adaptation »...
46. CEGARRA, 1988, « Les coqs combattants ».
47. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, pp. 194-196.
48. MILLIET & DIGARD, 1989, « Une enquête sur les nouvelles sensibilités »..., p. 46.
49. POCIELLO, 1983, « " La force, l'énergie, la grâce et les réflexes " »..., p. 197.
50. C'est d'ailleurs là, très exactement, le terme qui est désormais consacré pour la présentation des épreuves officielles : on ne dit plus « M. monté sur X. » ou « X. monté par M. », mais « M. associé à X. » ou « le couple M.-X. » (coupe du monde Volvo, Bercy, avril 1987).
51. LIZET, 1975, « La relation homme-cheval », p. 344.
52. BIGO, 1986, « Le cheval, mythe ou réalité? », p. 28.
53. LIZET, 1982, *Le Cheval dans la vie quotidienne...*, p. 49.
54. HOUËL, 1848, *Histoire du cheval...*, cité par LIZET, *op. cit.*, p. 46.
55. J'emprunte beaucoup, dans les lignes qui suivent, à l'excellente thèse (malheureusement inédite) de GRANGE, 1981, *Le Cheval oublié...*
56. Signalons, pour l'anecdote, le rôle joué, dans le développement de l'équitation comme psychologie, par Gustave LE BON (1841-1931), fondateur en France de la psychologie... des foules. Médecin et conseiller de Clemenceau (lui-même expert en politique et en équitation), Le Bon était également un excellent cavalier. Dans un traité d'équitation publié en 1891 et trois fois

réédité (1895, 1913 et... 1989!), il élaborera notamment un double parallèle entre « psychologie » du cheval (« rusé, craintif, vindicatif, émotif et impressionnable ») et psychologie de la foule (« niveau intellectuel médiocre, excitabilité excessive, fureurs subites, intolérance, obéissance complète aux meneurs »), et entre dressage du cheval et gouvernement des hommes (voir GRANGE, *op. cit.*, pp. 292-297).

57. Cité par GRANGE, *ibid.*, p. 45.

58. *Ibid.*, p. 179.

59. Cf. BARCLAY, 1980, *The Role of the Horse...* et DIGARD, 1988, *Des chevaux et des hommes...*

60. LIZET, 1975, « La relation homme-cheval », p. 344.

61. Au sens de BOURDIEU, 1979, *La Distinction...*

62. Voir BROMBERGER, « Sprot et "ritualisation" de la violence »...

63. De l'espagnol *chaparajos* : jambières de peau portées par certains cavaliers (*ganaderos andalous, cow-boys*, etc.) par-dessus leurs pantalons.

CHAPITRE XII : Liaisons et perspectives

1. DIGARD, 1979, « La technologie en anthropologie »..., p. 93.

2. Voir en dernier lieu HARRIS, 1985, *The Sacred Cow and the Abominable Pig*, qui s'efforce de démontrer que les animaux qui sont frappés de tabous alimentaires sont ceux dont la consommation représenterait un coût trop élevé pour les sociétés concernées.

3. MARX, 1867, *Le Capital*, livre I, t. II, p. 187.

4. BERNOT, 1967, *Les Paysans arakanais...*, vol. II, p. 754.

5. Cf. SERPELL, 1966, *In the Company of Animals...* pp. 172-173.

6. BRUNETON-GVERNATORI, 1984, *Le Pain de bois...*

7. LEMONNIER, 1983, « L'étude des systèmes techniques »..., p. 17.

8. Voir chap. II.

9. LEROI-GOURHAN, 1965, *Le Geste et la parole*, vol. II, p. 21.

10. Voir surtout chap. III et XI.

11. VIALLES, 1987, *Le Sang et la chair...*

12. LIZET, 1989, *La Bête noire...*

13. LEMONNIER, 1989, « Bark Capes, Arrow Heads and Concorde »...

14. *Ibid.*, p. 161.

15. *Ibid.*, p. 167.

16. *Ibid.*, p. 168.

17. *Ibid.*, p. 166.

18. DEFORGE, 1985, *Technologie et génétique de l'objet industriel.*

19. *Ibid.*, p. 117.

20. *Ibid.*, p. 127.

اعلام

آ-الف

- ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۴،
 ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۱۷، ۳۷۶
 آسیای جنوب شرقی، ۹۸، ۱۹۱، ۳۳۹
 ۲۴۳، ۳۱۷، ۳۶۹
 آسیای جنوبی، ۱۷۶، ۲۹۷
 آسیای سفلی، ۱۸۸
 آسیای شرقی، ۹۸، ۱۷۸، ۱۸۴
 آسیای شمالی، ۲۵۶
 آسیای صغیر، ۱۷۸، ۲۳۷
 آسیای غربی، ۱۸۶
 آسیای مرکزی، ۵۵، ۱۱۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۹،
 ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۴۱
 ۳۴۹، ۴۲۰
 آسیای معتدله، ۴۲۰
 آسیایی-اروپایی، ۱۸۰
 آشورها، ۱۸۲
 آشوری، ۲۶
- ابله، ۵۳، ۵۴
 آپاچی‌ها، ۲۸۵
 آتلانتیک، ۲۴۸، ۲۴۹
 آجوار، جیواروها، ۳۸۰
 آجوارها، ۳۸۰
 آدم و حوّا، ۲۹
 آراکان، ۴۲۰
 آرامی‌ها، ۱۸۸
 آرژانتین، ۱۶، ۲۱۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۶
 ۲۸۷، ۲۹۱، ۴۰۴
 آرژانتینی، ۳۹۸
 آرک‌رایت، ۷۴
 آروکان‌ها، ۲۸۸
 آریان، ۴۱۸
 آریایی‌ها، ۹۷، ۴۱۹
 آسیا، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲

آنغورا (آنقوره)، ۴۴	آغل، ۳۹۲، ۳۴۵
آنوی، ۱۱۶	آفتاب‌پرست، ۲۳۶
آنور، ۴۷	آکیلا/ نوعی عقاب، ۲۲۹
آنور، ژان ژاک (فیلمساز)، ۱۷	آلاسکا، ۲۹۴، ۲۹۶
آهوان، ۱۷۴	آلبرت کبیر (طبیعی‌دان)، ۳۰
آینوها، ۳۲۷، ۳۷۶	آلبر کبیر، ۲۸
ابونها، ۳۰۲	آلپ، ۱۹۱، ۳۶۹
ابوریژن‌ها، ۳۷۹	آلیاکا، ۱۸۴، ۲۷۲
اپانول، ۳۸۴	آلدروواندی، ۲۹
آپوسوم/ ساریگ امریکا، ۲۱۲	آلزادو، ۲۸۶
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ۱۸۱، ۲۹۳	آلسادو، ۲۸۶
اتریش، ۶۰	آلفور، ۶۱، ۶۲، ۶۳
اتیوپی، ۱۰۷	آلفورد، ۵۹
اخته‌کردن، ۶۹، ۲۵۷، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۹۱	آلمان، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۴۶
اردش، ۲۶۸	آلمان، ۲۴۷، ۲۸۷
اردک مُشک‌دار، ۹۸	آلمانی، ۷۷، ۹۷
آردن، ۴۰۹	آلمانی (زبان)، ۳۰
ارسطو، ۲۷، ۲۸، ۲۹	آمازون، ۲۲۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۴
اُرش (نوعی گاو وحشی)، ۱۱۱	آناتولی، ۱۸۸، ۱۹۷
اِزکمان، ۶۵	آنتیل، ۲۸۱
ارمنی (زبان)، ۲۹	آنتیل، جزایر، ۲۸۱
اروپا، ۳۱، ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۱۰۹	آنتیلوپ‌ها، ۱۷۴، ۱۷۹
۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۷۴، ۱۷۸	آنتیلوپ‌ها/ انواع گوزن‌ها و آهوان، ۲۹۴
۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶	آند، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۲۰۶، ۲۶۹
۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲	۲۷۱
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵	آند مرکزی، ۱۸۳
	آنکارا، ۴۳

۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۱۸	۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۴
۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۹	۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۷۶، ۳۷۷
۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۶۸	۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۷
۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۲	اروپائیان، ۲۸، ۴۶
۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲	اروپا-آسیا، ۲۰۷، ۲۵۳
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹	اروپای جنوبی، ۲۶۶
۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹	اروپای شرقی، ۲۵، ۱۷۴
۴۲۲، ۴۲۳	اروپای شمال غربی، ۱۷۸
اسب انگلیسی-عربی، ۷۹	اروپای شمالی، ۲۴۳
اسب بیدت، ۸۵	اروپای غربی، ۱۱۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۹
اسب پرشرون، ۸۰	۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۴۳، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۶
اسب خون‌خالص، ۸۷	اروپای مرکزی، ۲۵، ۱۹۷، ۲۱۵
اسب «خون‌خالص» انگلیسی‌ها، ۳۰۳	اروپایی، ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۷۱، ۲۲۰، ۳۰۲
اسب‌دوانی، ۱۵	۳۷۷، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۲۶
اسب ژنه/آندالو، ۸۷	اروپایی-آسیایی، ۳۶۹
اسب عربی، ۷۰	اروپاییان، ۴۳
اسب عربی، ۷۶	اروپایی (زبان‌های)، ۳۱
اسب قدکوتاه، ۳۹۸، ۴۰۰	ازمه‌ماهی، ۲۳۸
اسب کوتاه پشم‌آلود، ۱۶	اریکاراها، ۲۸۵
اسب نیوریز، ۸۰	از، ۲۲۷
اسب وحشی، ۲۸۹	اسب، ۱۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۳
اسب هلندی، ۲۷۸	۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
اسپانیا، ۱۵، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۶۸، ۶۹	۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶
۸۷، ۹۹، ۱۷۴، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱	۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۷
۲۲۳، ۲۴۱، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۳
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۲۸، ۳۴۵	۱۴۷، ۱۸۰، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۷
اسپانیایی، ۴۰۱	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۸۰، ۲۸۵

افریقای سیاه شرقی، ۱۲۲	اسپانیایی، ۶۸، ۳۵۲، ۳۸۶
افریقای سیاه غربی، ۱۲۲	اسپانیایی‌ها، ۳۷۸
افریقای شرقی، ۱۲۷، ۳۲۴، ۳۶۹، ۳۷۳	اسپانیولی-آمریکایی، ۲۸۰
افریقای شمالی، ۱۲۲، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹	اسپانیولی‌ها، ۲۸۴
۱۹۱، ۲۰۵، ۳۱۷	استرالیا، ۴۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲
افریقای غربی، ۹۸، ۲۲۱، ۳۱۸	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
افریقای فوق حاره‌ای، ۲۹۸	۳۷۹، ۳۷۸
افریقای مرکزی، ۱۷۵	استرالیای مرکزی، ۹۸
افریقایی، ۴۷، ۱۷۶، ۲۹۸، ۳۶۹	اسکات، میشل، ۲۸
افریقایی‌ها، ۳۴۵	اسکاندیناوی، ۹۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۷، ۳۰۱
افسانه‌های حیوانات (کتاب)، ۲۸	۳۱۷، ۳۶۵
افغانستان، ۱۸۳	اسکیموها، ۱۸۱، ۳۷۹، ۳۹۰
افلاطون، ۲۷	اسلام، ۱۱۶، ۳۱۸، ۴۲۱
افلاطونیان، ۲۷	اسناب، ۶۰
افریقایی‌ها، ۹۸	اصطبل، ۷۷، ۳۴۵، ۳۹۱
اقیانوسیه، ۱۸۵، ۲۵۹، ۳۹۱	اطلس، اقیانوس، ۲۳۸
آکدی، (زبان)، ۲۹	اطلس، اقیانوس، ۲۴۸
آکرین، ۱۸۷	اعراب، ۲۸، ۲۰۱، ۳۴۳
اکولوژیست‌ها، ۳۱۸	افریقا، ۴۹، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸
إلان، گوزن، ۲۹۳	۱۲۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۱
الجزایر، ۲۱۴	۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۵۳
المپ، ۹۹، ۱۸۴	۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۴۰، ۳۶۶، ۳۸۲
الول، ژان، ۲۹۷	۴۱۹
امارات عربی، ۱۲۴	افریقای جنوبی، ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۹۸
آمریکا، ۴۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۰	۳۰۱
۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷	افریقای حاره‌ای، ۲۹۸، ۳۷۸، ۴۱۹
۱۹۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۴	افریقای سیاه جنوبی، ۱۲۳

۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۹	۲۳۴، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱
انگلیسی (زبان)، ۳۳	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۹
انگلیسی ها، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۹۸	۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲
انگولڈ، تیم، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۹۹	امریکای جنوبی، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۱۴
اوانس-پریچارد، ادوارد، ۱۲۴، ۳۷۰	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۱
اوت-ساووا، ۳۷۵	۲۸۵، ۴۲۰
اوت ها، ۲۸۵	امریکای شمالی، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۴۹، ۲۵۳
اودریکو، آندره- ژرژ، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۹
۱۸۴، ۳۶۵	امریکای لاتین، ۲۸۵، ۳۴۴
اودینو، ژنرال، ۸۵	امریکای مرکزی، ۲۱۶
اور، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۰۴	امریکایی، ۸۰، ۱۹۸، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۷۲
اورانگ اوتان، ۲۱۱	۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۲۶
اورلئان، ۶۶، ۶۹	امریکایی امریکایی
اورنوک، ۲۸۶	امریکایی ها، ۹۸، ۳۴۵
اورونت، ۱۸۸	امیر عبدالقادر، ۴۳
اوریکس/غزال بزرگ افریقا، ۲۹۴	اندلسی، ۵۶
اوگاریتا، (زبان)، ۲۹	اندونزی، ۱۸۵، ۲۲۲
ایالات تبتی نیال، ۱۷۷	انگستان، ۲۲۲
ایالات متحده، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱	انگلس، ۹۷
ایالات متحده امریکا، ۱۶، ۱۵۰، ۲۳۴	انگستان، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۲، ۷۶
۲۶۱، ۲۹۶، ۳۸۷	۸۰، ۸۴، ۸۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۰۸، ۲۱۸
ایتالیا، ۵۵، ۷۶، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۴۶	۲۵۱، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۸
۲۶۶، ۴۰۷	انگلساکسونها، ۱۷۶
ایتالیایی، ۴۰۵	انگلیس، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۲۰
ایتالیایی (زبان)، ۳۰، ۳۳	۱۹۱، ۲۱۶، ۲۶۱
ایران، ۳۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۷۵	انگلیسی، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۱۲۱، ۲۸۲
۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹	۳۴۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۵

بال، عهدنامه، ۶۹	۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۱
بالکان، ۱۷۶	۲۷۶، ۳۷۱
بالی، ۱۷۷	ایرانی‌ها، ۲۶، ۲۸
بان‌خیوا، ۲۲۰	ایزیدور، ۳۸
بایل، ۴۰۸	ایمپالا/بز کوهی بزرگ افریقایی، ۲۹۴
بیر، ۲۰۵، ۳۲۸	اینکا، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۶۹، ۲۷۰
بختیاری، ۳۲۱، ۳۷۱	اینکاها، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۸
بختیاری‌ها، ۱۲۵، ۳۲۰	ئی‌نوس‌ها، ۲۳۵
بدوها، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۳۶۴	بثارن، ۶۶
بدوهای روآلای صحرای سوریه، ۳۷۰	
بدوهای عرب، ۳۶۸	ب - پ
بدوهای عرب سیرناییک، ۳۷۰	بثارن، ۶۴
برایزا، ۲۸۷	باب برینگ، ۱۸۲
براک، نوعی سگ، ۳۵۹	بابل، ۱۸۸
برانکا، ۵۹	بابلی، ۲۶
بربرها، ۹۶، ۱۲۲، ۲۱۶، ۳۰۲، ۳۴۹	بایروس، ۱۸۵
بربری، ۵۷	باراها، ۳۶۹
برتن، هانری-لئونار، ۶۲	بارباتاوا، ۲۸۷
برزیل، ۴۳، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۸۶، ۲۸۷	بارو، ژاک، ۳۵۳، ۳۵۶
برسی، ۴۰۵، ۴۰۷	بارون، ۸۲، ۸۳
برقش، ۲۳۰	باز، ۲۲۸
برمه، ۱۹۲	باز شکاری، ۲۲۸
برنو، لوسی‌بن، ۴۲۰	باستد، ۱۱۶
بروتانی، ۶۶	باسک، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۳
بروتاین، ۵۸، ۸۵، ۲۴۷، ۳۷۴، ۳۷۵	باکستر (فیلم)، ۱۸
بروتون، ۲۵۹، ۳۰۳	با-لانگدوک، ۶۶
برودل، برنان، ۳۷۷	بالزاک، ۶۵

بلدرچین، ۲۲۲، ۲۲۳	بروس، ۴۳
بلژیک، ۴۷، ۱۲۰، ۲۲۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۴۰۹	بروسو، کلمان، ۸۱
بلژیکی‌ها، ۱۹۰	بروکا، ۵۱، ۸۳
بلوای بزرگ (فیلم)، ۱۸	بروگنون، ۶۰
بناپارت، ۴۰۸	برونو، لوسی‌ین، ۳۱۷
بُن‌آور، روزا، ۶۵	بریتانیا، ۱۶۶
بُن‌فیگ‌لیولی، آنجلو، ۳۷۱	بریتانیایی‌ها، ۳۹۵
بنگال، ۱۷۶	بریتانیای کبیر، ۴۳
بواین، ژروم (فیلمساز)، ۱۸	بریتانیایی، ۱۷
بودا، ۱۱۶	بریگاسک، ۷۹
بورديو، پی‌یر، ۴۲۳	بز، ۲۵، ۶۶، ۷۰، ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۷۸
بورژوا، کلود، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۲	۱۷۹، ۲۸۹، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۶۸
بورگون، ۵۳، ۳۹۷	۳۷۰
بوریات‌ها، ۲۵۶	بز آنتوره، ۴۳
بوری‌ها، ۶۶	بزکوهی، ۱۱۱، ۱۷۸
بوزینه، ۲۱۱	بز کوهی، ۱۷۸
بوسکه، ژرژ هانری، ۱۳۲	بز کوهی بزرگ افریقایی، ۲۹۴
بوشر، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱	بز کوهی رنگ روشن، ۱۷۹
بوفون، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۳، ۵۹	بزمجه، ۲۳۶
۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۸۲	بز نو، ۶۵
بو قلمون، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۹۹	بز نو اخته شده، ۳۴۶
بولان/نوعی کبوتر، ۲۲۵	بز وحشی، ۱۷۸
بول‌بلانش، ۲۳۱	بِسُون، لوک (فیلمساز)، ۱۸
بون، ۲۴۸	بگواس، ۲۸۷
بوندی، فرانسیسکو، ۶۰	بلاکفوت‌ها، ۲۸۵
بونلی/نوعی عقاب، ۲۲۹	بلبل، ۲۳۰
بووروی/نوعی کبوتر، ۲۲۵	بلخ، ۲۴۱

بیرمانی، ۲۹۷	پُتاموشر، ۱۸۵
بیزانس، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۹، ۲۴۱	پتولمه، ۱۹۱
بیزانسی (زبان)، ۲۷	پچرو، ۲۹۳
بیزون، ۲۹۶، ۳۸۲	پر آلپ، ۷۹
بیشون، ۳۸۴	پرتقال، ۲۲۱، ۲۴۸
بیشون، نوعی سگ، ۳۹۷	پرزوالسکی، ۱۸۷
بیشون، نوعی سگ سالنی، ۴۰۱	پزندگان (فیلم)، ۱۷
بیکول، ۷۳، ۷۴، ۷۵	پزندگان قفسی، ۳۸
بیماری‌های فورانی/بشور، ۵۳	پرو، ۱۰۸، ۱۸۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۸
بین‌النهرین، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۲، ۱۸۶	۳۱۷
۱۹۱	پروس، ۶۰
بین‌النهرین سفلی، ۱۷۶	پروانس، ۳۱، ۶۶، ۲۴۱، ۳۱۶
بین‌النهرینی‌ها، ۲۶	پریگورد، ۳۷۷
پاپ‌گریگوار سوم، ۱۱۹	پشتوها، ۱۲۲
پاپگو/پاپگی، نوعی مرغ عشق، ۲۲۶	پکی‌نوا/سگ چینی، نوعی سگ، ۳۹۸
پاتاگونی، ۲۱۰، ۲۸۷	پکی‌نوا (نوعی سگ)، ۱۱۱
پادو، ۶۰	پکی‌نوا، نوعی سگ سالنی، ۴۰۱
پاریس، ۱۷۴، ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۳۰، ۳۸۵، ۳۸۶	پلنگ، ۳۲۸
پاریسی، ۷۷	پلیکان سفید، ۲۱۸
پاستور، ۲۴۱	پلین، ۱۱۵، ۲۱۰، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۸۲
پاکستان، ۲۵، ۹۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶، ۲۰۳	پوتوک/اسب هلندی، ۲۷۹، ۳۰۳
پاکستان شرقی، ۴۲۰	پول‌ها، ۱۲۲، ۱۲۸، ۳۱۸، ۳۶۸، ۳۷۱
پامپا، ۲۸۶	پول‌های ووداب، ۳۷۱
پاونه‌ها، ۲۸۵	پولینیزی‌ها، ۹۷
پاوی، ۴۰۷	پونا، ۱۰۸
پیرین، ۲۴۱	پونکاه، ۲۸۵
پیرین، بیماری، ۲۴۱	پواتو، ۶۶

- پیوانتر، نوعی سگ، ۳۵۹
 پیتون، ۲۳۶
 پیرنه، ۸۸، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۶۹
 پیرنه‌ای، ۷۹
 پیرنه‌ی مرکزی، ۴۰۴
 پیگمه‌ها، ۳۷۹
 پیلبر، فرانسوا-هیلر، ۶۲
 پی‌نی‌پد‌ها، ۱۹۳
 پی‌بی‌باسک، ۶۶
- ت - ث
- تاپر، ۳۶۷
 تاپر، ریچارد، ۳۶۶
 تارپان، ۱۸۷
 تارن-ا-گارن، ۲۶۳
 تاریخ حیوانات (کتاب)، ۲۷
 تاریخ طبیعی (کتاب)، ۳۷
 تازی/سالوکی، ۱۱۳
 تازی، سگ، ۳۹۸
 تازی کوتاه‌قد، ۳۹۹
 تاکی، ۱۸۷
 تانشاند، لرد، ۷۳
 تانگ/امپراتور چین، ۲۴۵
 تاهیتی، ۲۴۶
 تایلند، ۱۹۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۹۷
 تایوان، ۲۳۹
 تب برفکی، ۵۴
- تب برفکی/تب‌آفتی، ۵۳
 تب، ۱۲۳
 ترانسیلوانی، ۵۵
 ترکستان، ۱۸۲
 ترکمنستان، ۱۸۶
 ترک‌ها، ۱۱۵، ۳۶۸
 ترک‌ها، ۱۲۲
 ترکها، ۱۸۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۹
 ترکهای، ۱۷۷
 ترکهای افغانستان، ۱۷۷
 ترکیه، ۴۳، ۵۵، ۱۲۶، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۷۶
 ترودن، ۶۸
 تریانون، ۶۷
 تریوروس/نوعی غوک، ۲۳۶
 تزه، ۴۱۸
 تسالی، ۹۹
 تکسان/نوعی کبوتر، ۲۲۵
 تیکل، نوعی سگ سالنی، ۴۰۱
 تگزاس، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹
 تلاماشای، ۱۰۸، ۱۸۳
 تلمبار، ۳۴۵
 تماس، کیث، ۱۱۷
 تمساح، ۲۹، ۲۳۳
 تمساح‌های امریکایی رودخانه
 می‌سی‌سی‌پی، ۲۳۴
 توارگ‌ها، ۲۲، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۶۸

- توارگ‌ها، ۳۷۳
 توپوها، ۱۲۲
 توث، رب‌النوع، ۲۱۹
 تورگو، ۶۸
 تول، جدور، ۷۳
 تولوز، ۱۷، ۵۹، ۸۳
 توماس، ۱۲۱
 توماس، کیت (مورخ)، ۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۶۶
 تونگوزها، ۱۲۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۶، ۳۰۰
 تیان‌بانو/امپراتور چین، ۲۴۵
 تی‌تینو، ۲۸۶
 تیرول، ۵۴، ۲۳۱
 تیمور لنگ، ۱۹۱
- ج-ج**
 جاده‌ابریشم، ۲۴۱
 جاماییکا، ۲۸۱
 جرب/گال، ۵۳
 جرسی (نوعی گاو)، ۱۱۱
 جریکو/اریخا، ۹۹
 جغد بزرگ، ۲۲۹
 جمهوری افریقای جنوبی، ۲۳۳
 جنگ دوم جهانی، ۴۶، ۶۳، ۱۹۰، ۲۵۸، ۴۰۴
 جنگ‌های صلیبی، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۲۸
- جهان اسلام، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۴۱
 جیرجیرک‌های جنگده، ۲۴۵
 جیمز دان، ۲۱۰
 چاد، ۲۱۴، ۳۶۹
 چارلز دوم، ۵۶
 چایلید، گوردون، ۱۰۵
 چرخ/طفان، نوعی قوش، ۲۲۹
 چکاوک، ۲۳۰
 چک‌واسلواکی/هنگری، ۵۴
 چویان، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۷
 چویانان، ۳۷۷
 چوکچی‌ها، ۱۲۳، ۱۸۱، ۲۵۶، ۳۶۴
 چین، ۴۳، ۱۱۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۸
 ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۱
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۴۹
 چین‌جیلا، ۲۰۷
 چینی، ۳۶۶، ۳۹۸
- ح-خ**
 حاجی لک‌لک سفید، ۲۱۹
 حبشی، ۷۰
 حصبه/تیفوس، ۵۳
 حلزون، ۲۴۴، ۲۴۷
 حلزون بورگون، ۲۴۷
 حلزون بیگورنو، ۲۴۷
 حلزون خاکستری کوچک، ۲۴۷

خرگوش وحشی، ۳۹۱	خلزون دریایی، ۲۴۷
خرگوش‌ها، ۳۵	خارپشت، ۲۱۱
خر وحشی، ۴۴	خانات ایرانی، ۱۲۴
خروحشی، ۱۰۷، ۱۸۶	خانات ترک، ۱۲۴
خروس، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۲	خاوردور، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۳۷، ۳۱۸
خروس جنگی کوتاه‌قد، ۳۹۹	۳۹۱، ۴۲۱
خروس، ماکیان، ۲۲۰	خاورمیانه، ۲۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۸
خزر، دریاچه، ۱۰۷	۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۶
خلیج هودسن، ۱۷۷	۲۲۳، ۲۵۳، ۳۷۳
خوک، ۱۴، ۲۵، ۴۷، ۵۳، ۶۶، ۷۱، ۸۳، ۹۸	خاورمیانه‌ی، ۱۰۹
۱۰۶، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۲	خاورمیانه‌ی خشک، ۴۲۰
۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۵۸	خاور میانه‌ی قدیم، ۲۶
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸	خاور نزدیک، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸
۳۱۱، ۳۱۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۱	۱۱۶، ۲۱۵، ۲۱۶
۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۱	خر، ۲۵، ۳۶، ۳۷، ۶۶، ۱۰۷، ۱۸۶، ۱۸۷
خوک اهلی، ۱۸۵، ۲۵۹	۱۹۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۱
خوک اهلی غربی، ۱۸۴	۳۶۸، ۳۶۹
خوکچه‌ی هندی، ۲۰۶	خرچنگ، ۲۴۶
خوک دریایی، ۱۹۳	خرچنگ‌دراز ترک، ۲۴۶
خوک فاکوشر، ۱۸۵	خرس، ۱۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۰
خوک کوتاه‌قد، ۳۹۸	خرس آبی، ۲۹۴
خوک ماده، ۶۵	خرس قهوه‌ای، ۱۹۴
خوک‌های وحشی، ۲۸۴	خرس‌ها (فیلم)، ۱۷
خوک‌هندی، ۲۰۶	خرطوم‌داران، ۱۹۰
	خرگوش، ۶۶، ۱۲۱، ۲۲۹، ۲۸۹، ۲۹۰
د = ذ	۳۴۵، ۳۵۱
دائرةالمعارف، ۳۷	خرگوش کوتاه‌قد، ۳۹۸، ۴۰۰

- دوده، آلفونس، ۶۵
 دو دیشلی، روبرت بیکول، ۷۳
 دو سیر، آلیویه، ۵۴
 دوشیزه نومیدی، نوعی مرغ، ۲۲۰
 دو گسپرن، آدریان، ۶۷
 دوگونگ، ۱۹۳
 دو لا مال، دورو، ۳۳، ۳۲
 دولفیناریوم‌ها، ۲۱۰
 دو مالبرانش، نیکلاس، ۱۱۸
 دومینکن، ۲۸۱
 دو نورفولک، توماکک، ۷۳
 دیدرو، ۳۷
 دیژون، ۶۶
 ذات‌الریه، ۵۳
- ر-ز-ژ
 رآب، ۴۰۵
 راسو، ۲۷۳، ۲۰۴
 راگوندین/میوکاستور، ۲۰۷
 رامبوتیه، قصر، ۶۹
 رأمور، رنه آنتوان دو، ۳۳۶، ۳۵۸
 رُم، ۲۸، ۵۶، ۶۰
 رُمی‌ها، ۲۸
 رُن، دره، ۱۹۱
 رُن، رود، ۱۹۱، ۲۴۲، ۳۴۶
 روبینه، ژان، ۳۹۲
 روتشیلد، ۳۵۸
- دائرة‌المعارف آکادمی فرانسه، ۳۲
 دادن، جمس، ۳۷۸
 دادن، جیمز، ۱۱۲
 دارفو، ۲۱۴
 داروین، چارلز، ۲۲۴، ۳۹
 داریوش، ۱۹۱
 داکوتاه‌ها، ۲۸۶
 دان، جمس، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۷۹
 دانلوکس، ۴۰۵
 دانمارک، ۵۷، ۲۰۰
 در، ۲۸۲، ۲۹۲
 درّه، ژان-پییر، ۱۳۲
 دریای سرخ، ۲۱۸
 دریای شمال، ۲۱۸
 دسپی‌نای، ۷۰
 دسکولا، ۳۸۰
 دسکولا، فیلیپ، ۳۸۰
 دفورژ، ایو، ۴۲۵
 دُفینه، ۶۶
 دکارت، ۱۱۸
 دلفین، ۱۸، ۲۱۰
 دلور، روبر (مورخ)، ۱۷، ۱۲۱، ۱۳۱
 دوبانتون، ۶۸
 دو بُلستاد، آلبر، ۲۸
 دو بتتن، لویی، ۶۲، ۶۳
 دو پلانول، گزاویه، ۱۳۲
 دوپیر، مارگریت، ۳۷۱

ژاک اول، ۲۱۸	رودزیا، ۱۸۰
ژامار، ژان-لوک، ۲۱۱	روس‌ها، ۵۵، ۳۸۰
ژرژ دوم، ۶۰	روم، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۵
ژرمن‌ها، ۲۱۷	۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۸۴
ژرمنی، ۳۶۷	رومی، ۳۳۰، ۳۸۴
ژنو، ۲۸۱	رومیان، ۲۱۷
ژوفرای سنت-هیلر، اتی-ین، ۳۸، ۳۹، ۸۲	رومی (زبان)، ۲۷
۴۰۰	رومی‌ها، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۳
ژوفرای سنت-هیلر، ایزیدور، ۱۷، ۳۱، ۳۲	۳۲۹
۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۱	رووالا، ۱۲۵
ژول سزار، ۳۸۴	ریشلیو، ۵۴، ۵۵، ۷۲
ژیروند، رود، ۲۴۸	زیر، ۱۹۰
ژیلبیر، ۶۲	زاغچه، ۲۳۰
	زاگرس، ۹۹، ۱۲۸، ۱۷۸، ۱۷۹
	زرافه، ۴۷
س - ش	زغن، ۲۳۰
ساخالین، ۱۹۴، ۲۳۵، ۳۲۷	زلاند نو، ۱۹۸، ۲۸۴، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹
ساراکات‌سان‌ها، ۱۲۲	زنبور افریقایی، ۲۴۳
ساراکات‌ها، ۳۶۸	زنبور عسل، ۳۸، ۱۲۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۸
ساردنی، ۵۵	۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۴۸
ساردین، ۲۴۱	زنجره/جیرجیرک، ۲۴۵
سارسی‌ها، ۲۸۶	زولا، ۶۵
ساکس، ۵۴	زیگان‌ها، ۲۱۱
سالمونا، میشل، ۱۳۲	زیмбаوه، ۲۳۳
سالنامه‌ی علوم طبیعی، ۳۳	ژوفرای سنت هیلر، ۱۱۹
ساموآی‌دها، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۷	ژاپن، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۹
سامویدها، ۱۲۳	ژاپنی، ۴۰۰
سامی (زبان)، ۲۹	

سگ پاکوتاه، ۳۹۹	سامی‌ها، ۹۷، ۱۱۵
سگ پیت-بول، ۱۶	سان، ژرژ، ۳۳، ۶۵
سگ تازی، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۰۲	سانسون، ۸۲، ۸۳، ۹۰
سگ دینکو، ۲۸۳	سبزقبا، ۲۳۰
سگ سالتی، ۴۰۰	سدان، ۴۰۹
سگ شکاری، ۱۳، ۱۱۳	سرخپوست، ۲۹۱
سگ کوچک، ۳۹۸	سرخپوستان، ۹۷، ۱۱۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱
سگ موش‌گیر، ۲۷۴	۲۹۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۴
سگ‌های چوپان، ۳۸۹	سرخ‌پوستان، ۱۸۳، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۱۸
سگ‌های سالتی، ۳۸۹، ۳۹۸	سزار، ۳۸۵
سگ‌های شکاری، ۳۸۹	سفره‌ماهی، ۲۳۸
سگ‌های نگهبان، ۳۸۹	سفیدپوستان، ۳۷۲
سیلب، ۱۸۵	سگ، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۳۴، ۶۵، ۷۸، ۹۸
سیلت، ۱۱۹	۹۹، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
سلستا، ۳۱۶	۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵
سمور، ۲۲۹، ۲۷۸، ۳۲۹	۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
سن‌برنار (نوعی سگ)، ۱۱۱	۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۳
سنجاب اروپایی، ۲۰۷	۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۸
سنجاب خاکستری، ۲۲۹	۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷
سند، حوضه رود، ۲۲۰	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۵۱
سن-ژان-پیه-دو-پورت، ۶۸	۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
سوند، ۶۸	۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
سوندی، ۳۹۷	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷
سوندی، (زبان)، ۶۸	۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۲۷
سویس، ۵۴، ۱۲۰، ۳۳۱	سگ-کودک، ۴۰۱
سوارکاری (رساله)، ۲۸	سگ بزرگ مونتاین پیرنه، ۲۸۳
سوئدان (نوعی گوسفند)، ۱۱۱	سگ پاسبان، ۲۸۳

سیمارون، ۲۸۶	سودان، ۱۲۴، ۲۱۴، ۳۷۰
شاتریان، ۶۵	سور، کارل، ۱۱۴
شاخ افریقا، ۱۰۷	سوریانو، میشل، ۵۴
شاکو، ۲۸۷	سوریه، ۲۵، ۲۹، ۹۹، ۱۲۵، ۱۷۴، ۱۷۵
شامپانزه، ۲۱۱	۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۵، ۳۶۴
شانکلین، اوژنیا، ۱۲۲	سوسک حمام/ جیرجیرک اهلی، ۲۴۵
شاه/ نوعی کبوتر، ۲۲۵	سولونی، ۷۰
شاهین، ۱۰۹، ۱۱۶	سومالی، ۱۸۳، ۳۷۰
شتر، ۴۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۸۲، ۱۸۴	سومالی ها، ۱۲۲
۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰	سومر، ۱۱۳
۴۱۹، ۴۲۰	سومری، ۲۶
شتر باکترین، ۱۲۶، ۱۸۲	سومری ها، ۱۸۷، ۲۰۵
شتر دوکوهانه، ۳۶، ۱۰۷، ۱۲۲، ۳۴۱	سیون، ۲۴۱
شترسانان، ۱۸۲	سوند، جزایر، ۲۳۶، ۳۹۸
شترمرغ، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۹	سونورا، ۲۸۷
شترمرغ استرالیایی، ۲۱۵	سهره، ۲۳۰
شترمرغ امریکایی، ۲۱۴، ۲۱۵	سهره/ بقور، ۲۳۰
شترمرغ دوانی، مسابقات، ۲۱۴	سیام، ۱۹۱، ۲۰۳
شترهای یک کوهانه، ۳۵	سیاه زخم/ شاربون، ۵۴
شتر یک کوهانه، ۲۵، ۴۳، ۱۰۷، ۱۲۲	سیبری، ۱۲۳، ۱۷۸، ۱۹۷، ۲۵۶، ۲۹۳
۱۲۶، ۱۴۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۶۹	۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۲۷، ۳۶۸، ۳۸۰
شتریک کوهانه، ۳۲۴، ۳۴۳	سیبری، ۱۸۱، ۳۶۵، ۳۷۹
شغال، ۱۱۱، ۱۱۶	سی رنین ها، ۱۹۲
شورتورن، شرکت، ۷۵	سیگو، فرانسوا، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۹۹
شوروی، ۲۹۴	۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۳
شوکا، ۲۳۰	سیلان، ۱۷۶، ۱۹۲
شوکرو، ۲۸۷	سیلزی، ۵۴

ط - ظ

طاعون، ۵۳	شی ترو، نوعی سگ سالتی، ۴۰۱
طاعون گوسفند، ۵۴	شیر، ۲۰۵، ۳۲۸
طاوس، ۲۲۲	شیر دریایی، ۱۹۳
طاووس، ۲۲۲	شیرماهی، ۲۳۹
طربان / شعار، ۲۷۳	شیرهای دریایی، ۱۹۳
طغان / نوعی قوش، ۲۲۹	شیشی‌میک‌های، ۲۸۷
طوطی، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۸۴	شیلی، ۲۸۸
طوطی بزرگ، ۲۲۶	شیلینگهام، ۲۸۲
طویله، ۳۴۵	شیمارآو، ۲۸۶
	شین‌ها، ۲۸۵
	شی هوهو، نوعی سگ سالتی، ۴۰۱

ع - غ

عبری، (زبان)، ۲۹	ص - ض
عبری‌ها، ۲۶	صحرا، ۱۲۶، ۱۸۲
عراق، ۱۸۴	صحرا، سرزمین، ۳۶۹
عرب، ۱۲۲	صدف، ۲۴۸، ۲۴۹
عربستان، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۸۲، ۳۶۴	صدف امریکایی، ۲۴۹
۳۶۹	صدف پرتغالی، ۲۴۸
عربستان جنوبی (زبان)، ۲۹	صدف پرتغالی، ۲۴۸
عرب‌ها، ۲۸، ۱۱۵، ۱۶۲	صدف پهن، ۲۴۸، ۲۴۹
عربی، (زبان)، ۲۹	صدف دولپه، ۲۴۹
عصر روشنگری، ۳۴	صدف ژاپنی، ۲۴۹
عقاب، ۲۲۸، ۲۲۹	صدف سن‌ژاک، ۲۵۰، ۲۵۲
عقاب افریقایی، مارخوار، ۲۲۷	صدف مرواریدی، ۲۴۹
عقاب امپراطوری، ۲۲۹	صقر / نوعی پرندهی شکاری، ۲۲۹
عقاب شاهی / عقاب طلائی، ۲۲۹	صنعت‌کرم‌ابریشم / نوغان‌داری، ۲۴۱
عمان، ۳۴۳	

۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹،
 ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۶،
 ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳،
 ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹،
 ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۱

فرانسه (زبان)، ۳۰

فرانسه (زبان)، ۳۲

فردانگشتان، ۱۷۳

فردریک دوم، ۶۰

فرعون، ۲۳۵

فلاندرن، پی‌یر، ۶۲

فلسطین، ۱۹۷

فلمینگ، آبراهام، ۴۰۰

فلوربر، ۶۵

فوبورگ سنت-آنتوان، ۲۳۱

فورد، داریل، ۱۲۵، ۱۳۲

فیل، ۲۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۹۰، ۱۹۱

۱۹۲، ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۹۶، ۳۴۶

فیل آسیایی، ۱۹۰

فیل افریقایی، ۱۱۲، ۲۹۳، ۲۹۷

فیل افریقایی، ۱۹۰، ۲۹۵

فیل‌ها، ۳۵، ۱۹۰

فیلیپ دوم، ۵۶

قاره‌های قدیم، ۲۶، ۳۲۴، ۳۶۸، ۳۹۱

قاره‌ی جدید، ۲۶

قاطر، ۳۷، ۶۶، ۱۹۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۰

عنکبوت، ۳۳۶، ۳۵۸

غاز، ۲۱۶

غاز معمولی، ۲۱۶

غازهای رومی، ۲۱۶

غزال‌ها، ۱۷۴

غزال، ۴۷، ۱۷۹

غزال بزرگ افریقا، ۱۷۹

غن، موش حرما، راسو، موش فرعون، ۲۰۲

گوک، ۲۳۶

ف - ق

فالابلا، نوعی اسب کوتاه قد، ۳۹۸

فراعنه، ۱۱۶، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۲

فراگونار، ۶۱

فرانسوای اول، ۲۴۱

فرانسوی، ۱۷، ۴۳، ۵۹، ۷۸، ۹۲، ۱۰۰

۱۲۱، ۳۵۹، ۳۹۵

فرانسویان، ۲۱۲، ۳۴۸، ۳۸۸

فرانسوی (زبان)، ۳۰

فرانسوی‌ها، ۲۳۴، ۳۲۹، ۳۸۹

فرانسه، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۳۱، ۳۹، ۴۳

۴۴، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲

۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲

۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۰

۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۰۴

۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۳۸

قوج‌های کوهی، ۱۷۴	قراول، ۲۲۲
قوش، ۲۱۷	قراول شکار، ۲۲۲
	قراول طلایی، ۲۲۲
ک - گ	قراول معمولی، ۲۲۲
کاپ، ۲۹۶، ۲۹۳، ۲۱۴	قراول نقره‌ای، ۲۲۲
کاپریلی، ۴۰۵	قرقی، ۲۲۹
کاپوسین/نوعی کبوتر، ۲۲۵	قرقی‌ها، ۲۲۹
کادش، ۱۸۸	قرقی کبوتران، ۲۲۹
کارتاز، ۱۹۱	قره‌قوم، ۲۰۶
کارلن، نوعی سگ، ۳۹۷	قسطنطنیه، ۵۵، ۱۹۹
کارلن، نوعی سگ سالنی، ۴۰۱	قطب شمال، ۲۵
کارلیه، ۶۸	قفقاز، ۱۷۸
کاریبو، ۳۸۲	قمری، ۲۲۶
کاستور، ۲۰۷	قمری اهلی، ۲۲۶
کاکاتونه، نوعی طوطی، ۲۲۷	قمری طوقی، ۲۲۶
کالدونیای جدید، ۲۴۶	قناری، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۸۵
کالیفرنیا، ۲۱۴	قناری، جزایر، ۲۴۵
کالیفرنیا، جزایر، ۲۸۹	قناری ساکسون، ۲۳۲
کامانچی‌ها، ۲۸۵	قناری نوروچ، ۲۳۲
کامبوج، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۹۷	قناری هلندی، ۲۳۲
کامپوس، ۲۸۶	قناری یورکشایری، ۲۳۲
کامچاتکا، ۱۸۱	قو، ۲۱۷
کانادا، ۱۵۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۸۱، ۲۹۳	قویلائی، امپراتور، ۲۰۶
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۹۰	قوج، ۶۸، ۶۹
کاندیش، ویلیام، ۶۱	قوج آسیای صغیر، ۲۸۳
کانگورو، ۲۹۰	قوج اخت شده، ۳۴۶
کانگوروهای عظیم‌الجثه، ۲۱۲	قوج کوهی، ۲۸۳

- کانگوروهای کوتوله، ۲۱۲
 کانگوروی حنایی، ۲۱۲
 کایلای، جی، ۴۲۵
 کبک، ۲۲۲، ۲۲۳
 کبک، ۲۹۴
 کبک خاکستری/تیهو، ۲۲۲
 کبک قرمز، ۲۲۲
 کبوتر، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹
 کبوترخان، ۳۴۵
 کبوتر صخره/کبوترچاهی، ۲۲۴
 کبوتر نامه‌بر، ۲۲۳، ۲۲۵
 کپرنیک، ۱۱۸
 کت دور، ۵۳
 کرامول، الیور، ۵۶، ۷۲
 کرت، ۴۱۸
 کردستان، ۹۹
 کردها، ۱۲۲
 کُرس، ۵۵، ۲۸۳
 کرکس، ۲۲۷
 کرم ابریشم، ۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۴
 ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۳۶، ۳۴۵
 کروکدیل، ۳۹۱
 کروکدیل پروسوس، ۲۳۳
 کروکدیل گینه‌ی نو، ۲۳۳
 کری‌ها، ۲۸۵
 کُست، ۲۴۸
 کسلینگ، ۶۰
 کشورهای مسلمان، ۳۴۰
 کفتار خالدار، ۲۰۲
 کک، ۲۴۰
 کُکیر (نوعی سگ)، ۱۱۱
 کلارک، ۶۰
 کلاغ سیاه بزرگ، ۲۲۹
 کُلبر، ۵۷
 کُلبر، ۵۸، ۶۸، ۲۴۱
 کلرمون-فزان، ۲۴۸
 کلمانسو، ۴۰۹
 کلمب، ۹۷، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۸۸
 کلمبیا، ۲۸۸
 کُلومل، ۲۷
 کنفسوس، ۱۳۰، ۳۶۶
 کنفسیوسسیم، ۳۰۲
 کنگو، ۱۹۰، ۲۹۵
 کنگوی بلژیک، ۴۷، ۲۹۳، ۲۹۵
 کواکیتول، ۳۱۸
 کواگا، ۳۰۲
 کویا، ۲۸۱
 کوچ‌نشین، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۵۶، ۳۴۷، ۳۴۹
 ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷
 ۴۱۹، ۴۲۱
 کوچ‌نشینان، ۳۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۲
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۲۷۷، ۳۲۴، ۳۴۶، ۳۴۷
 ۳۷۰، ۳۷۱
 کوچ‌نشین، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۴

۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۹	۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۱۸، ۳۴۹
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱	۳۶۸
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶	کوراکا، ۲۸۸
۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۷۸	کورتو، والرئ، ۲۱۱
۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۰	کوردوفان، ۲۱۴
۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰	کوزز، ۳۷۷
۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۶	کورژی، نوعی سگ سالتی، ۴۰۱
۳۵۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵	کوروت، ۶۵
۳۷۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۹	کوریاک‌ها، ۱۲۳، ۱۸۱، ۲۵۶
۴۲۰، ۴۲۳	کوریل، ۳۲۷
گاوارموریکین، ۷۹	کورئیل، ۲۳۵، ۱۹۴
گاوا امریکایی، ۲۸۵	کوستروما، ۲۹۳
گاوبرئن، ۷۹	کومی‌نی، ۶۸
گاوبیزون، ۱۷۵	کوندیش، ویلیام، ۴۱۰
گاوپارتنیز، ۸۵	کونکلین، هارولد، ۱۲۹
گاوپوات وین، ۸۵	کوالای خاکستری / تنبل استرالیا، ۲۱۲
گاوتراثتیز/تارین، ۷۸	کوانتری، ۵۶
گاودریایی، ۱۹۳	کوون، ژاک، ۱۰۸
گاودورهام، ۷۹، ۸۳	کوویه، ۴۲، ۲۰۰
گاوسانان، ۱۷۳	کوویه، ژرژ، ۳۸
گاوشارولز، ۷۷، ۷۹، ۹۰	کوی، جنی، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۹۹
گاوشورتون، ۸۳	کینگ چارلز، نوعی سگ سالتی، ۴۰۱
گاوشولتی، ۸۵	گابون/نوعی مرغ عشق، ۲۲۶
گافرانسوی، ۸۳	گاجیروها، ۲۸۸
گافریزن پاسیاه، ۸۰	گاناکو، ۱۸۴
گاهاندانار، ۱۷۵	گان‌کور، ۶۵
گاکوهی، ۱۸۱	گاو، ۱۴، ۲۵، ۳۴، ۴۳، ۴۷، ۵۳، ۶۵، ۶۶

گرِبِه، ۱۵، ۲۵، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۷.	گاو گاسکون، ۷۷
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲.	گاو ماده، ۶۶، ۷۸، ۱۱۶
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۷۴، ۲۸۲.	گاو ماده برتنِ پاسباه، ۷۹
۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸.	گاو مارشین، ۸۵
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۱۱	گاو مُشک‌دار، ۲۹۴
گرِبِه زیاد، ۲۰۱	گاو مُشکین، ۱۷۷
گرِبِه زیاد، ۲۷۳	گاو مَن-آنژو، ۷۹
گرِبِه زیاد افریقایی، ۲۷۳	گاو موسو، ۷۹
گرِبِه زیاد مونگو، ۲۰۲	گاو میش، ۱۰۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰.
گرِبِه سانان، ۳۰۰	۲۹۴، ۳۱۷، ۳۶۹
گرِبِه سیامی، ۲۰۳	گاو نانتی، ۸۵
گرِبِه لیبیایی، ۲۰۳	گاو نر، ۶۶، ۷۹، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸.
گرِبِه مُشک‌دار، ۲۰۱	۱۱۶، ۱۲۲، ۲۵۰، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۲۴، ۳۲۷.
گرگ، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۹۷، ۲۲۹، ۳۳۰.	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۶۹، ۳۹۳، ۴۲۷.
گروئلند، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۹۶	گاو نرماند، ۷۹
گروس وانترها، ۲۸۶	گاو نر هندی، ۱۷۶
گریفون، نوعی سگ سالی، ۴۰۱	گاو نیوریز-شارولیز، ۷۷
گریگونون، ۷۹	گاو نیوریز-شارولیز، ۷۹
گرینیون، ۸۳	گاو وحشی، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷.
گزنوفون، ۲۸	گاو وحشی/بیزون، ۲۹۶
گسنر، کنراد، ۲۹	گاو هاتور، ۱۱۶
گُل-رومی، ۲۰۴	گاوهای پرواری، ۳۹۲
گلوسرخ، نوعی سهره، ۲۳۰	گاو هندی، ۱۷۶
گُل‌ها، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۴۶، ۳۸۴، ۳۹۶	گاو هولستن، ۹۰
گنجشگ، ۲۱۹، ۲۳۰	گاو هولستنی، ۸۰
گورخر، ۱۸۶، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۵۸	گراز، ۷۰، ۱۸۴، ۱۸۵
گوریل، ۲۱۱	گراز وحشی، ۲۸۴

گوزن، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۴، ۲۹۶	۳۰۰
گوزن لان، ۳۱۷	گوزن بزرگ، ۲۹۳، ۲۹۴
گوزن شمالی، ۱۸۱	گوزن غول‌پیکر، ۱۸۰
گوزن قطبی، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۲۵۵، ۲۵۶	گوزن‌های قطبی، ۳۶۸، ۳۷۹
گوزن‌ها، ۱۲۳، ۱۸۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۰	گوزن کانادایی، ۳۸۲
گوزن‌های جنگل، ۲۵۷	گوزن‌ها، ۳۵
گوزن‌های کوهستان، ۲۵۷	گوزن‌های قطبی، ۲۷۲
لاتیمور، اوون، ۲۹۶	گوسفند، ۱۴، ۲۵، ۵۳، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷
لاتینی (زبان)، ۳۰	گوسفند ایل‌دوفرانس، ۷۹
لاتینی (زبان)، ۳۰	گوسفند دیشلی-گوسفند مریوس، ۷۹
لاتینی قرون وسطی (زبان)، ۳۰	گینگستون، ۷۶
لارنس، الیزابت، ۳۳۱	گینگ کو، میوه، ۲۳۲
لا روشل، ۲۴۹	گینه، ۱۹۸، ۲۸۱، ۳۱۸، ۳۷۱
لاشخور، ۲۲۹	گینه‌ی نو، ۱۶۲
لاشخورهای حنایی رنگ، ۲۲۷	گینه‌ی نو، ۲۳۳، ۲۵۹، ۴۲۴
لاشخورهای سیاه رنگ، ۲۲۷	
لاک‌پشت، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۵۸	
لاک‌پشت‌آبی، ۲۳۵	
لاک‌پشت‌خاکی، ۲۳۵	
لاگان، ژاک، ۴۲۷	
لاگری‌نی‌یر، ۴۰۸	
لاما، ۴۳، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۸۴، ۲۶۹	
لاماتن، ۱۹۳	

لویی یازدهم، ۲۰۶، ۲۴۱	» لانسین، پلین، ۲۷
لهستان، ۱۷۴، ۵۴	لانگدوک، ۷۸
لیبی، ۱۷۸، ۲۰۳، ۳۷۰	لانو، ۲۸۶
لیزه، برنادت، ۸۰، ۳۹۷، ۴۱۱	لانه، ۳۴۵
لیموزین، ۷۸، ۷۷	لبنان، ۱۸۸
لیموژ، ۶۹	لکلک، ۲۱۹
لیتون، رالف، ۳۷۲	لکلک گاوایان، ۲۱۹
لینه، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۱	لمونیه، پی‌یر، ۴۲۴، ۴۲۵
لیون، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۲۴۱	لند، ۷۰
لی‌یژ (شهر)، ۱۷	لندن، ۷۷
ماداگاسکار، ۲۱۴، ۲۳۶، ۳۶۹	لوآوت، ۴۰۵
مادیان، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۱۹۰، ۳۳۹، ۳۴۱	لوبون، گوستاو، ۴۰۹
مار، ۲۳۵، ۲۷۳، ۳۹۱	لوران، ریمون، ۹۲
مارکس، ۹۷، ۳۴۸، ۴۲۰	لوردز، ۷۹
مارکوپولو، ۲۰۵	لورنز، کُتراد، ۴۹، ۱۶۰
مارکی دو برانکا، ۵۹	لوروا-گوران، آندره، ۱۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۳۰۰
مار ناجا/ کبری/ مار عینکی، ۲۳۵	۳۳۷، ۳۴۸، ۳۶۸، ۴۲۳
مارهای عینکی، ۲۳۵	لولو، نوعی سگ سالنی، ۴۰۱
ماری آنتوانت، ۶۷	لؤلّه، دانیل، ۱۰۸
ماری ترز، ۶۰	لومباردی، ۴۰۷
ماساها، ۳۶۹	لومی‌یر، ۱۱۸
ماکیان، ۶۶، ۱۵۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۳۹۱	لوی-استروس، کلود، ۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
۳۹۷، ۳۹۵	۱۳۱، ۱۶۹، ۳۷۳
مالزی، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۳۸، ۲۹۷	لویی پانزدهم، ۶۰، ۶۲
مالی، ۳۱۸، ۳۷۱	لویی چهاردهم، ۵۴، ۵۵
ماموت، ۱۰۰، ۱۹۱	لویی شانزدهم، ۶۸
ماندراس، هانری، ۳۲۸	لویی فلیپ، ۷۱

مرغابی ترکی، ۲۱۶	مانش، ۷۹
مرغابی روسیه، ۲۱۶	مانش، دریا، ۲۰۸
مرغابی کارولین، ۲۱۶	ماوراء آتلانتیک، ۲۳۴
مرغابی لجن‌خوار، ۲۱۵	ماوراء دریا، ۴۶
مرغابی ماندارین چینی، ۲۱۶	ماهی، ۲۳۷، ۲۶۹
مرغابی مُشک‌دار، ۲۱۶	ماهی آزاد، ۲۳۸
مرغابی نر، ۶۵	ماهی تن، ۲۳۸
مرغابی نرماندی، ۲۱۵	ماهی حوض، ۲۳۸
مرغابی وحشی/طوق سبز، ۲۱۵	ماهی سپرین طلائی، ۲۳۷
مرغان نوک‌پهن / توکان‌ها، ۲۲۷	ماهی طلائی، ۲۳۸
مرغ شاخدار، ۲۲۱	ماهی قرمز، ۲۳۷، ۳۸۸
مرغ عشق، ۲۲۶، ۲۲۷	ماهی قزل‌آلا، ۲۳۸، ۲۳۹
مرغ عشق‌بزرگ / مرغ عشق اسکندر، ۲۲۶	ماهی قنات، ۲۳۷
مرغ عشق موجدار، ۲۲۷	ماهی قنات آئینه‌ای، ۲۳۷
مرغ‌فرعون، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴	ماهی قنات پوستی، ۲۳۷
مرغ‌فرعون / دُجاج‌بَرّی، ۲۸۱	مجموعه عقاید هیپوکریت (کتاب)، ۲۷
مرغ فرعون / مرغ شاخدار، ۲۲۱	مدیترانه، ۲۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۷۸
مرغ قدکوتاه، ۳۹۸	۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۴۳
مرغ کلنگ، ۲۱۹، ۲۲۹	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۳، ۳۶۵
مرغ کلنگ تاجدار، ۲۲۰	[حضرت] محمد (ص)، ۳۴۰
مرغ کلنگ خاکستری، ۲۲۰	مدیترانه‌ای، ۷۸
مرغ کوتاه‌قد، ۳۹۹	مرض کبد / دیستوماتوز، ۵۳
مرغ، ماکیان، ۲۲۰	مرغ، ۶۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۱۱، ۳۹۴
مرغ ماهیخوار، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۸	مرغابی، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
مرغ ماهیخوار بزرگ، ۲۱۷	مرغابی اهلی، ۲۱۶
مرغون فرعون، ۲۲۳	مرغابی بربر، ۲۱۶
مرغ هندی / مرغ شاخدار، ۲۲۱	مرغابی بربری، ۲۱۷

مگس عسل، ۲۶۸	مرمره]، ۱۹۹
مگس‌های تسه‌تسه، ۱۷۵	مرینوس، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰
منچوری، ۱۰۷، ۱۸۲	مسلمانان، ۳۱۸، ۳۴۹، ۴۱۹
موسا، ۲۶۳	مسلمان، کشورهای، ۳۲۸
مورگان، تئودور، ۹۶، ۱۰۳، ۲۴۰	مشرق‌زمین، ۵۶، ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹
مورگان، لوئیس، ۹۶	۲۹۴، ۳۸۴، ۴۱۹
مورو، هانری، ۲۳۱	مشمشه، ۵۳، ۵۴
مورها، ۱۲۲، ۳۶۴	مصر، ۲۵، ۷۰، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶
موریتانی، ۱۸۳، ۲۱۰	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹
موریس، دسموند، ۵۰، ۲۱۴، ۴۰۱	۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷
موزه‌ی مردم‌نگاری نیوشاتل، ۱۷	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۳
موس، مارسل، ۲۰۳	۲۷۳
موش طلایی، ۱۶، ۲۰۷	مصری‌ها، ۲۶
موش فرعون/نمس، ۲۷۳	مغرب‌زمین، ۳۰، ۴۵، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۶
موش مُشک‌دار، ۲۰۷	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۷۴
موکوبی، ۲۸۷	۳۴۹، ۳۵۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۲۷
موله، ۲۳۰	مغول، ۱۲۴
مولیه، ژاک، ۵۷	مغولستان، ۱۸۷، ۲۵۶
موناکو، ۱۷	مغول‌ها، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۱۹۱
مونبار، ۵۳، ۶۷، ۶۸	۳۶۸، ۴۱۹
مونپلیه، ۲۴۷	مغولی، ۱۸۱
مونتانی نووار، ۷۸	مقدونی، ۱۹۱
مونتزن، ۱۳۷	مقدونیه، ۱۸۴
مونتین، ۱۱۷	مکزیک، ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۸۵، ۲۸۷
موندان/نوعی کبوتر، ۲۲۵	مگس اهلی، ۲۴۰
مونه، ۶۵	مگس تسه‌تسه، ۱۷۵
مونبخ، ۱۹۸	مگس سرکه، ۲۴۰

نیل، ۱۲۴، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۳۳	میسترال، فردریک، ۶۵
نیل، رود، ۲۱۸، ۲۳۳	میش، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۹۸، ۳۲۲
نیل سفید، رود، ۳۷۰	میش وحشی، ۱۰۵
نیلوتیک‌ها، ۱۲۲	میکسوماتوز، ۲۰۹
نیوکاسل، ۶۱، ۴۱۰	میکسوماتوز، بیماری، ۲۰۹
نیومکزیکو، ۲۸۶	میگوی بزرگ، ۲۴۶
نیوونه، ۳۹۷	میگوی درشت / خرچنگ دریایی اروپایی، ۲۴۶
نی‌یور، ۳۹۳	میلن-ادواردز، ۱۹۶
وات، ۷۴	میمون، ۲۱۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۴
وارون، ۲۷	مینوتور، ۴۱۸
واشنگتن، ۲۹۶	مینوس، ۴۱۸
وَر، ۲۶۸	میه، ژان-فرانسوا، ۶۵
ورسای، ۶۷	
ورنه، کارل، ۷۰	
وُناسیون‌ها، ۳۲۹	ن - و
ونیز، ۵۴	ناپلئون، ۶۹، ۷۲
ووژ، ۶۶	ناپلئون سوم، ۷۰، ۴۰۸، ۴۰۹
ویپه، نوعی سگ، ۳۹۸	ناجای مصری، ۲۳۵
ویتنام، ۲۹۷	ناواجوها، ۲۸۵
ویرجینیا، ۲۸۹	نپال، ۳۱۷
ویره، فرانسوا، ۱۳۲	نرماندی، ۷۷، ۱۱۱
ویستول، ۲۰۸	نروژ، ۱۰۶، ۲۵۸، ۲۹۴
ویکتوریا، ۳۶۶	نوئر، ۱۲۴، ۳۷۰
ویکوگنا، ۱۸۴	نوئر‌ها، ۱۲۴
ویگوئین، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳	نَوَر، ۶۸
ویلا کاستن، ۶۸	نهر العاصی، ۱۸۸
ویلسون، آمریکن ادوارد، ۵۰	نیجریه، ۲۱۴، ۳۷۱

هند و ایرانی، (زبان)، ۳۰	وین، ژان دنیس، ۴۸
هندوچین، ۱۹۲	
هندوستان، ۱۹۶	ه-ی
هندوها، ۲۸، ۳۱۸	هاییتی، ۲۸۱
هندی، ۷۰	هارون، ۲۳۵
هوبره، ۲۲۹	هاری، ۵۳، ۵۴
هوتانتوت‌ها، ۱۲۳	هاست‌فر، ا. دلیوو، ۶۸
هوروس، ۱۱۶	هالوی، دانیل، ۳۷۷
هوکانیدو، ۳۲۷	هان، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴
هوکانیدو، ۱۹۴، ۲۳۵	هان، اداوارد، ۹۷
هومر، ۱۱۹	هان/ امپراتور چین، ۲۴۵
هونولولو، ۲۱۸	هانری چهارم، ۵۴، ۵۷
هون‌ها، ۱۱۵	هانری هشتم، ۵۶
هیپوکریت، ۲۷	هان-سور-لیس، ۱۱۱
هیئت‌ها، ۱۸۸، ۱۸۹	هانور، ۶۰
هیتی‌ها، ۲۶	هانیبال، ۱۹۱
هیچکاک، ۱۷	هران، فرانسوا، ۱۳۲
هیراآتوس/نوعی عقاب، ۲۲۹	هرفورد‌ها، ۷۵
هیروگلیف، ۲۱۹	هرویو، ۲۳۱
هیگز، اریک، ۱۱۲	هلند، ۴۳، ۴۷، ۲۷۸
هیمالیا، ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۹۴	هلنیستی، ۱۹۱
یابوی پروتاین، ۳۰۳	هند، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹
یاک، ۴۳، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۳۱۷، ۳۲۴	۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۲
۳۴۱	۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۷۳، ۲۹۵، ۲۹۷
یاکوت‌ها، ۱۲۳	۳۹۸، ۳۶۹، ۳۱۸
یانگ، آرتور، ۷۳	هند جنوبی، ۲۹۷
یانگ-تسه، ۳۰۲	هند و اروپایی کهن، (زبان‌های)، ۲۹

یونانی (زبان)، ۲۷، ۳۰	۲۴۶	یو، جزیره،
یونانی‌ها، ۲۸	۴۰۱	یورکشایر زمین‌کن، نوعی سگ سالتی،
یونه، پُل، ۱۳۲	۲۷۸، ۲۰۶، ۲۰۵	یوزپلنگ،
یهود، ۱۱۶	۲۰۵	یوزپلنگ قهوه‌ای یا سیاه‌گوش،
یهودی‌ها، ۳۱۸	۱۸۹، ۱۷۴، ۱۲۲، ۹۹، ۹۸، ۲۸، ۲۷	یونان،
[انگلیسی]، ۷۶	۳۶۸، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۱، ۲۲۶، ۲۰۲	
[انگلیس]، ۷۴		یونان قدیم، ۲۶
[حضرت] محمد [ص]، ۳۴۰		یونانی، ۲۷، ۱۱۹

